

جلد اول



مسایل

خودسازی حزبی
و وظایف ما

عبدالله اوجالان

برگردان این اثر تقدیم می‌شود به:
شهدای راه آزادی میهن‌مان بویژه
شهدای زمستان ۱۳۸۵ (۲۰۰۶-۲۰۰۷):
شهید خوشمهر (حسن راستا)

شهید دارا (عادل بروکی میلان)

شهید آفات (اشرف کاراباکان)

شهید فاضل (عبدالرحمن یوروجو)

شهید مادورا (میسر آدسیز)

شهید مانی کیاکسار (یوسف پیروتی)

شهید دجله فرات (نوروز عبدو)

شهید تکوشین گور (نادیده ریحان)

عبدالله اوجالان

مسایل خودسازی حزبی

و

وظایف ما

جلد اول

مرکز نشر آثار و اندیشه های عبدالله اوجالان

این اثر ترجمه‌ای است از

PARTİLEŞME SORUNLARI VE GÖREVLERİMİZ

Öcalan, Abdullah

انتشارات

Mazlum Doğan Kadro OkuluYayinlari

می ۲۰۰۳

معضلات خودسازی حزبی و وظایف ما

اوجالان، عبدالله

برگردان/آ. کاردوخ

انتشارات مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان ۱۳۸۴ ه.ش. ، ص.

۱. حزب، رهبری و دسترنج انقلابی ۲. نوسازی حزبی و زندگی نوین در کردستان

۳. تاریخ کرد و سازماندهی ۴. خودسازی حزبی و اصول پیروزی

ویرایش و حروف چینی: بیستون

صفحه‌آرایی: میزان‌پر

طرح جلد: بخش هنری مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

محل چاپ: چاپخانه آزادی

ژوئیه ۲۰۰۸ / تیرماه ۱۳۸۷

فهرست

..... پیشگفتار چاپ فارسی

فصل اول

..... در باب معضلات خودسازی حزبی

فصل دوم

..... رهبریِ PKK، رهبری روند آزادی زنان است

فصل سوم

..... حزب، انباشتی از دسترنج انقلابی است

فصل چهارم

..... آنها که به خوبی بر تاریخ PKK واقف نیستند، قادر

..... نخواهند بود نماینده نیکی برای شخصیت PKK ای باشند

فصل پنجم

..... جهت آزادی خلق خویش، مجدداً خویش را نوسازی می‌کنیم

فصل ششم

..... رهبری، نماد دستیابی به یک زندگی زیباست

فصل هفتم

..... رقابت بزرگ، رقابت بر سر کسب شخصیتی حزبی است

فصل هشتم

با گشودن گره کور هزاران ساله، خودسازی حزبی نمودیم.....

فصل نهم

PKK حزب دسترنج و زحمتکشانشان است.....

فصل دهم

حزب برای راهنمایی خلقی است که در تضاد با ماهیت خود قرار گرفته است.....

فصل یازدهم

انقلاب، اقدامی آفریننده بوده و فداکاری نامحدودی می‌طلبد.....

فصل دوازدهم

خودسازی حزبی، کلید طلایی پیروزی است.....

بجای نفرین بر تاریکی، شمع بیفروز

"کنفوسیوس"

"مبارز راه آزادی خلقی که در محاصره توطئه قرار دارد"

"تعلق به خلق کرد تلخ است، گریز از آن نیز نامردی. نگریختن از آن به معنای تحمل به دوش کشیدن منطق بی‌رحمانه و اقدامات فاقد هرگونه قاعده توطئه‌گران است. هر چقدر تحمل نموده و قربانی شوی به همان اندازه لعنتی که در وجود توست، زدوده می‌شود. هرگاه این لعنت متوقف شود، آنگاه هر چیزی بر تو حرام است؛ ضربان قلب از تپش قلب حیوانی بی‌ارزستر است و منطقتش کاملاً خیانت به حقیقت است. بسان یک جذامی از هر سویش جراحات سر باز می‌کند، هرکس از تو می‌گریزد، تنها راه رهایی از آن؛ یا آزادی و یا مرگ است. جدای از آن حتی حرفی برای گفتن به مادرت، پدرت، دوستت و عزیزانت نداری؛ حتی برای یک بار دراز کردن دستی که برای طلب حلالیت پیش آورده شود، مقدور نیست."

عبدالله اوجالان (نقل از کتاب 'از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن مکرانتیک')

عبدالله اوجالان در ۴ آوریل ۱۹۴۹ در روستای عمرلی (آمارا) بخش خلفتی از توابع شهر تاریخی اورفا چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا پایان دبیرستان در کردستان به اتمام رساند و تحصیلات عالی را در آنکارا در رشته علوم سیاسی ادامه داد. در دوران دانشجویی از فعالان جنبش چپ به شمار می‌رفت. در ماه مارس سال ۱۹۷۲ به سبب شرکت در تظاهراتی که به مناسبت اعدام ماهر چایان از سران جنبش چپ برگزار شده بود دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد. پس از سپری کردن دوران محکومیت خویش تصمیم به مبارزه‌ای مستقل از چپ‌های ترکیه گرفت و گروهی ایدئولوژیکی را سامان داد که به "آپوئیست"ها مشهور شدند. این تشکل گروهی، شش سال بعد بسوی ایجاد یک تشکیلات حزبی رفته و حزب کارگران کردستان PKK را در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ در روستای فیس از توابع شهر دیاربکر بنیانگذاری نمودند. اوجالان در سال ۱۹۸۴ پس از مهاجرتی به خارج از میهن که جهت مصونیت از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲ ژنرالهای ارتش ترکیه نموده بود، تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفته و در سال ۱۹۸۶ ارتش رهایی‌بخش خلق کردستان (ARGK) را سازماندهی نمود. علی‌رغم مراحل متفاوت، این جنگ تا سال ۱۹۹۹ در یک خط سیر ادامه پیدا کرد و از آن تاریخ به بعد با استراتژی "دفاع مشروع" در چارچوب نیروهای مدافع خلق (HPG) تداوم

یافت. در سال ۲۰۰۲، PKK به KADEK (کنگره آزادی و دمکراسی کردستان) و در سال ۲۰۰۳ به کنگره خلق تغییر نام و ساختار داد و فعالیتهای خلقی و دمکراتیک خویش را گسترده‌تر ساخته و ادامه داد.

اوجالان در سال ۱۹۹۹ طی یک توطئه بین‌المللی از نایروبی پایتخت کنیا ربوده شده و به نیروهای ترکیه تحویل داده شد. هم‌اکنون نزدیک به نه سال است که در جزیره امرالی واقع در دریای مرمره محبوس است و در طی دوران زندانی انفرادی خویش با مجازاتهای دیگری نظیر محرومیت از هواخوری، روزنامه، رادیو، ملاقات و ... مواجه شده که خود از آن به عنوان "انزوا در انزوا" تعبیر می‌نماید.

از نظر فکری، اوجالان از همان دوران ابتدای فعالیتش آغاز به تحقیق، فراگیری، تألیف و آموزش وسیعی کرد که در تاریخ کردها چه از نظر فردی و چه سازمانی بی‌نظیر است. کار گروه ایدئولوژیک با نواری سخنرانی وی پوشش داده می‌شد و کار رسمی حزب با مانیفست حزب تحت عنوان "راه انقلاب کردستان" آغاز شد که با همکاری "محمد خیری دورموش"^۱ آن را تهیه کرده بود. شیوه کاری اوجالان بصورت متداخل یعنی نظری و عملی بود. هم کار حزبی پیش برده می‌شد و هم موارد لازم آموزشی برای آن تهیه می‌شدند. طی این دوران دهها کتاب با مضمون درسهای اوجالان به چاپ رسیدند. تا سال ۱۹۹۹ که اوجالان دستگیر و به ترکیه تحویل داده شد، این شمار بالغ بر دویست جلد گردید. این حجم عظیم و بی‌نظیر کاری حاصل تلاشی بزرگ در طی بیست سال فعالیت متداخل فکری و عملی بود. متأسفانه درصد به نسبت کمتری از این بُعد کاری اوجالان آگاه است و بیشتر توجهات معطوف به عرصه حزبی و سیاسی کار وی است، غافل از اینکه این عرصه چنین پشتوانه نظری عظیم و حقیقتاً بی‌نظیری دارد. مهمترین این آثار عبارتند از:

راه انقلاب کردستان، نقش خشونت در کردستان، معضل شخصیت در کردستان، مسئله زن و خانواده، چگونه باید زیست؟ (دو جلد)، عشق کرد، جمهوری الیگارشیک، رهنمودهای پیروزی، سازماندهی چیست؟، مسئله رهایی خلق کردستان و راه‌حل آن، رهنمودهای آزادی، رهبریت و

^۱ محمد خیری دورموش از اعضای نخستین حزب که در اعصاب غذایی شصت و چهار روزه در زندان دیاربکر در سال ۱۹۸۲ همراه با کمال پیر، علی چیچک و عاکف ییلماز جان خویش را فدای جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد نمود.

سیاست آپوئیستی، رهبریت و فلسفه مبارزه، کردار و گفتار انقلابی، پاکسازی اخلاکگر، منتخبات(سه جلد)، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، برخورد انقلابی با مسئله دین، تاریخ در روزگار ما و ما در ابتدای تاریخ نهانیم، دگرگونی عظیم (گفتگو با مهری بللی، انقلابی چپ ترکیه)، رهبری و خلق (مصاحبه طولانی نبیل الملحم روزنامه نگار سرشناس عرب با اوجالان)، داستان دوباره زیستن (مصاحبه طولانی پروفیسور یالچین کوچوک با اوجالان)، راپورت سیاسی تقدیمی به کنگره پنجم PKK، مخاطبی می طلبیم، شخصیت مبارز در مبارزات رهایی بخش خلق، سرهلدان^۱ مردمی در انقلاب دمکراتیک و دفاعیات متفاوت ایشان: راه حل دمکراتیک در حل مسئله کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، اورفا سمبل قداست و لعنت، کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه، دفاع از یک خلق.

اوجالان مقالات خویش را در ترکیه با نام "علی فرات" و در سایر جاها با نام اصلی خویش منتشر می نمود. این حجم کاری در کنار صدها نوار ویدئویی و صوتی و ثبت تمامی دوران زندگی رهبری پشتوانه نظری و فکری عظیمی شد تا جنبش آپوئیستی به واسطه آن به راه خویش ادامه دهد.

از آثار اوجالان، کتابهای زیر به فارسی برگردانده شده اند:

راه انقلاب کردستان، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، چگونه باید زیست؟، عشق کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه، اورفا سمبل قداست و لعنت، دفاع از یک خلق، رهبری و سیاست آپوئیستی و کتاب حاضر.

مرکز نشر آثار و اندیشه های عبدالله اوجالان

^۱ سرهلدان در زبان کردی به معنی قیام است. مترادف انتفاضه فلسطینیان و به همان معنا.

پیشگفتار چاپ فارسی

محتوای کتاب حاضر، تحلیلی درون‌حزبی است. اما با توجه به اینکه حزب محصولی از اجتماع است، مستقیماً مرتبط با جامعه است. جامعه‌ای که حزب مذکور را در خود پرورانده با واقعیت اجتماعی خویش و معضلاتش انگیزهٔ کاوش برای یافتن راه‌حلی شده که محتوای مبارزه‌ای اجتماعی را تشکیل می‌دهد. جامعهٔ گُرد به دلیل توسعه‌نیافتگی، انکار تحمیلی و امحایی که با آن رودررو گردانیده شده است، تنها از راه آثاری اینچینی توانسته در پی منفذی برای تداوم حیات خویش باشد. در چنین جامعه‌ای وجود تفکر، رهبری و حزبی ضروری است که پرده از سیمای سیستم غیرانسانی و منفعت‌طلب را از هم دریده و با "باز کردن گرهٔ کور هزاران ساله" و آفرینش "زندگی زیبا" و "راهنمایی خلقی که در تضاد با ماهیت خویش است" و با راهکارهای ایجاد "آگاهی طبقاتی" و "خودسازی" و با صرف "دسترخ انقلابی" راه به سوی آینده‌ای انسانی و برابر و زیبا بگشاید.

علی‌رغم فقدان تجربهٔ یک سازماندهی اساسی و حقیقی در کردستان، نبود شرایط لازم جهت ظهور رهبری انقلابی و وجود فاکتورهای تعیین‌کننده‌ای نظیر ساختارهای عشیره‌ای و ایلیاتی و مذهبی، جنبش آپوئستی با درس گرفتن از تجربیات مبارزه‌گهرین خویش سیری تکاملی را در پیش گرفت به گونه‌ای که تمامی موانع خارجی و حتی مهمتر از آن موانع داخلی قادر به ایجاد وقفه در سیر دیالکتیکی پیشرفت آن نشدند. این سازماندهی منحصر به بُعد سیاسی نبوده و بالعکس تمامی احزابی که حزب را تنها به مثابه مفهومی سیاسی تلقی می‌نمایند، مبارزات اجتماعی وسیعی را به عنوان حوزهٔ کاری خویش برگزید. جنبش آپوئستی از طریق نگرشها و برخوردها و کردارهایی نوین، دوری‌گزینی از "زندگی پیشین" و روی‌آوری به "زندگی نوین"، تلاش جهت برقراری معیارهای تازه، ارائه تعریفی کارآمد از سوسیالیسم و سیاست به مثابه هنر زندگی صحیح که بر حقایقی پویا استوار بوده و با جامعه گُرد همخوانی دارد، موفق گشت که مناسباتی نوین را در کردستان به اجرا بگذارد، زنان را از مرزهای محصورکننده‌شان برهاند، جوانان را به پویایی‌شان بازگردانیده و با ایجاد آگاهی اجتماعی و با تکیه بر شرایط ذهنی لازم برای یک انقلاب، همچنین به کار بردن خشونت لازم در موارد غیرقابل اجتناب، اجتماع "مردگان متحرک" را مجدداً به رستاخیر وادارد. این پیکار شدید و پربدیل با تکیه بر ارزشهای اجتماعی کمونی خلق کرد و فرهنگ غنی و اصیل آن و با استفاده از دستاوردهای تمامی

جنبشهای انسانی پیش از خویش، راه به سوی تکامل مبارزات آزادیخواهانه پیموده و در این مورد پیروزی‌های بی‌ظنیری بدست آورد که قطعاً بیانگر مقطعی نوین در تاریخ است.

ارزش‌دهی به دسترنج و عمل انقلابی، نقد بی‌پروای تجربیات انسانی پیش از خود در مبارزه، واکنش در برابر تمامی ناهنجاریهای اجتماعی و مبارزه با معضلات سازمانی نظیر بازتاب‌گذاری ساختار روستایی جامعه کرد که گاه با چاشنی بورژوازی صورت نوینی را از خویش به نمایش می‌گذاشت، همگی نمود دوری‌گزینی از "لاف‌زنیهای انقلابی" و تحلیل و عمل به انقلاب هستند. آپوئیسم خود گامی است که از گفتار به سوی کردار برداشته شده و مرزهای زمانی را تحت فشار قرار می‌دهد.

در چنین مبارزه‌ای البته که مهارت، پیگیری، صبر و دانشی بسیار لازم است. ایجاد آگاهی و خودسازی شخصیتی، نیفتادن به تله علمی نظام فرادست طبقاتی، دچار نشدن به مغلطه‌اندازیهای وسوسه‌برانگیز قدرت و اقتدار، درنیفتادن به ورطه افراط و تفریط و یا بی‌عملی و پیاده‌سازی اینها بر جامعه‌ای که حتی از آشنایی با مفاهیم ابتدایی به دور بوده و در چنگال ساختارهای سنتی است، برآیند تلاش و خودسازی رهبری است که از "خود" آغاز نموده، بر "اطرافیان" اجرا کرده و در "جامعه" تعمیم داده است. اجرای عملی، مشاهده و تحلیل نتایج و پیشبرد مختلط عمل و علم حاصل از مشاهده تجربیات مبارزه، همان "آفرینش انقلابی" است که نیاز نامحدودی به فداکاری دارد. این کتاب حاوی تشریح این تلاش است. بدون شک در مطالعه کتاب توجه به این نکته لازم است که انتقادات متوجه کسانی است که این پیشرفتها را بوجود آورده‌اند، یعنی جهت رسیدن به سطحی پیشرفته‌تر است نه انکار تلاشهای گذشته. این یک شگرد منطقی آپوئیسم است که نقد را متوجه موارد منفی می‌نماید و تنها در صورتی به موارد مثبت اشاره می‌کند که نیاز به آن احساس شود. در نظر رهبری مبارزه، معیار انتقاد، سطح موجود جامعه نیست بلکه ایده‌آلی است که باید به آن دست یافت. بدین جهت تلاش جهت درک انتقادات و نیفتادن به ورطه مغلطه‌انداز انکارگرایی، دارای اهمیت است. از طرفی باید توجه داشت که اگرچه اشخاص و یا اعمالی به بوته نقد گذاشته می‌شوند اما به قول نویسنده "چیزی که مورد تحلیل واقع می‌شود فرد نیست، جامعه است؛ زمان حال نیست، تاریخ است" یعنی این انتقادات در کنار اصلاح افراد در راستای اصلاح جامعه و رقم زدن تاریخی نوین هدفمند است. توجه به این موارد می‌تواند در جهت درک مضمون کتاب مفید واقع گردد.

به اقتضای اصول انقلابی و انسانی مکتب آپوئیسم؛ مطالعه این کتاب نه جهت کسب معلوماتی است بی‌عمل - که در نظر این مکتب تنها باری گران به شمار می‌رود- بلکه تحول آن به عمل و ایجاد "شخصیت" و

"حیاتی" نوین است که در راستای آن تلاش به خرج داده شده است. چه بدون این مطلب به ورطه فریبنده علوم زمانه می‌افتیم که در قفس "دانشگاه" و "کلینیک"ها تنها در انحصار صاحبان قدرت به ابزاری جهت ایجاد حاکمیت بر جامعه و انسانها و به بند کشیدن آزادیها و یا ارائه تعاریفی منحرف و گمراه‌کننده از مفاهیم انقلابی تبدیل گشته‌اند. یعنی با توسل به فلسفه زندگی نوین و انسانی، باید به جنگ تحریفات نظام صاحب قدرت رفت و توجه داشت که "در برابر علم آمیخته به اقتدار، بازگشت به فلسفه مبنای پیدایش جامعه آزاد می‌باشد. اگر دمکراسی بر فلسفه استوار نباشد، به راحتی به فساد گراییده و در دست عوامفریبان به بی‌اصل و نسب‌ترین ابزار جهت حکومت بر خلق‌ها تبدیل خواهد شد. تنها راه جلوگیری از آن، انجام مبارزه‌ای است که از طرفی اخلاق و از طرف دیگر علم به‌طور یکپارچه به سنت مبارزه سیاسی تبدیل گردد. با چنین احساس مسئولیتی می‌توان از درون بحرانی که نظام ایجاد کرده است، زندگی و دنیای آزادانه و متکی بر برابری بیافرینیم." (اوجالان، عبدالله، دفاع از یک خلق)

لازم به ذکر است که این تلاشها تنها بیانگر یک مقطع از مبارزات عبدالله اوجالان می‌باشد که از آن به عنوان زایش دومین^۱ نام می‌برد. مقطع بعدی که پس از توطئه بین‌المللی سال ۱۹۹۹ و اسارت ایشان آغاز گشت، گامی فراتر از این تلاشهاست. پیوند این تلاشها به تعمقی علمی و ژرف‌اندیشی پیامبرانه، سنتی نوین از علوم زمانه، ارزشهای کمونی جامعه کرد و تلاش انقلابی انجامید که نتیجتاً پارادایم فکری نوینی را به‌عنوان دستاوردی عظیم به انسانیت تقدیم نمود. این نگرش و افکار نوین قطعاً "رنسانسی" برای ارزشهای اجتماعی کمونی و انسانی محسوب خواهد گردید که در دفاعیات وی که در زندان به رشته تحریر درآورده، مفصلاً تشریح گردیده‌اند. پارادایم مذکور از "حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود" به سوی فرمول "جامعه اکولوژیک-دمکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی" تکامل یافته و به عنوان مقطعی نوین در تاریخ و بویژه در مبارزات اقشار ستمدیده و فرودست محسوب گردیده، همچنین جهت خلق‌کرد روشننگر حیات ایده‌آل بشری می‌باشد.

ترجمه و نشر این افکار، بحث در مورد آنها و تلاش جهت اجرایشان در حیات خویش در میان آنانی که با این افکار آشنا شده‌اند، روزافزون است. جامعه کرد در شرق کردستان تاکنون از این دستاوردها محروم مانده و اقدام به برطرف کردن این نقص و اجرای آن بر حیات فردی و اجتماعی تنها بجای آوردن احساس مسئولیتی است که البته بدون بُعد عملی‌ریال، معنایی غیر از "گرافه‌گویی روشنفکرانه" نخواهد داشت.

^۱ اوجالان زندگی خویش را به سه مقطع تقسیم می‌نماید، زایش اول: با نهادن به جهان، زایش دوم: آغاز مبارزه و زایش سوم: دوران توطئه و اسارت در جزیره امرالی.

متن اصلی کتاب حاضر یک جلد است اما نبود زمان لازم و ضرورت آماده نمودن بخشهایی از آن برای چاپ، سبب شد تا کتاب را در دو جلد ترجمه نماییم. جلد اول آن را در حالی به چاپ می‌رسانیم که امید ترجمه مابقی آن به عنوان وظیفه‌ای انقلابی و انسانی همچنان باقی است.

در متن برگردان سعی شد تا پاورقیها و توضیحاتی اضافه شود تا معلوماتی باشد برای فهم بهتر مطالب. گاه اسامی و یا عباراتی همراه با املاهای ترکی آن توضیح داده شده‌اند اما جهت گریز از ناهمخوانیهای تکنیکی، حروفی که مختص به زبان ترکی هستند آورده نشدند. در توضیحات کتاب از دانشنامه‌های سیاسی موجود و منابع اینترنتی استفاده گردیده است.

این برگردان در کوهستان و شرایط نه‌چندان مساعد انجام شد. لازم است از زحمات تمامی رفقای که در مدت زمان آماده‌سازی کتاب همکاریهای لازمه را به عمل آوردند، سپاسگزاری نمایم. لطف و پشتیبانی و کمک بی‌شایان رفقای عزیزم ضعف غیر حرفه‌ای بودن را در ذهنم کمرنگ نموده و سبب گردید تا با رغبتی افزون کار کنم. علی‌رغم نام نبردن از آنها همگی شان به مثابه صاحبان مناسبات "همالانه"^۱ در حیات من جایگاهی وصف‌ناشدنی دارند.

مترجم

^۱ "همال" (هم آل): در فارسی کهن به معنای دوست و رفیق و همدم است، معادل "هه‌وال" در زبان کردی.

در باب معضلات خودسازی حزبی^۱

همگام با پیشرفت جنگ، هم افراد پیشاهنگ توانمند گشته و شخصیت‌شان شفاف‌تر می‌گردد و هم اشخاصی از اهداف خویش گسسته و راهگشای تخریباتی می‌شوند. این نیز در آینده سبب می‌گردد که یا مجدداً با خودسازی حزبی به موفقیت دست یابند و یا همراه با خود موارد بسیاری را بطور کلی از دست بدهند.

در تاریخ کردستان میهن‌دوستی، تکوین ملی و حتی تکامل اجتماعی همراه با تاریخ PKK آغاز شده و پیشرفت می‌نماید. از این نظر توسعه "پیشاهنگی" کلید سایر پیشرفت‌ها محسوب می‌گردد. مقاومت در برابر این امر به معنی عدم پذیرش میهن‌دوستی است که پیشینه چندانی ندارد، عدم قبول واقعیت ملی است که تابحال ایجاد نشده و مشارکت نکردن در سازماندهی است که برخوردی اشتباه‌آمیز محسوب می‌گردد. گاه در کنار این موارد با قبول گسترده برخورد‌های اپورتونیستی مواضع انحرافی در پیش می‌گیرند، همچنانکه برخی مجال حیات را در صفوف ضدانقلاب یافته، برخی به محافل مزدور-رفرمیست پناه می‌برند؛ آنها که توانشان کفاف این را نیز نمی‌نماید بصورت شخصیتی معضل‌دار و بحرانی در صفوف حزب سعی در تداوم زندگی‌شان می‌کنند. مواردی که تقریباً در تمام مناطق با آن رودررو هستیم سبب می‌شود تا اکنون بهتر بتوانیم این واقعیت را تحلیل نماییم. قطعاً راه‌حل‌های معضلات نیز ازدیاد می‌یابند.

^۱ در متن ترکی Partilisme آمده که اصولاً در فارسی به دو معناست، یکی از منظر تکامل یافت و ساختار حزبی است که می‌توان آن را "تکوین حزبی" نامید و دیگری از منظر شکل گرفتن خصوصیات حزبی در شخصیت است که می‌توان آن را خودسازی حزبی و یا کسب شخصیت حزبی نامید. در این کتاب چون بحث بر سر جنبه شخصیتی آن است ترجمه آن به صورت خودسازی حزبی و کسب شخصیت حزبی آمد.

مجدداً بر خودسازی حزبی تاکید می‌کنیم. در واقع معنای خودسازی این است که کسانی را که با آمدن به صفوف حزب خویش را حزبی تلقی کرده و خودفریبی می‌نمایند مجدداً در چنین سرآغازی قرار می‌دهیم. برخی تصور می‌کنند که بارها این امر را تکرار نموده‌اند، حال آنکه قادر به رویارویی مجدد با چنین وضعیتی نیستند. علت آن چیست؟ زیرا برخورد اشتباه‌آمیزی با واقعیت اساسی داشته و حزب را فراتر از یک واحد خانوادگی محسوب نکرده، رهبری را فراتر از یک رئیس عشیره تلقی نکرده و زندگی را فراتر از ابراز غرایز خویش در فرصتهای بدست‌آمده ندیده است. چنین شخصیهایی نمی‌توانند شخصیتی حزبی شوند. وقتی تصور می‌کنند که حزبی شده‌اند نیز شاید در وضعیتی بسیار خطرناک بسر می‌برند. این وضعیت در صفوف ما بسیار جریان دارد. تاریخ حزب ما اندکی نیز بدین شکل است. شکی در نیت پاک این افراد نیست و معلوم است که تلاش‌هایی نیز انجام می‌دهند اما مسئله پیشاهنگی و کادر بسیار فراتر از اینهاست. مدتی طولانی است که در مورد مسئله رهبری انقلابی برای کردستان بحث می‌نماییم و این موضوعات قبل از هر چیز جهت داوطلبان تازه‌وارد ارزش موşkافی دارد.

بخش کثیری از رفقای حزبی ما از جوابگویی به این امر به دور هستند. بدترین وضعیت نیز این است که همراه با ازدیاد امکانات، با تمامی خصوصیات شخصیتی زندگی پیشین چنین امکاناتی را به خدمت خود درآورده و با تصور کسب شخصیت PKK ای به وضعیت ضد حزبی بسیار خطرناک تری نسبت به گذشته دچار می‌گردند. علی‌رغم تمامی هشدارهای ما برای تلقی نکردن اینچنینی حزب، تداوم مصراً این امر در برخی، شکلی خطرناک بخود می‌گیرد. بویژه برخی ایالت‌ها در این مورد معضلات بسیاری دارند. هنوز هم این ارزیابی‌ها با حفظ معنا و اهمیت خویش مصداق دارند. مثلاً فعالیت‌های [ایالت‌های] "ماردین"، "درسیم" و "آمد(دیاربکر)" که در گذشته بر روی آن کار کرده و یا فعالیت‌های ایالت "بوتان" که بسیار در مورد آن سخن گفتیم. در پراکتیک ایالت جنوب غربی^۱ نتایج بسیار جالب توجهی دیده می‌شوند. این معضلات تنها محدود به مناطق

^۱ در طول دوران جنگ رهایی‌بخش ملی، کردستان به ایالت‌هایی تقسیم شده بود، همانند سرحد، بوتان، زاگرس، ارزروم، درسیم، آمد، گاب، جنوب غربی و جنوب غربی در اصطلاح عام مقصود کردستان تحت سلطه دولت سوریه است که شهرهای قامشلو، عفرین، کوبانی، کانی‌سی، دربه‌سی و دیرک را دربر می‌گیرد. لیکن در اینجا منظور جنوب غربی ترکیه است که منطقه‌ای بزرگ از شمال کردستان می‌باشد مشتمل بر شهرهای مرعش، البستان، بازارجک و عتاب و کوهستان "نورحق" و با عنوان ترکی آن "گاور داغ". گاه این تقسیمات بنا به نیازهای دوران جنگ تغییر می‌یافت.

جنگی نیست؛ عموماً با وظایف برخوردار، فاقد علاقه و تأثیر و همچنین بر اساس تمامی معیارهای ابتدایی عشیره‌ای نشان می‌دهند. وقتی موفق بدین کار نشدند نیز تصور می‌کنند که با برداشتهای خرده‌بورژوازی و ژاندارم‌واری کسب‌شده از نظام قادر خواهند بود فرماندهی کنند. فکر می‌کنند که بدون صرف تلاشی جدی بسیار بیشتر از من می‌توانند از حزب محافظت نموده و حتی این را باور می‌نمایند. وقتی این نیز حاصل نشد تصور می‌کنند که تنها با ابراز پابندی و خدمتی که فراتر از یک حمالی برده‌وار نیست، مسئله را حل می‌کنند.

تمام اینها سبب شکست می‌شوند و هیچ شانس حیاتی در آن وجود ندارد. نباید با مشاهده ازدیاد امکانات حزب و سوءاستفاده از آنها در زندگی، خودفریبی نمود. روزی اینها از دست رفته و زندگی نابود می‌شود؛ همچنانکه نابود می‌گردد. بر برخی مواضع غلط، مصرانه پافشاری می‌کنند. هم‌اکنون بصورت روزانه [در این جهت] به رفقای مناطق مختلف فشار می‌آوریم. قبلاً نیز آن عملکردها را مورد انتقاد قرار داده بودیم. برخی تقریباً این مواضع را نهادینه می‌نمایند. آنها که این امور را نهادینه می‌کنند وقتی به دست دشمن می‌افتند، در کمترین زمان بصورت بهترین کتترا^۱ درمی‌آیند. دیگر آشکار است که یا شخصیتی حزبی در درون خود ساخته و مقتضیات آن را در هر سطحی بصورت داوطلبانه بجای آورده و وادار به بجای آوردنشان می‌نماییم و یا مواضع کنونی سبب شکست ما خواهند شد. در این امر، راه میانی وجود ندارد.

یکی از مسائل دیگری که در مورد آن بحث فراوانی داریم، فعالیت‌های ما در شرق هستند. در مناطقی نظیر "خاکورک"، "زله" و "هفتانین"^۲ کمپ‌هایی دایر شده‌اند. هنوز هم انتقادهای معطوف به این مناطق کامل نشده‌اند، زیرا ساختارهایی که در آنجا شکل پذیرفته‌اند سبب شکست می‌شوند. برداشت مدیریتی و شیوه جنگجویی آنها در برابر دشمن مجالی نمی‌یابد، یا گریز محور است و یا

^۱ کتترا، نیروی ضد، آنتی

^۲ HEFTANIN- XWAKUR- ZELÉ نام مناطقی باستانی و کوهستانی در جنوب کردستان که از ابتدای جنگ گریلابی محل استقرار نیروهای گریلا است و شاهد درگیری‌های بزرگی در جنگ ۱۵ ساله گریلابی بوده است. از نظر تقسیم‌بندی ایالت‌های جنگی، گاه جزو زاگرس و اخیراً همچون ایالت جنوب محسوب می‌گردند. در سال ۱۹۹۳ گروهی از نیروی گریلا سعی در ایجاد یک سکونت‌گاه در آنجا نمودند اما به سبب برداشت غلط و نگرش اشتباهی که داشتند منجر به لیبرالیسم و دور شدن از صحنه مبارزه و توسعه موضع تسلیم‌تلاش‌خواه شد. پیشاهنگ این اخلاگری عثمان اوجلان (با نام سازمانی فرهاد) عضو کمیته مرکزی حزب بود که علی‌رغم اینکه حزب مجدداً وی را به عضویت درآورد، در سال ۲۰۰۳ بعد از سقوط رژیم صدام در پی اقدام مشابه و وسیع‌تری برآمد که همین موضوع منجر به اخراج وی از حزب در سال ۲۰۰۴ گردید.

بیشتر از حد به سوی جنوب پس می‌کشد و یا برخوردشان انتحارگونه بوده، طر حریزی نشده و پیروزی را تضمین نمی‌نماید. این شیوه تماماً گریز و فقدان چاره است. اینها مدعی هستند که خواهان انقلابند. آنکه خواهان انقلاب است باید دلایل آن را به شیوه‌ای واقعگرایانه از خویش پرسد. در اینجا نبایستی خویش را باخته، موارد پیش آمده را ارزیابی نموده و با تئهای بسیار آگاهانه خود را از مسئله خلاص نمود. آنها که زندگی خویش را وقف کاری می‌کنند، باید بدانند که مجبورند بسیار واقعگرا باشند. در غیر اینصورت همانها که از موفقیت محروم خواهند شد. حزب تدابیر عمومی خویش را اتخاذ نموده است و شکست نمی‌خورد اما آن افراد شکست خواهند خورد. سرچشمه تمامی ناگواریها و حتی فلاکتها نیز همین است.

در این اواخر مداخلاتی در امور منطقه "زله" انجام دادیم. عملاً در حال درگیری با نیروهای جنوبی هستیم. آنها نیروهای فتودال- عشیره‌ای هستند که بصورت خطرناکی به امپریالیسم و استعمار متکی هستند. دلیلی بر صحت ارزیابی ما در خصوص "ملی‌گرایی ابتدایی"^۱ هستند. نمی‌گویم که نباید با آنها رابطه داشت اما برای دقت افزون در این روابط و استفاده از آنها در راه خدمت به انقلاب، [این رابطه‌ها] باید در پیوند با رهبری برقرار شوند. اگر خواهان توسعه انقلاب باشیم ناچاریم که به این نکات توجه داشته باشیم. همانطور که می‌دانید در جنگ جنوب^۲ در سال ۱۹۹۲ گرایش راست‌گرایی پیش آمد و امکانات موجود برای آموزش در جنوب کردستان به شایستگی مورد استفاده قرار نگرفتند. تقسیماتی متناسب با حیات گریلایی در جنوب ایجاد نشد و زندگی روستایی گونه در پیش گرفته شد. به سبب روابط روستایی نیز شیوه رهبری نتوانست از نابودی رهایی یابد. در نظری به محیط یک روستا، آشکار می‌گردد که فرمانده آن نیز تنها می‌تواند یک ارباب

^۱ توضیحی برای ملی‌گرایی موجود در کردستان که فاقد توسعه لازم در این زمینه بوده و بیشتر به عشیره‌گرایی تشابه داشته و برای همه نوع ابزارشدگی مساعد است.

^۲ جنگی که در آن نیروهای جنوبی به کمک ارتش ترکیه شتافته و به مناطق محل استقرار گریلاها حمله ور شدند. علی‌رغم فشارها این حمله ضد نیروهای گریلا عظیم ماند و به اهداف خویش نرسید. حماسه "بریتان" (گلنار کاراتاش) در این جنگ روی داد. بریتان BÉRITAN (گلنار کاراتاش GÜLNAR KARATAŞ) فرمانده گریلا در منطقه خواکورک XWAKURK در جنوب کردستان. متولد ۱۹۷۱، روستای "سولهان" SOLHAN شهر بیتگول. اصالتاً از اهالی درسیم بود که در سال ۱۹۹۰ به صفوف گریلا پیوست. روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۲ در حمله‌ای که از طرف پیشمرگ‌های حزب دمکرات کردستان عراق و ارتش ترکیه علیه مبارزان گریلا به راه انداخته شده بود، در محاصره قرار گرفت؛ وی تا آخرین گلوله جنگید و در آخر جهت اسیر نشدن خویش را از صخره‌ای پر تراب نمود و شهید گشت. محل شهادت و دفن وی اکنون دره شهید بریتان DOLA ŞEHİD BÉRITAN نام دارد. موضع وی به صورت یک خط‌مشی درآمد و او جان آن را "خط‌مشی بریتان" نامید؛ خط‌مشی‌ای در مقابل خط خیانت و تسلیت. این حماسه مضمون بسیاری از شعرها، ترانه‌های کردی و نیز فیلمی سینمایی به نام "بریتان" به کارگردانی "خلیل اویسال" گردیده است. خلیل اویسال خود در آوریل ۲۰۰۸ در منطقه بوتان طی درگیری با نیروهای ارتش ترکیه شهید گشت. وی که اصالتاً ترک بود از پشاهانگان کار تصویری و تلویزیونی در جنبش آپیونستی محسوب می‌گردد.

باشد. آنها که [به صفوف ما] می آیند نیز عموماً تأثیرات عمیق روستایی را در شخصیت خود به همراه داشته و با زندگی ناچیز روستایی همخوانی نشان می دهند؛ به سبب چشم پوشیدن از همین نوع حیات به محاصره درآمده و نابود می شوند. نباید آنهایی را که قهرمانانه مقاومت نمودند به فراموشی سپرد اما نیروی فرماندهی موجود به سبب اینکه نتوانست شیوه PKK را تماماً اجرا نماید به سوی نابودی می رفت. بدون شک رهبری وظیفه اساسی ما بوده و نمی توانستیم در این وضعیت دخالتی به عمل نیاوریم. دخالت‌هایی صورت دادیم و مانع از شکست کامل گشتیم اما به سبب شیوه تفکری که داشتند، شخصیت‌هایشان به آسانی وارد روند اصلاح نمی شد. این مسئله برایشان آسان نیست، تصور می کنند که بسیار می جنگند و حتی مدعی صرف تلاش و کوشش هستند. شاید از منظر کلی اینگونه باشد اما به نتیجه بنگرید؛ این زحمات و تلاشها سبب چه چیزی می شوند؟ با این شیوه‌ها دچار انحراف می شوند. با لجاجت تصور می کنند که "درواقع من بهترین کار را انجام دادم اما به دلایلی دیگر و به خاطر افرادی دیگر مورد لازم تماماً تحقق نیافت و مناسب‌ترین مورد باز هم اقدام من است."

وقتی اصرار می نمایم تا برخی وظایف را بجای آورده و حقایق حزب را به آنها یادآوری می کنیم، اینان به صورت "کاغذ تورنسل"^۱ عمل می نمایند. مثلاً وقتی برخی امکانات حزبی را که به آنها داده بودیم قطع ساختیم، بسیار ناراحت و عصبانی می شدند. می گفتند: "اگر در جنوب پول پخش کنیم موثر واقع می گردد، اگر مساعدت رهبری حزب وجود داشته باشد، قدرت به دست می آوریم" وقتی اظهار داشتم که کمکی از دستم بر نمی آید و قبول نمی کنم که پول حزب را پخش کنید، می گفتند: "پیشرفت‌ها متوقف شدند" و یا "مجاللی برایمان باقی نماند". وقتی مصرانه آنها را به نقد کشیدیم، واکنش نشان دادند. وقتی می گوئیم که نمی توان اینگونه در جنوب زندگی کرد و نمی توانیم حیاتی مغایر با حیات گریلایی را در جنوب بپذیریم، می گویند: "پس جنگ به هیچ وجه امکان پذیر نیست". مجبور نیستیم بدین شیوه آنها را در جنوب نگه داشته و یا با آنها مدارا نماییم. لیکن آن حیات را در شأن خویش می بینند؛ هرچند چیزی که انجام می دهند تماماً نابودکنندگی است. این وضعیت به شکلی بود که دیگر نمی توانستیم در برابر آن بدون عکس‌العمل باقی بمانیم،

^۱ کاغذی مخصوص در آزمایشهای شیمیایی که از طریق آن می توان باز، اسید و یا خنثی بودن یک ماده را تشخیص داد.

باید بسیار به آنها فشار می‌آوردیم و این در حالی بود که همچنان می‌گفتند: "مجاله برایمان باقی نمانده، از نظر روانی پریشان‌احوال شده‌ایم و توان برخاستن نداریم" آنها را چنین مورد خطاب قرار دادم: "شماها که هستید؟ جوانان را به جنگ می‌فرستید اما فرماندهان باتجربه‌ای همچون شما توان پیشروی را در خود نمی‌بینند. آیا از این وضعیت دچار **ملال** نمی‌شوید؟" سخن من این است که هزاران **فرمانده** جنگجو تحت اوامر تو هستند، چرا نمی‌توانید از طریق اینها به صورت صحیح فعالیت کنید. گناه را به گردن دیگران می‌اندازند. هر نوع امکاناتی را به آنها دادیم، اما چرا هنوز اظهار شکایت می‌کنند؟

دیگر نمی‌توانیم این اوضاع را قبول نماییم. قطعاً جهت حل این مسئله اقدام خواهیم کرد. شخصیت‌ها با تمامی جوانب خود تشریح خواهند گشت، شاید حزب نیز از این امر دچار ضررهایی شود اما حداقل فایده‌ای که دارد این است که به خودفریبی پایان داده خواهد شد. مشخص خواهد شد که چرا آنهایی که به راست گراییده و خود را از حقایق بریده‌اند، چنین زندگی‌ای را در شأن خویش می‌بینند. مجدداً ماهیت رهبری حزب را به اینها یادآوری کرده و سیاست‌های اساسی حزب را تشریح خواهیم کرد. تمامی جوانب زندگی حزبی و روابط بر مبنای رفاقت را به اینها نشان داده و مشخصاً خواهیم پرسید که چه کسی هستید و چکار کرده‌اید؟ شاید آنها خود را بزرگ می‌بینند اما نشان خواهیم داد که چیزی نیستند. شاید این وضعیت [حساب‌خواهی] را قبول نکرده و در پی یافتن بهانه‌هایی برآیند اما حقایق چنان روشن هستند که نمی‌توانند از تسلیم شدن در برابر آن رهایی یابند. شاید بتوانند سرآغاز نوینی را رقم زنند، یا خویش را به کناری کشیده، پاکسازی شده و وضعیتی نظیر پاکسازی **اخلالگر**^۱ را به خود ببینند. مشخص شدن اینچنینی امور، برای حزب سودمندتر خواهد بود.

برخی از رفقا در این مناطق بسر برده‌اند و سعی بر تحلیل پراکتیک آن می‌نمایند. حزبمان دفعات مکرری در این خصوص تحلیلاتی انجام داده است اما آنهایند که پیروی نمی‌کنند. این رفقا بویژه باید بدانند که چگونه دیالکتیک تحلیلات را به اجرا بگذارند. انجام این تحلیلات برای گزارف‌گویی

^۱ Tesfiyenin Tesfiyesi پاکسازی اخلالگر، عنوان کتابی است از اوجالان که در آن شیوه مبارزه با اخلالگران داخلی حزب مفصلاً آمده است. محتملاً اشاره به کتاب مذکور و مضمون آن است.

و یا غنی شدن گنجینه معلوماتشان نیست بلکه برای آن است که تا حد ممکن اجرا شوند. تحلیلاتی با این وسعت، برای تحول زندگی صورت می‌گیرند. مطابق این امر باید از همان ابتدا شخصیت یک کادر را کسب می‌نمودید و خودسازی حزبی صحیح نیز همین‌گونه است. اما این را انجام ندهاید و با تمامی صداقت خود معترف به میزان غفلت و وجود خطاها و اشتباهات در خود هستید. بنابراین باید به خود بقولانید که حزب را به صورت صحیح موشکافی کرده و به میزان درک آن، در کارها مشارکت نموده و وظایفی را تقبل نمایید. افرادی که به آسانی فرمانده شده و شخصیت حزبی کسب نکرده‌اند، عاقبت خود را دچار بن‌بست می‌نمایند. بدون شک کاری که باید انجام داد این است که حزب را کاملاً درک نموده و بویژه دانست که رهبری از تمامی جوانب بیانگر چیست و چه چیز را در شخصیت خود بوجود آورده است. ما در اوضاعی بسیار دشوار به ذهن برخی افراد می‌آییم. اما همیشه حضور داریم و روزانه جنگ را اداره می‌نماییم. برای مبارزه، به اندازه آب و هوا لازم هستیم. خود آنها نیز در سایه این زندگی می‌کنند. چرا در اوضاع دشوار به یاد آنها می‌آییم اما در سایر اوقات نمی‌توانند خواسته‌هایمان را اجرا نمایند؟ این یک مغلطه و غفلت است. ناآگاهی اشخاصی که اینهمه حیات خویش را به خطر می‌اندازند از خودسازی حزبی و یا آگاهی از خودسازی ولی عدم اجرای کافی آن، ناگوار است.

باید به هنگام دیدار و بحث با رهبری بتوانید بگویید اشتباهات و نواقص در کجا هستند؟ علی‌رغم اینکه خویش را حزبی می‌پنداشتید، چرا امورات اینگونه شدند؟ زیرا مثالهایی که دیده شدند، فنودال‌تر از بهترین اربابان بود. صدها انسان فراری داده شده، برخوردهای ناروایی نسبت به رفقا نشان داده شده و برخوردی جدی نسبت به وظایف نشان داده نشده است. با این حال حزب با شما چه کند؟ چرا باید شخصی را که همیشه ضرر به‌بار آورده و سیاستهای عملی جالبی را طرح نمی‌کند به صورت اربابی برای خود درآورده و اجازه دهیم از امکانات ما استفاده نماید؟ آیا باید منکر حزب باشیم؟ مثلاً در جنوب می‌خواهند تا یکسال با مزدوران، اختلافی مطرح نکنیم. چرا باید مطرح نکنیم؟ امپریالیزم و استعمار، آنها را وادار به حمله به شما می‌نمایند. حتی هر لحظه ممکن است که به کمپ شما - که کمپی گروگان است - حمله‌ور شوند. به راه پیشگیری از این نیندیشیده و پس از

آنکه به تنگنا دچار شدند، به یاد ما می‌افتند. اینکه در مورد خود اغراق نمایند اما در برابر یک هشدار جدی حزب احساس ناراحتی کنید، برایمان نامقبول است.

به زعم آنها پرسنل جنگجو کاملاً از یک شیوه گریلابی دور افتاده و آنها با روشهای اجرایی بر برده‌های اعصار اولیه در پی معالجه آنها هستند! کجا ماند آموزش سوسیالیستی و اصل داوطلبی؟ آیا خواهید گفت: "به ذهنمان نرسید، فراموش کردیم؟" پس PKK کجا ماند؟ آیا رهبری، خلق را از راه متقاعد کردن جذب نکرده و حزب را بر این اساس تشکیل نمی‌دهد؟ در این وضعیت، شما چه تلاشی دارید؟ عدم کفاف توان شما برای آن و در پیش گرفتن روشهای ابتدایی سبب نابودی حزب می‌شود. همانگونه که دیده می‌شود ساختار پرسنل جنگجوی جدی ایجاد نمی‌گردد. خود بیندیشید که اگر حزب نباشد، جنگ موجود در میهن و شیوه بزرگ مدیریت روزانه رهبری به چه وضعیتی درمی‌آید؟ این در حالیکه آنجا حتی جای گروگانها نیست؛ نگرش آنها به پرسنل جنگجوی آنجا همانند برده‌هایی است که در کارهای پیش‌پا افتاده از آنها استفاده می‌شود. چرا این حقایق را نمی‌بینید؟ برخی از آنها هنوز هم تصور می‌کنند که با تحمیل شخصیت ارباب‌مآب بر ما زندگی خواهند کرد. نخیر! [در برابر این] خشمی نامحدود داریم. علاقه لازم را نسبت به بسیاری از رفقا نشان نداده و نمی‌خواهند حتی کوچکترین واقعیت جنگجویی را ببینند. این جنگجویان را به مرز گریز آورده‌اند اما این را نیز درک نمی‌کنند. از چنین فرمانده‌ای باید پرسید: "پس تو فرمانده چه چیز هستی؟" متأسفانه اینگونه برخی از آنها را بایستی به نقد کشید.

من نیز حوزه‌ای تحت کنترل دارم، در این عرصه امورات را از صفر ایجاد می‌نمایم. در اینجا گریزی وجود ندارد، علاقه و مشارکتی همه‌جانبه وجود دارد. اینهمه انسان را در اختیار شما می‌گذارم که جان خود را فدا می‌کنند، اما شما اینها را پرورش نمی‌دهید و سپس بهانه‌ای یافته و با اظهار عدم توانایی در کار و کمبود علاقه، کارهایتان را توجیه می‌کنید. کسی که اینگونه به توجیه می‌پردازد، فرمانده نیست و حتی نمی‌توان او را انسان بشمار آورد. چگونه شیوه توجیه PKK و شیوه جذب، مدیریت و فرماندهی جنگ در PKK توانست از همان روز اول تا به امروز در انسانها اعتقاد بوجود آورده و آنها را از انکار عظیم بیرون آورد؟ شما چگونه به مخالفت با این امر برمی‌خیزید؟ ساختار پیکارجوی بسیاری از شما فاقد علاقه، بی‌مسئولیت و تسلیمیت‌پذیر است و البته که

مشارکت تان نیز آنگونه است. آیا این شیوه مشارکت در PKK است؟ ممکن نیست عقب ماندگی و نقص را در شخص شما ندید. پیداست که همه شما اعم از مدیریت و ساختار کادرها را از نو مورد بررسی و تأمل قرار خواهیم داد. در این میان مصارف عظیم مادی صورت می گیرد؛ به سبب ضعفهای معنوی و روحی، اشخاصی می گریزند و بدین سبب دشمن قادر می گردد ضربات مؤثرتری را وارد سازد. مهمتر از همه اینکه در جایی که امکان موفقیت بزرگی موجود است، موفقیت محدودی بدست می آوریم. دلیل این امر آن است که حق حزب، فرماندهی و جنگجویی را نمی توانیم ادا نماییم. شاید توجیه آن اجرای خواسته خویش، فردیت و گرایش اربابی خود باشد. این نحوه عملکرد در تاریخ ما را به کدام سو می برد؟

برخی می گویند: "اجرای حزب با معیارهای حقیقی اش دشوار است" آیا شما این را آسان می پنداشتید؟ مکرراً گفتیم که برخورد صحیحی را با رهبری پیشه کنید. شیوه اندیشه، توجه، اشتیاق و محبت رهبری همچنین برداشت وی از رفاقت، جنگ و سازمان و توجه اش به انسان در هر سطحی چگونه است؟ در تقابل با اینها، همان امورات در شما چگونه توسعه می یابند؟ اینهمه انکار رهبری و کفایت نمودن به یک پایبندی بسیار انتزاعی نسبت به وی چقدر صحیح است؟ می گویند که آگاه هستید و حتی خویش را روشنفکر تلقی می نمایید. آیا کسی که خویش را روشنفکر تلقی می کند اینگونه است؟ آیا اینهمه محرومیت از مفاهیم معقول است؟ تمامی این نکات را بدان منظور بیان می دارم که چشم پوشی از مشارکت واقعگرایانه ممکن نیست. ما پیشاهنگی حزبی را اساس کار قرار داده و آن را برقرار خواهیم ساخت. بدون وجود پیشاهنگی، پیروزی در جنگ ممکن نیست. وقتی واقعیت رهبری به اجرا درنیاید، نه تنها نمی توان پیروزی کسب نمود بلکه حتی بیست و چهار ساعت نمی توان سرپا ایستاد. برخی فکر می کنند که در سایه امکانات حزب زندگی می کنند. به این غافلان خواهیم آموخت که این زندگی نیست. اگر بر مواضع موجود خویش اصرار ورزند، حزب در این موضوع تدابیری اتخاذ خواهد نمود. آنها که حاضر به مبارزه در راه دعوی حزب هستند بدون شک نه تنها مسئله سازی نمی نمایند بلکه به آسانی از پس امورات برآمده و تسهیل نمودن آنها را بنیاد کار خویش قرار خواهند داد.

آشکار است که هر چه خودسازی حزبی انجام دهید، شخصیت حقیقی خویش را خواهید یافت و بیشتر به آرزوها و امیدهای خود نزدیک خواهید شد. نمی‌توانید جز این به راه‌هایی دیگری بیندیشید. راه‌هایی، راه حزب است. راه حزب نیز با مشارکت صحیح آغاز می‌گردد؛ بدون تردید و بدون موکول نمودن موارد لازم، قبل از هر چیز باید اهداف اساسی را در دستور کار قرار داده و با درک درونی، در راستای آنها حرکت کنید. کسی نباید به پابندی ناچیز بیندیشد و چگونگی فریب دادن ما با شیوه بیان ناچیز، احساسی و سطحی را مطرح نماید. PKK پدیده‌ای بسیار وسیع است. نه تنها کردستان بلکه کل منطقه و حتی سطح بین‌المللی را به لرزه درمی‌آورد و اندکی نمانده که در موضوع بحث تمامی دول قرار گیرد. استعمار ترک در روابط خود با تمامی کشورهای امپریالیستی و منطقه، PKK را مبنای فعالیت خود قرار می‌دهد. این بدان معناست که PKK سطح بین‌المللی بسیار مهمی را کسب کرده است. یک کادر مجبور است که متوجه همه این موارد بوده و بتواند بصورت کافی جوابگوی آن باشد و در داخل نیز یک جنگ بزرگ گریلابی را انجام دهد.

کسانی وجود دارند که حتی اقتضای الفبای گریلابی را بجای نمی‌آورند، اما هر کس بنام گریلابی طلبهایی دارد. بنابراین بنگرید که PKK بیانگر چیست. ماهیت نیروی گریلا چه بوده و چه چیز در آن چارچوب قرار نمی‌گیرد؟ باید حقش را ادا نموده و به عهدش پابندی و اشتیاق نشان دهید. برخی افراد، "فرماندهی" را به صورت در قبضه گرفتن امکانات موجود درک می‌کنند. "جنگجویی" را نیز چنان تصور می‌کنند که انگار باید کسی آنها را بر دوش خود پیش برده و یا فرمانده وی را تا نقطه مقصود خویش ببرد. این ویژگی فرمانده و مشارکت اینچینی گریلاها نبودکننده است. جنگجو و فرمانده، متقابلاً همدیگر را بی‌تأثیر می‌کنند و در این مسئله حزب کاملاً دچار عدم موفقیت می‌شود. فرمانده و گریلابی را که سبب عدم موفقیت حزب می‌شوند مجدداً مورد تأمل و بررسی قرار خواهیم داد. قطعاً باید این را درک نمود، زیرا اگر درک نکنید نتیجه‌های پاک شما عملی نشده و تلاش‌هایتان به هدر خواهند رفت. روی سخن من بویژه متوجه آنهاست که در این کار ادعا داشته، به نتیجه‌بخشی خود باور داشته و اعتماد به نفس دارند. این کار از طریق برقراری رویه^۱ و شیوه خود مطابق با قوانین آن پیش می‌رود. فکر نکنید که به نوعی دیگر و با فریب

^۱ در متن اصلی تمپو آمده؛ در موسیقی به معنی ضربه و یا ضربه‌ها و مجازاً به معنی روش، اندازه، وقت، میزان و رویه است، در این کتاب به رویه ترجمه شده است.

خود قادر به زندگی خواهید بود. در دیپلماسی، سرهلدان^۱، در کوه، دشت، شهر و تمامی عرصه‌های کاری با کفایت لازم در فعالیت‌ها مشارکت کنید.

از گزارشهایی که برایمان نوشته‌اند چنین نتیجه‌ای استخراج می‌شود که می‌گویند "اگر رهبری و پایبندی خلق نمی‌بود، چیزی که بهترین کنترها از پس آن بر نمی‌آیند به دست این گریلاها انجام می‌شد" که این نیز واقعیت دارد. باید از وضعیت چنین کادر بودنی بیرون آمد. اگر رهبری تاکتیکی از این وضعیت خلاصی نیابد، وضعیتی را که بدان اشاره نمودیم، پیش آمده و حزب آنها را پاکسازی می‌نماید. بدین سبب در امورات گریلایی، خودسازی مجدد حزبی و مشارکت صحیح و بر مبنای اصول حزب را پیش روی شما قرار می‌دهیم. کسی به شیوه مشارکتی غیر از این و به اقتضای آن نحوهٔ پیشروی‌ای به غیر از این، نیندیشد. اینها نکاتی هستند که بایستی در سرآغاز نیز اینگونه تلقی شوند. قطعاً شیوه صحیح - حتی اگر به اجرا هم در نیاید - چنین بنیانها و عملکردهایی هستند. بجای اشتباهات بسیار و راهگشایی بر خسرانها، بیاید موارد صحیح را کاملاً بررسی کرده و اجرا نماییم تا موجب ضرر و زیان نشویم. این کار با آزمودن و یکی دو بار تخریب قابل انجام نیست. زیرا این بازی با آتش است، خواهید سوخت و خواهید سوزاند. همیشه هم نمی‌توانیم اینگونه به شما کمک نماییم. خلق کرد کودک است و آنها که به داخل صفوف ما می‌آیند کودک این کودکان هستند. اینان بسیار به خطا عادت نموده‌اند، اما دیگر بس است؛ شما نیز امورات جنگی را به پیش برید! درست برعکس، رهبری، جنگجویی بالغ و شکست‌ناپذیر است. رهبری بیانگر شیوه‌ای است که با امکانات بسیار اندک و بدون وارد ساختن ضرری مهم و از راه آزمودن، به مناسب‌ترین عملکرد و نتیجه دست می‌یابد. بنابراین باید رهبری را با واقع‌گرایی فراوان درک نموده به گونه‌ای که به رضایت خاطر بینجامد. شما رفقای زن بایستی در نتیجه مباحث‌تان با ما و عزمتان، قطعاً چنین عمل نمایید.

^۱ سرهلدان در زبان کردی به معنی قیام است، معادل کلمه انتفاضه فلسطینیان و به همان معنا.

رهبری PKK، رهبری روند آزادی زنان است

شما از یک دوره تفکر ویژه عبور کرده و کنفرانسی را برپا نمودید اما هنوز بیگانگی از زندگی آزاد مورد بحث است. هنوز نتوانسته‌اید روابط شخصی کهنه را تماماً کنار گذاشته و یا از آنها گسسته شوید. این وضعیت شما را اینگونه ارزیابی می‌نمایم: عملکرد شما یا به صورت روابط سنتی می‌باشد، یا به شکل انکار در حال توسعه است و یا یک برخورد بسیار سطحی خرده‌بورژوازی است. با نوعی برخورد دانشجویی کار می‌کنید. باید همگی بدانند که اینها راه‌حل نبوده و کسی نمی‌تواند با این بنیانها و اقدامات در PKK مشارکت نماید. سطح آزادی‌ای که در PKK ایجاد می‌شود فراگیر است. نقشی که در PKK برای آزادی زنان در نظر گرفته شده است بسیار وسیع‌تر از درون‌مایه بسیاری از انقلابهاست و نوآوریهای فراوانی را نیز دربر می‌گیرد. در کردستان زندگی زن آزاد وجود ندارد بلکه انکار ملی، کائوس (آشفستگی) اجتماعی، فرسودگی و ازهم گسیختگی وجود دارد. در کردستان، بی‌شخصیتی تا به مغز استخوانها نفوذ یافته و حیات کاملاً از میان برداشته شده است. حیات حزبی و سطحی از آزادی که بتواند جوابگوی برطرف شدن چنین واقعیت محسوسی باشد، آزادی زن است.

باید با در نظر گرفتن تمامی حقایق معنی چنین مسائلی را درک کنید. به همین دلیل زمینه بحث آزادانه‌ای را برای شما فراهم نمودیم. سعی نمودیم تا شما را از برخی تحمیلها و بویژه از تاثیر برخوردهای مردسالارانه دور نگه داریم. بدین ترتیب هم شما را از جنگ دور نگه داشتیم و هم در حوزه‌های مناسبی مستقر نمودیم تا در جنگ به آسانی از بین نروید، اما ثابت شده که نتوانسته‌اید از این امر چندان بهره‌ای بگیرید. ما نمی‌توانیم بدون برنامه و هدف بر روی شخصیت زنان کار کنیم.

نه زنان را آنچنان که هستند قبول می‌نماییم و نه اجازه می‌دهیم که اینگونه به صورت ظاهری، کافی [و ایده‌آل] به نظر برسند. فعالیت‌های حوزه زنان مسئله‌ای وسیع است. زن آزاد، جامعه آزاد و میهن آزاد است. این امر وظایف آزادیخواهانه بزرگی را برعهده شما گذاشته و جهت یافتن هویت خویش و مطرح شدن، سودمند است. زندگی آزاد در نظر ما، زندگی نمودن برای جامعه است. باید آن [زندگی] را یافت و از آن بهره جست. این نیز حس لزوم مفهوم، برنامه و سازماندهی‌ای را در شما بوجود آورده و آن را واجب می‌گرداند. قادر به درک معنای حقایق خود نیستید. چه کسی هستید، چیستید و چگونه باید باشید؟ حتی این سوالها را از خود نمی‌پرسید. بنابراین چه انتظاری می‌توانید از حیات داشته باشید؟ با این وضعیت نمی‌توانید در روستا، از یک زن تدارک‌دیده‌شده جهت حاکمیت مرد و در شهر، از یک رابطه که حاوی وابستگی شدیدی است، فراتر بروید. معتقدیم که به هیچ وجه در این امر آزادی وجود نداشته، درخور زندگی نبوده و بسیار منفور است.

مسائلی نظیر اعتقاد به زندگی آزاد، بحث در مورد آن و متقاعد کردن خویش را به شکل بسیار گسترده‌ای مورد توجه قرار دادم، در برابر این، شما نیز بسیار نیازمند ارزیابی مسائلی از جنسیت زن گرفته - که برای مرد هم مصداق دارد- تا فلسفه خویش و بازنگری مجدد تمامی زندگی خویش هستید. زیرا وضعیتی که در آن بسر بردید، شما را به حالت غیرقابل شناخت درآورده است. انسان نمی‌تواند برای احساسات، محبت‌ها، عشق‌ها و پایبندی‌هایتان چندان ارزشی قائل شود. زیرا تمامی اینها مطابق جامعه استثمار و از طرف برخوردارهای مردسالارانه تنظیم شده‌اند و حزب نیز نمی‌تواند اینها را بپذیرد. یا آزاد گشته و شخصیت حزبی کسب خواهید کرد و یا از بین خواهید رفت؛ راهی میانی هم در این بین وجود ندارد.

رفقای زن مانند کی نیز در این موضوع دچار سختی می‌گردند. در مقابل تحت فشار قرار گرفتن، می‌توانید تحلیل و پیشرفت را پیشه کنید که راهی به سوی زندگی است. آزادی بیشتر برای شما، [به معنای آزادی بیشتر] برای جنس زن است. این زنان هستند که بیشترین فایده را خواهند برد زیرا آن‌اند که بیش از همه ضرر دیده‌اند. باید این را باور کرده و مابین جستجوی احساس، محبت و عشق خویش با جویایی خویش از آزادی پیوند برقرار نمایید. حتی یک لحظه نباید از نظر دور بدارید که آزادی را از طریق مبارزه به دست خواهید آورد. به همین سبب باید طی جنگ علاقه عظیمی به

مسائل سازمان نشان داده و در صورت امکان در اجرای خط‌مشی جنگ، مشارکتی را که از دستتان برمی‌آید به عمل آورید. وقتی تمامی اینها بوجود آمدند، حوزه آزادی برای شما اندکی بارزتر می‌شود. این را از صمیم قلب به عنوان یک نعمت تلقی خواهید نمود، زیرا بار اول است که با آزادی آشنا می‌شوید. آزادی، اصالت‌ساز است و سبب ورود شرافتمندانه شما به حوزه انسانی می‌شود. بدون آن به دنبال عشق نگردید و البته که بدون آزادی، عشق نیز وجود ندارد. اگر آن را بجویی نیز در عاقبت آن بردگی و رذالت وجود دارد. این در حالیست که هنوز هم خویش را نشناخته‌اید. من مطابق چه معیارهایی موجودیت دارم، برای چه هستم، طلب‌هایم چه هستند، شخصیت مرد موجود کیست، مردانگی‌ای که تحمیل می‌کند حاوی چه چیزی است؟ این مردانگی در موضوعات فشار، استثمار، زشتی، زیبایی و احساسات چگونه است؟ همانند یک کودک با تاثیری کوچک فریب خورده و آنگونه از زندگی استقبال می‌نمایید. این وضعیت چنان رواج دارد که با توجه به آن زنان را احمق و ناقص‌العقل می‌نامند. برخورد با کسی که اینهمه بدون حساب به مسائل مهم زندگی خویش می‌نگرد، همچون برخورد با کودکان است؛ شوهرش اگر بخواهد خشونت بکار برده و ناسزا می‌گوید، اگر بخواهد از او سوءاستفاده می‌نماید و هیچ حقی تحت عنوان یک شخصیت برای او قائل نمی‌گردد. شما نیز قربانی عواطف خویش گشته و از بین می‌روید. این رفتار، برخورد صحیح آزادیخواهانه‌ای نیست.

همانگونه که می‌بینید اندیشه‌ای آزادیخواهانه لازم است. در خصوص این موضوع مسائل بسیاری وجود دارند که باید پرسید و پاسخ دهید. زیرا در دوران پراکتیک خویش در کمپ‌ها نتوانستید از کشیده شدن به این سو و آن سو فراتر روید و حتی به وضعیتی عقب‌مانده‌تر از ساختار عمومی جامعه دچار گشته‌اید. این PKK نیست؛ PKK زن را متعالی می‌نماید، متحول و آزاد کرده و از موقعیت کالا و ملک می‌رهاند. باید به این امر یقین نموده و به این روند بپیوندید. اگر هنوز هم قادر به پرسش و مواخذة نباشید، چگونه می‌توانید از حیات آزاد در برابر بردگی و تسلیمیت ناشی از آن بحث نمایید؟ چگونه خواهید توانست از روابط محبت‌آمیز و عاطفی بحث به میان آورید؟ متوجه اصول اساسی زندگی و آزادی نبوده، اما طلب‌هایی دارید. این وضعیت به شیوه طلب کودکان می‌ماند و با کودکان

نیز بر خوردی کودکانه روا داشته می‌شود! می‌دانید که این شیوه‌ای نیست که در شأن کسانی باشد که بیست الی سی سال از عمر آنها می‌گذرد. انسان از این امور اندکی دچار تنگنا می‌شود.

رهبری در این موضوع نیز امکاناتی را می‌آفریند. رهبری PKK، رهبری روند آزادی است؛ رهبری جنبش آزادی زنان است. تحلیلاتی را انجام دادیم، رهبری به اندازه پرسش از موضوعاتی بسیار، جواب‌هایی را نیز می‌یابد و نشان می‌دهد که چگونه زنی بسیار بی‌استعداد و ناکافی می‌تواند مستعد، با کفایت و خلاق شود. نشان می‌دهد که زنان در جنگ، سیاست، تولید و عواطف و تقریباً تمامی حوزه‌ها چگونه مفید واقع خواهند شد. باید ارزش فراوانی برای این امر قائل شده و اینگونه در حزب مشارکت جوید. اگر اینگونه در امورات رهبری مشارکت جوید، این شما هستید که فایده خواهید برد. به تناسبی که بتوانید بهره‌مند شوید نیز خواهید توانست آزادانه زندگی کنید و از زشتیهای رهایی یافته و از اوضاعی که هر نوع وابستگی را در خود داشته و حاوی عدم اعتماد به نفس است گذار خواهید نمود. اینها نیز برای ما خصوصیات ایده‌آل شخصیتی هستند که باید به آنها دست یابیم.

از این نظر باید شما خود به بحث بپردازید. شاید نتوانید در هر جایی این امکان را بیابید، اما حداقل در حزب به کمک این تحلیلات، گذشته و حیات خویش را مواخذه نموده و مورد مناسب برای خود و آزادی خود را بیابید. در این خصوص نیازی به محافظه‌کاری نیست. محکومیت به سنت‌گرایی بیشتر از هر چیز به شما ضرر خواهد رساند. روابط ناچیز درون نظام امیدی دربر ندارند. شخصیت خویش را انکار ننمایید. از جنسیت خویش دچار شرم نشوید، دقیقاً برعکس، باید از این احساس غرور نمایید. باید باور کنید که زنان نیز می‌توانند اصل و بافضیلت بوده و باید این را در عمل، با زندگی عجین ساخته و آنگونه ارزیابی نمایید اما نباید خویش را بزرگنمایی نموده و یا شخصیت خویش را به بهای ناچیز و همانند شیوه‌ای که در جامعه بسیار رواج دارد عرضه کنید. بویژه بر خوردهای جنسی شما باید از عرضه به دور بوده و خویش را بسیار طبیعی نمایید. فراموش نکنید که در این موضوع، حتی یک گام از بر خوردهای فتودالی و خرده‌بورژوازی فراتر نرفته‌اید. جنسیت‌تان تقریباً در دستان شما همچون یک کالای تجاری است و یا بدون اینکه متوجه باشید با انکارگرایی - بسان داشتن چنین وضعیتی [کالاگونه] - رو در رو هستید. آنهایی که اینگونه با ریاکاری

و به شکل کالا با شخصیت خویش رفتار می‌کند به هیچ وجه نمی‌تواند روابطی آزاد و طبیعی داشته باشند. آنانی که چنین مواضعی دارند نمی‌توانند اخلاقی سالم هم داشته باشند. این نیز نفی زندگی است. کسانی که اینچنین زندگی می‌کنند نه محبتی دارند و نه عشقی. زیرا این شخصیتها فاقد انسجام شخصیتی بوده و کاری که انجام می‌دهند عبارت از خودفریبی است.

بدون وجود مناسبات آزاد و طبیعی امکان کسب شخصیت سیاسی و نظامی نیز میسر نمی‌گردد؛ اگر میسر گردد نیز تک‌جانبه و ظاهری بوده و در فرجام امر به معضل تبدیل می‌گردد و یا راهگشای روابطی می‌شوید که سرچشمه بسیاری از امورات منفی همانند روابط زن و مرد فئودال-دسیسه‌باز و فئودال-توطئه‌گری هستند که در تاریخ امثال آن بسیار دیده شده‌اند. این در شأن مبارز PKK نبوده و قابل قبول نیست. این موارد را تحلیل نموده‌ایم؛ بر این اساس باید خویش را مجدداً بررسی کرده و تصمیم‌گیری در موضوع زندگی خویش را همچون حق خویش بدانید. حقایق اساسی نظیر میهن، سازمان و آزادی در پیوندی تنگاتنگ با این امر هستند. بدون آن هیچ نیرویی ندارید. در پیوند با این حقایق؛ حقوق بشر، حقوق و آزادی زنان توسعه خواهند یافت. زندگی آزاد برای مردان نیز بر خورد صحیح و زیبا، دوری جستن از کراهتها و بردگی‌ها و ایجاد وضوح و روشنی در همه‌نوع پدیده‌های معنادار محبت‌آمیز را میسر خواهد گرداند. در صورت امکان توان لازم برای حزب، خلق و میهن‌دوستی را به اندازه کافی ایجاد نموده، جنگ را توسعه داده و امکان کسب دستاوردها را فراهم کرده و بدین شکل آن را به یک منبع تبدیل خواهد نمود. برداشتی اینچنینی از زندگی آزاد را پیشه کنید. به‌ویژه از رفقای زن، انتظاری اینچنینی داریم. باید تلاش و موفقیت لازم برای آن را نشان دهید.

سطحی که با تحلیلات می‌خواهیم شما را بدان برسانیم این است. چیزی که باید از پراکتیکهای گذشته و تشکلهای شخصیتی خویش فرا بگیرید نیز همین است. باید هم مواخذه‌هایی انجام دهید و هم با نزدیکی به حقایق کارهایتان را بر این اساس ادامه دهید. در این موضوع بیشتر پژوهش کنید. تحقیقات و اساساً تفکرات خویش را چنان پیش ببرید تا امکان ایجاد موفقیت در وظایف اساسی را ممکن گردانید. از این پس هنگام اقدام برای برآوردن وظایف -تمامی وظایفی که می‌تواند در حیطه روابط و مناسبات همه حوزه‌های زندگی باشد- باید انسان را راضی کرده، باکفایت و موفق باشید.

بایستی بدانید که حزب و رهبری اینچنین است و در رأس کسانی باشید که اجازه حیاتی به غیر از این را نمی‌دهند. باید بدانید این اصلی است که در طول حیات بر شما حکم رانده و شما را پیش برده و نمایندگی آن را در سطح یک الگو برعهده بگیرد، زیرا شما تقریباً هم بیش از همه به این مورد محتاج بوده و هم به عنوان داوطلب‌ترین پیکارجویان این امر، موظف به اجرای آن هستید.

رهبری بر این اساس به زنان اعتماد دارد. زنان را هم به عنوان یک حقیقت ملموس و هم با برخوردی ایده‌آلیزه شده مد نظر قرار می‌دهد. زیرا مطمئن است که هم مورد صحیح و هم مورد زیبا همین شیوه است. قطعاً علاقه شما نیز بر این اساس توسعه می‌یابد. چیزی که به غیر از این باید انجام دهید، تلاش و بررسی مکرر خویش و ایجاد توان نزدیکی بسیار مصرانه به پیروزی در خویش است. این امر هویت، آزادی و حیات ازدست‌رفته را به شما بازخواهد گرداند. بنابراین چه برای آنها که شخصیت حزبی را بصورت صحیح و روشن کسب ننموده و چه آنها که گسستی جدی از حزب و وضعیتی متفاوت دارند، صحیح‌ترین کار کسب اینگونه شخصیت حزبی است. اگر پابندی معینی به رهبری داشته و یا این مسئله معنایی برای شما داشته باشد، دیگر بایستی حقایق مذکور را درک نمایید. شاید هرچیز دیگری را به بازی بگیرید اما نباید به هیچ وجه خودسازی حزبی و بر این اساس ارزشهای مبتنی بر کسب شخصیت رهبری را به بازی بگیرید. شاید چیزهای بسیار مقدسی داشته باشید اما ارزشهایی داریم که به آسانی نمی‌توانیم از آن دست برداشته و یا آنها را به بازی بگیریم. با توجه به تجربیات حیاتی خویش بر این مسئله آگاهم که هرچه بتوانیم شخصیت حزبی را بصورت صحیح کسب نموده و در عمل بکار بندیم، قادر خواهیم بود در برابر دشمن وحشی، زندگی را بازیافته و از نابودی ممانعت به عمل آوریم. بر همین اساس می‌توانیم پیروز شویم.

۲۵ اکتبر ۱۹۹۳

حزب، انباشتی از دسترنج انقلابی است

کسب صحیح شخصیت PKK ای، به گونه‌ای است که می‌تواند جوابگوی تمامی معضلات انقلاب ما باشد. اساسی‌ترین وظیفه شما این است که این امر را به خود قبولانده و با تمامی نیروی خویش دارای چنین شخصیت PKK ای شوید. ما دلایل این امر و چگونگی آن را با تمام توان خویش توضیح می‌دهیم. معیار احترام، پابندی، صداقت و همه‌نوع جسارت و فداکاری، درک اینگونه مسئله مذکور و درونی کردن و کامل نمودن عملکردها مطابق با آن است. انقلابی بودن حمالی نیست. انقلابی بودن یک هنر بوده و تلاشی نتیجه‌بخش است. دسترنج انقلاب و انقلابی و شخصیت حزبی متعالی بوده و مادر سایر دسترنج‌هاست. باید تمامی این نکات را بسیار خوب فرا بگیرید. انسان می‌تواند با دسترنج خویش در دسترنج متمرکز انقلابی سهیم شود. در غیر اینصورت اگر به ناحق در پی غصب دسترنج انباشته شده بوده، نه با برخورد مشارکت‌جویانه بلکه با روشهای چپاولگرانه با این دسترنج برخورد نمایید و با خدمت و کار مواردی را تولید نکرده و بر آن نیفزایید، در انقلاب با مفت‌خوری روزگار خواهید گذراند و یا در پی کسب ده برابر زحمتی خواهید بود که صرف نموده‌اید و این می‌تواند شما را تا چپاولگری و دغلكاری پیش برد. دسترنج کسی که چشمداشتی در مقابل تلاش خویش ندارد و هر تلاش ممکن را صرف می‌نماید، دسترنج انقلابی است. بجای موضعی که انتظار دریافت ده برابر در مقابل تلاش صرف کرده‌اش را دارد، موضعی که هزاران برابر تلاش صرف می‌نماید ولی چشمداشتی ندارد صحیح‌تر است.

یک کادر و یا شخص حزبی واقعی کسی است که بدون چشمداشت حاضر به تلاش و کار است. بنیاد قرار دادن چنین مشارکتی در PKK، اقتضای ماهیت PKK است. این اساسی‌ترین و

ژرف‌ترین ویژگی سوسیالیست بودن PKK و اجرای آن در کردستان است. اینکه فرمول مذکور را در چه سطحی درک نموده‌اید، جای بحث دارد. زیرا گاه کسانی که هیچ تلاشی ندارند طلبهای بسیاری داشته و یا دهها و هزاران برابر تلاش خویش را طلب می‌نمایند. تمامی اینها مواضع طبقاتی هستند. طلب هر چیز در حالیکه هیچ تلاشی صرف نشده، نوعی غارت است. این برخوردی وحشیانه، استعماری و یا مزدورانه است. طلب دهها برابر تلاش خویش دزدی است؛ برخورد دغلكار کمپرادور است. طلب به اندازه تلاش خویش نیز برخورد خرده‌بورژوازی است. زیرا خرده‌بورژوا خواهان تقابل به اندازه تلاش خویش است. این یعنی تصور و درک PKK همچون حزبی خرده‌بورژوازی. کار از راه کوششی نامحدود و حفاظت از آن به همان شکل و تداوم آن نوعی انقلابیگری است که به ژرف‌ترین شکل، سوسیالیسم و یا بنیاد طبقاتی آن را کسب نموده است. زیرا اینچنین شخصی هم تلاش به خرج داده، هم از آن حفاظت نموده و هم بر آن نظارت می‌نماید.

دیگر باید این مسائل را درک نمود. حیات خویش را وقف می‌نمایید، این آخرین هستی است که انسان می‌تواند آن را پیشکش نماید. اگر آن را نیز به وضعیتی غیرقابل حفاظت و غیرقابل تضمین درآورید، نشان می‌دهد که تا چه حد غافل هستید. به همین سبب آگاه شدن و آموختن کامل حقایق اساسی، بنیاد کار است. برداشت بسیار متفاوتی ز فداکاری دارید؛ متحمل رنج می‌شوید اما معلوم نیست که نتیجه این امر چه خواهد بود. با تلاش خویش در انقلاب مشارکت می‌نمایید اما حتی متوجه نیستید که چه کسی نتیجه تلاشتان را ربوده و تصاحب می‌نماید. اینگونه نمی‌توان سوسیالیست گشت. این غفلت است، بی‌احترامی به دسترنج و حتی شخصیت خویش است. کسی که برای شخصیت خویش احترام قائل نیست نه تنها نمی‌تواند شخصیتی PKK ای شود بلکه ثابت گشته که حتی نمی‌تواند انسان باشد. یکی از توجهات اساسی ظهور PKK بدوا احترام به انسان و به تدریج احترام به زندگی او بر اساسی سوسیالیستی است؛ به میزان پذیرش این امر و بر اساس آن کسب هر چه بیشتر شخصیتی مبارز، انسان را متعالی می‌گرداند.

مدتهاست که این تعاریف را ارائه داده‌ایم اما هنوز در سطحی بسیار محدود اجرا می‌گردند. چرا از هیچ طریقی قادر به درک این امر نیستید؟ در این دنیا چیز دیگری نمی‌تواند شما را مشغول نماید. در حالیکه باید این حیات - که همانند طلا ارزشمند است - همه چیز شما باشد و در حالیکه نگرش،

موضع، شخصیت و شیوه‌ای از حیات موجود است، چرا از روبرو شدن با این طفره می‌روید، چرا خویش را معیوب نگه داشته و هر روز، هیچ می‌نمایید؟ آیا از فرسوده نمودن خویش لذت می‌برید؟

از این پس می‌خواهیم مطمئن شویم آنها که به درون PKK گام می‌نهند، این کار را به صورت صحیح درک کرده‌اند. چیزی که باید انجام شود این نیست که در صورت لزوم چگونه بمیرید، بلکه این است که این کار را در هر شرایطی انجام داده و با موفقیت به پایان برسانید. آنانی که قادر به انجام این کارند، تجمع انسانها و اشخاصی هستند که در هر شرایطی قادر به یافتن راه چاره می‌باشند. اوضاع پیش آمده، بدست هر کسی و به هر دلیلی و هرگونه که باشد، در پرتو این چاره‌جویی که تعیین نمودیم نتیجه‌ای را حاصل نموده‌اند. تیهایی که در قرارگاههای متعدد و در نتیجه عملکرد مسئولان مناطق ایجاد شده‌اند، نشان می‌دهد آنها که چپاول پیشه کرده و برده‌وار تلاش می‌نمایند، بیشترین تعداد را تشکیل داده و بر این اساس تاثیرات حزب را خنثی کرده و از بین می‌برند. در صورت توجه می‌بینیم که این وضع به هیچ وجه پیوندی با رهبری نداشته بلکه برعکس آن را بی‌تاثیر می‌نماید.

انسان موجودی است که قادر به تربیت خویش است. پیش آمدن اینهمه نواقص در حزب ما و حتی عدم توجهمان نسبت به این امر در واقع نشان می‌دهد که تا چه حد غافل هستیم. آموزش قطعا به معنای درک این امر و در صورت وجود تجربه، توانایی گذار از آن است. خدمت ما کم نبود، حتی چنان خدمتی بود که می‌توانست به راحتی دشمن را از میان بردارد. از خود می‌پرسم چرا با لیاقت نسبت به این موضوع برخورد ننموده و خشمگین می‌شوم. ما تمامی نشانه‌ها و امکانات حیاتی زیبا را ایجاد نمودیم. مواردی را که بیشتر از آب و نان برایتان لازم بود، ایجاد نمودیم. باید اینها را بالاترین معلومات برای خود کسب نمایید. زیرا این شمائید که آگاه نبوده، قادر به حل مسائل نیستید، کارها را دچار بن‌بست می‌نمایید و به صورت صحیح و کافی قادر به سخن گفتن و پیشروی نیستید. حداقل چیزی را که تحت عنوان چاره به شما ارائه می‌شود درک کنید. هم بسیار گرسنه‌اید و هم قادر به خوردن نیستید. این وضعیتی است که در جریان است. من آن را سوءهاضمه می‌نامم و این یک بیماری بسیار بد است که در پیوند با استثمار و واقعیت اجتماعی و سیاسی می‌باشد.

این وضعیت با دلایل بسیاری قابل بیان است. از ماهیت کار بسیار بدور هستید. این وضعیت شما بیانگر غفلت است. همه نوع خصوصیات طبقاتی در شما دیده می‌شوند. اسمش PPK ای است اما در درون خویش محتملا یک درصد خصوصیات PPK را داشته باشد و شاید هم نداشته باشد. بخش بزرگی از آن، پس مانده همه نوع طبقات است. به همین سبب جدا نمودن افراد غیر مفید از سایرین بسیار مهم است. عدم تربیت خویش، منفرودترین موضع را در شأن خویش دیدن و تداوم آن است. بی‌جهت نیست که ما برای اوامر خلق آماده‌ایم. ما هم می‌توانیم همچون شما "خردمندی" به خرج داده و با زندگی خویش مشغول شویم! اما معیار احترام ما برای خلق، داشتن سطحی است که تحت هر شرایطی بتوانیم جوابگوی امورات انقلابی آنها باشیم و احترام همین است. تمامی موارد دیگر دروغ است، تقلبی بوده و خودفریبی است.

ما چنان اشتیاقات عظیم و برخوردارهای غیرقابل کنترلی داشتیم که هیچکدام از شما ندارید اما هنگامی که بحث منافع اساسی خلق در میان باشد، زندگی دشوار را در پیش گرفته و آن را در خدمت خلق قرار داده و تا به امروز پیش آمدیم. دیگر باید بدانید که این معنای مشخصی دارد. خدمت به یک خلق چیست؟ انسان چگونه خود را وقف انقلاب برای یک خلق می‌نماید؟ چگونه می‌توان به خدمت یک خلق و حزب درآمد؟ شجاعتی بر این اساس چیست و رهبری و مبارز بودن به چه معناست؟ دیگر باید اینها را فرا بگیرید. در غیر اینصورت اقدام برای زندگی شخصی خویش و یا در صورت یافتن فرصت، همراه با انقلابی‌گری تلاش برای زندگی خود و مشغول نمودن انقلاب، شجاعت و مبارزه نیست. اما این وضعیت خطرناکی است که به شکلی مرسوم به درون شخصیت هر کسی رخنه نموده است. مجبوریم در برابر تمامی اینها چنان ساختار خویش را مستحکم نماییم که هیچ روزنه نفوذی باقی نماند.

ما این تفاسیر را از همان روزهای اول انجام دادیم، حال نیز انجام می‌دهیم. پیشرفتهای بزرگی حاصل آمدند اما به همان اندازه مواضع و عملکردهای غیرحزبی و متضاد با حیات و حتی برخوردارهای غافلانه نسبت به خویش نیز دیده شدند. این موارد سبب شدند که ما چنان ضررهایی را متوجه خویش سازیم که در تاریخ هیچ جنبشی وجود ندارد. این زیان می‌توانست بسیار کمتر باشد اما به سبب مواضعی که در پیش گرفتیم به وضعیتی دچار شدیم که حتی دشمن نیز متوجه آن شده و

از بدیهایی که بر خود روا می‌داریم سخن رانند. بدون شک این موضوع با تاریخی منفور در پیوند است. شخصیت‌های بوجود آمده خویش را ناچار از این احساس می‌نمایند. اما خودسازی حزبی به معنای گذار از این مسئله می‌باشد.

نکته دیگر نیز این است: مادامی که قادر به خودسازی حزبی نمی‌شوید، چرا به عرصه جنگ وارد می‌شوید؟ اگر قادر به کشتی نیستید، چرا وارد میدان می‌شوید؟ اگر با اولین مشت از پا می‌افتید چرا باید وارد رینگ شوید؟ وضعیت بسیاری از پیکارگران و مبارزان ما به این شیوه شباهت دارد. به همین سبب خویش را به خوبی آموزش داده و چنان نیرومند کنید که وقتی تصمیم گرفتید وارد رینگ شوید از پا نیفتاده و با اولین مشت گیج نشوید. تمامی اینها ملزومات قوانین جنگ هستند.

خواستیم تا زندگی را از تمام جوانب غنا بخشیده و انسانی را بیافرینیم که با امکانات نامحدود بتواند حرکت کند و ثابت نمودیم که این ممکن است. متأسفانه نه تنها اکثریت رفقای تشکیلاتی ما این را درک ننمودند بلکه به آموختنی بسیار محدود کفایت نمودند. حال در پی گذار از این هستیم. آشکار شد که "یا این شتر را خواهی چراند و یا از این دیار خواهی رفت"^۱ یا اینگونه شخصیت حزبی کسب خواهی کرد و یا راه خود را گرفته و خواهی رفت! دیگر باید دانست که با از زیر کار در رفتن و یا انحراف نمی‌توان از این مسئله گذار نمود. دیگر نمی‌توان با زرنگی و سرکوبگری و به بازی گرفتن حقایق با اشکال متفاوت در محیط حزبی بسر برد. شما هرچقدر میل دارید خود را زرنگ و غیرقابل پیشرفت نگه دارید اما می‌خواهم بدانید که ما هم به شیوه‌هایی معتقد هستیم. بویژه می‌خواهم بدانید تا زمانی که موجودیت داریم این موضع نمی‌تواند در مقابل ما چندان موثر باشد. اگر با حيله گری روستایی، دماگوژی و غیرقابل نجات بودن و با حال و هوای نامتفکر و غیرقابل پیشرفت نتیجه‌ای حاصل می‌گشت، اوضاع کنونی در مقابل ما دیده نمی‌شدند. همه درک کرده‌اند که برخورد ما اساساً مصداق دارد. پذیرش واقعیت، حقیر بودن نیست بلکه صداقت و بزرگی است. اشتیاق شما برای ایجاد حیاتی برای خود احترام‌چندانی نمی‌آفریند، در این نفعی ندارید و نمی‌توانید بگویید که از این راه نتیجه‌ای محسوس کسب نموده‌اید و این تقدیر هم نیست. اگر تلاش به خرج دهید می‌توانید پیشرفت حاصل نمایید.

^۱ Ya bu deveyi Güdersin ya bu yarıdan gidersin Ya ضرب المثلی ترکی کنایه از اجبار انجام یک کار.

متوجه می شوید که اندکی از بردگی صدها ساله گذار شده است. همانند آنهایی که به تازگی چشمشان به روشنایی عادت نموده است، بدون اندیشیدن به سوختن و یا سوزانده شدن خود، به میدان آمدید. این برخورد صحیح آزادیخواهانه‌ای نیست. برای شما آموزش، تربیت و معیار بسیار لازم است. هنگامی هم که اندکی اینگونه پیشرفت نمودید، خویش را می‌بازید. در این موضوع هیچ محاسبه‌ای ندارید. این صحیح نیست. برای این امر پرورش سیاسی و آموزش حزبی بسیار مهم است. وقتی اشتیاقات هزاران ساله به ناگاه بیدار می‌شوند، خطاها و فقدان معیارهای عظیمی خود را نشان می‌دهند. توجیه ظلمها نیز همین است. در نگاهی به انقلابهای فرانسه، اسلام و بلشویک؛ مشاهده می‌کنیم که مسائل مذکور به شکلی شایع وجود دارند. اینها در جنبش ما نیز به وجود آمدند. اگر ما به شکل مناسبی در خصوص این موارد تامل نمی‌نمودیم، مدتها بود که خویش را می‌باختم. امید دشمن نیز این بود و هنوز هم اندکی در همین راستاست. دشمن تصور می‌نماید که اینها نمی‌توانند خویش را کنترل نموده، بر خود نظارت کرده و دچار خفقان خواهند شد. سعی در پیشگیری از این داریم. هر لحظه ممکن است دچار شکست ناگواری شویم. این در حال است که حتی کسی وجود ندارد که از خود پرسد پیروزی چیست!

گفتیم که ما به آسانی شکست نخواهیم خورد و بدین شکل آن را به صورت موضعی برای خود درآوردیم. هنوز هم رفقای بسیاری قادر به درک این مسئله نیستند. در حالیکه برای آسان شکست نخوردن تمامی نیروی خویش را بکار می‌بندیم، آنها در پی اربابی و پادشاهی هستند. ناآگاهان بسیاری از این دست وجود دارند. بسیاری نمی‌خواهند درک کنند که چگونه تا به سرحد مرگ در حال جنگ بوده و جهت موفقیت در زندگی تمامی ذرات وجود خویش را بکار می‌بندیم. در پی سوءاستفاده و تحریف و غضب نتایج آن همچون یک خرده‌بورژوا، فئودال و بروکرات هستند. تمامی اینها غفلت‌اند. مابین دلمشغولیهای ما و زندگی اینان چالشی در میان است و متأسفانه این چالش بسیار عمیق است. در حیرتم که چرا رفقا - حتی بسیاری از رفقای باسابقه - این وضعیت را درک ننموده‌اند. قبلاً نیز گفتیم: اگر می‌خواهید با شجاعت فردی حزبی تشکیل دهید و به مخالفت با ما برخیزید اما فشار بر ما چنان بی‌معنی است که هیچ اهمیتی ندارد. برخی بسیار بدتر از بهترین دزدها به هوس ربودن بسیاری از وظایف و اختیارات می‌افتند و یا بدون احساس کوچکترین اقتضای

تربیتی، خویش را رهبر اعلام می‌کنند. طرف قادر به مدیریت دو انسان و اتخاذ هیچ موضعی نیست، دقیقاً برعکس، تمامی هنرهای منحرف ساختن انسانها را نشان داده و این را به رهبری نمودن تعبیر می‌کند. ما این شخصیتها را عجیب‌الخلقه می‌نامیم.

هر چه مبارزه‌رهایی ملی پیش می‌رود، گرایشات طبقه خرده‌بورژوازی در [این شخصیت] چه شهری و چه روستایی، ایجاد می‌گردد. ما این مسئله را هنگام ارزیابی مان توضیح دادیم. PKK سازمان ستم‌دیده‌ترین و زحمت‌کش‌ترین طبقه است و پیشاهنگی آن نیز بر این اساس بوده و در ایدئولوژی، سیاست و سازماندهی خویش تماماً این امر را بنیاد کار قرار داده است. اما بعدها دیدیم که این اصول را نادیده می‌گیرند. برخی در سایه PKK و با امکانات آن می‌خواهند انواع دیکتاتوری طبقاتی را ایجاد نمایند. وقتی مقاومت ما در برابر این مسئله را نیز می‌بینند، همه سعی بر اعلام ما به عنوان دیکتاتور می‌کنند. ما در برابر دیکتاتورها، دیکتاتور پرولتاریا هستیم. این در حالیست که دیکتاتوری ما مشروع است، زیرا با دسترنج و جنبش طبقاتی ایجاد شده و حاکمیت ما برای این طبقه است. طرف اصلاً کوششی نکرده و هیچ نتیجه‌ای هم کسب نکرده اما تحت عنوان دموکراسی می‌خواهد حوزه PKK را گرفته و یک‌روزه به تصرف خویش درآورد. حتی فنودالهای پیشین نیز چنین استبدادی نداشتند. اوضاع بسیاری از تازه به دوران رسیده‌ها در صفوف ما چنین است. اینها وقتی ما را در مقابل خویش می‌بینند، به دیکتاتوری متهم مان می‌نمایند. حتی یک انسان عقب‌مانده نیز اینگونه سخن نمی‌گوید. با خود نمی‌اندیشند که این رهبری با تلاشی که انسان تاکنون نظیر آن را ندیده در راس این کار قرار دارد، آیا آن کار را به انصاف ما رها خواهد کرد؟ بجای آن می‌گویند که تازه به دوران رسیده‌ایم، چگونه یک‌روزه ما را به کناری خواهد نهاد؟ تمامی حزب را زیر و رو کرده و مطابق میل خویش تنظیم خواهیم کرد.

اینگونه نمی‌شود! اگر اینها ذره‌ای محق باشند نیز نمی‌توانند این کار را انجام دهند. چنین شخصیتهایی با آنچنان بی‌تربیتی عظیمی بزرگ شده‌اند که از خود بی‌خود گشته‌اند. واقعیت اجتماعی ما هر روز چنین شخصیتهایی را می‌سازد. می‌گویید آمدیم تا PKK ای گشته و سوسیالیست شویم. اما این کار جوانبی دارد که باید بصورت بسیار عالی فرا بگیرید. من اینها را ایجاد نمی‌کنم، بلکه الفبای این کار هستند. متأسفانه اینها توانسته‌اند مبارزه طبقاتی را در درون حزب ایجاد نمایند.

بدون وجود پیشاهنگی PKK و یا بدون اجرای واقعیت طبقاتی PKK در رهایی ملی، این امورات حتی بیست و چهار ساعت هم نمی‌توانند پیش روند. به همین جهت پیشاهنگی سوسیالیستی امری حیاتی است که در طی رهایی ملی نیز اجرا می‌شود. به غیر از این، امحای ملی قطعی می‌شود و صحت این ثابت شده است.

در تمامی مناطق اشخاص بسیاری در پی عملکردی غیرحزبی برآمده‌اند. تقریباً از تمامی مناطق، حوزه‌ها و واحدها گزارش‌هایی می‌رسند که مضمون آنها چنین است: "پیشاهنگی حزب از میان رفته، معیارهای حزبی باقی نمانده، معیارهای دشمن و همه‌نوع تاثیرات استثماری و فئودالی حاکم گشته‌اند" بدون وجود خط‌مشی طبقاتی نمی‌توانیم در راه رهایی ملی حتی یک قدم برداریم. وقتی این امر چنین واضح است و ما با تمامی تلاش‌های خویش پیشاهنگی طبقاتی را اساس می‌گیریم، چه شد که این مواضع و برخوردهای غیرطبقاتی و حتی گرایش‌های دشمنانه توانستند آنچنان موثر واقع شوند؟ چه کسی مسئول این امر است؟ خود را PKK ای می‌نامید اما حتی نمی‌توانید یک اقتضای پیش‌یا افتاده آموزش را هم بجای آورید. رفقای ما چگونه به شخصیتی حزبی مبدل می‌شوند، از حزب چه برداشتی دارند؟ همه از معیارها و اقدامات من آگاه هستند. من حتی به کوچکترین تاثیر دشمن فرصت ندادم. هر روز مواردی را از دست دشمن گرفته و خلق را جذب می‌نمایم. نه تنها خلق را تحت فشار قرار نداده و سبب گریز آنها نمی‌شوم بلکه نیروی خلق را به تناسبی فوق‌العاده آشکار می‌نمایم. این تازه به دوران رسیده‌ها چه کسانی هستند؟ آیا این اقدامات در چارچوب اختیارآتشان است؟ با تکیه بر چه نیرویی سبب شکست می‌گردند؟ هنگام پرسیدن این سوالات، بسیاری از آنها زبان‌شان بسته می‌شود. اگر شخصیت ندارید چرا به نزد ما آمدید؟ اگر توان زندگی با ما را نداشته باشید، در اینجا به دنبال چه می‌گردید؟ هنگام مؤاخذه از آنها، گریه و زاری کرده و دچار لکنت زبان می‌شوند. این یک جنبش است و مقررات، معیارها و ماهیت مخصوص به خویش را دارد. باید اینها را شناخته و از آن تبعیت نمایید. وقتی می‌بینید که توانش را دارید، وارد کار شوید و سپس پیکارگر راه آن شوید. کار صحیح همین است.

کسب شخصیت مد نظر PKK با میهن دوستی آغاز می شود

امروزه خودسازی حزبی به معنی کسب شخصیت ارتشی، نظامی، مبارز و همچنین توان چاره یابی تمامی معضلات اجتماعی است. معیارهای کنونی PKK این است. کار PKK در اوایل دهه ۱۹۷۰ تبلیغات بود. هنگام ورود به دهه ۱۹۸۰، داشتن عنوان PKK اندکی توان بکارگیری اسلحه را هم مقتضی می گرداند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ دیگر بجایی رسیده بودیم که عضویت در PKK به معنای نشان دادن جسارت لازم برای ایجاد ارتش بود. PKK ای بودن دهه ۱۹۹۰ به معنای توانایی تنظیم قیامها نیز هست. هم اکنون نیز مطرح سازی عملی تشکیل دولت، به معنی شخصیت مبارز واقعی PKK است؛ یعنی باید بتوانید به قدرت دست یازید. امروزه معیارهای اساسی حزب این را می طلبد. به همین جهت خویش را آماده نمایید. اینهمه جهت به قدرت رسانی خلق اسلحه بکار می برید اما حال می بینم که حتی قادر به چراندن دو بز نیستید! اینچنین شخصیت PKK ای به چه کار من می آید؟ قادر به مشاهده صحیح پیرامون خویش و ارزیابی صحیح وضعیت نیستند. قادر به حل کوچکترین مسئله سیاسی و یا سازمانی نیستند و به حالت معضل درآمده اند. اینگونه نمی توان PKK ای شد. شخصیتی PKK ای اساس کار است که قادر به کسب قدرت باشد.

ما نیز سالهاست که خویش را تحت فشار قرار می دهیم. به پراکتیک موجود و اقدامات خویش بسنده نمی کنیم و هر روز سعی در کسب آمادگی برای وظایف نوین می نمایم. مادامی که من ناچار از این امر هستم پس شما نیز مجبور هستید. انگار در PKK جشنی هست و شما هم آمده اید تا در آن برقصید. در واقع جشنها هم مقررات مخصوص به خویش را دارند و نمی توان اینگونه وارد آنها شده و رقصید. PKK یک جنبش منطقی، منظم و بامعيار است. جنبشی است که دقت بسیاری در آن وجود دارد. جنبشی است که هم ایجاد کرده و می آفریند و هم حفاظت می نماید. رفقای ما دید بسیار عقب مانده ای نسبت به پدیده PKK دارند. ایجاد PKK به معنی ایجاد پیشرفتی اجتماعی و ملی است. وقتی شخصیت PKK را کسب می کنی، جامعه و ملت پیشرفت می نمایند. عنوان این پیشرفت در کردستان PKK است. مبارزان ما تمامی اینها را نادیده می گیرند. تنها اقتدار است که ورد زبانشان می باشد. این کار اربابان گذشته بود و اربابی قدیمی نیز اینگونه آغاز شد. تمامی درک اینها از

حاکمیت سازمانی این است که همانند پدر و مادر خویش، همانند یک استعمارگر، ژاندارم و یا بروکرات برخورد نمایند. در اینصورت PKK ای بودن شما چه می‌شود؟

همچنانکه موضوع حزب را قطعاً ندیده نخواهیم گرفت، اجازه نمی‌دهیم که کسی نیز آن را به بازی بگیرد. ما عمداً به کسی مشغول نمی‌شویم، نمی‌خواهیم کسی را تحقیر نماییم اما دیگر نمی‌توانیم اجازه دهیم که آگاهانه ارزشهای ما را به بازی بگیرند. معیار احترام یک انسان نسبت به ما خودسازی حزبی است. کسی اجازه ندارد نه به شکل دیگری نزد ما بیاید و نه طلبی از ما داشته باشد. معیارهای اساسی ما قابل درک بوده و روشن هستند. معیارهایی که از آن بحث نمودیم، معیارهای انسانیت و پیشرفت اجتماعی هستند و اثبات شده‌اند. پس علی‌رغم این امر چرا در تمامی مناطق و واحدها پیشاهنگی حزب را از دست داده، آن را از بین برده و تحریف می‌نمایند؟ گمراهی در اینجاست و بخشیدن آن نیز دشوار است. تاکنون در برابر اینها تحمل نشان دادم اما در درون من چنان نیرویی هم وجود دارد که در صورت لزوم می‌توانم در برابر آنها ظاهر شده و به شکلی که روحشان خراب‌تر نشود و تصور هم نمایند آنها را دچار خلا کرده و آنچنان دورشان بیندازم که بار دیگر قادر به ایستادگی نباشند. این نیز وظیفه ماست.

نگرش‌های ناقصی وجود دارند که [صاحبان آن] تصور می‌کنند جنبش آزادیخواهانه زیاست اما همه می‌توانند آن را بکار برند. شاید نیروی ما کفاف همه چیز را ننماید اما هر کس مجبور است بداند که خویش را به آسانی به دست این نگرش‌ها نخواهیم سپرد. ما با همه چیز زندگی در پیوند هستیم. امروزه جهان به ما مشغول شده و خواهان نابودی ماست؛ متوجه این موضوع هستیم. ما هنوز در میدان هستیم و ابتکار عمل در دست ماست، نمی‌توان تصور کرد که میدان نبرد را به آسانی ترک نماییم. این در حالیست که مبارزه‌ای که بنیانش نهادیم، صدها سال را دربر می‌گیرد. مادامی که اینگونه است از همان ابتدا مجبور هستید که عاقل باشید. موارد بسیاری را چنان در شأن خویش می‌بینید که تصور می‌کنید حزب بدون شما قادر به ادامه کار نبوده و نمی‌تواند شما را کناری نهاده، مورد انتقاد قرار داده و مؤاخذه نماید. چرا حزب نتواند شما را مورد انتقاد و مؤاخذه قرار دهد؟ به تاریخ و حقایق بنگرید؛ ایستادگی مصرانه و حتی کورکورانه در برابر حقایق در صفوف ما بسیار وجود دارد. دلایل این را درک می‌کنیم. در طرف اشتیاق وجود دارد، دشمنی هزاران ساله، غریزه‌ها و

گرایش‌های طبقاتی سرکوب شده وجود دارند که می‌خواهد آنها را زنده کند ولی نمی‌توانید این کار را با تکیه بر ما و در چالش با ما انجام دهید. این جنبش نیز صاحبانی دارد. نه تنها در درون PKK بلکه شاید در تمامی صفوف ملی و حتی در تمامی جهان نیرومند بوده و بتوانید ما را از بین ببرید اما به هوس نیفتید که اینگونه به آسانی ما را به تسلیمیت کشانیده، به بازی گرفته و به آسانی بی‌تاثیرمان نمایید.

برخی اشخاص در درون صفوف ما، با استفاده از امکانات ما و مجالهایی که ایجاد نمودیم در برابرمان اقداماتی انجام می‌دهند. هم مواضعی متضاد با ما داشته و هم سعی بر مخفی کردن آن دارند. این موضع هم یک بیچارگی بزرگ، هم یک دشمنی عظیم و هم شخصیتی فاقد سطح و بی‌اخلاقی بزرگی است. اگر این اشخاص عاقل می‌بودند، می‌دیدند که به هر کس صحیح‌ترین مورد را ارائه نموده‌ایم. حتی اگر به عنوان رهرو این راه بمیرید، زیاتر از زندگی در درون نظام است. به غیر از این می‌توانید طالب چه چیز دیگری باشید؟ اگر خود را بعنوان مبارز راه زشتی‌ها تلقی نمایید، ما نیز شما را عفو نخواهیم کرد. آنگاه احساس درد نکنید، گریه و زاری نکنید و خود را به هر در و دیواری نزنید. همانند تجمع دیوانگان هستید اما سعی داریم تا به شما نظم ببخشیم. اندکی هم که شده بخود بیایید؛ برخی خصوصیات این جنبش وجود دارند که باید آنها را جدی بگیرید. این در حالیست که شما مبارز هستید و صد در صد تحت اوامر حزب کار می‌کنید. آیا وظیفه مبارز به بازی گرفتن حزب است؟ آیا وظیفه مبارز این است که در حساسترین زمان و مکان و به خطرناک‌ترین شکل پیشاهنگی حزب را بی‌تاثیر نموده و به سوی دیگری بکشاند؟ هنوز هم اشخاص بسیاری وجود دارند که حد و مرز خویش را نمی‌شناسند. بسیاری اوقات می‌اندیشم که بایستی با اینها چه کنم؟ با خود می‌گویم که اعمال اینها با جسارت کور کورانه‌شان در ارتباط است. اگر اینها قدرت مشخصی داشته باشند و مطابق مقررات صحیح جنگ با ما بجنگند، باز هم غمی نیست؛ اما آنچنان وضعیتی هم ندارند. این مسئله ما را خشمگین نموده و آنها را منفور می‌گرداند. سعی می‌نمایم اینها را از چنین وضعیتی رهایی ببخشیم.

رهبران متقلب بسیاری وجود دارند که معیارهای خارج از ما را در پیش گرفته، تا حد غائی بی‌اراده شده و هرگونه ابزارشدگی به دست دشمن را انسان‌شدن می‌پندارند. با تمامی اینها مشغول

می‌شویم. همچنان که گفتم تا زمانیکه ما وجود داریم این تلاشها تداوم خواهند داشت و گستره آنها نیز تنها به ما محدود نمی‌شود. این موضعی است که در کردستان نزد تمامی خلق ما وجود دارد و نتیجه نیز خواهد گرفت. قطعاً چند نفر عاقل در جایی ظهور کرده، شجاعت را بنیان کار قرار داده و همیشه نیز در این جنبش چنین اشخاصی وجود دارند. بنابراین باید محاسبات صحیحی انجام داد. دیگر این جامعه همانند گذشته بی‌کس نیست. جنبش‌رهای بخشی که آنها ایجاد نمودیم، جنبشی نیست که هر کس به میل خود آنها تفسیر نماید. اکنون در دوران فقدان چاره نیستیم. بسیاری از آنها به اصطلاح موافق خودسازی حزبی هستند اما وقتی نوبت عمل می‌رسد، مشاهده می‌کنیم که تقریباً وضعیتی غیرحزبی بر حزب حاکم گشته است. تقریباً زندگی مطابق با معیارهای حزب بسیار محدود است. افراد بسیاری در گزارشات خویش با اعتراف به عدم تسلط بر خود، دچار شدن به اشتباه، عدم توجه و غافل بودن، نشان می‌دهند که تا چه حد مطابق دشمنان زندگی کرده، تا چه حد دچار خفقان شده و تا چه حد خارج از حزب و ارتش باقی مانده‌اید. انسان به آسانی این کلمات را در شأن خویش نمی‌داند. در گزارش‌ها این را می‌نویسد و تنها به این نیز بسنده نمی‌کند، بلکه این اعمال را ادامه می‌دهد. آیا کسی که اینهمه خویش را به تمسخر گرفته و حقایق را اینهمه به بازی می‌گیرد، شانس نجات دارد؟ آنکه خویش را تربیت نکند، احترامی را نیز کسب نخواهد کرد. نه کسی اینها را دوست می‌دارد و نه احترامی برایشان قائل می‌شوند. آنانکه خویش را اینگونه تلقی می‌کنند، به هیچ وجه نجات نمی‌یابند و گناه نیز متوجه آنهاست؛ نباید مسبب گناه را در جایی دیگر بجویید.

مسئله‌ای که در این مورد باید آنها اضافه کنیم، محاکمه است. محاکمه در PKK اقدامی است برای مؤاخذة از آنانی که ماهیت و روش PKK را نپذیرفته، آن را به بازی گرفته و به چالش با آن برخاسته‌اند. اگر برخی ارزشهای بنیادین و مقررات این جنبش حقیقی بوده و شما که در درون این جنبش و یا حوزه کاری آن هستید بجای تنظیم نمودن دقیق خویش مطابق با ماهیت و مقررات آن، آگاهانه و یا ناآگاهانه به موقعیت مخالفت با آن ییفتید و همه نوع موضع ناصحیح و ناکفایتی را با اصرار ادامه دهید، این وضعیت نه با آموزش و انتقاد بلکه با محاکمه یعنی با استفاده از پدیده نهادینه شده‌ای که به آن دادگاه می‌گوییم حل می‌شود.

سالهاست که در PKK درصددیم با تلاشی که هیچ جنبشی آن را انجام نداده، اصلاح انسان از راه انتقاد را کارایی بخشیم. در همین جا لازم است این نکته را خاطر نشان سازم که زندگی غیر PKK ای را تماماً باید محاکمه نمود. زندگی ملی و اجتماعی ما که مغایر با PKK باشد منفور است، قابل محاکمه بوده و همانند زندگی کردن یک مجرم است. حکم آن نیز از طرف دشمن مدتهاست اتخاذ گردیده است؛ یعنی کیفر آن اعدام است. زندگی بدون PKK، یعنی یک زندگی فاقد تاثیر PKK، مجرمانه است. سنگین ترین کیفر هر جرم سنگین، سلب حیات است. خلق کرد کمابیش با PKK از اعدام رهایی می یابد. از وضعیت جرم سنگین به سوی اصلاح روی می آورد و هنگامیکه یک شخص خصوصیات PKK را به صورت بسیار مطلوب کسب کرد، از وضعیت مجرم بودن رهایی می یابد. داشتن شخصیت PKK در عین حال گذار از وضعیت مجرمانه است؛ ایجاد شرایط عفو خویش از جرم سنگینی است که دشمن بر جامعه و بنیه اجتماعی حاکم گردانده است. قبل از هر چیز PKK جنبشی است که از نظر قضایی باید خویش را توسط آن عفو نمود و این کاری صحیح است. به تناسب کسب شخصیت PKK ای از موقعیت جرم سنگین رهایی می یابید، حکم اعدام شما لغو گشته و خود را به وضعیت انسان صادقی درمی آورید که بی جرم بوده، طناب اعدام را از گردن خارج کرده و به حیطه زندگی وارد شده است. بنابراین کسب شخصیت PKK ای، همانند خودسازی هر انسان معمولی نیست. PKK ای شدن اقدامی است که طی آن شخصی که سنگین ترین جرمها را مرتکب شده، گمراه شده و خواهان بخشش است، در راستای انسان شدن و مورد عفو قرار دادن خویش انجام می دهد. اگر برخورد شما با PKK چنین باشد و اینگونه آغاز کرده باشید، تداوم موقعیت گناهکارانه گذشته خویش به معنی دو برابر شدن جرم است. مجرم بودنتان در اجتماع را درک می کنیم. دشمن از صدها سال پیش شما را به خیانت به وطن و جامعه دچار نمود. اما شخصیت PKK ای کسب کرده و بنابراین اصلاح گشتید. ارتکاب مجدد جرم بدان معنی است که خود را به وضعیت محاکمه ای دو برابر سنگین تر از گذشته دچار نموده اید. زیرا چنین شخصی به اصطلاح اصلاح شده بود و ما هم او را اینگونه درک می کنیم. اما او به ارتکاب جرم ادامه می دهد. بنابراین به وضعیتی عقب مانده تر می افتد و جرمی سنگین تر را مرتکب می شود.

تکرار مجدد جرم وضعیتی نامطلوب بوده و دچار نشدن به این وضعیت بسیار مهم است. اگر گفته PKK جنبش انسانیت است، صحت دارد و PKK ای شدن به معنای رهایی از جرمی تا بدین حد سنگین است، بنابراین ارتکاب مجدد جرم نمی تواند توجیهی داشته باشد. این واقعیت حیات PKK است. بنابراین باید مشارکتی بسیار همه جانبه در زندگی PKK داشته باشید. باید با مقررات PKK عجین شوید و زندگی خویش را به شیوه زندگی آن تبدیل کنید. اگر چنین رفتار نمایید، حق حیات خواهید داشت و اگر با این به چالش بیفتید و مقررات آن را آگاهانه نقض کنید، مورد محاکمه قرار خواهید گرفت. زیرا ما نیز حیاتی داریم که با شکنجه، مرگ و خون اینهمه شهید آن را به دست آورده ایم. ما اجازه خیانت به آن را نمی دهیم. انتقاد و خود انتقادی فرصتی هستند برای عمل نمودن در این راستا. آموزشها و جنگ نیز به همین منظورند. عمل نکردن بدین شیوه و اصرار بر تداوم روند قبلی به معنی افتادن به ورطه غیرحزبی است که این نیز بیانگر وضعیتی نامطلوب می باشد. اگر شخصیت قبلی خویش را تماماً حفظ کرده، هیچ نوع مقرراتی را رعایت ننموده، زندگی پشاهانگی را در پیش نگرفته و خلاصه آنکه بر موضع خویش اصرار بورزید، بدان معنی است که مرتکب جرم سنگینی شده و ممکن است هر معضلی برایتان پیش بیاید و مسئول این نیز کس دیگری غیر از شما نیست. با آموزش و یا با برخی فعالیتهای عملی مواردی را به دست می آورید و مابقی را نیز می توانید ادامه دهید. کسی از شما نمی خواهد حماسه بیافریند ولی اگر آگاهانه مطابق با میل خود رفتار کنید این امر خطرناک خواهد بود. دیگر همگی ما باید به خوبی بدانیم که عدم پذیرش حیات این حزب، چالش با مقررات آن بوده و حیاتی منفور است. عدم قبول چنین حیات منفوری بجا خواهد بود.

به همین سبب PKK ای که تروریست خوانده می شود، در سطح جهان به حالت یک معضل درآمده است. تروریسم PKK چیست؟ این امر به معنی اقدام PKK به از میان برداشتن این وضعیت جراحی بار است. PKK می گوید که اینگونه می توان انسان شد. نیروهایی که نسبت به ما اظهار نفرت می نمایند نیز می گویند: "آنگونه که ما می گوئیم می توان انسان شد؛ چیزی که شما انجام می دهید ترور است" یعنی آنها جنبش انسان ساز ما را به عنوان تروریسم ارزیابی می نمایند. این به صورت یک مسئله بین المللی درآمده است. ما نیز آنچه را که آنها بر ما تحمیل می نمایند به عنوان خیانت و قتل عام ارزیابی می نمایم. سخن چه کسی صحیح است؟ البته که سخن ما! زیرا خیانت تحمیلی آنها

میهن مان را از ما گرفته و از بین می برد، روحمان را سیاه نموده و هر نوع فروپاشی اجتماعی را تا آخرین حد بیار می آورد. این امری منفور بوده و ترور است. PKK نیز برای دستیابی به میهن خویش، تاسیس مجدد اجتماع و ایجاد انسانیت مبارزه می نماید و این طبیعی ترین حق PKK است. فرجام سخن اینکه این امر جنگی شدید است که انسان باید جایگاه خود را در آن بخوبی تعیین نماید.

برای اینکه به دشمن تشابه پیدا نکرده و یا مجدداً به زندگی منفور آنها دچار نشویم، باید تا حد غائی با حقیقت خویش همخوانی نشان داده و با جان و دل در آن مشارکت نماییم. اگر دیدید که موفق به این کار نمی شوید، آنوقت بدون اینکه ضرری به بار آورید، باید [از صفوف انقلاب] جدا شوید اما اگر به وضعیت مخالفت درافتید، بصورت ضمنی طرف مبارزه شده و اگر در درون سازمان باشید، مورد محاکمه قرار خواهید گرفت. یعنی از یک سو ماندن در درون حزب و از سوی دیگر مبارزه در برابر آن بدان معنی است که عامل دشمن هستید. این چیزی است که ما آن را ستون پنجم^۱ می نامیم و خطرناکترین جرم است. هم به مانند دشمن و به شیوه ای واپسگرا برخورد کرده و هم خواهان آزادی هستید و پس از آن هم خواهید گفت که کسی در اعمالم مداخله نکند؛ این جرمی بسیار سنگین است. مبارزه در خارج [سازمان] و با جبهه مقابل نیز اینهمه سنگین نیست. به همین سبب افتادن به ورطه ای که طی آن در برابر ارزشهای سازمان قابل محاکمه باشید، بسیار خطرناک است. روی آوردن به اقداماتی دشمنانه در درون حزب و یا انجام اقداماتی که دشمن نیز قادر به انجام آن نیست، سنگین ترین جرم است.

درافتادن به موقعیتی اینچنین دشمنانه به تدریج در حال متداول شدن است. می خواهند نه از خارج بلکه از داخل، تحت عنوان PKK و حتی تحت عنوان بهترین نوع شخصیت PKK ای آن را از بین ببرند. این حيله گری بزرگی است. به نظر ما در واقع این یک نوع جدید دشمنی است، زیرا به جامعه

^۱ اصطلاح ستون پنجم به معنی نیروی جاسوسی است. در جنگهای سه ساله اسپانیا (۱۹۳۶-۳۹ م.) هنگامی که ژنرال مولا یکی از سرکردگان سپاه ژنرال فرانکو با ارتش خود به سوی مادرید پایتخت اسپانیا پیش می رفت، برای کمونیستها که بر شهر مسلط بودند پیام فرستاد که: "من با چهار ستون سرباز و تجهیزات از شرق و غرب و شمال و جنوب به سوی مادرید به پیش می آیم ولی شما فقط روی این چهار ستون حساب نکنید بلکه ستون دیگری به نام "ستون پنجم" هم داریم که در مادرید و حتی در میان جمع شما هستند که دانسته و یا نادانسته برای ما فعالیت می کنند. شاید هم با ما موافق نباشند ولی چون با عقیده و نظریه شما صد در صد مخالف هستند لذا اعمالشان غیرمستقیم به نفع ما تمام می شود. اگر از چهار ستون اعزامی واهمه ندارید از این ستون پنجم بترسید که در تمام امور و شئون شما نفوذ دارند و راه ورود چهار ستون را به داخل شهر هموار می کنند. همینطور هم شد و بالاخره ژنرال فرانکو با کمک همین ستون پنجم و خرابکاری آنها توانست پایتخت اسپانیا را که کابوس قحطی و گرسنگی بر آن سایه انداخته بود، تصرف کند و سلطه و سیطره کمونیستها و جمهوری خواهان را از سراسر خاک اسپانیا براندازد. از این تاریخ است که دو کلمه ستون پنجم وارد اصطلاحات سیاسی شده و به عاملان اجنبی و به طور کلی هر فرد و دسته ای اطلاق گردید که اعمالی به زیان و ضرر خودی و سود بیگانه انجام دهند.

PKK درآمده است. نمونه‌ای از آن را در تلویزیون تماشا کردم. طرف در زندان نماینده زندانیان بوده و نقاب مبارزان را نیز به چهره زده است، به نمایندگی از PKK سخن می‌گوید اما همانند نماینده دولت در درون ما موضع‌گیری می‌نماید. به زعم خود تئوری می‌بافد، تفسیر می‌کند و هر نوع ارزیابی را در شأن ما می‌بیند. اگر واقعیت شخصیتی PKK ای که تا همین دیروز در درون ما بود، امروزه آشکار شده باشد، ماهیت مسئله را تغییر نمی‌دهد. شناخت ما از او اشتباه بوده است. چنین کسی امروزه نزد دولت چگونه شخصیتی است، دیروز در صفوف ما نیز همان بود؛ یعنی یک عضو دشمن بود. آشکارا دست به حمله زدن او علیه ما، تنها بیانگر آشکار شدن شخصیت وی است. وضعیت قبلی وی نیز نوعی از دشمنی است که آشکار نشده است. بنابراین باید اینها را بخوبی بشناسیم. قبل از شناخت دشمنان آشکار، بایستی این دشمنان را بشناسیم.

دشمن چه کسی است؟ چه کسی در صفوف PKK نماینده دشمن است؟ شخص، موضع و حرکت نماینده دشمن در صفوف ما از چه کسی و از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ باید در این موضوع بسیار ماهر باشید. نیروی دادخواهی حزب به اندازه درک این وضعیت، مشتمل بر بجای آوردن مقتضیات آن است. می‌خواهیم شخصی را که نواقصی داشته و جوانی ناکافی دارد با آموزش و حتی کسانی که اقداماتی آنچنانی داشته‌اند را با انتقاد اصلاح کرده و به خود آوریم. اما اگر برخی عمداً دشمنی کرده و مستقیماً و یا غیرمستقیم تاثیر دشمن را به تناسبی معین تمثیل نمایند، باید آنها را مؤاخذه نماییم. وضعیت وی نه در حالت انتقاد و خود انتقادی، بلکه قابل محاکمه است. در برابر اینها نیز اقداماتی انجام خواهیم داد. زیرا معلوم شد که در خصوص این موضوع تا حدودی برخورد غافلانه‌ای دارید. تمامی اقدامات دشمنانه را طبیعی تلقی می‌نمایید و بدین شکل جرمی بسیار سنگین را مرتکب می‌شوید. کسانی فردیت را تحمیل نموده و بسیاری دسترنج دیگران را غصب می‌نمایند و پافشاریهای بسیار ناحقی دارند. برخوردهایی وجود دارند که در چارچوب رفاقت نمی‌گنجند. حتی برخی بدون اتخاذ کوچکترین تدبیری، واحدها را بسوی نابودی می‌فرستند. اینها می‌خواهند اختیارات بیشتری را کسب کنند. اگر این دشمنی نیست پس چه چیز است؟ انتقاد و خودانتقادی تا چه حدی می‌تواند برای اینها مصداق داشته باشد؟

باید این اوضاع قابل محاکمه در درون حزب‌مان را بدون تاخیر آشکار نماییم. بایستی در هر حوزه و در هر واحدی حتی یک ثانیه برای مواضع و برخوردهایی که نماینده دشمن هستند، امتیاز و فرصت قائل نشویم. صاحبان این مواضع و عملکردها یا بایستی تماماً مطابق معیارهای حزبی زندگی کنند و یا آنها را به مؤاخذه خواهیم کشاند. در صفوف ما خائنان - که در اسلام آن را منافق می‌نامند - همه نوع تیپ‌های اخلاص‌گر، مخرب و مهمتر از همه، کسانی وجود دارند که با بی‌شرمی ما را به بازی می‌گیرند. اینان مهمتر هستند. آنهایی که آشکارا پروواکاتوری (اخلالگری) می‌کنند، چیز دیگری هستند، اما اگر تا همین دیروز در رهبری حزب جای گرفته و در یک آن دشمنی آشکاری را از خود نشان دهی، خطرناکتر است. به نظر من در اینجا دچار خطا می‌شوید. در واقع آنهایی که بدون کسب شخصیت PKK ای، خود را شخصیتی آنچنانی نشان داده، امکانات بسیاری را غصب نموده و هنگام یافتن فرصت، با دشمن دست به یکی شده و خواسته‌های خویش را تحمیل می‌نمایند، خطرناکترین دشمنان هستند. بایستی پیش از هر کاری این موارد را برطرف نمود. به همین سبب محاکمه درون حزبی را توسعه خواهیم داد.

بدون شک در صفوف مبارزه رهایی ملی، خائنان و مزدورانی وجود دارند. دشمن می‌خواهد شخصاً از اینها سازمان و حرکتی را تشکیل دهد. این تشکله‌ها تحت عنوان گرایش ملی کردی، رهایی و حتی دمکراسی ما را "دیکتاتور" اعلام می‌کنند. به اصطلاح خویش را نیز دمکرات می‌نامند! اینهمه بی‌احترامی نسبت به حقایق قابل پذیرش نیست. از مزدوران و یا وابستگی قطعی و دشمنان دسترنج و خلق خویش جنبشی ساخته و عنوان دمکرات بر آن اطلاق نموده و در برابر به اصطلاح دیکتاتوری ما، آنان را حاکم خواهند گرداند! این یکی از بی‌حیثیانه‌ترین جرمهایی است که مرتکب می‌شوند. آن کس که به اقتضای سیاست از جبهه مقابل درگیر می‌شود، اینچنین مجرم نیست. حتی جرم سرباز و پلیس دشمن نیز نمی‌تواند اینچنین بزرگ باشد. وضعیت اینها حاوی جرمی بسیار سنگین است. بنابراین ممکن نیست برخی از آنهایی را که در صفوف مبارزه رهایی ملی هستند، با انتقاد و حتی مبارزه سیاسی اصلاح نمود. باید تماماً مطابق قوانین حقوقی تصمیم گرفته و محاکمه‌شان نمود. کسی اجازه ندارد اینهمه خواسته‌های دشمن را در صفوف مبارزه رهایی ملی و

صفوف انقلاب بجای آورد. کیفر این امر سنگین‌ترین کیفر است. PKK اندکی این را اجرا نمود و از این پس بیشتر نیز اجرا خواهد نمود.

از این نظر کسانی که ملی بودن و انقلابی بودن را به شیوه‌ای نامطلوب به بازی می‌گیرند چه کسانی هستند؟ اینها به سبب اینکه بسیار بی‌ناموس هستند می‌توانند حق و حقوق بسیاری که کسب شده‌اند را از بین برده و زندگی را مسموم نمایند. باید اینها را شناخته و در صورت لزوم آنها را محاکمه نموده و به کیفر برسانیم. این وظیفه‌ای بسیار مهم و غیرقابل تأخیر است که باید موجبات آن را در زمان و مکان لازم بجای آوریم. در غیر اینصورت معلوم می‌شود که تمامی دستاوردهای حزب را به اینها پیشکش نموده‌ایم. بدون شک زمان آن رسیده که بتوان در کردستان محاکمه کرد و امکان مجازات فراهم شده است. جنش ما چه در درون حزب و چه بیرون از آن یک ابزار محاکمه مناسب است. هنگام آغاز به کار، خود را به مؤاخذه کشیدیم؛ هنگام اقدام به تقابل با دشمن، دشمنان و مزدوران را به محاکمه کشیدیم، خلاصه آنکه همه چیز را محاکمه نمودیم. در فرجام کار آنها که جرمی نداشتند، آشکار شدند و وضعیت مجرمانه‌ای در میان نماند. اما این کار هنوز تمام نشده و ادامه دارد.

بدون شک می‌توان به نحوه آن اندیشید. ما این را تنها به محاکم حزبی تقلیل نمی‌دهیم و به شکل یک دادگاه مستقل آن را انتزاعی نمی‌کنیم. این مسئله‌ای فراگیر است. می‌توانیم آن را در تمام طول زندگی بصورت همه‌جانبه انجام دهیم. خود، اطرافیان خود، تمامی صفوف خویش و دوست و دشمن را محاکمه می‌نماییم. این کار تا پاکی کامل و دستیابی به معیارهای انسانیت تداوم خواهد داشت. وقتی به میهن دوستی و آزادی دست یافته و از موقعیت سنگین‌ترین جرمها خارج شدیم، آنگاه محاکمه می‌تواند به درجه دوم اهمیت نزول یابد و یا به اندازه گذشته مهم نباشد. اما تا آن زمان محاکمه شدید خواهد بود. با آگاهی از اینکه امسال با [وجود] این مواضع، سال دشواری را در مبارزه‌رهایی‌مان گذرانده و همراه با آن پیش رفته و بایستی همچنان به پیش رویم، خواهیم جنگید. مبارزه در صفوف PKK و ارتش، محاکمه را لازم می‌گرداند. شمشیر محاکمه شمشیری بسیار برنده است. این را بایستی قطعاً در جا و زمان خویش بکار بریم تا انسانیت بتواند در مبارزه خویش به موفقیت دست یابد.

در بسیاری از تحلیلات خویش کمابیش به موضوع میهن دوستی اشاره کرده بودیم. این کار با میهن دوستی آغاز می‌گردد. ما اینچنین گفتیم: اگر کسی هر چیز خویش را فروخته و حتی بدون نگرستن به پشت سر، از قطعه‌ای از سرزمین خویش که باید از آن محافظت نماید بگریزد، او خائنی بزرگ بوده و خائن به وطن است. PKK جنبشی است که با اشتیاقی بزرگ قطعه‌ای از سرزمین که بایستی از آن او باشد را در آغوش می‌گیرد؛ ولو به ویرانه‌ای تبدیل شده و برای زندگی نامناسب باشد. اگر چنین شجاعتی را نشان دهید، PKK ای می‌شوید. این اولین درس است. آنان که چنین نیرویی را در خویش نمی‌بینند و کسانی که در پی زندگی مطابق میل خویش بوده و قائل به زندگی در این ویرانه‌ها و فراز کوهستانها نیستند، نه می‌توانند PKK ای گشته و نه میهن دوست شوند. از جوانب بسیاری در مورد میهن دوستی تأمل خواهیم نمود؛ جایگاه تاریخی جغرافیایی که از آن به کردستان تعبیر می‌شود، آغاز کسب دستاوردهایی برای انسانیت و تمدن [توسط کردها]، توسعه طبقاتی و رشد تمامی تجمع‌های اتنیکی و عشیره‌ای در جهان می‌توانند همچون واقعیات بزرگ تاریخی فرا گرفته شوند. چرا عصر ما از منظر امروزی عصر ملت‌هاست؛ چرا عصر مالکیت هر خلق بر وطن خویش است؟ ما چگونه بی‌وطن گشته‌ایم؛ بی‌وطنی از طرف چه کسانی و چگونه ایجاد شده است؟ در همین رابطه واقعیت اجتماعی ما تا چه حد مورد تخریب واقع شده است؟ در برابر این مسئله چه نوع جنبش‌هایی بخشی لازم است و بایستی چگونه به میهن بازگشت؟ چرا باید برای این مقوله ارزش فراوانی قائل شویم؟

اگر تمام جهان را به ما بدهند، باید این را نپذیرفته و به سرزمین خویش برگردیم. باید این را به صورت یک حوزه بزرگ حیات و حقی که بدون آن زندگی ممکن نیست درآوریم. اگر در ابتدا این امر را تحقق بخشیده و آغاز به کار کنید، پس میهن دوست بوده و بدان معنی است که PKK ای گشته‌اید. نمی‌توان به یک PKK ای شدن غیر از این اندیشید. اگر چنین روحیه و اشتیاقی در شما وجود نداشته باشد، تمامی تلاش‌هایتان به هدر خواهد رفت و مبارزه نیز معنایی نخواهد داشت. علی‌رغم اینکه سالهاست بیشتر از همه شما در خارج [از میهن] امکانات زندگی دارم، برای آن اهمیتی قائل نشده و آن را نادیده می‌گیرم. روح و ذهنم را به خارج وابسته نکرده بلکه به جوهره‌ای پیوندش می‌زنم که آن را خاک میهن عنوان می‌نماید. اندیشه زندگی در آنجا را در روحم حک

می‌نمایم. مادامی که حتی ما اینچنین برخورد می‌نماییم، شما باید بیشتر از آن را انجام دهید. باید به معرفت میهن دوستی دست یابید. باید تنها به این بسنده نکرده بلکه تمامی تاریخ و وضعیت امروزی آن را بیاموزید، آنهم نه با یک آگاهی پیش پا افتاده، بلکه با مجهز شدن به خیال چگونگی مبدل نمودن سرزمین مان به صورت یک بهشت آن را انجام دهید. این، شرط اساسی پیشروی در کار و آمادگی برای مشارکت در آن است. این اشتیاقات میهن دوستی شما را اوج بخشیده و اندیشه‌تان متوجه کوهها، صخره‌ها، دره‌ها و تمامی حیواناتان می‌گردد. قبل از هر چیز چنین آگاهی و اشتیاقی را در خود ایجاد نمایید تا ذهنتان پیشرفت کرده و قلب‌هایتان اندکی وسعت یابد.

این تشخیصی علمی است؛ عدم مبارزه در هر شرایطی و ترک تاریخ و سرزمین با رضای دل پست فطرتی می‌باشد. هنگامی که در روستا بودیم ما را نیز مجبور کردند که از خاکمان جدا شویم اما جهت بازگشتی مجدد مبارزه‌ای را آغاز نمودیم. گفتم: ای روستایم از تو جدا می‌شوم اما قطعاً بازگشتی آزادانه خواهم داشت؛ ای سرزمینم، آثار تاریخیم، کوههایم و موجودات زنده‌ام، هم‌اکنون از شما جدا می‌شوم اما قطعاً روزی آزادانه بسویتان بازخواهم گشت. این موضع ما بود؛ اما شما به هر جا که می‌روید، آن را جای زندگی تلقی کرده و خویش را می‌فریبید. وضعیت ما آنگونه نیست. وعده‌ای دارم؛ با خود گفتم باید مطابق وعده‌ام، اشتیاقم اینگونه باشد و آن را ثابت کردم. کسانی که می‌گویند این را نفهمیده و درک نکردیم، خودفریبی می‌کنند. این نیز معلوم شد که همه شما را چنان حقیر می‌بینند که حتی به شما سلام نمی‌دهند، شما را وحشی دیده و ارزشی برایتان قائل نیستند. این در حالیست که امکانات فراگیری کار و ایجاد زندگی هم چندان وجود ندارد. بایستی خردمند و هشیار باشید. باید چشمان خویش را اینگونه با صلابت به سرزمینمان دوخته و اندیشه و احساساتمان را تنظیم نموده و عهد زندگی ببندیم.

ما سعی بر تعریف ژرف میهن دوستی نمودیم، اما متأسفانه بسیاری تنها بخش بسیار محدود این موضوع را فرا گرفته‌اند. بر فراز باشکوه‌ترین کوهها می‌روند اما نگاهی بسیار بی‌معنی دارند. از دره‌ها پایین می‌روند، از کنار ویرانه‌های تاریخی می‌گذرند، اما حتی دلشان نمی‌تپد. حتی انسانهای اعصار اولیه اینهمه عقب‌مانده نبودند. پایبندی آنها به میهن بسیار بیشتر بود، حتی عواطف عشیره‌ایشان بسیار بهتر از آنهايي است که به آسانی از وطن می‌گریزند. کشوری که کردستان می‌نامندش یکی از

مکان‌هایی است که برای اولین بار تمدن از آن سر برآورده و انسانیت شکل گرفته است. تاریخ این جغرافیا نیز ارزش موشکافی دارد. موقعیت جغرافیایی و طنمان نیز بسیار جذاب است، در آن امکان همه نوع تولید و تشکیل نهادهای اجتماعی وجود دارد. کفایت از آن محافظت نمایید و آن را به سوی یک تشکل نوین اجتماعی سوق دهید. همه نوع امکانات لازم جهت انجام بهترین نوع این کار را برای شما فراهم می‌آوریم. این شیوه تفکر و عملی است که در بنیاد میهن‌دوستی وجود دارد.

۶ دسامبر ۱۹۹۳

فصل چهارم

آنها که به خوبی بر تاریخ PKK واقف نیستند، قادر نخواهند بود نماینده نیکی برای شخصیت PKK ای باشند.

به تدریج به روحیه، آگاهی و شخصیت جنگ و مبارزه مان بیشتر نزدیک شده و گام به گام متحول می شوید. از گذشته منفور شما آگاهی و از میزان بیماری های شما آگاهی داریم و همچنین می دانیم که این یک تقدیر نبوده، رهایی از آن به نوعی میسر است. اما مسئله رهایی از آن، همانند تصویری که تا به امروز دارید نبوده و راه و روش صحیح آن متفاوت است.

تلاش بسیاری به خرج دادیم تا اولین افراد به شکلی مطلوب پیشرفت کنند. هر لحظه ایمان و آگاهی لازم برای این کار را نشان داده و سعی نمودم به شیوه ای که می توانم آن را فوق العاده بنامم. انجام دهم. اما سادگی، بی تجربگی، لاقیدی، بی علاقه ای و همه نوع نواقص کسانی که از آنها به عنوان رفیق انتظار داشتیم، راهگشای رویدادهای منفی بسیاری گشتند که خارج از امید و انتظار ما بودند. از یک نظر دشمن را به کناری نهاده و به خود مشغول می شویم. پیداست نوعی از منفور بودن این نتایج را به دنبال دارد. از جامعه ای اینچنین معیوب و منحط، تنها اینگونه موارد می تواند حاصل شود. تمام امید ما این بود که وضعیت مذکور را در جای خویش درک نموده و با گامهای سریع و قاطع راه صحیح را در پیش گیرید. حال بهتر می فهمیم که مورد مهم برای ما رویه و شیوه است. تنها راه حل رهایی از این وضعیت منفور دست یافتن به شیوه، موضع و رویه صحیح است. بدون وجود شیوه مناسب ممکن نیست از این وضعیت به سلامت جست. تاریخ قیامها و مبارزه ما این واقعیت را با روشنی تمام نشان می دهد.

اگر شخصیت‌هایی که بسیار دچار شکست شده‌اند، خصوصیات خویش را در حوزه رهبری بازتاب دهند، بزرگترین معضلات بوجود می‌آیند. این مسئله تا حدودی در هر انقلابی وجود دارد اما به اندازه‌ای که در انقلاب ما وجود دارد، وسیع و دردآور نیست. حقیقتاً دشوار است انقلابی را بیایم که به اندازه انقلاب ما به خود مشغول باشد. در انقلاب فرانسه، اسلام و اکتبر تحریفات و مبارزه با همدیگر بسیار است اما باز هم شیوه آنها قابل درک است و می‌توان در یک بخش آن جای گرفته و در هر یک از صفوف موافق و یا مخالف مورد لازم را به راحتی انجام داد. اما عملکردهای متردد، بغرنج و بسیار اشتباه‌آمیزی در صفوف ما وجود دارند. معلوم نیست هر شخص در پی چیست و طرفدار کیست. خویشان را به چنان وضعیت بغرنجی درآورده و چنان از کیفیت بدور است که حتی خود نیز نمی‌داند که در خدمت چیست. حتی متوجه نیست که چه سیاستی را در پیش گرفته و این را چگونه در پراکتیک بازتاب می‌دهد؛ بیچارگی هم در اینجاست.

خصوصیت بسیار بارز شما، تداوم طولانی مدت عملکردیست که آن را غیرواضح و ناروشن می‌نامیم. برخوردهای ناقص شما سبب می‌شوند که متوجه نگردید تلاشتان در خدمت چیست و چه کسی را پیش می‌برد. از همان آغاز، تدابیر فراوانی را در برابر این مسئله اتخاذ نمودیم، خط‌مشی فوق‌العاده طبقاتی را به اجرا درآورده و با حساسیت بسیار برخورد کردیم. یک مجری بسیار برتر در امر درگیر نمودن هر کس به نفع دسترنج بودیم. متأسفانه آنهایی که متوجه نبودند چگونه و برای چه کسی کار می‌کنند تقریباً گسترده‌ترین قشر ما را تشکیل می‌دهند؛ آنهایی که مدعی بودند بیش از همه پرولتاریا بوده و فقیرترین خاستگاه را داشته و بیشتر از هر کس به دسترنج پایبند هستند نیز جزء اینها به شمار می‌روند. عجیبتر آنکه در اسرع وقت متوجه این موضوع نمی‌گردید و به هیچ وجه به خط‌مشی طبقاتی وارد نمی‌شوید. در نتیجه متردد بودن، آشفتگی ذهنی و آگاه نبودن بر اینکه چقدر و برای چه چیز خدمت می‌نمایید، سالهای بسیاری را بیهوده صرف می‌کنید. این وضعیت شما، انسان را دچار ناامیدی می‌نماید؛ چنان عمل می‌کنید که مجبور می‌شوی بر آن تأسف بخوری. شما بی‌غم بوده و نگرانیهای چندانی ندارید. در موضوع خط‌مشی نیز خویش را فاقد چاره رها می‌کنید. برای مبارزه در راستای خط‌مشی در مکان و زمان مناسب کار می‌کنیم. در حالیکه شما نه تنها برای نتیجه‌گیری از آن خویش را به زحمت نمی‌اندازید بلکه تقریباً مبارزه در راه خط‌مشی حتی به

ذهن تان خطور نمی کند. با این حال با شما چه کنیم؟ اگر به خود زحمت ندهید و جنگ را پیش نبرید، چگونه شرایط حیات شما را ایجاد نموده و بدون پیشاهنگی نمودن چگونه با شما جنگ را به پیش خواهیم برد؟

جامعه ما جامعه ای می باشد که تا حد غائی دچار تسلیمیت شده است. شما نیز تسلیمیت تحمیلی دشمن بر جامعه را در درون حزب بازتاب می دهید. شخصیتی مقاوم و جوابگو ندارید. چیزی که در زندگی و سازماندهی بازتاب می یابد، بیشتر واقعیت دشمن و شخصیتی است که آن را به حالت غیر قابل شناخت در آورده است. خود به تنهایی سالهای سال با این مسائل مشغول گشتم. حتی اجازه تحریف یک میلی در خطمشی را ندادم. اجازه ندادم منافع طبقه و نیروی دیگر، امکانات خطمشی را بر بایدم. تمامی این اقشار را به کار واداشتم و همه آنها را برای منافع انقلاب بکار بردم اما شما امکانات تمام عیاری که به دستتان دادیم را به دیگران پیشکش نمودید و یا خویش را بجای حمال آنها گذاشته و اجازه دادید که شما را استثمار نمایند. همانگونه که روستائیان، حمالها و رعیت ها استثمار می شوند، در درون حزب نیز به نمایندگی از سایر طبقات، منبع استثمار هستید. از نظر خطمشی و استفاده ایدئولوژیک- سیاسی، اینگونه هستید. خرده بورژواها و همه نوع میانه روها از شما استفاده می کنند و شما حتی متوجه نیستید.

تمامی حرکات و رفتارهای کسانی که قادر به حفاظت از خود و دسترنج خویش نیستند، انسان را به خشم می آورد. معنای چندان برای احترام و پابندی شما قائل نبوده و این را بسیار عقب مانده می بینم. این شیوه تفکر و عمل، بنیادهای خطمشی پرولتاریا - علاوه بر پرولتاریا می توانیم آن را خلق و یا انسانیت بنامیم- را چندان نمایندگی نمی کند. نمی تواند نیروی آزادی و حفاظت از خود باشد. چالش بزرگی است که با تجربیات زندگی ام این جنبش را اینگونه توسعه داده اما مسئولان بسیاری حوزه ها و امکانات را آنگونه بکار برند! به همین جهت آموزش درون حزبی و آموزش خطمشی بسیار مهم است. اینکه خود را اینهمه بی درد و غم نموده و بدون شرم و دلتنگی اظهار وجود می کنید، احترام چندان را بیار نمی آورد و نمی تواند معنای چندان داشته باشد.

یک انسان باید بتواند خویش را نظم بخشیده، اندکی به صورت صحیح به مبارزه و جنگی که هم‌اکنون در حال انجام آن هستیم نزدیک شده، نیروی کاری برای آن را نشان داده، پیشرفتش داده و در تمامی سطوح -چه بالا و چه پایین- در آن مشارکت نموده و در هر سطحی فعال باشد. چرا اینها تحقق نمی‌یابند؟ تمامی کاری که انجام می‌دهید این است که دم از سرکوب کردن و سرکوب شدن می‌زنید. غیر از این چیزی از دهانتان بیرون نمی‌آید. خود بازگو می‌کنید که چقدر فاقد تاثیرگذاری بوده و تا چه حد قادر به ایفای نقش نشده‌اید. شخصیت رهبر و مبارز، اینگونه نیست. هنگامی که رهبری PKK در این موضوع تلاشی عظیم روا می‌دارد، نمی‌توانم درک کنم که چگونه لایق خود می‌بینید با تکیه بر این تلاش، اینهمه زندگی ارزان را پیشه کنید. هر روز از خود می‌پرسم که چه چیز تو ناقص است و هزاران بار پاسخ آن را می‌دهم. اینهمه به ما پایبندید و از بسیاری جوانب خویش را چنان وقف اینکار می‌کنید که من قادر نیستم آنچنان کنم، اما چرا اینهمه در نتیجه‌گیری و مستحکم نمودن کارها فاقد قابلیت هستید؟ در نظرم بسیاری از شما همانند روستائیان هستید. حتی از چگونگی زیستن خویش بی‌خبر هستید. با نگرستن به وضعیت شما، می‌توانیم بهتر بفهمیم که برای چه کسی و چگونه کار می‌کنید و سرباز و خدمتکار چه کسی هستید. ما در این جهان برای چه زندگی می‌کنیم؟ تماما برای چه کسی کار می‌کنیم، در گستره استفاده و استراتژی چه کسی جای می‌گیریم؟ واقعیت خلقی ما در خدمت چه کسی است و به صورت بی‌بها برای چه کسی کار می‌کند؟ جوانان و تمامی افراد ما از آن چه کسی هستند؟ بازتابهای درون حزبی اندکی نیز بیانگر این وضعیت هستند. بایستی می‌توانستید سالها خویش را در خصوص این موضوع به مواخذه بکشید. شما را متهم می‌کنم که چرا خویش را محاکمه نکرده و پرورش ندادید؟ اما پس از مدتی معین و به ذهن سپردن چند اصطلاح اساسی، باید در باب مقتضیات کار می‌اندیشیدید. چرا به آسانی می‌گریزید؟ بدون وجود آموزش و پرورش همه‌جانبه حتی نمی‌توانید از نزدیکی زندگی عبور نمایید. اینهمه به شکل بی‌بها، بی‌مسئولیت و غفلت بار با زندگی برخورد نمودن و مشارکت بدون اینکه بدانید از آن چه کسی و چه چیزی می‌شوید، شیوه کاری شماست.

به واسطه بسیاری از بیماریها، بدون خواست خود به حزب ضرر می‌رسانید. به دیگران فرصت‌های بسیاری داده و هم ما و هم محیط را در آشفته‌گی فرو می‌برید. پس از اینکه اینهمه راه و روش به شما

یاد دادیم آیا بسیار دشوار است که در رأس فعلیاتی قرار بگیرید؟ فداکار هستید، ترسو نیستید و زندگی خویش را نیز وقف نموده‌اید اما هر چیز تنها با اینها تحقق نمی‌یابد. اگر تنها این را اساس بگیرید به معنای قربانی نمودن خویش است. به نظرتان برخی صاحبان شما هستند؛ وضعیت شما همانند قربانی نمودن خویش برای عشیره است. در حالیکه یک سوسیالیست و یا یک جنگجوی راه زحمتکشان خویش را اینگونه به آسانی فدا نمی‌نماید.

انواع آموزش‌ها را می‌بینید اما علی‌رغم این، بصورت معضلی برای یک واحد درآمده و حتی یک نفر نمی‌تواند این روند را متوقف نماید. در حوزه و واحد کاری شما کسی قادر نیست که برخاسته و این موضع را نشان دهد. سالهاست که چند نفر بی‌فایده را می‌شناسم. اینها بصورت معضلی برای واحدها و حوزه‌های کاری درآمده‌اند. برخی نیز خویش را به دست چنان نگرشی سپرده‌اند که گویا بدون آنها، این مبارزه قادر به تداوم نیست و این در حالیست که اینها خود معضلی اساسی بشمار می‌روند که اگر از صفوف خود اخراج کنید، پیشرفت حاصل می‌شود؛ اما به هیچ وجه با همدیگر برخورد نمی‌کنید. اینکه از سازش با همدیگر سخن می‌رانید بیانگر چنین امری است. با این وضعیت خویش همانند **ائتلاف محافظه کاران** هستید.

تلاش می‌کنید تا در درون حزب همدیگر را بی‌تاثیر نمایید. با این شیوه به کجا خواهید رسید؟ من هم اندکی سازشکاری می‌کنم اما هنگام سازش، دهها نوع تدابیر لازم برای پیشرفتم را نیز اتخاذ می‌کنم. انتظار نمی‌رود که شیوه رهبری را با تمامی توان خویش اجرا نمایید. نمی‌گویم تماماً همانند من برخورد کنید. اما حداقل به شیوه و نیرویی دست یابید که بتواند شما را راهایی بخشیده و با توجه به آن بتوان شما را عضو حزب نامید. استعدادی کسب نموده و کفایت لازم برای خود را ایجاد کنید. اگر وظیفه شما این نباشد، چرا به صفوف PKK می‌پیوندید؟ بدون دستیابی به این شیوه و کفایت در PKK، PKK ای بودن کجا می‌ماند؟ آیا تنها در پیش گرفتن شکایت و در غیر این صورت، اظهار عدم توانایی در انجام کار شیوه PKK است؟ حتی اگر بتوانید به صورت یک عضو معمولی درآیید، آن هم خوب است اما شما قادر به انجام آن هم نیستید. پس حزب با شما چه کند؟ اگر اندکی زندگی خویش را بررسی نمایید خواهید دید که ذهن‌تان آشفته بوده و شخصیت‌تان به‌دور از تفکر است. حیف شما است. شخصیت غافل در صفوف ما بسیار تاثیرگذار است؛ تلاش،

بسیار ناکافی است و کسب حقایق و پیگیری شدید آنها چنان ضعیف است که می‌توان گفت وجود ندارد. اگر هنگام رفتن به جایی توانم دو کلمه سخن راستین بر زبان رانده و چند موضع صحیح اتخاذ نمایم، از خود خواهم پرسید که چرا بدانجا می‌روم؟ اگر قادر نباشم چیزی به شما بدهم، چرا در مقابل شما ظاهر شوم؟ اگر در یک جلسه و یا در یک موضع و سیاست، در موقعیتی تعیین‌کننده نباشم، چرا به این کارها مشغول می‌شوم؟ حال به هر جا که بروم و با هر شخصی تماس برقرار کنم، می‌توانم او را تماما به خدمت مبارزه درآورم. رهبری این است. شخص مورد نظر هر کسی که باشد، موضع ما موضع حزب بوده و نتیجه نیز از آن حزب است.

صدها رابطه دارید اما معلوم نیست که اینها به چه چیز و چه کسی خدمت می‌نمایند؛ تمام این روابط بغرنج هستند. این روابط شما را به سوی نابودی می‌برند اما شما حتی متوجه نیستید. این مواضع راه را بر ایجاد انواع نگرش‌های بسیار خطرناک می‌گشایند، اما حتی قادر نیستید اینها را ببینید. مبارز حزبی اینگونه نیست. گفته بودم که شما عاداتی دارید که بدون آنها نمی‌توانید به سر ببرید، حزب نیز برخی شیوه‌ها و ویژگی‌هایی دارد که شما نباید بدون آنها به سر برید. شیوه حزبی در رأس تمامی عادات است. می‌دانم که سطح شخصیت در چه حد پایینی قرار دارد، اما توانایی بالابردن آن نیز وظیفه‌ای غیرقابل چشم‌پوشی است. اگر همه شما نیز این را انجام ندهید، قطعا در میان شما کسانی خردمند وجود دارند که می‌توانند مانع این کار شوند. اگر می‌خواهید موفقیت بیار آورید، راه دیگری غیر از درپیش گرفتن حقایق ندارید. ممکن نیست به شکلی دیگر شرایط زندگی برای شما را ایجاد نمایم. ایجاد شرایط زندگی برای خلق و شما بسیار دشوار است. شرایط زندگی را برای شما چگونه ایجاد خواهیم نمود؟ از خورد و خوراک و منتقل کردن شما از جایی به جای دیگر گرفته تا نزدیک نمودن شما به امری جدی همانند جنگ، چگونه می‌توانیم شما را اداره کنیم؟ نایستی این را آسان تلقی کنید، زیرا کار بسیار دشوار است. بسیاری از شما انسجام خود را از دست داده و به صفوف حزب آمده‌اید، اما نمی‌توان اینگونه به جنگ رفت. شخصیتی دارید که قادر نیست دو کلمه بر زبان رانده و هر لحظه برای هر نوع حیاتی آماده هستید. شما نیز باید برخورد صحیحی را با جنگ به مثابه جدی‌ترین مسئله حیات و پدیده‌ای که باید مدبرانه‌ترین برخورد را با آن داشته باشید. روا دارید.

از آنهایی که بسوی شرکت در حیات گریلایی می‌رفتند - حتی آنهایی که بسوی رقم زدن رویداد ۱۵ آگوست^۱ می‌رفتند- پرسیدم که وقتی وارد وطن گشته و در عملیات شرکت جستید چند روز پس از آن را محاسبه می‌نمودید. جواب می‌دادند که حتی نمی‌توانستیم بیست و چهار ساعت پس از آن را حدس بزنیم. تا مدت زمان درازی، عملیتهای تمامی واحدها اینگونه بود. عملیات انجام داده و اسلحه بکار می‌برند اما حتی برایشان هیچ اهمیتی ندارد که بیست و چهار ساعت پس از آن چه چیز را سبب گشته و چه چیز را سبب نخواهد شد. به نام حزب اسلحه بکار برده‌اند، همین! این درحالیست که مسئولیتهای بزرگی بر عهده دارید. وقتی شما سربازی را کشته و مسلحانه به کوه می‌زنید، ارتش به شما حمله‌ور خواهد شد. اگر نتوانید بیست و چهار ساعت پس از آن را محاسبه نمایید چگونه می‌توانیم شرایط لازم برای زندگی شما را ایجاد نماییم؟ در درون حزب نمی‌توان به مسئله‌ای توجه نمود؛ اگر آن مسئله را مربوط به خود ندانید پس چه کسی این جنگ را توسعه خواهد داد؟

سرنوشت تمامی گروههای خویش را بررسی می‌کنیم اما متأسفانه یک شخص پیدا نمی‌شود که بگوید جنگ مسلحانه انجام دادیم و کامل کردن مابقی‌اش نیز وظیفه ماست. در هیچ جای دنیا پانزده هزار گریلا در مکانی خارج از میهن، پرورش داده نشده است. اشخاصی نظیر مائو، لینن و هوشی مین^۲ نه تنها پانزده هزار بلکه حتی بیشتر از پنجاه نفر را آموزش نداده‌اند و یا آموزششان عبارت از چند سمینار بوده است. در این مکان پانزده هزار مبارز و شاید هم بیشتر پرورش دادم. چنین کاری را در یک کشور خارجی و آنهم از صفر آغاز نمودم و آنها را پرورش دادم. از اعتقاد گرفته تا شیوه بر دوش گرفتن و حمل اسلحه را آموزش دادم اما اینها نتوانستند پیش پا افتاده‌ترین وظیفه را بجای آورند. حتی نقص بزرگی را در مسئولیت نشان دادند. خواستند وادارم کنند تا هرچیز را من انجام دهم. در جهان چنین نمونه‌ای وجود ندارد. اگر اینها ده درصد کاری را که اینجا انجام می‌دهم، می‌توانستند در آن کوهها انجام دهند باز هم خوب بود.

^۱ ۱۵ آگوست ۱۹۸۴ آغاز مبارزه مسلحانه به فرماندهی معصوم کرکماز (عگید) که با این عملیات به صورت رسمی نیروهای رهایی‌بخش کردستان Hezen Rizgariya (HRK) را اعلام نمودند. بعدها پس از شهادت رفیق عگید در سال ۱۹۸۶ این نیروها به یادبود رفیق عگید تحت نام ارتش رهایی‌بخش خلق کردستان (ARGK) Artesa Rizgarixweza Gele Kurdistan سازماندهی شدند. متعاقب تحول استراتژی جنگ مسلحانه به استراتژی مبارزه دمکراتیک و دفاع مشروع سپس از توطئه ۱۵ فوریه ۱۹۹۹- این نیروها تحت عنوان نیروهای دفاع خلق Hezen Parastina Gel (HPG) سازماندهی شدند.

^۲ مائو رهبر انقلاب چین، لینن بنیانگذار و دبیر کل حزب بلشویک شوروی، هوشی مین رهبر انقلاب فیلیپین.

می‌توانستند تربیت و آموزش حزبی، اعتقاد و روش آن را کسب کنند. نبایستی بگویند که برای این کار فرصتی نداشته‌اند. بیشتر از من زمان و امکانات به دست آورده‌اید. پیداست که در نزد شما برخوردی صحیح، شیوه کاری و مسئولیت این کار وجود ندارد و گرنه امکان‌پذیر بود که در آن کوهستانها بهترین افراد پرورش یابند. نمی‌توانید با این برداشتی که از مسئولیت دارید، وطن را آزاد کنید. نه تنها نمی‌توانید وطن را رهایی بخشید بلکه حتی قادر نیستید خود را رهایی بخشیده و یک روز زندگی خویش را تامین نمایید. رهایی شما به تنهایی نیازمند یک سازمان رهایی‌بخش است. آیا باید خلق را نجات دهیم یا شما را؟ تقریباً با یک دوگانگی اینچنینی رودررو مانده‌ایم. زیرا می‌توان گفت که وضعیت بسیاری از شما نیازمند رهایی است. بخش بزرگی از اکثر آنهايي که به صفوف مبارزه پیوسته‌اند سعی در رهایی دادن خویش دارند. در حالیکه وظیفه ما رهایی خلق است. چرا تمامی این مسائل را درک نمی‌کنید؟ شاید تصور کنید که در برابر تمامی اینها، حيله‌گری روستایی و یا خودعاقل بینی روشنفکری به کارتان می‌آید. نمی‌دانید که چرا بایستی تلاشی عظیم به‌خرج داده و دقت بسیاری را داشته باشید. به تلاشی کم‌اهمیت کفایت کرده، تنبلی و مشارکتی راحت‌طلبانه پیشه می‌کنید و این را برای خود مفید دیده و بدین ترتیب خویش را منفعل می‌نمایید. مورد مذکور، منفرترین واقعیت اجتماعی ما و بازتاب آن در شماس است.

انسانها به همه چیز می‌اندیشند؛ شیوهٔ پرورش، انسان را برای اقدام به هر کاری مساعد نموده است. هرچه بدهی، کسب می‌کند؛ هرچه امر کنی که بنوشد، می‌نوشد و هرچه از او بخواهی انجام می‌دهد. نمی‌داند نیکی، زیبایی و حقیقت در کجاست و چگونه است. برای به دست آوردن رزق پیشکشی از سوی دشمن، می‌شتابد. تماماً خیانتکار شده و برای آن رقابت می‌کند. خاستگاه ما چنین جامعه‌ای است. در میان شما چند نفر وجود دارند که نسبت به خیانت عکس‌العمل نشان دهند؟ به خود بیندیشید: وقتی از میهن‌دوستی گریخته و به ارزشهای اساسی و متعالی پشت نمودید و یا وقتی لزوم رسیدن به آنها را احساس نکردید، هنگامی که به بعضی پس‌مانده‌ها و امکانات نظام رسمی دشمن دست یافتید، آیا نمی‌دانید که چگونه رقابت کردید و چگونه بسوی آن شتافتید؟ گریختن از یکی و پناه بردن به دیگری چیست؟ این پناه بردن به خیانت است. وقتی تا به مغز استخوان خویش مرتکب آن شده باشید، البته که معلوم می‌شود شخصیت شما با یک بیماری سنگین، دشمنی و

فرسودگی سخت رودرو می ماند. آموزش انقلابی، حداقل برای این است که آنها را تشخیص داده و برطرف نمایم.

دلایل پیاده نکردن خط مشی فرماندهی و عدم پیشاهنگی از طرف شما را توضیح می دهیم. تصور نمی کنم که حتی کودکان نیز اینهمه خویش را فریب دهند. من نیز کودکان را می شناسم؛ وقتی واقعیات را بیان می نمایم، به آن پایبند می مانند. کودکانی شما خطرناکترین نوع کودکی است. بسیار لجوج هستید، چشم بر حقایق فرو بسته اید و این را به شکل شیوه ای از سیاست نیز در آورده اید. تمامی این مسائل تنها کار من نیستند، تصحیح زندگی و وارد شدن صحیح به مسیر میهن و حزب بیشتر کار شماست. با این وضعیت تان، با شما چه کنیم؟ اگر شما را قبول نکنیم، بی کس می مانند. در خارج از میهن، بر فراز کوهستانها و زندان، انسان را اعدام می کنند؛ دشمن شما را تکه پاره خواهد نمود. آیا می توانید حدس بزنید که با این بی علاقگی، لاقیدی، فقدان روش، بی اسلوبی و خلاصه با روش زندگی تان چه بر سرتان خواهد آمد؟ به گزارش های رسیده می نگرم، اخبار روزانه را پیگیری می کنم و نمی توانم از بیان اینها بر حذر باشم. چنان تصمیمات اشتباه آمیزی وجود دارند که به سبب آن دشمن هر روز انسانهایمان را از بین می برد. انسانهای بسیار توانمند خویش را بیهوده از دست می دهیم. دلیل این امر عدم وجود مدیریت های مجرب است. اینها تلفات ناشی از جنگ نیستند. وقتی مقتضیات جنگ را بجای آورید، تلفات صفر می شود. هر چه قدر از مقتضیات جنگ بگریزید، به همان اندازه تلفات بیشتری متوجه شما می شود.

اینهمه تلاش می کنیم، حق ندارید بگویید: "نمی توانیم انسان شویم" و یا نمی توانید این را به من بقبولانید. به خوبی به خاطر دارم که وقتی مامور ثبت املاک بودم، به روستایی رفتم. یک روستایی می گفت: "آقا، این سخنان را برای ما نگو، ما بسیار الاغ هستیم!" آنوقت با خود می اندیشیدم که این چه انسانی است که خویش را "الاغ" می نامد. به شیوه ای عجیب صحبت می کرد. آن وقت معنای این حرف را درک نکردم اما شخصی عاقل بود و حتی گفتن این سخن نشان می دهد که او یک روستایی عاقل بوده است. زیرا متوجه شده بود که من چه می خواهم بگویم، متوجه بود که واقعیت اجتماعی ما چیست و دشمن ما را به چه حال و روزی در آورده است. به خاطر دارم که میزی چوبی وجود داشت، وقتی من حرف می زدم او دستش را بر آن زده و گفت: "آیا می توانی این کننده را

سرسبز کنی؟ ما انسانهایی هستیم که اینگونه خشک گشته‌ایم. "زندگی مطابق این تئوری به معنی نوعی عقب‌ماندگی بدتر از یک شخص روستاییست که چیز چندانی نمی‌داند.

به همین سبب گاه به زندگی شما نگر بسته و خشمگین می‌شوم. زیرا زندگی را به بازی می‌گیرید. حتی متوجه نیستید که زندگی چگونه جریان می‌یابد. در میان PKK آنهم در مهمترین و اساسی‌ترین مسئولیت‌های آن اشخاصی وجود دارند که به نوعی از زندگی چسبیده‌اند. اگر گردنشان را بزنید، از این شیوه زندگی دست‌بردار نخواهند بود. نه کار کرده و نه اجازه کار می‌دهند اما نامشان نیز "مجرى" است. من اینها را "کمیته عدم اجرا!" نامیدم. بسیاری از کمیته‌ها و مناصب در این وضعیت به سر می‌برند. هنوز هم از خود می‌پرسم که اینها چگونه به این حال و روز درآمدند. آیا ما بسیار ضعیف هستیم، یا اینها بسیار قوی هستند؟ در واقع چندان نیرومند هم نیستند. همانگونه که در جامعه شمار زحمتکشان بیشتر است و محق نیز هستند اما سرکوب و استعمار می‌شوند؛ در صفوف ما نیز برخی می‌خواهند همین کار را در مورد ما انجام دهند.

شاید نیروی ما کفاف تمامی جامعه را نکند اما می‌توانیم چنین مسائلی را در درون حزب حل نماییم و صفوف حزبی را مطابق خط‌مشی و دسترنج تنظیم نماییم. در این خصوص برای کسانی که ادعا می‌کنند PKK ای هستند، وظیفه‌ای مطرح می‌گردد. چرا وظیفه خود را انجام ندهیم، مگر جز این چه کار دیگری داریم؟ آیا شما همه چیز خود را وقف این کار نمودید؟ آیا همیشه از عدم کفایت نیروی خود، به بازی گرفته شدن و سرکوب گشتن به دست دیگران دم خواهید زد؟ آیا بین یک روستایی معمولی و کسی که چنین موضعی دارد، تفاوتی وجود دارد؟ یک ژاندارم او را سرکوب می‌کند و یک جاه‌طلب نیز شما را؛ هر دو یک چیز هستند. ارباب از روستایی استفاده می‌کند و ارباب درون سازمان از شما. این روند همیشگی شماست. اینها کار صحیحی نیستند. نمی‌توان PKK را اینگونه ارزیابی نمود. مقصودشان این است: "ما نمی‌توانیم انسان شویم، نمی‌توانیم باحیثیت باشیم، نمی‌توانیم موفق گردیم، مجبوریم همدیگر را بی‌تاثیر نموده و در برابر برخی کارها مانع‌سازی کرده و آنها را دچار کراهت نماییم". آیا حق دارید اینگونه رفتار کنید؟ حداقل باید کسی حق نداشته باشد این را درون حزب ما انجام دهد. باید بفهمید آنهایی که مصرانه در پی اثبات این هستند، نماینده چه چیز هستند. برخی از شما، حداقل آنهایی که در این کار ادعاهایی دارند، باید جواب موثری به

این اوضاع و مواضع بدهند. زیرا ضرر آن متوجه افراد صادق، زحمتکشان و تلاشگران یعنی شما خواهد شد. از این نظر انقلابی بودن در راه خط‌مشی بسیار مهم است. خویش را سر و سامان دهید.

کسب شخصیت سیاسی به معنی سر و سامان دادن به خود در این چارچوب تعیین شده و کسب نگرش، آگاهی و داشتن موضع است. شخصیت سیاسی و سازمانی اینچنین است. همانگونه که بدون نان و آب نمی‌توانید به سر کنید، بدون وجود شخصیت سیاسی و سازمانی نیز نخواهید توانست زندگی کنید. زیرا برای شما بیشتر از هر چیز و در هر لحظه لازم است. من نیز شاگرد بوده و همانند شما می‌آموزم. این در حال است که کسی نیست تا به من بیاموزد! من هر روز از خود زندگی درس فرا می‌گیرم، اما بخاطر ندارم که هیچ زمانی دچار یک ناکفایتی جدی شده باشم. به تاریخ مبارزه ما بنگرید! آیا حتی یک روز هم که شده همانند شما دچار نقص شده و یک فعالیت سازمانی را دچار عدم موفقیت نموده‌ام؟ نخیر، اقدامات و نتایج نیرومند و موفق در تمامی مقاطع حیات خویش داشته‌ام. در این مورد تحقیق و پژوهش نمایید. اگر هر مقطع و حتی هر روز را محاسبه نمایید، خواهید دید که همیشه ایجاد موفقیت، تکامل و حاکمیت وجود دارد. پیشرفت و موفقیت در این موضوعات قطعی است. این نگرش حاکم بر ماست. در این موضوع به خویش بنگرید، موارد بسیاری از دست شما گرفته شده است، خویش را بآخته‌اید، اما حتی متوجه این امر نیستید. زندگی‌تان از دست می‌رود، اما در مقابل این رویداد حتی نمی‌توانید تدابیری اتخاذ نمایید. اینچنین شیوه‌ای را توصیه نکرده و آن را خطرناک می‌بینم. اجازه ندارید جان خویش را اینگونه به خطر بیندازید. همانند حمالها تلاش به خرج می‌دهید اما یک انقلابی نمی‌تواند همانند حمالها کار کند. یک انقلابی به شیوه‌ای اتلکتوتل (روشنفکری)، مدیریتی و سازمانی و سیاسی کار می‌کند. پیداست که بزرگترین تقصیر شما این است که خویش را در زمان لازم آموزش نداده و برخوردی بسیار نامجهز با پدیده‌ای جدی همچون جنگ دارید. ما نیز سعی داریم آن را تلافی نماییم. به همین سبب حداقل از این پس با خودسازی کافی حزبی جوابگوی مقطع بسیار مهم پیش رو باشیم.

PKK جنبش روشنی‌بخشی است که توان کافی دارد

روشن شده که آموختن تاریخ حزب چه اهمیتی دارد. آنها که تاریخ PKK را به خوبی نمی‌دانند نمی‌توانند انقلابی شوند، اینها نه می‌توانند به صورت صحیح نماینده شخصیت PKK بوده و نه نماینده شخصیتی جنگجو باشند. جهت حدس زدن وضعیت امروزی، آموختن تاریخ برای ما بسیار لازم بوده و به‌منظور کسب آینده شرطی اساسی است. تاریخ حزب، شیوه موجودیت ماست. بدون داشتن آگاهی از تاریخ حزب نمی‌توان شخصیتی PKK ای داشت. تنها آموختن تاریخ حزب نیز کافی نیست. بدون حکم کردن این امر بر تمام جوانب شخصیتی تان و بدون نوسازی تمامی شخصیت خود مطابق تاریخ حزب، یعنی بدون بازتاب دادن تمامی این تفکر بر ماهیت خویش، نمی‌توانید ادعا کنید که PKK ای هستید. این امر اندکی با تاریخ، با درک عمیق مواردی که به نام PKK روی می‌دهند - همراه با صحت و سقم آنها- و دستیابی به شخصیتی که اشتباهات را رد کرده و حقایق را قبول می‌نماید، میسر می‌گردد. این شیوه زندگی در PKK است. از این نظر تاریخ تنها عبارت از معلومات و اندوخته‌ها نیست، تماماً یک شیوه زندگی است. چیزی که به استعدادها پتان رخنه کرده و یا آنها را سرزنده می‌نماید، تاریخ حقیقی ما و تاریخ حقیقی آزادی و شخصیت ماست. قطعاً باید از این تاریخ درس‌هایی را فرا بگیرید. عدم آگاهی از تاریخ حزب و فراتر از آن بحث از عدم درک عمیق این تاریخ و در نتیجه آن، به‌عنوان یک PKK ای مطابق میل خویش زیستن به معنی خودفریبی‌ای تمام بوده و حاکی از داشتن شخصیت غیرشفافی است که با تعاریف بی‌بها در پی ارائه آن هستید.

حتی بایستی تاریخ مذکور را از جوانب متعدد مشاهده نمود. در واقع به نظرم این تاریخ هم نیست. برای ما حال و حتی آینده مهم است. زیرا خلق کرد چندان تاریخ خود را ننوشته است. اگر ما فرهنگ PKK را در میان تمامی خلق ترویج داده و آنها را در درون PKK جای دهیم، تاریخ آفریده خواهد شد. از یک نظر تاریخ به صورت تعریف تاریخ مغلوبان از طرف غالبان و تاریخ غالبان از طرف مغلوبان است. ما نه تماماً شکست خوردیم و نه به‌طور کامل پیروز گشتیم. یعنی بدون تاریخ مانده و یا چندان قادر به آفریدن تاریخ نمی‌شویم. آفریدن تاریخ، به معنی دستیابی به اهداف پیش

رو و ماندن آن در گذشته است. نکاتی را که از روزهای ابتدای ظهور خویش بر زبان می‌رانندیم، هنوز هم بر زبان می‌رانیم. پیداست که تماماً نتوانسته‌ایم تاریخ را بسازیم.

همیشه باید سرآغازهای نوینی را رقم زد. حتی تکوین حزب PKK به نوعی مجدداً بررسی می‌شود. مقصود ما از ساختن PKK ای نوین همین است. چرا تشکیل مجدد PKK امکان‌پذیر است؟ زیرا هنوز در درون تاریخی پویا هستیم و به تازگی تاریخ را می‌نویسیم. از این نظر هر لحظه می‌توان PKK ای نوین را ساخت. نباید تاریخ را همانند معلومات و اندوخته‌ای متعلق به گذشته دید؛ بلکه تاریخ، اکنون است. تاریخ، آگاهی ما از مقطع پیش رو و موضع ماست. اگر توجه کنید، تمامی ارزیابی‌های ما در مورد PKK است. در تمامی موضوعات جهت توضیح ماهیت PKK، خصوصیات پیکارگری، پرورش آن و ویژگی‌هایش تلاش به خرج دادیم. چندان با تاریخ نیز مشغول نشدیم، زیرا چیزی که هم‌اکنون مهم است، خود PKK است. اگر تماماً به قوانین و ویژگی‌های PKK به عنوان یک نیروی پیشاهنگ دست نیابیم، قادر نخواهیم بود گامی برداریم، حتی اگر گام برداریم - که اینهمه تلفات دادیم تا از دوران نابودی گذر نمودیم - ممکن است مورد بدتری بر سر ما بیاید و تلاش‌هایمان به هدر رود.

شما نیز در برابر هزاران شهید، مسئولیت‌هایی دارید. اگر از همین امروز تدابیری اتخاذ نکنیم شاید در سال پیش رو - سال ۱۹۹۴ - تلفاتی بیشتر از آنچه تاکنون بوده پیش بیاید. جهت ممانعت از این رخداد باید تمامی جوانب حزب را همچون اسلحه‌ای در آغوش بگیریم. من شخصی بامسئولیت هستم و اجازه نمی‌دهم دشمن به آسانی بر من چیره شود. شما آمده و می‌گویید: "هر جا که می‌خواهی، ما را ببر" چگونه چنین چیزی ممکن است؟ باید لیاقت پیشاهنگی و رهبری را داشته باشید. چرا باید من، شما را با این وضعیت تان حمل نمایم؟ نمی‌توانید بگویید که با اجبار و با استفاده از نیروی تو حرکت خواهیم کرد. باید همانند یک رفیق حرکت کرده و هر چه بگوییم، آن را همان لحظه درک کرده و به انجام برسانید. رفاقت PKK اینگونه است. در گزارش‌ها می‌نویسند که چگونه دچار بحران شده، چگونه خویش را به حالت سربار در آورده، چگونه خود را منفعل می‌نمایند و از خود تمارض نشان می‌دهند. آیا اینها در رفاقت PKK جایی دارند؟ اما چیزی که تاکنون نیز وجود دارد، همین است. صفوف ما به حالت مکان بیماران درآمده است. اما PKK جای انسانهای سالم

است. PKK جنبش روشنی‌بخش است که توان کافی دارد. آیا اینچنین می‌توان شخصیت PKK ای کسب کرد؟ تمامی جهان به من فشار می‌آورد، اما من به اندازه شما خویش را منفعل و فاقد چاره نساختم. نمی‌توان این مواضع شما را تحت نام PKK پذیرفت. شما در کل، زندگی و خصوصاً حیات حزبی را چگونه درک می‌کنید؟

علی‌رغم تمامی تلاش‌هایم، هر روز خویش را به مواخذه خواهم کشید که آیا به صورت صحیح و مستحکم پیش می‌روم یا نه؟ زیرا به نام یک خلق کار می‌کنم. سرنوشت میلیون‌ها انسان به ما پیوند زده شده است. این برای شما نیز مصداق دارد. شما نه برای خود بلکه برای یک حزب زندگی می‌کنید. زندگی تحت نام PKK - با توجه به اینکه سی‌الی‌چهل میلیون کرد وجود دارد و تنها کردها هم نیستند - بدان معنی است که در حال انجام عملی عظیم هستید. این مقوله، شخصیت تمام‌عیاری را از شما خواستار است. در غیر این صورت ثابت می‌شود که بسیار بی‌فایده، غافل و ناآگاه از خویش هستید. به نام چه کسی اقدام می‌کنید؟ اینهمه شهید، مقاومت طلب و اینهمه حیثیت وجود دارد؛ شما برای نمایندگی این امر در درون PKK هستید. باید لیاقت رفاقت با آنها را داشته و حق آنها را ادا کنید. آیا در وضعیتی عکس آن می‌توانیم PKK ای بودن را برای خود روا بدانیم؟ PKK اینهمه شهید، مقاومت طلب و میلیون‌ها انسانی را دارد که با تمام هست و نیست خویش خود را وقف کرده‌اند. چگونه لیاقت همراهی با تمامی اینها را خواهید داشت؟ اگر تمامی اینها حقیقت باشد، پس نمی‌توانید ترجیحی غیر از استوار نمودن خویش داشته باشید. نمی‌توانید مشغولیت و نگرانی‌ای فراتر از کامل نمودن و به کفایت رساندن خویش داشته باشید. درست برعکس، برای رسیدن به این باید هم همه چیز خویش را به میدان آورید و هم با تمامی قوا برای آن کار کنید. آغاز به کار برای ایجاد PKK چنین است.

این امر از روز اول نیز بایستی بدینگونه درک می‌گشت. تصور نمودم که به محض وارد شدن شما به صفوف، این کار را بدین شکل درک خواهید کرد. بعدها فهمیدم آنهایی که آمده‌اند با خود همه‌نوع بیماری را آورده‌اند. انسان چیزی را که می‌بیند، باور نمی‌کند؛ هرچه تیپ معضل‌دار و عجیب وجود دارد به صفوف PKK آمده‌اند. به آنها می‌گویم: درک می‌کنیم که جامعه شما را منحنط نموده است، اما دیگر به صفوف PKK آمده‌اند. در این موضوع نباید نقص کاری مدیریت

وجود داشته باشد. به هر انسانی که به سوی ما می آید، سخنی راستین می گوئیم. از این پس حق دارم که از شما انتظار مشارکتی صحیح داشته و بخواهم که تا به آخر اینگونه برخورد نمایید. توجه ما به شما کامل است، بنابراین باید مشارکت شما نیز کامل باشد. نایستی عدم خودآگاهی و یا عادات گذشته خویش را بهانه قرار دهید. باید این عادات را از خویش زدوده و دور بیندازید. برای نظامی شدن آمدید، این امر شیوه‌ای حیاتی دارد که نظم و آماده بودن از هر نظر را داراست. هرکس می داند که به PKK ای وارد شده که یک سازمان پیکارجوست؛ شما نیز آنگونه آمدید. آیا می توانید بدون دلیل بگوئید که از این ماهیت امر آگاهی نداشتید. PKK هر روز در رسانه‌ها و مطبوعات بازتاب می یابد؛ کوهستانها و چگونگی جنگ ما نیز معلوم است. پس آشکار است که هرکس می داند وارد چه شده است.

می گویند کسی که با نیکی و سخن تربیت نمی شود، مستحق خشونت است. خشونت به معنی روبرو شدن با بی رحم ترین اقدام است. این در حالست که نمی توانیم بگوئیم انقلابیون با کتک عاقل می شوند. ما آموزش از راه خشونت را قبول نمی نمایم. در کار حزبی و ارتشی کسی اجازه ندارد بگوید: "قادر به کنترل خویش و رعایت نظم نبوده و نمی توانم در امورات زندگی مشارکت به عمل آورم". پس از اینکه به صفوف حزب و ارتش آمدید، عدم توانایی در رعایت دیسیپلین، استفاده از خشونت، همچنین بی علاقه‌گی، عدم مدیریت و فقدان سازماندهی جرم است. فرمانده و رهبری که در رأس کار است باید بهترین مجری این امر باشد. فرمانده بایستی بیانگر کفایت در هر سطحی باشد تا یک جنگجوی معمولی نیز به کفایت دست یابد.

تاریخ PKK، تاریخ رهبری است

مسئله رهبری، مسئله‌ای بسیار فراگیر است. سعی می کنیم تا نهادی را که در طول تاریخ، خلق کردستان به شیوه‌ای صحیح بدان دست نیافته و به همین سبب همه چیز خویش را از دست داده، در سیر پیشرفت نظری و عملی درک کرده و درونی کنیم. PKK، سازمانی پیشاهنگ است. انقلابی بودن PKK به معنی انقلابیگری در عرصه رهبریست. تاریخ PKK، تاریخ رهبریست. این امر چگونه در شخصیت من نمود یافته و در تمامی افراد PKK و یا هر فرد آن چگونه بروز می یابد؟ تمثیل

خویش را در یک شخصیت PKK ای مطلوب و یا شخصیتی ناقص چگونه می‌بیند؟ فراموش نکنیم که هنوز هم، نتوانسته‌ایم خود را رهبر بنامیم. هنوز هم شمار آنهایی از ما که مطابق شیوه رهبری کار می‌کنند، حتی به اندازه تعداد انگشتان نیست. رهبر مبارزه آزادیبخشی و استقلال‌یابی، نیروی رهبری زندگی آزاد، شیوه و شخصیت آن چگونه است؟ کیست و چگونه است؟ قادر نیستید پاسخ اینها را نشان دهید. هم‌اکنون اساسی‌ترین مسئله این است. تمامی تلاش‌هایم برای پر کردن خلا تاریخی رهبری نیست بلکه برای آشکار نمودن و محکوم کردن خیانت و غفلت بزرگی است که بنام رهبری تحمیل گشته‌اند. بجای آن برداشت صحیح رهبری و سطح تئوریک رهبری را ایجاد کرده و بعدها این را به صورت عملی گام‌به‌گام نشان دادم؛ نه تنها نشان دادم بلکه آن را مدیریت نمودم. این شیوه رهبری PKK، شیوه رهبری جبهه خلقی و شیوه فرماندهی ارتش است.

خلقی که از این پس برای خود می‌جنگد، خلقی شکست‌ناپذیر است. آیا این کارها را آسان تلقی می‌کنید؟ اگر شیوه صحیح رهبری نمی‌بود، حتی امکان مقاومتی بیست و چهار ساعته ایجاد نمی‌گشت. در نگاهی به بارزانی، شیخ سعید و حتی تمامی آنهایی که در پی قیام بوده‌اند، می‌بینید که عمری بسیار کوتاه داشته‌اند. در این باب پژوهشی نیک انجام دهید. این رهبران حتی نتوانسته‌اند از موقعیت مزدوری رهایی یافته و به استقلال نزدیک شوند. علی‌رغم آنکه قادر نبوده‌اند رهبری کرده، دچار سختی‌های بزرگی شده‌اند و نتوانسته‌اند از افتادن به وضعیتی بدتر رهایی یابند. بدیل قیام‌ها را با دادن سر خویش ادا کرده‌اند و هیچ میراثی باقی نگذاشته‌اند. هنگام ارزیابی تاریخ رهبری در کردستان خواهید دید که چگونه تاریخ نیست شدگی خطرناکی را داشته‌ایم. به‌طور مطلق رهبری دشمن از نظر نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، خلاصه از هر نظر تا چه حد موثر و حاکم است؟ خواهید دید که علاوه بر این مورد، رهبری‌هایی که تا امروز به وجود آمده‌اند چقدر مزدور و وابسته بوده‌اند. بدون دیدن اینها ممکن نیست شیوه رهبری PKK را درک نمود. مقاومت و بویژه مقاومت مسلحانه بدون درک رهبری PKK چون است. زیرا در یک طرف این امر، مرگ وجود دارد. بدون درک رهبری PKK و بجای آوردن مقتضیات آن به جنگ وارد نشوید، به کوهستانها نروید و به صفوف خلق ملحق نگردید. هنگامی که اندکی مقتضیات این امر را درک نمودید می‌توانید وارد مبارزه شوید، وگرنه دلیلی ندارد که خود را به‌صورت معضل درآورید. درک کنید و آنگونه وارد

کار شوید. خود را بازبینی کرده و بسنجید، اگر دیدید اندکی سالم و قوی هستید، آنگاه دست به کار شوید.

در مورد خود نیز این مطالب را بیان می‌دارم که: این رهبری چگونه بوجود آمد، چه چیز را اساس کار قرار داد، چه سرآغازهایی را رقم زد و چگونه تا به امروز پیش آمد؟ در تمامی این موضوعات مرا مورد تحقیق، بحث بسیار و حتی در صورت لزوم مورد انتقاد قرار دهید. این، رهبری نمودن خلق است؛ اقدامی جهت پر کردن خلأ بزرگ موجود در تاریخ ماست. مورد بحث قرار دادن این امر و درک آن به معنی آماده نمودن خویش برای مبارزه رهایی‌بخش و آمادگی جهت انجام وظایف یک مبارز است. اندکی زندگی، احترام، معیار و ادب پیشه کنید. این فرصتی بسیار مهم برای شماست. همیشه نمی‌توانید کسی همچون مرا بیابید. تنها خود می‌دانم که چگونه خویش را وقف این کار نمودم، حداقل از این فرصت سود ببرید. وقتی در حوزه پیشاهنگی پیشرفتی در خود دیدید، خویش را همانند فرد خوشبختی ارزیابی کنید که برای اولین بار خود و انسانیت را ساخته است.

به دشمن و رهبری مورد نظر وی پناه برده و به خدمت بدترین نوع آن درمی‌آید. برهم زدن این روال بسیار مهم است. زیرا نمی‌توانید به نوعی دیگر در راه پیشرفت گام بردارید. باید از مدتها پیش این را درک می‌کردید. به شیوه گردهای پیشین نمی‌توان رهبری نمود، حال آنکه شیوه رهبری هم نیست. می‌دانید که اربابان چه مزدوران بی‌نظیری هستند. می‌دانید که خانواده‌ها و اطرافیان برای خدمت به دشمن تا چه حد به دشمن نزدیک شده‌اند. آیا اینها رهبر هستند؟ اینها حتی مزدور و نوکر هم نیستند، بلکه بدتر از آن هستند. اینها خویش را به بهای چند قروش می‌فروشدند. من این را حتی به عنوان نوکری هم تعریف نمی‌نمایم. نوکر حداقل در مقابل خدمت خویش مبلغی دریافت می‌کند و با آن زندگی خوبی را تنظیم می‌کند. چیزی که افراد جامعه ما انجام می‌دهند، جنون است. وضعیتی بدتر از بد دارند. آیا اصولاً کسی به این آسانی میهن خویش را ترک می‌کند و تا بدین حد همانند فردی ناآگاه از ماهیت خود، زندگی می‌کند؟ گذشته از این، آیا درست است کسی در درون حزب ما اینهمه با رهبری در چالش قرار گرفته و زندگی‌اش را از طریق به بازی گرفتن رهبری سپری کند؟ می‌بینید که آنگونه عمل می‌کنند و همه این موارد آشکار هستند. چیزی نمانده بود مرا بر این متقاعد کنند که این روند یک تقدیر است. اگر در برابر این مواضع، نیروی مقاومت خویش را نشان نداده و

تسلیم شوم، خواهید گفت: "چیزی که تو آن را خلق و افراد PKK عنوان می کنی اینگونه است، چنین آمده و چنان خواهد رفت" و یا "با تمام هستی خویش شخصیتی بغرنج داریم، چیزی به نام نظم و غیره را نمی شناسیم، هر کس مطابق میل خویش رفتار خواهد کرد، هر کس شیوه‌ای دارد که آن را اجرا می نماید" خویش را وارد نظم نکرده و تربیت نمی نمایند و می خواهند به همان شکلی که در گذشته بودند، اکنون نیز همانگونه باشند. این چیزی است که بر ما تحمیل می نمایند.

در این مواضع انکار وجود دارد، رهبری و سیاست وجود ندارد. شما با نیت انجام کار نیک، به اجبار به صفوف ما وارد می شوید. به سوی PKK شتافته و زندگی را در آن می جوئید. صحیح است، در PKK زندگی هست اما باید بدانید که نظم و معیارهای PKK آنرا ایجاد نموده است. کسی به شما اجازه زندگی به روشی غیر از این را نخواهد داد. آزاد هستید که بسوی دشمن نیز بشتابید، اما دشمن اجازه زندگی به شما نمی دهد. خویش را "معضل دار" می نامید، اما این نمی تواند بهانه‌ای باشد که مرا نیز پریشان احوال نمایید. من در وضعیتی هستم که کمابیش می توانم از خویش محافظت نمایم. چرا باید در زیر بار شخصیت‌های معضل دار شما از بین بروم؟ می گوئید: "ما اینگونه می توانیم کار کرده و زندگی کنیم"؛ به بازی گرفتن فرماندهی و قدرت اینگونه آغاز شد. اجازه ندارید اینگونه زندگی کنید.

تمامی اینها با تاریخ ما و میزان دوری شما از رهبری و میزان چالش شما با آن در پیوند است. باید خویش را اصلاح نمایید. این شرطی است برای در پیش گرفتن شیوه رهبری و زندگی مطابق اصول حزب و ارتش. باید برای نظم، ماهیت و هر نمود PKK اهمیت درجه اولی قائل شوید. در غیر این صورت کسی اجازه زندگی کردن به شما نخواهد داد. ما تاکنون برای شما امکان حیات فراهم نمودیم و البته که این هم دلایلی دارد. باید با موشکافی در مسئله رهبری این دلایل را بخوبی درک کنید و بیندیشید که چرا رهبری، ما را اینگونه تحمل نموده و ما را به چنین جایی رساند؟ به عنوان خلق، افراد PKK و حتی تمامی گریلاها مقولات مذکور را مفصلاً مورد بحث قرار دهید. دشواری رساندن شما تا به امروز را تنها من می دانم. این صبر دلایل مخصوص به خویش را دارد. راه چاره دیگری نیز وجود ندارد. حداقل این است که صبر کردن می تواند توجیهی باشد برای آغازی بهتر. شاید به این سبب شما را حمل نموده باشیم. البته اندکی نیز با انسانیت ما در پیوند است. هر کس از

جایی به شما ضربه و لگد می‌زند اما ما خواستیم اندکی با شما برخوردی انسانی داشته باشیم. شاید این هم یک دلیل دیگر باشد. دلایل بسیاری نظیر این را می‌توان برشمرد.

یک حقیقت در خصوص شما وجود دارد: با پراکنده شدن در جهان و ترک کل وطن خویش نمی‌توانید برای خود آینده‌ای بسازید. با نیست‌انگاری یکدیگر و در پیش گرفتن هر نوع بی‌سازمانی نمی‌توانید قدرت چندانی به دست آورید. همه شما بیکار و ویلان و پریشان هستید. به همین سبب برای شما یک رهبری واقعی لازم است. هر روز مشاهده می‌نمایید که رهبران مزدور - که در واقع میزان مزدور بودن آنها هم بحث‌برانگیز است - در جنوب [کردستان] خلق را به چه حال و روزی درمی‌آورند. چنان رهبریتی چه ارزشی دارد؟ اقدامات تحمیلی جمهوری ترکیه را انجام می‌دهند و ماهیت اقدامات مذکور نیز معلوم است. رهبری مستقل و آزاد PKK و مبارزان راهبر PKK، راه چاره‌ای برای این مسائل هستند. حال می‌بینم که آنها نیز به تخریب تمامی نظم و منفعل نمودن مسئولیت‌هایمان مشغول می‌شوند. آیا اینها می‌توانند جوابگوی نیاز رهبری باشند؟ بویژه آیا کسی حق دارد در درون PKK رهبری را به بازی بگیرد؟ شاید بگویید که "نظم و دیسیپلین کار دشواری است، تا به امروز بدون نظم آمدیم و به زندگی اینچنینی عادت نموده‌ایم". دشمن شما را به چنان حال و روزی در آورده است. زندگی شما، زندگی یک انسان معمولی نیست. به نظم خویش بنگرید و به نظم ارتش و حزب ترکیه بنگرید، خواهید دید که آنها معیارهای بسیار دقیقی دارند. چیزی که لایق ما می‌بینید نیز برخلاف این است، بنابراین ما هم باید نظم و معیارهای خویش را برقرار نماییم.

چه کسی بی‌نظمی را در صفوف ما توسعه داده، خواسته‌های خویش را مطرح کرده و به بازی گرفتن هر نوع مقررات را تحمیل می‌نماید؟ من بر زبان راندن نام اینها را چندان صحیح نمی‌بینم؛ حتی برعکس، به نظر من بر زبان راندن نامشان نیز جرم است. در درون PKK، نظم PKK، اساسنامه PKK و قوانین آن اعتبار دارند. یک ارتش، نیازمند نظم کامل است. رهبری، تمامی موارد مذکور را روشن می‌نماید. بحث در مورد PKK از یک نظر بحث در مورد رهبری و ارزیابی همه‌جانبه آن است. بحث در مورد رهبری نیز به معنی سازماندهی و رسیدن به آن است. بویژه در سازماندهی ارتش، نتیجه توسط چنین رهبری حاصل خواهد شد. چیزی که پیداست این است که اهمیت و مفهوم موضوعات ذکر شده را چندان درک نکرده و اگر درک کرده باشید نیز در عمل نتوانسته‌اید

چندان در شخصیت خویش پیاده نمایید. به غیر از درک این موضوعات چاره دیگری ندارید؛ تنها گزینه حیات شما همین است. در غیر اینصورت حمال دیگران خواهید گشت.

هیچ کس به اندازه من غیر قابل کنترل نبود. با مقررات مخالفت می نمودم اما نقطه‌ای که در فرجام کار به آن رسیدم نیز، بزرگترین نظم و دیسیپلین است. آیا شما بیشتر از من ماجراجو هستید؟ مادامی که من اینهمه خویش را به نظم و دیسیپلین پایبند نمودم، شما باید دهها برابر بیشتر بدان پایبند باشید. اگر غفلت خویش را پشت سر بگذارید، آنگاه حقیقت مسئله را درک خواهید کرد. در PKK برای بحث آزادی نامحدودی وجود دارد. کسی به اجبار به شما التماس نمی کند که بیاید و به عضویت آن درآید. عضویت در PKK بر اساسی داوطلبانه است، اما پس از عضویت نیز پایبندی به مقتضیات آن، از موجبات ماهیت کار است. هم پیوستن به آن و هم در نظر نگرفتن مقتضیات کار، به معنی به تمسخر گرفتن خویش است. ما نمی توانیم این را بپذیریم. پیداست که نتوانستید این نکات را درک نموده، حق آن را ادا کرده و در زندگی تان پیاده نمایید. در نتیجه، اوضاعی که در شأن PKK نبوده و مانع تشکیل ارتش هستند بوجود آمدند. به همین سبب خویش را فرسوده کرده و ناتوان نمودید. غیر از دشمن چه کسی می تواند از این امر فایده ببرد؟ به سبب این نواقص، دشمن، خائنان و همه اپورتونیستهایی که حزب را با خود مشغول می نمایند، قدرت یافتند. آیا حیف آنان نیست که جان و دل خویش را وقف این حزب نموده‌اند؟ چه کسی از حقوق آنها محافظت کرده و نمایندگی آنها را برعهده خواهد گرفت؟ به همین سبب رهبری حزب و مبارز حزبی بسیار لازم است.

چرا نمی توانید شخصیتی حزبی شوید؟ چرا نمی توانید یک ارتش بسیار کامل را ایجاد نمایید؟ برای چنین پرسشهایی، پاسخی نمی یابم. گفتن اینکه "به صفوف PKK پیوسته و همه چیز آن را قبول دارم" از سوی شما، بدان معنی است که اقدامات اولیه لازم را صورت داده‌اید و سرآغازی نیک برای اینکار رقم زده شده است. چیزی که باقی می ماند، آموزش و کسب تجربه است. من نیز شما را آموزش داده و تجربیاتم را به همه می دهم. هدف ما این است که پس از مدتی کوتاه، همه شما یک مجری حزبی و ارتشی کاملی شوید. حداقل بایستی موفقیت در سال ۱۹۹۴ و یا ایجاد موفقیت در دوران پیش روی ما، اینگونه باشد. اگر پیروزی و یا فتحی در کار باشد، تنها بر این اساس می تواند به وجود آید. این کار راه چاره دیگری نیز ندارد.

تاریخ آنهایی را که عملکردهای اشتباه آمیزی در پیش گرفته و در پی رسیدن به خواسته‌های خویش بودند، یک‌به‌یک بررسی نماید و دلیل تمامی این تلفات را نیز مورد تحقیق قرار دهید؛ آسانی که به ارزشانی شکست خورده و آنها که بیشتر از همه می‌خواستند با تکیه بر روستا، شهر و یا موقعیت، زندگی راحتی پیشه کنند، همراه با خود ارزشهای عظیمی را نیز بسیار بی‌موقع از دست دادند. آیا آنهایی که با تکیه بر حیل‌های ناچیز می‌خواستند زندگی پیشه کنند و کسانی که به هر شیوه‌ای برخی مسئولیت‌ها را در دست خویش گرفتند، اکنون همانهایی نیستند که بایستی بیش از همه از بین بروند؟ ایجاد شرایط زندگی برای خویش به شیوه‌ای بی‌بها، از طریق حیل و راهگشایی بر تلفات نمی‌تواند یک شیوه زندگی باشد. کسی نمی‌تواند PKK را به عنوان سازمانی تفسیر کند که به آسانی دچار شکست می‌شود و با حیل می‌توان در آن زندگی نمود. کسی نمی‌تواند رهبری نمودنی همانند ما را اینگونه تلقی نماید. در این موضوع بارها به شما هشدار دادم. ما حساب یک تکه نان را پرسیده و از سرنوشت هزینه یک گلوله جویا می‌شویم. کمتر جنبشی در جهان دیده شده که به اندازه ما دسترنج را بنیاد کار قرار داده باشد. از تمامی ارزشهای خویش محافظت می‌کنیم. ماهیت مسئله اینگونه است. رهبری اینگونه آغاز شده و همچنان نیز پیش می‌رود. کسی که می‌خواهد امکانات و ثروت حزب را در قبضه خویش گرفته و جان و هر چیز دیگر را بکار برد، غافل ناآگاه از خویش بوده و بدتر از آن، یک معجون است. شاید این را در هر جایی بتوانید انجام دهید اما در جنبش PKK ممکن نیست. توده‌ای از چنین دیوانگانی در جنبش ما وجود دارند. اینها خویش را ساخته‌اند. حال هم نمی‌خواهم قبول کنم که شاید چنین شخصیهایی وجود داشته باشند؛ آنها را نیست می‌انگارم. این اشخاص نه تنها مستوجب کیفر هستند بلکه باید زمین شکافته و آنها [از شرم] در آن فرو روند. اگر نتوانم برخی فعالیتها را به خوبی پیش ببرم، من نیز بایستی آنگونه [از شرم] در زمین فرو روم. هنگامی دارای حق و حقوق خواهم بود که اندکی حق زندگی را ادا کرده باشم. تمامی اینها خصوصیات PKK و رهبری آن هستند.

چرا اینهمه اشخاص معضل‌دار بوجود آمدند؟ اینها از کدام شرایط استفاده کردند؟ کدام قوانین را پایمال نمودند؟ چه کسی مسبب این اعمال بود؟ سازمان ما در این موضوع چه تقصیراتی دارد؟ آیا اصول اساسنامه را اجرا نکردیم؟ آیا مدیریت ما بهینه نبود؟ این خطاها از چه کسی، چگونه و از کجا

سرچشمه گرفتند؟ می‌توانیم این اوضاع را هم در تاریخ حزب و هم در مناطق کاری، از تمامی جوانب ارزیابی نماییم. چرا مسئله رهبری نمودن به بازی گرفته شد و چه کسی این کار را انجام داد؟ چرا در برابر اینها نتوانستیم وظیفه خویش را بجای آوریم؟ باید با مواخذه خویش به نتایج صحیحی دست یابید. زیرا بدون اینها نمی‌توان حرکت نمود.

می‌دانید که امکانات ما چقدر محدود هستند. حداقل اینها را خوب درک کنید. باید در شرایطی بسیار سخت، قطعاً قادر به انجام کاری بوده و هنگام آغاز به کار نماد یک امید باشید. خلق ما نیز بایستی امیدوار باشد. PKK هنوز هم می‌تواند شرایط زندگی‌تان را ایجاد نماید، اما این اقدام را برای آن انجام نمی‌دهد که کارهایی دیوانه‌وار از شما سر بزند. من جهت اینکه مسئولیت‌ها، امکانات و اختیارات به شیوه شما مورد استفاده قرار گیرند، برای شما امکانات زندگی فراهم نمی‌کنم. می‌بینید که شیوه حیات بخشی من چگونه و به چه چیز وابسته است. اگر خواهان اختیار، وظیفه و امکانات مالی بوده و طالب رفتن به کوهستانها باشید باید به این اصول پایبند باشید. در غیر اینصورت فرد دورو و دغلکاری هستید. همچنانکه در رفاقت، دغلکاری و فریب جایگاهی ندارد، چنین افرادی جزای اعمالی را که انجام داده‌اند در هر جایی و زمانی که باشد بیشتر از کرده‌های خویش خواهند پرداخت. هر رفیق، مرد سخن خویش است. کسی حق ندارد غیر از این تعریف دیگری از رفاقت ارائه دهد.

در محیط ما امکان بحث نامحدود وجود دارد. البته نه برای ایجاد آشفتگی ذهنی بلکه برای این است که همه ما برخی نکات را بهتر درک کنیم. تا زمانی که مطمئن شده و تماماً به یقین و باور دست یابید، بحث نمایید، یاد بگیرید و یاد دهید و بر این اساس مشارکتی کامل به عمل آورید. پس از اینکار نیز اجازه ندهید هیچ کس در هیچ جا و زمانی شما را فریب دهد. نه اجازه دهید کسی شما را وادار به تسلیمیت نماید و نه شما کسی را وادار به تسلیمیت نمایید. درست برعکس، باید به شیوه مدیریت کلکتیو کار کنید. پس از آن بایستی ابتکار عمل فردی بصورت بسیار قوی و در مکان و زمان لازم تا حد غائی نشان داده شود. بایستی با وظایف به شکلی باکفایت برخورد کرده و وظایفی که می‌تواند مکفی بوده و موفقیت‌آمیز باشد، بجای آورده شوند. هنگامی که حق اختیار و مسئولیتی را تماماً ادا می‌نمایید باید قطعاً آن را پاس بدارید. مسئولیت تمامی اینها به من مربوط می‌شود و

مجبور به توجه به آنها هستیم. چه اختیار و وظیفه‌ای معمولی بوده و چه وظیفه و مسئولیتی در سطح بالا باشد، باید در حین تلاش برای ادای حق آن بر خویش مسلط بوده، خویش را حفظ نموده و احساس مسئولیت خود را در سطحی پیشرفته نگه دارید. اینگونه می‌توان شخصیت PKK ای کسب کرد و در ارتش مشارکت نمود.

سالهاست که از درک این مسائل دوری می‌جوید. این وضعیت نه تنها در رفاقت نمی‌گنجد بلکه وضعیتی است که حتی در انسانیت نیز جایگاهی ندارد. بنابراین به سختی‌ها دچار شده و پریشان‌احوال می‌گردید. اگر به شیوه‌ای که بیان کردم در سازمان و رهبری آن مشارکت ننمایید، زندگی جهنم‌مانندی همیشه در پی شما خواهد بود. تسهیل زندگی در PKK و یا عموماً در میهن ما با در پیش گرفتن شیوه رهبری از تمامی جوانب، میسر می‌گردد. دست از حيله‌گری روستایی و خودعاق‌قل‌بینی روشنفکرانه بردارید. با این روش‌ها هیچ‌چیز را نمی‌توان ارزیابی نمود. روشنفکر خودبترین، دماغوک (عوام‌فریب) است و کار چندانی از دستش بر نمی‌آید. روستایی حيله‌گر نیز هر روز خویش را فریب داده و غیر از خودفریبی خویش قادر نیست کسی را فریب دهد. دست از این شیوه‌ها بردارید. کار به شیوه‌ای صحیح یعنی با شیوه ما ممکن است.

می‌بینید که ما در این سرزمین تا حدی کار کرده‌ایم. این مائیم که صاحب شیوه‌ای شکست‌ناپذیر در جنگ هستیم، شیوه‌ای که در سازماندهی پیشرفتی مستمر دارد و در هر زمان و هر مکانی موفقیت‌بار می‌آورد. جهان و دشمن این را می‌داند، آیا شما نخواهید توانست آن را درک کنید؟ پس باید با آن همخوانی نشان داده و در آن مشارکت جوید. مادامی که این شیوه برای شما فایده‌ای دربر دارد و از نظر مادی و معنوی شما را در حدی که می‌خواهید بزرگ می‌نماید، غیر از آن چه می‌توانید بخواهید؟ مادامی که شما فقیرترین و گرسنه‌ترین کسان هستید، غیر از این چه می‌خواهید؟ در حالیکه این همه امکانات در اختیار شما قرار داده شده است چرا نمی‌توانید پیشرفتی را ایجاد نمایید؟ از همان روز اول، این شیوه زندگی و مشارکت صحیحی بود که باید انجام می‌گرفت و تا روز آخر نیز پیروزی نهایی از طریق همین شیوه به دست خواهد آمد. به غیر از پیروزی چه چیز دیگری منتظر شماست؟ آیا می‌دانید که اگر در این خط‌مشی پیروزی به دست نیارید چه فلاکت، شکنجه و نابودی‌ای در انتظار شماست؟ این نتیجه‌ای است که دشمن برای شما روا می‌بیند. دشمن این را نه تنها

بر مبارزان PKK بلکه بر روی تمامی خلق اجرا می‌نماید. چیزی که شما را بر سر پا نگه داشته و دشمن را عقب براند نیز دستیابی به این شیوه، اقدام و رویهٔ بجاست. بر این اساس باید شجاعانه در مقابل همدیگر مسئولیت‌پذیر باشید. خلق نیز این را به عنوان تنها راه چاره می‌بیند، پس باید حقش را ادا کنید. بر زبان راندن آشفتگی ذهنی، متردد بودن و عدم شفافیت پس از این همه کار، بدان معنی است که بزرگترین بدی را در شأن خویش می‌بینید. روزها بسیار بی‌رحمانه می‌گذرند. نه زمان من اجازه می‌دهد که این حزب، جنبش و جنگ را بدین گونه پیش ببرم و نه لزوم این کار وجود دارد. امکانات مبارزه بسیار فراوانند. اگر این شیوه زندگی را می‌پذیرید، غیر از در پیش‌گیری همه‌جانبه مبارزه و کسب پیروزی، نه می‌توانید گزینه‌ای دیگری داشته باشید و نه چیز دیگری را قبول کنید.

همانند گذشته با فقدان امکانات دست و پنجه نرم نمی‌کنیم. امکان پیروزی ما بسیار بیشتر از امکان پیروزی دشمن است. موضوع بحث من استفاده از امکانات است. دشمن قبلاً می‌توانست موفق شود؛ خود را نیز به‌طور مطلق اینگونه می‌پنداشت. ما با نشان دادن توان پشت سر گذاشتن آن مقاطع علیه دشمن، بزرگترین خدمت را برای شما انجام دادیم. حال در دورانی هستیم که جنبه پیروزی آن، کفه سنگین ترازو را تشکیل می‌دهد. هر کسی حتی با تلاشی محدود هم می‌تواند دستاوردهای مهمی را کسب نماید. باید این موقعیت را دیده و از آن استفاده نمایید. با توجه به امکانات بسیار، اگر مشتاق زندگی راحت‌طلبانه‌ای با استفاده از آنها باشید، به معنی بزرگترین بی‌مسئولیتی خواهد بود. اندک افزایشی در امکانات، تنها بدان معنی است که بایستی با توجه به دشواری‌های به دست آوردن این امکانات، سعی کنیم تا آنها را از طریق مبارزه و جنگ در راه پیروزی به کار ببریم. بنابراین چاره‌ای ندارید جز اینکه بیش از پیش جنگجو باشید و کارها و وظایفی که قادر به انجام آن نبودید را به شیوه‌ای کارا بجای آورید. این نیز از طریق استفادهٔ صحیح اینچنینی از امکانات، میسر است. برخورد صحیح با امکانات موجود نیز همین است. ارزشها را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟ اگر نزد خود تصور کنید که "لزومی ندارد چندان به خود فشار بیاوریم، به هر تقدیر PKK جنبش بزرگی است، خسته شده‌ایم و می‌خواهیم اندکی نیز به زندگی خود برسیم"، خطرناک‌ترین برخورد را در پیش گرفته‌اید. شاید قبلاً می‌توانستید چنین بگویید اما اکنون نایستی بگویید، زیرا وضعیت بسیار بیشتر از چیزی که تصور می‌کنید متفاوت است. این امکانات تنها به‌منظور پیروزی در جنگ است. در غیر

این صورت تنها به از دست دادن این امکانات کفایت نکرده بلکه ضرری بسیار بیشتر از آن را متوجه شخص نیز خواهد نمود. باید این برخوردهای بسیار ممانع ساز و خطرناک را نیز کنار بگذاریم.

من در سال ۱۹۹۳ بیشتر از هر دورانی اندیشیدم. سال ۱۹۹۳ سالی است که امکانات فراوانتر از همیشه بوده اما بیشتر از هر زمانی تحت فشار مانده و در یک موقعیت دشوار کاری باقی ماندیم. سایر سالها نیز دشوار بودند. اندکی بر این نکته آگاهید که پشت سر گذاشتن موفقیت آمیز هر سال به چه معناست. اما هیچکدام از آنها به اندازه سال ۱۹۹۳ نبودند. آیا در خصوص آن، اندکی خود را مورد سؤال قرار می‌دهید؟ سال مذکور هم سالی بود که طی آن دستاوردهای مهمی کسب گردیدند و هم سالی بود که دشمن می‌خواست در صورت عدم توجه از سوی ما، دستاوردهای بیست ساله‌مان را از دستمان خارج سازد. نتیجه‌ای که باید بگیری، این است: مادامی که اندکی امکان موفقیت افزایش یافته و دشمن نیز خواسته‌ای مبنی بر به‌چنگ آوردن تمامی دستاوردهایمان در پیش گرفته است، بنابراین امسال باید شدیداً فعالیت نماییم. همچنانکه ما در تمامی سالها با این روش کار کردیم، آشکارا می‌گویم که می‌خواهیم در سال ۱۹۹۴ نیز اینگونه عمل نماییم. در این موضوع شما بیشتر از من ناچار به انجام برخی موارد هستید. زیرا این شماست که به بجزوچه مبارزه وارد شده و خویش را وقف موفقیت مطلق در این سال خواهید نمود. من آنچه را که باید انجام می‌دادم، به انجام رسانیده و باز هم انجام خواهم داد. این کاری است که خود از آن آگاهم، اما شما مقتضیات مبارزه را در حد بسیار اندکی انجام داده و بسیار کم حق زندگی را ادا نمودید. به همین دلیل قطعاً ناچارید به طور صحیحی اقدام به برآوردن وظایف کرده و در راه زندگی خویش بجنگید. این مسئولیتی است که هم به عنوان شانس و هم به عنوان وظیفه و شیوه، ناچار از بجای آوردن آن هستید.

اگر فهمید، باشید، سعی خواهید نمود اندکی مسائل را درک کنید. اصرار بر عدم فهم در انقلاب، راهگشای نتایج خطرناکی می‌گردد. در نگاهی به تاریخ حزب نیز به خوبی قابل درک است که در این باره چقدر دچار دشواری شده و ضررهای بسیار نابجایی را متوجه خویش نمودیم. همه عاملان نابودی، اخلاط‌گرا و منحرف‌کنندگان تاریخ حزب سوءنیت نداشتند؛ برخی از آنها شاید پاک‌نیت‌تر از شما بودند اما بر عدم درک اصرار کرده و چارچوبی را که ترسیم نمودیم مدنظر قرار ندادند. این اشخاص سعی در به‌بازی گرفتن دستورات کرده و تصور نمودند که قادر خواهند بود خود را بدین

طریق بقبولانند. آنها را از انجام این کار بر حذر نمودیم اما بر مواضع خود پافشاری نموده و راهگشای نتایج وخیمی شدند. عده‌ای قاتل گشته، برخی به اخلاص‌گری درجه یک مبدل شده و بعضی هم ضرری بسیار بیشتر از دشمن بیار آورده و خود نیز شکست خوردند. بخش بزرگی از اینها کاملاً نابود شدند. آیا از این شیوه سودی بردند و یا با قتل رفقا در صفوف‌مان کار نیکی انجام دادند؟ با تلف کردن آنهمه ارزش چه چیزی به دست آوردند؟ تاریخ بجز پست و منفور بودنشان، چگونه از آنها یاد خواهد کرد؟ آیا این عدم درک چیز نیکی است؟ اینها بر امورات مورد نظر خویش پافشاری نمودند، اما نظرشان چه ارزشی داشت؟ آیا اصلاً بخاطر دارید که نظرات آنها بیانگر ارزشی معین باشد؟ من شخصیتی هستم که بیش از همه با دشمن مشغول شده و با آن جنگیدم، پس چرا به من گوش فرادادند؟ در سخن، پایبندی‌ای در حد پرستش نسبت به ما داشتند اما چرا افکار و خواسته‌های ما را به شیوه‌ای صحیح درک نکردند؟ می‌بینید که موارد گفته‌شده، ابعاد بسیاری دارد. وقتی که درصدد برآمدند اقداماتی انجام داده و نیرومند شوند و حتی وقتی خواستند رهبری و همه چیز را به دست آورند نیز، به سبب سوءاستفاده از PKK و قدرت به چنین وضعیتی دچار گشتند. آیا این دسیسه‌ها، همان حساب و کتاب دشمن نیست؟ گویا کم مانده بود که اینجا^۱ را هم به چنگ آورند! این در حالیتی که چیزی وجود ندارد تا به دست آورند؛ تنها کارها و وظایفی وجود دارند که باید با تلاش انجام داده شوند.

تاریخ مذکور چگونه آغاز شد؟ این تاریخ عبرت‌آموز را به خوبی مشاهده کنید. این تیپ‌های شخصیتی بر عدم درک اصرار نمودند، و گرنه عاملان عمدی دشمن و یا اشخاص دارای سوءنیت نبودند. شاید محترم‌تر و پایبندتر از شما بودند اما گوششان شنوا نبود. برخی از آنها به پیشرفت خویش می‌بالیدند. به هشدارها توجه نمودند، ارزیابی‌های غلطی انجام دادند، معضلاتشان مزمن گشته و سپس به آن وضعیت درآمدند. قطعاً باید تاریخ حزب از این نظر به خوبی و بصورت ژرف درک گردد. چرا باید ادراک نشان داد؟ چرا باید به ارزشها و بویژه مقررات پایبندی مطلق داشت؟ اگر معتقدید که باید درسهایی عبرت‌آموزی از تاریخ فراگرفت، این موضوعات در PKK بسیار جالب هستند. این تاریخ در عین حال تاریخ کسانی است که غافلانه در پی آن برآمدند تا از ما سوءاستفاده

^۱ حوزه زندگی و کاری رهبری حزب.

کنند. اما آیا توانستند از ما استفاده نمایند؟ چه کسی می‌تواند دیگری را برای رسیدن به هدفی، بکار ببرد؟ در همین خصوص مشاهده کردید که جنگ نیز چگونه است. از طرفی شما در وضعیتی هم نیستید که قادر باشید ما را بکار برید.

جهت تداوم خط‌مشی PKK همراه با داوطلبانی که به صفوف PKK پیوسته‌اند، کوشش نموده و تلاش‌هایمان را همسو می‌سازیم. این کار را جهت به دست آوردن میهن و آزادی خویش انجام می‌دهیم. این چه ارتباطی با بکار بردن و سرکوب همدیگر دارد؟ اگر تمامی نکات گفته شده به شما ادراکی بخشیده و به اندازه‌ای که کفاف عمر شما را نماید، به شما درک حزبی، برداشت سازمانی و مقررات جنگی را داده باشد، آنوقت باید خود را خوشبخت به شمار آورید. پیشروی در چارچوب این بنیادها می‌تواند شما را تا زمانی که زنده هستید به صورت یک عضو مطلوب حزب و ارتش درآورده و بصورت یک جنگجو و رهبر نیک راه آزادی خلق درآورد. باز هم مانند همیشه ممکن است تلفاتی پیش آمده و رفقای شهید شوند اما وقتی انسان با برداشتی صحیح آغاز به پیشروی نمود، مرگ از هر جا که بیاید قابل پذیرش است، جفا و سختیها نیز از هر طرف که بیایند با آرامشی عظیم می‌توان به آنها پاسخ داد. این در حالیست که همیشه مرگ، سختی و مشقت بر ما تحمیل شده‌اند. مبارزه را با آرامشی عظیم آغاز نموده و همچنان نیز ادامه می‌دهیم. پیشروی بر چنین اساسی، ما را در این راه جاودانه می‌نماید. همچنانکه می‌بینید، درک صحیح تاریخ PKK راهگشای پیروزی قطعی می‌گردد. عدم درک صحیح تاریخ و به ویژه اصرار بر عدم درک، راهگشای فلاکتی بزرگ می‌شود. هر نوع برخورد اشتباه‌آمیز و ناقص موجب اغتشاشی بزرگ و اتلاف زمان، امکانات و حتی دسترنج خود شخص و اسراف در آنها می‌گردد. این، تاریخ عظیمی است. اگر به شیوه‌ای صحیح از این تاریخ حفاظت شود، می‌تواند سبب دستیابی به اهداف بسیاری شود.

بستر اجتماعی شما خلقی می‌باشد که ناچار است با همه چیز خویش، خود را مجدداً از نو بیافریند و شما بخشی از آن خلق هستید. تنها خودیابی همه‌جانبه می‌تواند به ما زندگی ببخشد. هر چیز غیر از این برای ما بوی لعنت می‌دهد و نمی‌تواند در شأن ما باشد. مسیر، طرز و نگرش شایسته برای ما معلوم است و این امر تا حد ارائه شیوه عملکردی، آشکارا نشان داده شده است. اگر در این کار اندکی جدیت داشته و ادعامند باشید، همانگونه که در آغاز و به‌طور مداوم به شما اعتماد داشته‌ام،

هم‌اکنون نیز به شما اطمینان خواهم نمود. به انسانی که اندکی در مقابل حقایق دارای درک است، اطمینان می‌ورزم. زیرا هر وظیفه‌ای را به شیوه صحیح انجام داده و پیروز می‌شود.

۲۱ دسامبر ۱۹۹۳

جهت آزادی خلق خویش، مجدداً خود را نوسازی می‌کنیم

سال به پایان می‌رسد؛ به هنگام برداشتن اولین گامهای حمله‌آسای سال ۱۹۹۴ برخی از دختران و پسران جوان خواهان مشارکت در ارتش خلقی به پیشاهنگی سیاسی حزب و مشارکت در جنگ، طی زمانی نزدیک می‌باشند. رد زندگی گذشته از سوی انسان، رجعت به وطن و از صمیم قلب، ایمان و حتی عشق، طلب پیشروی در راه آزادی گامی بسیار مهم است. پیشروی در مبارزه انسانیت، به معنای پیشروی برای شناخت خویش و ایجاد شرایط زندگی خود بر اساس این شناخت است. این موردیست طبیعی و بجا. اما جنگ آتش است؛ دشمن هزاران ساله ما نیز دشمنی وحشی است. برخی هنگام رفتن به سوی وطن^۱ و مشارکت در جنگ، گویی به مراسم عروسی می‌روند. این برخوردی ناجیز بوده و ضمن آن، پیشروی اهداف و زندگی صحیح بنیان کار نیست و به همین سبب توان جنگی‌شان زود هنگام از بین می‌رود. بدون شناخت دشمن و خود ممکن نیست بتوان در درون جنگ کاری انجام داده و یا از خویش محافظت نمود.

از روزهایی که اولین گامهای تشکیل حزب را برداشتیم تا به امروز بر روی فرد کرد کار می‌کنیم. در ابتدا بنام کردستان چند کلمه بر زبان رانیدیم و چگونگی پابندی به کشور و خلق را بیان نمودیم. حال نیز همان چیزها را با تمرکزی افزون‌تر بیان می‌کنیم، زیرا فرد کرد ضعیف بوده و در همه جا مطابق دشمن شکل پذیرفته است. یعنی دیگران ما را آنگونه که خواسته‌اند، شکل داده‌اند. شما خود را کرد عنوان می‌کنید اما این را تنها با سخن می‌گویید. در واقع از جمله کسانی هستید که

^۱ مبارزان جنبش آپوئیستی برای اولین بار بنیانهای PKK را در ترکیه (آنکارا) طرحریزی نمودند و سپس آنرا در کردستان اشاعه دادند. از آن زمان به بعد در قاموس آپوئیستی شرکت در مبارزه و بویژه جنگ مسلحانه عنوان "رفتن به وطن" را به خود گرفت و وطن، دیگر مترادف با مبارزه شد.

برای خدمت به دشمن بزرگ شده‌اید یعنی برای دیگران بزرگ شده‌اید. هنگامی که می‌خواهیم برای خود و میهن خویش بزرگ شویم نیز کور و کر و لال می‌گردید!

چگونه برای میهن و خلق خویش مجدداً خود را بازسازی خواهیم کرد؟ این معضل همه شماست. کسی که تأثیرات دشمن را از دل و ذهن خویش نزوده باشد، نمی‌تواند برای خویش کاری انجام دهد. بزرگترین معضل این است که افراد ما برای خودمان کار نمی‌کنند. چرا فرد کرد توانمند نمی‌شود؟ انسان چگونه در سیاست، ایدئولوژی و هر عرصه زندگی توانمند می‌شود؟ شما از راه کار برای دیگران، نمی‌توانید توانمند شوید. اگر از جوانب اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی در خدمت دیگران باشید و به برده، کارمند - که حتی کارمند و مأمور هم در درجه‌ای بالاتر است -، سرباز، حمال و یا کارگر تبدیل شوید، هرچه که به شما بدهند و هرگونه که اداره‌تان نمایند، سرنوشت شما تغییری پیدا نمی‌کند.

بر روی سرشت فرد کرد کار می‌کنیم. چرا فرد کرد اینگونه است؟ چرا از تمام جوانب فاقد چاره بوده، بیمار است و کاری از دستش برنمی‌آید؟ چرا نمی‌تواند خود را در میهن خویش پرورش دهد و در راه آن مبارزه نماید؟ چرا با همدیگر جنگیده و همدیگر را ناتوان می‌نمایند؟ دلیل اینها چیست؟ دلیل تمامی چنین مقولاتی این است که دشمن شخصیت ما را بسیار به بازی گرفته است. شیوه PKK در برابر این روند، قبل از هر چیز شناخت خود و وطن خویش است. بدون شناخت میهن، خلق و تاریخ خویش، قادر نخواهید بود خویش را بشناسید. پدر و مادرت از کجا آمده‌اند، عشیره آنها کدام عشیره است و در کجای میهن زندگی می‌کنند؟ چرا اینهمه منحط گشته و نامسجم شده‌اید؟ چرا شما را اینگونه فاقد چاره بار آورده‌اند؟ بدون پاسخگویی به این سوالات نمی‌توانید خود را بشناسید.

من نیز قبلاً همانند شما بودم. وقتی در سنین شما بودم، از بیان هویت کردی خویش می‌هراسیدم. در این فکر بودم که چگونه تُرک شده و کارمندی مطلوب گردم. بعدها اندک اندک مطالعه کرده و متوجه شدم که نمی‌توانم خویش را به صورت یک تُرک خوب درآورم. دیدم که حتی اگر کارمند آنها هم باشم، ارزشی نخواهم داشت. کسی که خود را انکار می‌کند، شخص صادقی نیست و تا روز مرگ متقلب باقی می‌ماند. مادامی که کرد بودم، پس چه باید می‌کردم؟ کردها چه کسانی

هستند، خاستگاهشان کجاست؟ همانند کندن چاه با سوزن و در آوردن آب از آن، این هدف را در پیش گرفتیم. فرد کرد، فردی کر و کور و لال بود. پذیرش این واقعیت دشوار بود. اما باز هم خود را انکار نکردیم. انکار خویش بدتر از این وضعیت است. گفتیم علی‌رغم اینکه ضعیف، فاقد چاره و تنها هستیم نیز، باید از هویت خویش پاسداری کنیم. من اینکار را بدین شیوه آغاز نمودم.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز به مطرح نمودن مشکلات خلق نمودیم. قبلاً من نیز همانند شما در مسیر خودباختگی و خودانکاری بودم. قبل از هر چیز گفتیم کردها وجود دارند و هنوز هم بر روی این مسئله فعالیت می‌کنیم. علی‌رغم اینکه تنها بودم، از هر مسئله و پیشامدی درس‌هایی آموخته و سپس به اطرافیان خویش انتقال می‌دادم. یعنی از نیستی، هستی می‌آفریدم. نه کتابی وجود داشت، نه رفیقی و نه حتی یک قروش پول! در هر کاری ثروت و زندگی وجود داشت، اما در کار من چنین چیزهایی وجود نداشتند. هرکس معتقد بود که کار من کار دیوانه‌هاست. هرکسی از من گریخته و به هر جایی می‌رفتم تنها می‌ماندم. حتی کودکانی که خواندن و نوشتن به آنها آموخته و آنها را به سوی درس و مدرسه کشانیده بودم، از من گریختند، زیرا در پی آن بودند که کارمندی دون‌پایه شوند.

اینهمه به شما توان می‌بخشیم؛ این درحالیست که من سالهای سال تنها بودم. به من می‌گفتند که "راه تو، راه مرگ است و راه ابلهان!" پدر، مادر، رفقا و اهالی روستایم همگی مخالف من بودند. در اینجا بود که انسانهای بزرگ می‌بایستی نقش خویش را بازی می‌کردند. باید از میان آنهايي که از واقعیت خویش دور افتاده، خود را انکار کرده و به بیراهه رفته بودند ظهوری صورت می‌گرفت. اگر ایمان و ذهنیتی عظیم وجود نداشته باشد، نمی‌توانی خویش را سالم نگه داری. نمی‌توان همچون هر کسی بود و همانند هرکس زندگی کرد. همه شما و دیگران اینگونه عمل می‌کنید. با خود می‌گفتم: "این چیزی که زندگی‌اش می‌نامند، زندگی نیست؛ آن را نمی‌پذیرم و باید اقدام جدیدی انجام دهیم." نیاز به برخی اندیشه‌ها و شخصیت‌های نوین وجود داشت. باید از روابط، خانواده، روستا و شیوه قدیمی و مرسوم می‌گسستم. جهت گردآوردن چند جوان در اطراف خویش بایستی ماهها کار می‌کردم. حال در طول یک روز قادر هستیم که هزاران نفر را گرد آوریم، اما در آن دوران طی دو سال کل شمار ما به حدود بیست نفر رسید. طی سه الی چهار سال تعدادمان را حدوداً به پنجاه نفر

رساندیم. اما اکنون تنها در خارج از میهن می توانیم روزانه صد نفر را جذب کنیم. نکاتی را که برشمردم، سرآغاز کار هستند.

من دو الی سه سال تنها بودم. در سرآغاز کاری که انجام دادیم، هیچ امکانی در بین نبود. کارها را با صبر، ایمان و تلاش‌هایم به انجام رسانیدم. باید از این روش درس بگیرید. باید عزم کنید که علی‌رغم تهایی و نیستی، فایده‌ای دربر داشته باشید. بجای اینکه دستاوردهای آماده را به انحطاط کشانده و از دست بدهید باید تلاش کنید که از نیستی، دستاوردهایی بیافرینید. این شیوه رهبری و PKK است. تمامی اینها ماهیت و حقایق PKK هستند. اگر عاقل باشید، شما نیز می‌بایست درس‌هایی از آن فرا بگیرید. رهبری PKK و سرآغاز آن چنین است. تصور می‌کنید که این خلق، خود بخود به این سطح رسیده است؟ نخیر! وضعیت اینگونه نبود، این خلق تا چندی پیش خویش را انکار می‌نمود. اگر سرشان را می‌بریدی، به واقعیت خود نزدیک نمی‌گشتند. ما با شیوه‌ای عظیم به واقعیت خویش نزدیک شده و همه شما را هم نزدیک نمودیم. بنابراین باید به خوبی تاریخ حزب را مورد پژوهش قرار دهید.

تمامی اینها برای شما لازمند تا بتوانید رهبری PKK را درک کنید. چه تصویری از رهبری نمودن دارید؟ کسی که رهبری را نمی‌شناسد ممکن نیست بتواند کردستان و شیوه PKK را بشناسد. نه خود را به بازی بگیرید و نه ما را. جوان هستید و من به اندازه شما جوان هم نیستم. شما بر اساس روح امکانات PKK تشکل می‌باید، در حالیکه اطرافیان من گریزان بوده و حتی یک ساعت با ما رفاقت نمی‌کردند. حال میلیونها نفر بیا خاسته و بنام ما حرکت می‌کنند.

همه شما در مسیر دشمن می‌شتافتید و از خود می‌گریختید. این شتاب و گریز در راه وطن نبوده، اشتباه بود و عاقبتی هم نداشت. حال جهان را به قیام واداشته‌ایم. انتظار ندارم همان چیزهایی را که به انجام رساندم، شما نیز انجام دهید. زیرا نه ممکن است و نه لازم. من حقیقت جنگ را به شما نشان می‌دهم و این مستلزم توانایی است. شما باید این توانایی را نشان داده، حزب و جنگ را تحلیل کرده، از توان نیفتاده و پیروزی به بار آورید. به همین سبب نیز زمان مشغول شدن به سایر مقولات را نداریم. اگر این جنگ را با تمام قوا پیش نبریم، نمی‌توانیم پیروز شویم. به همین سبب سایر کارها را

رها نمودم. نمی توانم به راحتی سیگاری کشیده، آسوده غذا خورده و حتی به راحتی بخوابم. زیرا معضل بزرگ است و اگر توان مقابله با آن را نداشته باشیم، از بین رفتن ما بسیار آسان خواهد بود.

چرا کاری از دستتان بر نمی آید و نمی توانید از پس مشکلات برآید؟ زیرا با توان کافی بر روی مسائل کار نمی کنید. شاید هم خود را عاقل به حساب می آورید. با کشیدن یک سیگار به احساس راحتی دست می یابید. نمی دانید زندگی چیست و حتی خبر ندارید کدامین حیات در شأن انسان است. ولی ما اینچنین نیستیم. رهبری همه چیز را محاسبه می کند: من باید چگونه باشم، جنگ باستی چگونه باشد، خلق چگونه باید باشد، چگونه باید بیندیشم، با هر کس چگونه سخن بگویم، چگونه به مسائل نگرسته، به چه بنگرم و چگونه مصمم باشم؟ مطابق خلق کار کرده و فعالیت را که عملی می نمایم نیز باب دل خلق است. جای شرمساری است که کاری برای خلق انجام نداده و یا با دروغگویی نزد خلق بروید. باید چاره مسائل موجود را بیابید. فراموش نکنید که قادر نیستید دو برادر و خواهر خود و یا دو نفر از اطرافیان خود را اداره کنید. حال آنکه من در اینجا تنها هستم و حتی بدون رفتن به میان خلق، خلق را به قیام واداشته و پیش می برم. عاقل باشید و به چگونگی کارهایمان بیندیشید. آگاهید که نه پدر و مادران قادر بودند حتی یک سخن بر زبان رانده و شما را مدیریت نمایند و نه شما می توانستید سخن گفته و آنها را اداره نمایید. حتی دو برادر نیز نمی توانستند به کنار هم آمده و یکدیگر را تحمل کنند. همه با کارهای بیهوده مشغول می گشتند، ولی اکنون هر چند که دقیقاً مطابق خواسته ما هم نباشد، افرادمان از همدیگر راضی بوده، اتحاد به وجود آمده و در درون پیشروی عظیمی با یکدیگر عجین گشته اند.

کلیه این امورات را ما انجام می دهیم. چرا کاری از دستتان بر نمی آید؟ شاید هم چیزی ندارید، زبان شما به زیبایی سخن نمی گوید و نمی توانید در حیاتی عظیم مشارکت جوید. خویش را در میان خطاها و ایرادات باخته اید. پس چگونه خواهید توانست کارهایی بزرگ انجام دهید؟ حال آنکه من لحظه به لحظه بر روی شخصیت خود کار می کنم. به سبب اینکه در سخنانم نکات قابل توجهی را می بینید به من گوش فرا می دهید. تمامی خلق به سخنانم گوش فرامی دهند. همه رادیوها و نهادهای مطبوعاتی جهان با پرسش از ماهیت و اقداماتم از ما بحث می کنند. خلق خویش را به وضعیت

کنونی رساندیم. این است شیوه رهبری! ابتدا خویش را اینگونه ساختیم، سپس خلق را متحد نموده و همیشه آنها را هشیار نمودیم.

به برخی رفقا می‌نگرم و با خود می‌گویم چرا اینها با خود چنین می‌کنند؟ خویش را نابود کرده، حتی قادر به استفاده از فرصت‌های آماده‌شده نبوده و نمی‌دانند چگونه باید بخش بخش، موارد و موقعیت‌هایی را از چنگ دشمن درآورند. انسان بایستی اندکی خود را بشناسد، نیرومند نماید و از عهده کاری برآید. در این موضوع همه شما را فاقد چاره می‌بینم. هرچند بدان معنی نیست که کسی را نمی‌پسندم، اما مورد قابل توجهی نیز در شخصیت شما نمی‌بینم. آیا می‌توانید دم از داشتن نیرو، شیوه، نظم و سازمان بزنید؟ این کارها با گفتن؛ "مرا اداره کن و برای به پیش راندنم به من فشار بیاور" ممکن نمی‌گردد. با رفتاری حمال‌گونه و حمل هر چیزی که کسی بر شانه‌تان بگذارد، این کارها پیش نمی‌روند. آنانی که رفتارشان چنین است، آزاد و مصمم نیستند بلکه تنها در خدمت دیگران هستند. در نگاهی به زندگی شما می‌بینم که زندگی‌تان مستقل نبوده و تصمیمات چندانی ندارید. نایستی تقدیر انسان اینگونه باشد. زیرا مغایر با استقلال و آزادیست.

هر روز به خودسازی می‌پردازم. شیوه خود، شیوه استفاده از قاموس خویش و جایی که باید بر آن گام بگذارم را تعیین می‌کنم و موفق می‌شوم. برخی از بینوایان به میهن می‌روند و هنوز شش ماه نگذشته از پای می‌افتند. تنها این جوانان مقصر نیستند، بلکه کسانی مجرمند که خویش را رهبر تصور می‌کنند. با توجه به این باید در مورد خویش سهل‌انگاری نکرده و بتوانید مجدداً خودسازی نمایید. اگر من نیز سرنوشت خویش را به دست برخی یعنی یک دولت و یا رفقای جوان خود بسپارم، ممکن نیست حتی یک روز زندگی کنم. اینها را بدین جهت می‌گویم تا درک کنید که PKK چیست، چگونه تاسیس شد، زندگی در درون PKK چگونه جریان دارد و مجدداً خودسازی کنید. می‌خواهید به میهن رفته و خویش را وقف این کار کنید اما پس از رفتن به آسانی از پا می‌افتید. حیف شماست. اگر از این حقایق بی‌خبر باشید، کاری از دستتان بر نمی‌آید؛ اگر سبب زیان شده و به حالت معضل درآیید، حزب شما را قبول نخواهد کرد. به اجبار نمی‌گویم که به درون PKK بیایید، شما خود خواهان آمدن هستید. نباید برای دستیابی به مواردی برای خویش به صفوف PKK بیایید، بلکه آمدنتان بایستی برای نشان دادن شجاعت باشد. به همین سبب باید عاقل و تلاشگر بوده و جهت

انجام کار لازم برای خلق به اینجا بیاید. بدین جهت به PKK می‌آید که این خلق دشمنانی دارد و می‌خواهد به این دشمن ضربه بزند، به همین منظور باید نیرومند بوده و از حزب هم بخواهید که راهتان را باز بگذارد، نه اینکه اظهار بیماری کرده و از حزب طلب نمایید که شما را رهایی بخشد.

مواردی را که برشمرديم بنیاد و اساس کار هستند. کسی اجازه ندارد به شیوهٔ ناصحیح در حزب مشارکت کند. شما نیز باید ایجاد نیرو نمایید. من خود این نیرو را برای خویش ایجاد نمودم؛ نیروی خویش را به خلق بخشیدم، بدین ترتیب خلق نیز نیرومند شده و به صورت نیرویی درآمد. حال خلق نیروی خویش را به من می‌دهد و من نیز با این عظمت می‌یابم. این امکانات را با خشونت و یا دسیسه به دست نیوردم بلکه آنها را براساس دفاع از حقایق بزرگ کسب نمودم. آیا شما را به اجبار به فعالیت واداشته و در مسیر کار برای خلق قرار می‌دهم؟ نخیر! این را بر اساس بنیادی عظیم انجام می‌دهم. این کارها به اندازهٔ وجود ابتکار عمل در شما پیشرفت می‌نمایند و به انسان نیرو می‌بخشد. چگونه شما را به حالت نیرو درمی‌آوریم؟ ما نکات صحیحی را که برای انسانیت فایده دارند تشخیص می‌دهیم. شما نیز این را تشخیص داده و به حزب پیوستید. کار اساسی همین است، لازم نیست به شکلی دیگر خودفریبی نمود. توجیه با استفاده از اظهار جهل، به بازی گرفتن و عدم درک، کار درستی نیست؛ این خودفریبی است.

رفقای بسیار باسابقه‌ای داریم، به آنها می‌گویم چرا تابحال این نواقص را ادامه داده‌اید؟ برخی بیست سال است که در جنبش هستند. می‌گویند: "دیدیم که رهبری همه‌چیز را گفته و هر کاری را انجام می‌دهد، بنابراین پیش خود گفتیم که لازم نیست ما هم در آن مشارکت کنیم". اندکی وجدان داشته باشید، به تنهایی چگونه ارتش خلقی را اداره نمایم؟ بدون وجود فاکتور انسان، بدون فرمانده، به تنهایی چگونه شما را به حالت ارتش درآورده و در میدان جنگ بکار خواهیم برد؟ این سهل‌انگاری بزرگیست. برخی آمده و در همان روز دوم نابود می‌شوند. از اینها می‌پرسیم برای چه آمدید؟ می‌گویند: "دچار بحران شده بودیم و سطحی‌نگر هستیم، حزب باید ما را اصلاح نماید". بسیاری بر این اساس می‌آیند. حتی اینها عهد هم می‌بندند که: "تا سرحد مرگ به رهبری پایبند هستیم" ما هم به اینها می‌گوییم شما برای اینکه حزب را نیرومند کرده و خلق را رهایی ببخشیم نیامده‌اید، بلکه آمده‌اید تا حزب را از توان بیندازید. رهبری تا حد معینی قادر به برداشتن بار

مسئولیت‌هاست. شما خویش را به سرباری دو برابر تبدیل می‌کنید. رهبری چگونه می‌تواند شما را حمل نماید؟ راه رفاقت را ندانسته، رفاقت و حتی خویش را به بازی می‌گیرند و می‌خواهند ما را نیز به بازی بگیرند.

رهبری PKK، رهبری خلقی و مستقل است

مجدداً تأکید می‌کنیم که باید شخصیت حزبی کسب نمایید. خودسازی حزبی چیست؟ خودسازی حزبی مقوله‌ای است که با اهمیت بر روی آن کار می‌کنیم. در همین موضوع، دربارهٔ رهبری تأمل نمایید و درسهایی را فرا بگیرید. کسی ضعیف‌تر و فاقد چاره‌تر از ما وجود نداشت. چگونه خود را توانمند نمودم و چاره‌ساز گشتم. رهبری، دقیقاً جوابگوی نکاتی است که خواهان فراگیری آن هستید. به میزانی که موضوع رهبری را به خوبی فرا بگیرید، مسائل شما حل می‌شوند. چگونه موضوع رهبری را فرا خواهید گرفت؟ رهبری که بود، چگونه شخصیتی داشت و چگونه کارها را انجام می‌داد؟ با حرکت، روح، مادیات و معنویاتش هر معضلی را چگونه بررسی می‌نمود؟ ترس، جسارت، فداکاری و تمامی جوانب زندگیش چگونه بود؟ چگونه بر روی مسائل سیاسی و نظامی کار می‌کرد؟ نگرش رهبری در مورد سازماندهی و ایدئولوژی چیست؟ رهبری چقدر آگاه است و تا چه حد امید را در خود می‌پروراند؟ اگر رهبری را به صورت صحیح درک نکنید، شما نیز به اندازهٔ برخی دیگر، یک فرد کرد سستی خواهید بود.

رهبری نمودن در درجه اول اهمیت قرار دارد. این رهبری است که در کردستان فعالیت کرده و موفقیت‌ساز است. همه می‌دانند که این رهبری سبب کسب دستاوردهایی برای کردستان می‌شود و می‌تواند در برابر دشمن بایستد. به سایر رهبران در تاریخ ما بنگرید: هنگامی که شاه ایران کمکهای خویش به بارزانی را قطع کرد، بارزانی صد هزار پیشمرگ داشت، به پیشمرگهایش دستور داده بود که اسلحه را رها کرده و بگریزند. زیرا شاه ایران، مساعدتهایش را قطع کرده بود. همچنین در سال ۱۹۷۴ ارتشش کمتر از صد هزار نفر نبود، اما نتوانست حتی بیست و چهار ساعت مستقل بماند. ما خویش را از نیستی ایجاد کرده و تا بحال نیز سرپا ننگه داشته‌ایم. رهبری، پدیده‌ای پیش‌پافتاده نیست. من چگونه جسارت کردم که از نیستی، هستی بیافرینم و چگونه تا به اینجا پیش آمدم؟

دشمن بارزانی چندان نیرومند هم نبود، در حالیکه ما جانی‌ترین دشمن جهان را در مقابل خود داریم. ما چگونه در برابر این دشمن ایستادگی نمودیم؟ اگر جسارت، فداکاری و آگاهی ما را نیاموزید، چگونه جنگیده و عضو حقیقی PKK خواهید گشت.

به اجبار به شما نمی‌گویم بیایید و به PKK بیونید اما مادامی که بر مشارکت اصرار می‌ورزید، پس باید در مسیر حقایق باشید. اگر به شیوه خویش پیش بروید و دم از روش مخصوص به خود بزنید، صحیح نخواهد بود. به شیوه خود حتی نخواهید توانست دو گام بردارید. شیوه سایر احزاب تاکنون چگونه بود؟ به غیر از قلب، قادر به انجام کاری نبوده و در برابر دشمن قادر به شلیک یک گلوله نبودند. آنها که گلوله‌ای نیز شلیک کردند، در روز دوم از پا افتاده و مردند. شیوه ما اینگونه نیست. نباید مشارکت شما در حزب، امورات رهبری و ارتش با فریب و بازی آمیخته باشد، بلکه باید به شکلی صحیح آن را پیشه نمایید. شکی در صداقت شما نداریم. تقصیر شما این است که "تیم انسانی" هستید و بدون اینکه کار چندانی از دستتان برآید به آسانی از پا می‌افتید. من اینهمه کار انجام دادم اما خویش را کافی ندیده و کارهایی را که تاکنون انجام داده‌ام همانند یک سرآغاز می‌بینم و به این می‌اندیشم که پس از این چگونه ضربات شدیدتری بر دشمن وارد نمایم.

سال ۱۹۹۳ به اتمام می‌رسد. از سال ۱۹۹۴ چه انتظاری داریم؟ جنگ را در سال ۱۹۹۴ هرچه بیشتر به پیش خواهیم برد. رفقا را صاحب تجربه نمودیم، مسلح کرده و در کوهستانها مستقر نمودیم. خلق را نیز در این مبارزه سهیم نمودیم. تمامی اینها برای وارد آوردن ضرباتی شدید بر دشمن است. در سال ۱۹۹۴ بیشتر از هر دمی به دشمن فشار وارد خواهیم آورد. کارهایی که تاکنون انجام دادم، یک سرآغاز است. حتی به ذهن من نمی‌آید که بگویم اینهمه رهبری کرده و خسته شده‌ام و یا از این پس باید اندکی به راحتی خویش ببندیشم. برعکس با خود می‌اندیشم که این یک سرآغاز است، فرصت بزرگی به دست آورده‌ام و باید بیشتر به دشمن حمله‌ور شوم. یعنی اینگونه بر روی سال جدید تأمل می‌کنیم. اما شما نیز به خود بنگرید، همانند بینوایان هستید. نمی‌گویم که این جرم شماست؛ به تازگی به صفوف مبارزه پیوسته‌اید اما با برخورد خویش ما را دچار هراس می‌نمایید. فردا دشمن شما را از پای در خواهد آورد، همانند بره‌ای در دهان دشمن و یا گنجشگی در حلقوم مار هستید. به این می‌اندیشیم که چگونه شما را از حلقوم مار بیرون بکشیم. انسان وقتی به حال و روز

شما می‌نگرد، گویی همانند یک گنجشک هستید. دشمن خواهان بلعیدن من هم می‌باشد و هر روز ادعای کشتن مرا دارد. بیست سال است که این را می‌گوید، اما من در اینجا هستم و معلوم است که چه کسی کشته شده و چه کسی دروغ‌گوست. دشمن قادر به بلعیدن من نیست زیرا مبارزه من و کارهایی که تحت مسئولیت من هستند به دشمن ضربه می‌زنند. این نتیجه کار ماست. ما تدابیری اتخاذ نمودیم، مطابق آن خویش را حاضر نمودیم و دشمن قادر نیست ما را ببلعد.

مرگ همیشه وجود دارد؛ در جنگ نیز مرگ وجود دارد. چیزی که مهم می‌باشد این است که هر چه از دست شما برمی‌آید در برابر دشمن خویش نشان داده و بجنگید. آنگاه هر جا که باشید، هیچ اهمیتی ندارد؛ زیرا کار جاودانه‌ای انجام داده‌اید. من با خود اینگونه برخورد می‌نمایم. هر چه از دستم بریاید تا حد غائی انجام داده و ضربات سنگینی بر دشمن مان وارد نمودم. هزاران رفیقمان را از نو ساختم. کردستان تماماً به پا خاسته، قیامها توسعه می‌یابند، نیروی گریلا در کوهستانهاست و گام به گام به سوی پیروزی می‌رویم. ما برخی امورات ممکن را انجام دادیم، اگر اینگونه نباشد، هستی و نیستی خویش را مورد بحث قرار نمی‌دهیم. زیرا انسان با فعالیت خود و اثبات امکان فعالیت، خویش را از نو می‌سازد.

آیا شما می‌توانید خواهان توقف آن باشید؟ نخیر، یک بره و یا بچه گنجشک هستید، می‌اندیشیم که چگونه می‌توانیم اینها را از دهان دشمن بیرون آوریم. دشمن می‌تواند شما را در یک آن ببلعد، چگونه از بلعیده شدن خویش ممانعت به عمل خواهید آورد؟ این کار را با دل و ذهنیتی عظیم و شیوه‌ای از پیکارگری که مقتضیات جنگ را شب و روز و هر لحظه در نظر دارد، می‌توانید به انجام رسانید. اگر بروید و به شکل لقمه‌ای درآیید، بدان معنی است که هم به من و هم به پدر و مادرانتان ضرر خواهید رساند. چرا قادر نیستید به خوبی از اسلحه استفاده کرده، از خویش محافظت نموده و به دشمن خویش ضربه بزنید؟ رفتید و در همان دو روز اول از پای درآمدید، آیا حیف شما نیست؟ شما عهد بسته‌اید، پس عهدتان چه شد؟ این را از خویش پرسیده و جواب آن را هم بدهید. اگر آنگونه عمل ننمایید، شجاع نیستید. نمی‌خواهیم به این شیوه از بین رفته و زندگی ناچیزی داشته باشید. درست برعکس، چنان آماده شوید که دشمن نتواند شما را ببلعد و حتی ضربات سختی بر دشمن وارد آورد. شخصیت انقلابی راستین اینگونه است.

باید شب و روز در مورد خویش تأمل کرده و مجدداً خودسازی کنید. اگر اینچنین عمل نکنید، دم از شجاعت نزنید بلکه به از پا افتادگی و مرگ خویش معترف شوید و حیات را شایسته خویش نبینید. من اینهمه کار می‌کنم اما باز هم خویش را شایسته زندگی نمی‌بینم. با خود می‌گویم که باید حملات بزرگتری انجام داده و کارهای عظیمتری را انجام دهم. شما هنوز حتی کاری انجام نداده‌اید اما اگر شما را به حال خود رها نمایم، در پی آن برخواید آمد که تمامی حزب را از آن خود کنید. اربابی پیشه کردن صحیح نبوده و برای شما فایده‌ای ندارد. کسی که آنگونه برخورد می‌کند، دغلكاری بزرگ است و خود را به سخره می‌گیرد؛ بسیاری نیز اینگونه هستند. باید این برخورد را به کناری نهاده و قطعاً نباید کسی بدان شیوه در حزب و جنگ مشارکت نماید. به نوعی دیگر زندگی کردن، برای همه ما مرگ است. اگر سرم را از تن جدا کنید، نمی‌توانید به من بقبولانید که یک روز در خدمت دیگران باشم. زندگی موجود خویش را هنوز هم نپذیرفته و می‌خواهم عظیمترش نمایم. شاید شما خویش را آسوده تصور کنید اما من حتی یک درصد همانند شما خویش را آسوده تصور نکرده و خود را برای مبارزه با دشمن مهیا می‌سازم. اگر یک روز از دشمن غافل گشته و بگویم رهبری PKK اینهمه بزرگ شده، امکانات اینهمه افزایش یافته و چیزهای بسیاری دارم، خودفریبی خواهد بود. اگر فردی صاق باشم، باید در کوهستانها، تاریخ و هر حوزه دیگری امکانات جنگی بیابم. [مقصود از] امکانات، سرپا ماندن در برابر دشمن، مقاومت در برابر آن، تداوم موجودیت و عدم افول است. اگر این امکان را نبینید، عاقبت شما مرگ است؛ یا خائن گشته، یا شما را خواهند کشت و یا از وطن فراری خواهند داد. پس اگر بمیرید، خائن شوید و یا بگریزید نیز پیشیزی نخواهید ارزیابید. این خطر برای همه شما وجود دارد. یا شجاعت بزرگی به خرج داده و راه حیات را خواهید گشود و یا همه شما مرده، خائن گشته و خواهید گریخت. راه دیگر، راه ماندن در میهن است؛ راه مقاومت، جنگ، شجاعت و عظمت است. این نیز انجام کارهای بزرگ را طلبیده و راه چاره دیگری وجود ندارد.

نمی‌توان با حيله گری و فریب، سیاست پیشه نمود. با این شیوه، سیاست به پیش نمی‌رود. انقلاب با احساساتی شدن، کودکانه برخورد نمودن، گریه کردن و سهل‌انگاری در مورد خویش پیشرفت نمی‌کند. کسانی که چنین برخوردی دارند نه تنها سبب عدم موفقیت خود می‌شوند، بلکه باعث

شکست اطرافیان نیز می‌گردند. اینها قطعاً قابل عفو نبوده و بدترین اشخاص به شمار می‌روند. هیچ کدام از چنین شیوه‌هایی نیز صحیح نیستند. شیوه رهبری با عملکرد و تاریخ خویش در مقابل چشمان شماست؛ ما هرگونه عمل کرده باشیم، شما نیز همانگونه عمل خواهید کرد. اگر کردها غیر از این راه چاره‌ای نداشته باشند، گناه از من نیست. پدران و اجدادتان نتوانسته‌اند به شما چیزی بدهند. چیزی برای میهن و شرف انسانی باقی نمانده است. اگر میهن هم داشته باشید، تازمانی که قادر به تنفسی آسوده نباشید، بدان معنی است که فاقد شرف هستید. کسی که وطن ندارد، بی‌ناموس است. کسی که شب و روز بدون خانه و کاشانه بوده و در خیابانها به‌سر برود، هیچ ارزشی ندارد. کسی که وطن ندارد، بی‌خانمان است. خلقی بدون وطن، همانند شخصی بی‌خانمان است. چنین کسی در بازار در معرض خرید و فروش قرار داده می‌شود. کردها اینچنین هستند؛ هرکسی در بازار آنها را می‌فروشد. اگر شخصی، فردی مانند شما را در بازار به کس دیگری بفروشد، او به دیگری فروخته و وی نیز به شخص دیگری بفروشد، آیا چیزی از وجود شما باقی خواهد ماند؟ خلق نیز هم‌اکنون در چنین وضعیتی قرار دارد. خلق را در دست تاجران به مبلغی ناچیز می‌فروشند، دیگری ارزانتر از آن می‌فروشد و آن یکی به رایگان می‌دهد. اینها بازرگانان خلق هستند، خون خلق را می‌فروشند، وطن را به ویرانه‌ای تبدیل نموده و خلق را در دست دشمن رها ساخته‌اند. وارد شدن دشمن به میهنشان و تخریب آن برایشان اهمیتی ندارد.

خلق نیز از علت به این حال و روز درآمدن، جویا می‌شود. شما که همانند کالایی در بازار هستید و به فروش می‌روید، چه ارزشی خواهید داشت؟ اما من، خویش را از بازار خارج می‌نمایم. راه حل [این معضل]، وطن است؛ به آن رو کرده و می‌گویم کسی نمی‌تواند مرا به فروش برساند. کسان بسیاری در مورد من تصمیم می‌گیرند. هرکس از جایی آمده و از مکان و چگونگی به فروش رفتن من می‌پرسند. قبلاً برخی اشخاص اینگونه عمل می‌نمودند، حال دولت‌ها این کار را می‌کنند. من رهبری خلقی هستم، نیرومندم و مستقل. اگر اینها بخواهند مرا بفروشند، من نیز در پی شیوه‌رهایی خویش از دستشان برآمده، مترصد ضربه زدن بر آنها بوده و می‌خواهم آنانی را که اصلاح‌پذیر هستند، در راه میهن بکار ببرم. این دغدغه من است. به شیوه‌ای غیر از این نمی‌توانید مرا شخصیتی تلقی نمایید که در راه راست قرار دارد و شجاع عنوان کنید. رهبری بایستی اینگونه عمل نماید.

جوان هستید؛ اگر توانش را دارید، به راه حقایق وارد شوید. خویش را سنجیده، موارد منفی خود را برطرف کرده و جوانب ناقصتان را کامل کنید. جنگ در پیش روی شماست؛ اگر توانش را دارید، به دشمن حمله ور شوید. اگر روزی پای بر خاک میهن بگذارید، خویش را خوشبخت خواهید شمرد! با اسلحه بر فراز بلندیهای وطن رفتن، کار کوچکی نیست. استقرار در آن کوهستانهای سربلند شانس عظیم است. بیست و سه سال است که برای حصول این شانس فعالیت می‌کنم. با آرزوی چگونگی رفتن به کوهستانها می‌زییم. در سال ۱۹۷۰ این سوال را از خویش پرسیدم و هنوز هم می‌پرسم. پانزده سال است که در این منطقه بوده و در جستجوی راه رسیدن به کوهستان هستم. نگاه خلق را به سوی کوهها برگرداندیم؛ همه شما به کوهستانها رسیدید ولی من هنوز هم سعی دارم که خود را به آن برسانم. این همه سال چگونه صبر کردم، چگونه مسیر کوهستانها را باز نمودم و چگونه برای همه شما در میهن جای باز کردم؟ اگر کسی مستمراً در پی هدف خویش باشد چنین می‌کند. انسانهایی که در پی دعاوی بزرگ هستند، اینگونه بر روی شخصیت خویش کار می‌کنند. در دوران قدیم آن را طریقت و شریعت می‌نامیدند و هم‌اکنون نیز طریقت و شریعت کردها این است.

آنهایی که تصور می‌کنند به شیوه‌ای دیگر پیشروی می‌نمایند، خود را فریفته و هر روز به سوی چرخش می‌کنند. این صحیح نیست. پیشروی ما اینهمه سال چنین با استمرار پیش می‌رود و نتیجتاً می‌بینید که همه شما را به پیش می‌بریم. چیزی که مهم است، رسیدن به بنیادهای زندگیست. به غیر از این، برای سایر چیزها پیشیزی ارزش قائل نیستم. نیکویی و زیبایی با خوردن و خوراکی افزون و داشتن نشاطی اینگونه میسر نمی‌شود. به اندازه‌ای که در پی اهداف خویش بوده و در راه آن پیشروی نمایید، برایتان ارزش قائل خواهیم شد. نیکی، احترام، محبت، احساساتی بودن و خلاصه همه چیز شما هراندازه در مسیر هدف باشد، همانقدر ارزشمند است. چنین تعریفی را برای خویش قائل شوید؛ صاحب شرف و شخصیت خویش بوده و پیشروی نمایید. راه صحیح همین است. کسی انتظار چیز دیگری غیر از این را نداشته و خواهان آن نباشد که وی را با فشار به جلو رانده و پیروزی را دم دست وی قرار دهند. چنین چیزهایی در PKK ممکن نیست. هر کس به اندازه کاری که کرده، شرف و موفقیت کسب می‌نماید. به اندازه موفقیت نیز امکان حیات را به دست می‌آورد.

وارد دهمین سالگرد ۱۵ آگوست گشته و در پانزدهمین سال تشکیل حزب به سر می‌بریم. وارد سال جدیدی می‌شویم. سال جدید، سالی است که در آن مبارزه را نیرومندتر خواهیم نمود. جنگ گریلابی را گام به گام به سوی جنگ منظم پیش خواهیم برد. ابتدا جنگ نیمه گریلابی و نیمه منظم یعنی جنگ متحرک^۱ را توسعه خواهیم داد. جنگ متحرک، جنگی است که نه کاملاً گریلابی است و نه کاملاً منظم. افزودن بر تعداد افراد، رفتن به هر سوی میهن و ژرف‌تر نمودن جنگ است. دوباره ساختن موقعیت‌های بسیاری است که دشمن نمی‌تواند خویش را به آن برساند. بنیاد کار قرار دادن پیشاهنگی، شیوه و حیات حزبی است نه حیات بورژوازی، ارباب‌منشانه و متقلبانانه. پیشاهنگی حزب صددرصد بر اساس روح مظلوم^۲، کمال^۳ و خیری^۴ توسعه می‌یابد. بایستی بتوانید بر این اساس، شخصیتی حزبی کسب کنید. در سال ۱۹۹۴ باید چنین حزبی شوید، بدین شیوه بجنگید و اینگونه به ارتشی خلقی مبدل گردید. تمامی افراد جدید و قدیمی موجود در صفوف مبارزه، این را بنیان کار خویش قرار خواهند داد. رهبری مجدداً به شیوه‌ای عمیق، در باب مسائل یادشده به تأمل می‌پردازد. وقت آن رسیده افرادی که تاکنون در امورات حزب مشارکت نکرده‌اند، به شیوه‌ای صحیح در حزب و جنگ مشارکت نموده و چنین سرآغازی را رقم بزنند.

^۱ در تئوری جنگی "جنگ رهایی‌بخش ملی" که پشتوانه فکری آن تئوری "حق تعیین سرنوشت خلقها به دست خود" است، نیروهای مسلح به واحدهای منظم، واحدهای متحرک، واحدهای گریلابی (چریکی) و شبه نظامی تقسیم می‌شوند. واحدهای منظم یعنی ارتش منظم، اساسی‌ترین نیروی جنگ خلقی را تشکیل می‌دهند. واحدهای متحرک، نیروهای منظمه‌ای بوده و گریلابی نیز نیروهایی هستند که در سرتاسر میهن فعالیت می‌نمایند. نیروهای مسلح خلقی که چنین ساختاری دارند یعنی ارتش رهایی‌بخش خلق به سه شکل می‌جنگد: "جنگ جبهه‌ای، جنگ متحرک و جنگ گریلابی". جنگ جبهه‌ای، جنگ واحدهای منظم است. جنگ متحرک از طرف واحدهای منظمه‌ای بجای آورده می‌شود و جنگ گریلابی نیز از طرف نیروهای گریلابی که در هر بخش از میهن هستند به اجرا درمی‌آید. عموماً وظیفه جنگ متحرک، نابودی نیروهای دشمن است؛ وظیفه جنگ جبهه‌ای، از توان انداختن نیروهای دشمن بوده و جنگ گریلابی نیز هر دو وظیفه را یکجا بجای می‌آورد. PKK این مراحل را به اجرا گذاشته و پیگیر آنها شد. در تاریخ جنگ گریلابی PKK، نوع پیشرفت آنها را می‌بینیم. پس از تغییر استراتژیک در سال ۱۹۹۹، PKK از جنگ رهایی‌بخش به استراتژی دفاع مشروع و مبارزه دمکراتیک روی آورد.

^۲ Mazlum Dogan مظلوم دوغان، از اعضای قهرمان گروه آپوئیستی که معلومات و دانش وی الگوی آپوئیست‌ها بود. ایشان در زندان دیاربکر پس از تحمل شکنجه‌های بسیار در روز نوروز سال ۱۹۸۲ طی عملیاتی فدایی به شهادت رسید و بدینگونه سمبل آتش روزوی شد که بیست سال بعد در همان شهر (دیاربکر-آمد) با شرکت یک میلیون نفر جشن گرفته شد. برادرش "دلیل دوغان" نیز عضو نیروهای گریلابی بود و به شهادت رسید. قبر هر دو برادر قهرمان در محل زادگاهشان در سیم به خاک سپرده شده است.

^۳ KEMAL PIR کمال پیر، عضو گروه ایدئولوژی آپوئیستی که در زندان دیاربکر طی اعتصاب غذایی بزرگ همراه با علی چیچک، عاکف ییلماز و محمد خیری دورموش پس از شصت و چهار روز به شهادت رسیدند. ایشان اصالتاً ترک بودند.

^۴ M. Hayri (Xeyri) Durmus محمد خیری دورموش، از اعضای گروه آپوئیستی که رهبری با همکاری وی مانفست راه انقلاب کردستان را نوشت. در زندان دیاربکر و طی اعتصاب غذای بزرگ به شهادت رسید.

جوایز اما جوانی به معنای سبکسری، راحت طلبی و بی نظمی نیست. برعکس، به معنای مشارکت در هدف، رسمیت و نظمی همه جانبه است. اینگونه مشارکت کنید؛ خود را به حالت سربار درنیاورید، بلکه برعکس بار رفقا را کم کرده و به غیر از پیروزی به چیز دیگری راه ندهید. شب و روز با رفقای خویش فعالیت کنید و در روابط خود با آنان همیشه پیروزی را اساس کار قرار دهید. رهبری اینگونه است؛ تاکنون نیز چنین عمل کرده و موفقیت کسب نمودیم. می بینید که اکنون از همگان نیرومندتر هستیم. اگر شما نیز اینگونه عمل کنید، نیرومند خواهید گشت. شیوه نیرومند شدن چنین است و شیوه دیگری هم ندارد. ممکن نیست بتوان همانند اربابان، بیگها و کارمندان در انقلاب جای گرفت. تمامی اینها فریب بوده و ضرر به بار می آورند. قطعاً تن دردادن به چنین چیزهایی را در شأن خویش نبینید و به دیگران نیز فرصت آن را ندهید. تمامی روابط شما باید بر اساس رفاقت باشد. آنانی که اینچنین در حزب زندگی می کنند، اعضای راستین حزب هستند. افراد راستین حزب نیز به حل هر مسئله ای متمایل شوند، آن را حل کرده و خویش را به شکل نیرویی کارا درمی آورند. دشمن را از سر راه برداشته، به پیروزی دست یافته و در راه استقلال و آزادی، مسیری طولانی را طی می کنند.

سال ۱۹۹۴، سالی می باشد که شما نیز باید در جای خود و به شکل حمله ای سریع در آن مشارکت کنید. باید این سال را به سال حزب و کردستان تبدیل نمایید. برای همه شما در این سال نو، آرزوی موفقیت نموده و بر همه رفقا درود می فرستم.

۲۹ دسامبر ۱۹۹۳

فصل ششم

رهبری، نماد دستیابی به یک زندگی زیباست

آنچه که در کل، بنیاد شخصیت انقلابی و خصوصاً شخصیت PKK ای را تشکیل می‌دهد آن است که؛ بتوانیم واقعیات انقلاب مان، جوانب وظیفه، اختیارات و مسئولیت آن، همچنین آنچه را که باید بر آن پافشاری نماییم در برابر آنچه بر ما تحمیل شده و یا استعدادی که باید در ما ایجاد شود را به سطحی درآوریم که کفاف همه نوع مبارزه فکری و عملی را بنماید و مطابق آن، حیات روزانه را درک کرده و اساساً با کار بر روی شخصیت خود، آنچه انتظار می‌رود را به انجام برسانیم.

ارزیابی‌هایی که تا به حال انجام داده‌ایم و اوضاع فکری و رفتاری شما که تاکنون به آرامی به همراه درکی معین توسعه یافته است، نشان می‌دهد که باید با ادراک‌تر بود. باید بدانیم که چگونه قادر خواهیم بود کسب ادراک نماییم. بویژه در صفوف ما عدم درک مسائل بسیار متداول است. من این مورد را اندکی همانند نوعی بازتاب دیوانگی می‌دانم که در میان ساختار اجتماعی ما جا افتاده است. باید بتوانیم بتدریج به این روند پایان داده، اعتماد به نفسی روزافزون را کسب نموده و از این پس نیروی زندگی را از طریق نوعی ساختار منطقی و روحی مکفی نشان دهیم. به همین سبب، دوران انقلاب بسیار لازم بوده و به عنوان تنها راه پیشرفت ما دیده می‌شود. بغیر از این هرچه به چپ و راست بگرایید و هرچه بر چهره خویش نقاب بزنید قادر نخواهید بود کاری انجام دهید. انقلاب نیز خواهان آن است که حقایق به شکلی عریان نشان داده شوند؛ ماهیت آن چنین است. در این دوران انسانها هرچقدر حقایق را با تمام جوانب خویش آشکار نمایند، به همان میزان می‌توانند به صورت صحیح عمل نمایند. کتمان پروزیها، نشان دادن آن به شکلی دیگر، درپیش گرفتن راههای بی‌بها برای رهایی و نشان دادن مواضع بسیار متفاوت در این مورد، یک خصوصیت عمیق ساختار اجتماعی

ماست که بسیار تاثیر گذار است. باید بتوانیم اقدام به دماغوژی یعنی گزافه گویی، قبولاندن خویش با رفتارهای بسیار بغرنج و یا بازتابی اینگونه را از حالت یک موضع و اخلاق در آوریم.

چرا فرد ما حقیر است؟ چرا قادر نیست کارها را آنگونه که می گوید انجام دهد؟ این مسائل با ساختار شخصیتی در ارتباط هستند. علی رغم تمامی تلاشهای شفاف و نتیجه بخش، روزانه سعی داریم کفایت نشان دهیم تا در زیر بار فشارهای وارده، خرد نشوید و نشکنید و در صورت امکان، به تقابل پردازیم تا شما را به مسیر صحیح بکشانیم. مسئله این نیست که با نوعی رهبری ناچیز، کارها را به پیش ببریم. هر چند امکان این امر بوجود آمده باشد نیز، به هیچ وجه آن را در شأن خود ندیدم. اساسی ترین شیوه تفکر و عملکردی که در ما حاکم می باشد این است که تلاش لازم جهت جوابگویی به نیازهای انقلابی مطلوب و نیرومند را - علی رغم اینکه مرا بسیار تحت فشار قرار داد- نشان داده و برای موفقیت در این امر تمامی نیروی خویش را به میدان آوردم و این چیزی است که باید در میان همه شما حاکم باشد.

فرد ما خارج از اراده خویش به عنوان نتیجه موجودیت خلق و جامعه ما، دوست دارد کودک شده، دست به برخوردهای بچه گانه زده و یا بسیار شوق آن را دارد که خود را عاقل نشان دهد. می دانیم که تمامی اینها اشتباه هستند. جهت تحقیق در اینکه چیزی که قالب و قانون عنوانش می کنیم چقدر میراث اجداد ما بوده، تا چه حد اهدایی از سوی دشمن است و چقدر به معنی انکار زندگی است، شاید به بسیاری از فرضیه های علمی احساس نیاز شود. بسیاری از انواع اقدامات نابود کننده و اخلاک گریمها که تنها نمی توان آن را به بیماریهای سیاسی تعبیر نمود، بر اساس نیت پاک پیش می آیند. نمونه هایی هم وجود دارند که به سطحی رسیده اند که دیگر تنها با مفاهیم سیاسی قابل بیان نیستند و بدون شک باید با مناسبات سیاسی خود مطرح شوند. این اساس عملکردهاست، اما باز هم از طریق تحلیل واقعیت اجتماعی که بنیادهای آن عمیق تر است در واقع مسئله مذکور را روشن نمودیم.

شما در کارها خود را به زحمت نمی اندازید. با حملات اشخاصی روبرو هستیم که معلوم نیست برای چه کسی و چگونه کار می کنند. ما اینها را تنها افراد نابود کننده و اخلاک گر عنوان نکردیم بلکه

آن را توطئه‌های درون حزبی نامیدیم. کار به جایی رسیده که نمونه‌هایی از برخوردها وجود دارند که زندگی را از جوانب بسیاری تهدید می‌نمایند. اوضاعی نظیر عدم حاکمیت بر خود، آنتی‌پاتی و گریه و شکایت نمودنی بدتر از کودکان وجود دارند. برخی چنان کهنسال جلوه می‌کنند که حتی از پیران هفتاد ساله نیز فرسوده‌تر می‌نمایند. در یک کلام آنکه جای شرمساری بوده و این برخوردها در حیطه شجاعت نمی‌گنجند. اما چه کسانی اینها را در شأن خویش می‌بینند؟ این برخوردها با چه دلیلی و بویژه چرا در صفوف ما استمرار می‌یابند؟ قبلاً هم به دلایل ملی و انسانی بر نشان دادن مقاومت در خصوص حقایقی که مجبور به دفاع از آن هستیم، تکیه کردن بر هر چیزی که تحت نام زندگی انسانی و شرافتمندانه وجود داشته باشد و بروز استعداد دفاع از آن، تاکید نمودیم. ما بدین ترتیب آغاز به پیشروی نمودیم. اینها برای شما نیز مصداق دارند. باید دانست که به صورتی بی‌بها نمی‌توان با ادعای PKK بودن و پایبندی، لایق این صفات بود. مسئله مذکور به مسئله مسلمانان بسیار شبیه است: برخی در سخن ادعای مسلمانی می‌کنند اما ارتباطی به هیچ یک از خصوصیات مسلمانی ندارند. قبلاً آنهایی که چند فریضه دینی را به شکلی بسیار متقلبانه بجای می‌آوردند، خود را نزد خدای خویش روسفید و نزد مردم، پاک تصور می‌نمودند. به PKK آمده‌اند و فکر می‌کنند که "اگر خویش را PKK ای بنامم، میهن‌دوستی من ثابت شده، رهایی ملی و اعتبارم اعاده می‌شود" و اینگونه از پس کار برمی‌آیند! این وضعیتی است که بطور عینی در بسیاری از شما وجود دارد.

اگر علی‌رغم تمامی تلاشهایم، خویش را در میزان سودمندی برای حزب و جنبش بعنوان یک عضو مواخذه می‌نمایم و خود را موظف می‌دانم که با تلاشهای روزانه‌ام آن را نوسازی کنم - که این هم با تلاش و فعالیتی معمولی ایجاد نمی‌شود و مطابق با نیازمندیها با آن برخورد می‌کنم- باید هرکسی از چنین شیوه‌ای درسهایی را فرا بگیرد. انسان نمی‌تواند به شکلی یک‌جانبه و حتی مدنظر قرار دادن مرگ، خویش را از این کار برهاند. اگر هنوز هم دوری از مقتضیات این امر و اینهمه معضلات وجود داشته باشند، معلوم می‌شود که این کار و وظایف به بازی گرفته می‌شوند. وقتی در وضعیتی قرار داریم که نمی‌توان حدس زد اگر مسئولیت‌ها را رها کنیم، چه کسی آن را تا به کجا برده و از بین خواهد برد، ادعای پیشروی در خط‌مشی و داشتن شخصیت حزبی جهت ارضای

خویش چندان با صداقت و حقایق همخوانی ندارد. معنی تمامی کودکی‌ها و خودبرتربینی شما همین است. نباید کارها را اینگونه تلقی نمود.

در باب ایجاد شخصیت رهبر، برخی ارزیابیها را برای شما ارائه دادیم. شیوه شکل شما تحت تأثیر جدی دشمن قرار داشته و سنت‌ها، مهر خویش را به شکلی سنگین بر شخصیتتان زده است. شیوه خود را نیز نشان دادم. بدون شک درسهایی را از شیوه مذکور فرا گرفته‌اید. به تفسیر مجدد این شیوه و اجرای آن در فعالیت خود نیازمند هستید. ما نیازی به پایبندیهای کودکانه نداریم. به پایبندی مطابق مقررات حزب همانند آنچه که در سایر سازماندهی‌های شماتیک وجود دارد نیز نیازی نداریم. معضلات ما مسائل انسانی هستند و برخوردهای بسیار راستینی را مقتضی می‌گرداند. از این پس باید به راحتی درک کنید که کار عمیق بر روی شخصیت خود چقدر اهمیت دارد. ارزشهایی وجود دارند که بخاطر فرد و سازمان به اشکال گوناگون پایمال شده‌اند. نباید به عنوان کسی که تحت تأثیر آن ارزشها هستید و تحت نام آزادی کاملاً از کنترل خارج شده‌اید، شخصیت و خواسته‌های خود را تحمیل کرده و آنها را مطرح نمایید. نیل به موفقیت در این کارها تنها دینی بر گردن من نیست. بلکه دینی است که باید تمامی اشخاص حاضر در این دعوی آن را پردازند. رهبری به معنی برطرف نمودن نواقص و انواع ضعف‌های بی‌شمار و نالازم هرکس نبوده و پایبندی شما نیز چنین حقی را به شما نمی‌بخشد. نباید در نتیجه ضعفهای خویش، خود را به دست نوعی پایبندی ناکافی و یا بی‌معنی بسپارید همچنین نبایستی اشتیاق شما به آزادی و دمکرات بودن شما را در پایبندی‌هایتان به نوعی کوری و بی‌معیاری دچار سازد.

سیاست به معنی پرورش است. می‌دانیم که معنی کلمه سیاست، پرورش است. از کلمه "سئیس" می‌آید. سئیس به معنی پرورش اسب است. اسبها را پرورش داده و می‌دوانند. نمی‌توانید از نظر دور بدارید که تربیت لازم برای اسبها، در چه حدی برای ما لازم است. به نظر من شتاب جنگی ما بسیار باشکوه‌تر از دویدن اسبهاست. معلوم است که پرورشی فوق‌العاده برای این شتاب جنگی لازم است. ما این را آموزش می‌نامیم. می‌دانیم اسبی که لگامش گسیخته می‌شود، سوار خود را چگونه بر زمین می‌اندازد. چگونه می‌توانید با یک اسب وحشی پیش روید؟ در رقابتی مانند جنگ که انسان ممکن است در آن دچار جنون شود برای تحت کنترل درآوردن، بسیار مهم است که بر مقررات نظارت

داشته و توان مقابله با هر جنگ ویژه‌ای که در برابر ما انجام می‌شود و توان جوابگویی به آن را به منظور موفقیت خویش داشته باشیم. باید اندکی این مسئله را درک کنید.

دیگر باید تمامی چنین موضوعاتی به اندازه کافی در ذهنتان رخنه کند. بر اهمیت به میدان آوردن تمامی استعدادهایی که امکان شکوفائی آنها وجود دارد تاکید می‌کنیم. بدانید که به کارهای کود کانه مشغول نیستید. جنگی که در آن قرار دارید، بازی کود کانه‌ای نیست بلکه جنگی واقعیست. من هنگام انجام این ارزیابی‌ها نتوانستم به بجهوحه جنگ موجود در وطن نزدیک شوم. هر چند بطور غیرمستقیم تاثیرات آن را حس می‌کنم، اما به خوبی می‌دانم که چقدر باید پر مشغله بوده و مقررات و خلاقیت مستمر باشد. چیزی که مرا دچار هراس می‌نماید این است که در میان واقعیت جنگ قرار دارید اما قادر نیستید حداقل توان لازم جهت همخوانی با آن را از خود نشان دهید. نتیجه‌ای که گرفتم این است که نه تنها نمی‌توانید در جنگ پیروز شوید بلکه از یک نقطه نظر آنچه که انجام می‌دهید فدا نمودن خویش در یک لحظه و یا مبارزه برای حیاتی مرده است؛ جنگ شما برای کسب زندگی نیست، بلکه برای زندگی از دست‌رفته‌تان تلاشی مرگبار و فاقد ادعا دارید. این نیز بدین معنی است که خویش را به هر تقدیر مرده تصور کرده و زندگی اینچینی را برای خود لذت‌بخش‌تر می‌پندارید. این شیوه، شیوه جنگی افراد امیدوار و خالقان بزرگ زندگی و مطابق با خواسته آنها نیست. شیوه جنگی شما، آخرین تقلا و مسئله‌ای حیثیتی می‌باشد که در جامعه ما نیز بسیار متداول است. در سنت خلق ما، فدا نمودن خویش بسیار متداول است. خلق ما خویش را در راه ارزشی بسیار ناچیز فدا نموده و بسیار تحت تاثیر این مسئله است.

چرا باید چنین نکاتی را درک نکنید؟ چرا به واقعیت جنگ ما و حیات و مقررات آن -علی‌رغم اینکه سالهاست سعی بر فهماندن آن کرده و با نحوه زندگی خویش هزار بار آن را اثبات نموده‌ایم- بی‌توجهی می‌کنید؟ نیازی نیست که بحث را به انحراف کشیده و با رفتارهای کود کانه و خودبرتربینی، حقیقت مشکلات را پنهان کنید. این نه اسباب تعالی را فراهم آورده، نه موجب به دست آوردن حیثیت می‌شود و نه سبب کسب نان و آزادی می‌گردد. نمی‌تواند هیچ نتیجه‌ای داشته باشد. دیگر باید اندکی ادراک نشان دهید. آیا می‌توانید بگویید که راه دیگری وجود دارد؟ دیگر باید استعداد برخورد جسورانه با این لحظات در شما توسعه یابد. تا کجا گریخته، خویش را کشته،

خود را تحقیر نموده و مبالغه خواهی کرد؟ آیا کسی شما را شخصیتی نیکو به حساب می‌آورد؟ آیا کسی در این جهان برای شما ارزش قائل می‌شود؟

درواقع می‌توانید درسه‌های مهمی از من فرا بگیرید. لازم نیست کلمه رهبر را هم عنوان کنید، می‌توانید با عنوان کردن کلمه رفیق [این کار را] آغاز نمایید. چرا نیاز دیدم که اینچنین برخورد نمایم؟ چرا اینهمه بر روی برخی ارزشها و یا کارها تأمل می‌نمایم؛ از اینکه هزاران بار یک چیز را بر زبان می‌رانم و تکرار می‌کنم در پی اثبات چه هستم؟ اگر جدای از صفت رفاقت و پابندی به رهبری، حتی به چشم یک عالم و یا همچون انسانی فهمیده که برخوردی ابژکتیو دارد مسئله را بررسی نمایید، چیزهای بسیاری می‌توانید یاد بگیرید. ما به چنین برخوردی نیازمندیم. فرض کنیم یاد گرفتید، پذیرفتید، حتی یک صفت حزبی را بر این افزودید و قبول نمودید که به کار خطیر رهبری وارد شوید؛ باید نتیجه‌ای که از آن در شخصیت‌تان حاصل می‌شود عظیم بوده و قادر باشید الزامات آن را بجای آورید. اینها شرایط ادعای فعالیت در خط‌مشی رهبری هستند. این کار راه دیگری ندارد. برخوردی از نوعی دیگر، به معنای بی‌تاثیر نمودن خط‌مشی رهبری به اشکال گوناگون است.

می‌بینید که نیاز قطعی دارید تا حقایق را بر اساسی درست نشان داده و توان کافی به دست آورید. در تمامی پراکتیک‌هایمان نیز گفتم که اگر نفعی برای شما داشته باشد در توان‌یابی و بجای آوردن مقتضیات آن به شیوه‌ای صحیح مشارکت نمایید. در انقلاب فشار وجود ندارد اما آزادی به بازی گرفتن انقلاب را هم ندارید و حق ندارید به دلخواه خود انقلاب را تخریب نمایید. این بازی با آتش است. اجازه ندارید بگویید: "جامعه ما را دیوانه و تحقیر کرد و خود را با مبالغه نمودن فریب دادیم." زیرا دیگر در مسئله PKK به جایگاهی دست یافته و باید به حقیقت احترام بگذارید. از این پس باید انقلاب را درک کنید.

به طور روزانه برایم خبرهایی می‌رسند و "به اصطلاح" گزارشهایی را می‌نویسند. هستند کسانی که هم با نیست‌انگاشتن چیزی که هزار بار گفته‌ام خویش را فریب داده و هم سعی دارند مرا نیز به ابزار دست خود تبدیل نمایند. آیا مطلبی هست که روشن نکرده باشم؟ چه چیز باقی مانده که آن را بعنوان امکانات ارائه نداده باشم؟ چه مسئله‌ای باقی مانده که [برای روشن ساختن و ارائه آن]

خودعاقل بینی پیشه می کنی؟ همیشه دربارهٔ اینکه در پی ایجاد محفلی برای خویش هستید، دقیق می شوم. مسئله‌ای که آن را شیوهٔ تشکل می نامم هنوز هم خود را به شیوه‌ای جالب در شخصیت نشان می دهد. هستند کسانی که در صدند با بکارگیری من، محفل خویش را توسعه داده و اندکی اختیار و قدرت بیشتری به دست آورند. آن را برای چه بکار خواهند برد؟ در واقع چندان نمی توان حدس زد. اینها شخصیت‌هایی هستند که آشفستگی ذهنی داشته، غرایز نامحدودی دارند، نسنجیده‌اند، هیچ آموزش ندیده و در حد نامحدودی غیرقابل کنترل هستند. مرا همچون منبع قدرت می بینند، زیرا انسانها توسط من نیرومند می شوند. می خواهند دقیقا به شیوه یک شیاد روستایی و خودعاقل بین روشنفکر نتیجه بگیرند.

این شیوه صحیح نیست و هیچ پیوندی با من ندارد. مواردی را هزار بار تکرار نمودم. مواردی که تو را به عنوان جنگجو، مبارز و PKK ای با دعوت‌هایی مورد خطاب قرار می دهند، مضمون آنها را بخوان! عجیب است؛ محافظه کار، کر، کور - و هر چه که می خواهید بنامید - بوده و متوجه نیست. وضعیت تعمیق یافتهٔ بردهٔ قدیمی! به اصطلاح سیاسی و نظامی اما صورتی غیر از سیاست و نظامی گری! چرا اینگونه می شوند؟ اگر انسان به خود تکانی ندهد و اگر یک انقلاب نگرشی در خود ایجاد نکند و احترام را توسعه ندهد، این همان جایگاهی است که به آن می رسد.

دشمن، روزانه فعالیت‌هایی انجام می دهد. در پی انجام کارهایی علیه PKK و حتی علیه شخص ماست. بسیار آشکارا گفته و می نویسند. هدف آنها از انجام این کار بدین صورت چیست؟ پس از آن چه کار دیگری انجام خواهند داد؟ بهترین عضو ما چنان برخورد می کند که انگار اتفاقی در شرف وقوع نیست. یا وقتی در پی نابودی تو هستید، کم نیستند کسانی که در انتظار ایجاد فضایی جهت راحت طلبی مطابق میل خود هستند. کسانی هم هستند که فکر می کنند اگر ما اندکی عقب رانده شده و یا از میان برداشته شویم، بخت به آنها رو خواهد کرد. منطقه را به تصرف خود درآورده، قدرت را به دست گرفته و به زعم خود چند رتبه را یکباره طی می کند! اگر ما نباشیم اختیار بسیاری از کارها را در دست خواهند گرفت.

اینها در طی حیات ما دیده شدند و هنوز هم افراد بسیاری وجود دارند که موقعیتشان بصورت ابژکتیو اینگونه است. آیا انتظار اینها بوقوع خواهد پیوست؟ ممکن نیست. حتی معلوم نیست که بتوانند بیست و چهار ساعت در برابر دشمن مقاومت کنند یا نه. طرف، غافل نیست اما انتظارات و اغراقهای وی بسیار بزرگند. خود را فریب داده و به شکلی کورکورانه در صحنه ظاهر می شود. منظور من از کودکی و یا اغراق اینها هستند. او را دعوت به دیدن حقایق می نمایم اما به آن هم نزدیک نمی شود. همانند فردی بی حیثیت تسلیم شده و از وجود "دیکتاتوری" شکایت می کند؛ در صورت یافتن فرصت، زندگی حیوانی را در شأن خویش می بیند و این را نیز آزادی می نامد. چند کلمه یاد گرفته که در واقع آنها هم یک دماغوژی بزرگ هستند. از دمکراسی بحث می نماید اما حتی معنی کلمه دمکراسی را نمی داند. چیزی که از دمکراسی درک نموده، طبل توخالی شدن و مبالغه است. پایبندی را نیز به عنوان کوچک و حقیر شدن درک می کند. تصور می کند به میزانی که فلج شود، پایبندی نشان داده است.

ما از اینها می گریزیم. سعی می کنم نشان دهم که از هفت سالگی بدین سو شیوه رفاقت ما با چنین روشی هیچ ارتباطی ندارد. چرا اینگونه عمل می کنند؟ جامعه بیمار است و تا جای ممکن آن را به بازی گرفته اند. علی رغم تمامی سختی ها، در برابر این تحمیل های روزانه تسلیم نخواهم گشت. تسلیم شدن، کار نیکی نیست. چرا باید در برابر عقب ماندگیهای شما تسلیم شوم؟ چرا باید به خصوصیات که در رفاقت نمی گنجد فرصت بروز بدهم؟ اگر دلتان شکسته و پایبندیتان از بین رفته، غمی نیست، من به این هم نیازی ندارم.

ما می خواهیم احترامی عظیم برای زندگی قائل شویم. این عهد بزرگ من با انسانیت است. باید چنان برخوردی داشته باشم که احترام دوست و دشمن را به دست آورم. این عهد را به خاطر دل هیچ کدام از شما برهم نخواهم زد. این برای ما بسیار لازم است. زیرا هرکس ضعیف النفسی، ناتوانی، برهم زدن مقررات، فریب خوردن، تزویر و دورویی را در خود می پروارند. این کار صحیحی نیست! اگر مرا نیز به این وضعیت درآورده و انجام آن را در شأن خود بینم، طبیعتاً به عنوان اتخاذ موضعی بسیار غیرقابل قبول در برابر عملکردمان به شمار می رود. شاید همه چیز را بتوان به بازی گرفت اما وقتی از ارزشی بحث می کنم که غیرقابل به بازی گرفتن است، مقصودم همین

است. باید درک کنید نکاتی را که بازمی‌گویم بیهوده نیستند. باید به تدریج احساس کنید که بازگوییهای من برای شما برخی چیزها را تداعی می‌کند. به همین جهت هم باید لحظه به لحظه بتوانید شخصیت خویش را آماده نمایید. میانگین سنی شما بین بیست الی سی سال است، انسان می‌تواند اعمال و شخصیتی انقلابی را در این سنین گنجانده و شخصیتی را که امید پیروزی در آن وجود دارد، ایجاد نماید.

بر این اساس می‌توانید مرا نیز مورد انتقاد قرار دهید. در مورد خط‌مشی، نتایج اجرایی آن و دستاوردهایی که قادر به کسب آنها نشد، تا حد ممکن بحث نمایید. اینها را همچون کلیشه بر شما تحمیل نمی‌کنم بلکه می‌خواهم آن را در ذهن خود جای دهید. اگر نیروی بحث داشته باشید، تا حد ممکن با من بحث نمایید. می‌توانید از اشکال متفاوت امکان فعالیت و روشهای موفقیت‌آمیزتر انجام آن سخن برانید؛ تنها به شرطی که با موضع خود به سوی دشمن و تسلیمیت نروید و ما را وادار به دست برداشتن از موضعی مقاومت‌آمیز ننمایید، بلکه آن را تقویت نمایید. نباید اصول کار را فراموش کنید. اجازه ندارید که فریب‌خورده، انحراف را با تاکتیکهای بسیار گوناگون مطرح نموده و بر یک واحد و منطقه‌ای معین اجرا نمایید و یا فریب و گزافه‌گویی پیشه کنید. وقتیکه من نیز در برابر حقایقی که آن را خلق، انقلاب، شهید و یا سیستم ارزشها عنوانش می‌کنند پایبندی داشته باشم، پس بایستی کسی حق نداشته باشد شیوه‌ای نابجا را شایسته بداند.

چرا پی‌درپی اینها را توضیح می‌دهم؟ زیرا شخصیت‌های شما به آسانی موارد یادشده را نمی‌پذیرند بلکه مکرراً از آن می‌گریزید. در شخصیت شما، گریز بصورت بسیار گسترده وجود دارد. باز هم مسائل را مبالغه نموده و حقایق را بصورت ژرف و عیناً در دل و ذهن خویش حک می‌نمایید. می‌خواهند به حقایق الوهیت بخشیده و یا آن را بسیار کاریکاتوریزه نموده و بی‌شکل نمایند که این نیز مسئله پرورش دادن را دچار آشفتگی می‌سازد. طالب آنند که برخورد مؤدبانه نسبت به آموزش را از میان برداریم و برخورد راحت‌طلبانه را توسعه دهند. نتایجی که از این شیوه نابجا در جنگ حاصل می‌شوند بسیار خطرناکند.

آیا با بر زبان راندن چنین نکاتی، خواسته‌های خویش را تحمیل می‌نمایم؟ چنین نیست. از احترام نسبت به مقررات، همچین ایمان و احترام به واقعیات انقلاب و تلاش‌های انقلابی بحث می‌نمایم. اینها ارتباطی با تحمیل‌های من و یا شیوه رهبریم ندارند، بلکه نیازهای اجباری شما هستند. این گامها را شما برداشتید، جنها و پریان برنداشتند! بلکه شما برداشتید. آمدن به کوهستانها و محیط حزبی، گامهایست که به وسیله پاهای و ذهن شما ایجاد گشته‌اند. باید به خود اطمینان نمایید. باید با اطمینان به احساسات خود بقبولانید که صاحب این اقدامات بوده و در این کارها مشارکت نموده‌اید. اگر بگوییم که با گامهای کدام مرده و یا ذهن کدام بی‌فکری حرکت می‌کنید، شاید دلگیر شوید. اگر اندکی بیندیشید خواهید دید که این پاهای، پاهای دیگران است. سخنانی که بر زبان شماست، سخنان دیگران است. شاید هم تکرار و یا تقلیدی دست‌چندمی است؛ و گرنه قدم‌هایی که در حین حرکت اینهمه خطا می‌کنند، نمی‌تواند قدم‌های شما باشد. پیشروی قدم‌های کسی که مدعی عضویت در PKK است، نمی‌تواند اینگونه باشد، ذهنشان نمی‌تواند اینهمه اشتباه نماید و تاب‌دین حد به عقب‌ماندگی اجازه بروز دهد. این ذهنیت کهنه چندین نسل پیش دیگران است که به آنها منتقل شده است. ذهنی که خلاق بوده و مکرراً تولید فکر می‌کند، در جنگ اینهمه دچار اشتباه نشده و در بجای آوردن وظایف به‌شکلی کمیک دچار خطا و نقص نمی‌گردد.

بسیار مهم است که بتوانید بیندیشید و به تدریج بر اساس آن عمل نمایید. کسی که اینگونه به شخصیت خود نپرداخته و در شخص خویش به موفقیت دست نیابد، نباید بپندارد که قادر به ایجاد امکان موفقیت برای یک خلق، ارتش، سازمان و واحد خواهد بود. یعنی کسی که کار را بصورتی صحیح از خود آغاز ننموده باشد، نباید فکر کند که با دیگران و یا سایر واحدها سرآغازی سالم خواهد داشت. کسی که خویش را به مؤاخذه نکشد نبایستی تصور کند که قادر است دیگران را به مؤاخذه بکشد. کسی که نمی‌تواند موفقیت را در شخص خویش ایجاد نماید و خود را متقاعد نماید، نباید فکر کند که می‌تواند ایمان و امید موفقیت را در شخص دیگری ایجاد نماید. شیوه من اینگونه است. ابتدا خویش را مورد توجه و بررسی قرار داده، حق و حساب خویش را به خود پرداخته، خود را متقاعد کرده و به تلاش واداشته، سپس اینگونه می‌تواند دیگران را به این اعمال وادارد. اما طرف، به کوچکترین وظیفه دست نمی‌زند و از من پیروزی هم می‌طلبد! اگر اندکی عقل سلیم داشته باشد،

قطعاً کاری وجود دارد که باید انجام دهد اما آن را هم برعهده من باقی می‌گذارد. او از من انتظار یک "آبرهبر" را دارد! در اینجا از حيله گری روستایی هم فراتر می‌رود. خودعاقلم بینی روشنفکران نیز وضعیتی بسیار متفاوت است که در اینجا حالتی بسیار فراتر از آن موضوع بحث است. تحریف‌های ایجاد شده در رهبری تا این حد جدی هستند. علاوه بر انحراف سیاسی، از حالت‌های جدی و بسیار متنوع بیماری‌های روحی - که برخی آن را بیماری‌های روانی می‌نامند - نیز فراتر می‌رود. اما مسئله این هم نیست. اعلام اینها به عنوان بیمار روانی و رها نمودنشان به معنی عفو کردن آنهاست. در یک لحظه می‌بینید که به یک شخصیت سیاسی فریب کار و منفعت طلب بی نظیر مبدل گشته و یا می‌بینید که شخصیت بیچاره‌ای بیش نیست. همانند آفتاب پرست می‌تواند به هر رنگی درآید. از همان ابتدای کار پیدا بود که نمی‌توانیم بر خوردی یکجانبه با اینها داشته باشیم. تمامی اینها **بیماری‌های کردستان** هستند. هر نوع منفعل نمودن و سرکوبگری در چارچوب رهبری، هم در حوزه سیاسی و هم نظامی، حیات را از جوانب گوناگون تهدید می‌نماید. می‌توان این را ضدانقلابیگری و یا اپورتونیسیم^۱ نامید. اینها اوضاعی هستند که ممکن است با عنوانین گوناگون ظاهر شوند. چنین وضعیتی را چندان عجیب تلقی نمی‌کنیم زیرا از جامعه‌ای که تا بدین حد منحط شده، هر چیزی می‌تواند حاصل شود. مادامی که بستر اجتماعی ما این است، پس نهاد رهبری و جریان PKK که ما در پی نمایندگی آن هستیم ارزش درک شدن را دارند؛ یعنی بایستی اهمیت آن را درک کنید.

در این روزهای اخیر به من فشار می‌آورند؛ هر روز شایعه کشتن مرا پخش می‌کنند، حتی بسیاری از محافلی که منافع متفاوت دارند در چنین انتظاری بسر می‌برند. اگر ما بسیار فردی عمل می‌نمودیم، طبیعتاً لزوم چنین چیزی را حس نمی‌کردند. اگر موضعی بسیار نابخردانه داشتیم، به دست خویش از بین می‌رفتیم و آنان دیگر لزوم مشغول شدن به ما را احساس نمی‌کردند. پیداست که من جنبشی هستم که در برابر این محافل تقابلی موثر دارم؛ نیرو و استعداد نمایندگی آن را نشان می‌دهم و این اثبات شده است. چرا در پی دسیسه در برابر بسیاری از رفقا برآمده و به من بسیار می‌اندیشند؟ به شیوه‌ای نامطلوب واقعیت آن را خواهند فهمید، دچار گیجی شده و برای درک نحوه زندگی ما و چگونگی عملکردمان اندکی مانده که دیوانه شوند. این امر بیانگر یک واقعیت است. در واقع نهادی

^۱ اپورتونیسیم؛ فرصت‌جویی، فرصت‌طلبی؛ تغییر جهت دادن برحسب دگرگونی اوضاع در راستای سود شخصی. کسانی را فرصت‌جو می‌نامند که بایند اصولی نیستند و با اصول خود را فدا می‌کنند.

که نمایندگی آنرا برعهده داریم فعال است. شاید پرسید آیا با یک نفر کار می‌کند؟ نخیر، اما در عین حال یک نفر جنگی همه‌جانبه را نیز مدیریت می‌نماید. برخوردار از نیروی کلام و کاریزما بوده، تلاش کرده و با استفاده از اینها عمل می‌نماید. رهبری چنین معنایی دارد. نمی‌توانید اینهمه مبارزه، توأم با نواقص بسیار در درون حزب و فعالیت آنهایی که تلاشی متنوع و پرجانبه دارند را کار مشترک همه بنامید. اگر مانع صاحبان مواضع گوناگون نمی‌گشتیم، اینها بسیار قبل از دشمن و به شکلی که حتی دشمن بدان نیندیشیده بود، کاری را انجام می‌دادند که دشمن در پی انجام آن بود. بنابراین اندیشیدن درباره نقش شیوه کاری بسیار مهم است. چه کسی در این تلاشها سهیم است؟ باید این را به خوبی درک نمود. کدام نوع از مشارکت‌ها تلاش مثبت محسوب می‌شوند؟ کسانی وجود دارند که اگر به حال خود رها شوند، با نوع تلاش خویش همه چیز را به دشمن پیشکش خواهد نمود. چنین اشخاصی بسیاری از مواردی را که دشمن با ارتش خود قادر به عملی نمودن آن نیست، به انجام می‌رسانند. ما نمی‌توانیم اینها را در انجام کارها سهیم بدانیم. بسیاری از افراد برخوردارهای پُر ایرادی دارند. اگر اجازه دهیم اینها حتی بدون اینکه نیاز به جنگ باشد، سازمان را از بین خواهند برد. نمی‌توانیم آنها را تلاشگر بخوانیم. نمی‌توانیم بگوییم اینها نیز PKK ای بوده و فعالان قدیمی و یا جدید PKK هستند. اینها کسانی هستند که به شیوه‌ای احمقانه با تمام هستی خویش شکست خورده‌اند. اینها با PKK ای تصور نمودن خویش و قائل بودن نقشی برای خود در پیروزیها، فریب کاری می‌کنند.

مشارکت در پیروزی چیست؟ مفهوم کمک، بیان مقاصد خویش و کلکتیویسم برای نتیجه‌گیری و خدمت به هدف اجتماعی و ملی چیست؟ چه کسانی و چگونه این کار را انجام می‌دهند؟ شفاف‌سازی در این زمینه وظیفه‌ای گریزناپذیر است. در غیر اینصورت چیزی بنام حق و عدالت باقی نمی‌ماند. طرف که دست به تخریب و نابودی زده و یا دماغ‌گاو است، تصور می‌کند با استفاده از تلاشهای بسیاری از انسانها به سیاست پرداخته و معیار و جایگاهی کسب نموده است. اگر اینها را تشخیص داده و مقتضیات برخورد با آن را بجای نیاوریم، در حق آنهایی که بخوبی کار کرده و جان خود را در کف دست خود می‌گذارند بدی و ناحقی کرده‌ایم. وقتی از معیار، قدرت، حقوق و مسئولیت درون حزبی سخن می‌گوییم، ادای حق آنها اهمیت بسیاری می‌یابد. اگر برعکس این عمل

نماییم، به معنای خدمت به دشمن از درون صفوف ما خواهد بود. اگر چنین کنیم، اختیار عمل و مسئولیت چه خواهد شد؟ در ظاهر شخصیتی PKK ای است آنهم دارای اختیار عمل و موثر؛ اما اعمال و واقعیت وی به چه کسی خدمت می‌نماید؟ فهم این مسئله مهم است. دماغوک است، دروغگوست و ظاهراً بر صدها قهرمان واقعی و تلاشگر حکم می‌راند.

آشکار گشت که چنین شخصیت‌هایی هر لحظه ممکن است به دشمن پناه برده و به وی خدمت نمایند. حتی قادرند با عقب‌ماندگیهای خویش، قهرمانان تلاشگر را از بین ببرند. به همین دلیل ارزیابی صحیح وظایف، اختیارات و مسئولیتهای درون‌حزبی و ادای حق آن اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. معتقدم که علی‌رغم بغرنج‌بودن این اصطلاح، آن را روشن نموده‌ام و فکر می‌کنم شما هم اندکی برای درک آن تلاش به خرج می‌دهید. اینها اصطلاحاتی غیرقابل درک نیستند. جسارت و فداکاری دارید، به کمک آن به راحتی می‌توانید پیشروی نمایید. این تنها وظیفه من نیست. من وظیفه خود را انجام می‌دهم. هر اندازه انکار کنید، حتی دشمن من نیز معترف است که وظیفه خود را به خوبی انجام می‌دهم. باید همان چیز برای شما نیز مصداق داشته باشد. صلاحیت تأیید کار از آن من است. آیا راه دیگری وجود دارد و آیا با بهانه قرار دادن شیوه‌ای دیگر، می‌توانیم همدیگر را فریب دهیم؟ انسان وقتی تواند وظیفه خویش را انجام داده، مسئولیت خویش را بجای آورده و از اختیاراتش استفاده بهینه‌ای نماید، با نمایش اینکه برای چه کسی و چه فایده‌ای دربردارد، تنها حماقت خویش را نشان می‌دهد. با ایجاد تئوری بحران و یا مطرح نمودن دیگر گونه‌خویش در درون حزب نمی‌توانید پابندی‌تان به وظایف، اختیارات، حقوق و اهداف خویش را ثابت کنید. پابندی به وظایف، انجام عملیات در مقابل دشمن است و به معنی بدست آوردن موفقیت کاری در برابر دشمن خویش است. باید این مسئله را روشن کنیم. قطعاً باید مشارکت‌مان این را به ما و تمامی اطرافیانمان به شیوه‌ای متقاعدکننده نشان دهد.

با وجود این حقایق و وضوح و روشنی‌شان، اگر برخی هنوز حقایق را در پیش نگیرند، باید آنها را تحت عنوان یک فرد از خود غافل بی‌نظیر اعلام کنیم. اگر بازی به راه بیندازد، باید انسان‌نودن وی را اعلام نماییم. چرا بایستی اینهمه ما را به بازی بگیرد؟ آیا چنان نهادی هستیم که مستحق اینهمه بی‌احترامی باشد؟ آیا PKK چنین است؟ برخی به‌واسطه حیل‌هایی که هرروز پیشه می‌کنند،

مشکلات بسیاری ایجاد می‌نمایند. آیا مجبوریم که به آنها گوش فرا دهیم؟ به دسترنج خویش ارج خواهیم نهاد. همانگونه که من صادقانه فعالیت می‌کنم، او هم باید آنگونه باشد. اگر سالهاست که بازی به راه می‌اندازد، او را با خشم بیرون خواهم انداخت. آیا اختیارات ما را به اجبار به تصرف خویش در خواهد آورد؟ آیا فریب کاری خواهد کرد؟ آیا دیگر کافی نیست؟ هیچ موفقیت جدی‌ای ندارد؛ مسئول ریختن خون دهها رفیق است، به سبب برخورد ناصحیح با وظایف سبب شده که افراد بسیاری دستگیر شده و انسانهای بسیاری که به راحتی می‌توانند سازماندهی گردند، بدون سازماندهی باقی بمانند. چرا چنین شخصیتی را به عنوان پیشاهنگ قبول نمایم؟ اگر مکرراً ارزشها را ربوده و به هرجایی پیشکش کرده باشد، ما را با تحمیل خواسته‌های خویش مشغول نموده و خود را بعنوان یک بیمار تحمیل نموده باشد، با او چه کنم؟

در واقع برخورد تأسف می‌خوریم: چگونه موجودیت اینان تا به امروز تداوم یافت؟ همانطور که گفتم در آغاز، جامعه‌ای بیمار، اشخاص بیمار و اوضاعی "کُما" مانند وجود داشتند. در آستانه‌ی ورود به سال ۱۹۹۴ بیمار را از وضعیت کما خارج نمودیم. دیگر کسی نباید در وضعیت کما باقی بماند. توسعه سیاسی و نظامی PKK نشان می‌دهد که اوضاع از حالت کما بیرون آمده‌اند. اگر این صحیح باشد، کسی نباید در صفوف مبارزه بگوید: "من باز هم همانند گذشته برخورد نموده، تمامی خصوصیات بیمارگونه شخصیتی خود را بازتاب خواهم داد، جاه‌طلبی کرده و وظایف، اختیارات و مسئولیتها را غصب خواهم کرد" اگر اینگونه عمل کند من نیز اعلام خواهم کرد که او انسان نبوده، بلکه شخصیتی غافل از خود بوده و اخراجش خواهم کرد. به غیر از غافل نام دیگری ندارند و هیچگاه اجازه نخواهند داشت حتی اسم مرا بر زبان بیاورند. یا آنگونه که می‌گویم و انجام می‌دهم او نیز اندیشیده، عمل کرده و زندگی خواهد کرد و احترام و پابندی‌ای را که به ارزشها نشان می‌دهم او نیز نشان خواهد داد و یا مرا فریب نخواهد داد. اگر خود را فریب داده باشد، خود داند. خودفریبی او این حق را به او نمی‌دهد که مرا نیز فریب دهد. به اصطلاح خود را کودک و اغراق آمیز عنوان می‌کند! کودک و یا اغراق آمیز بودنش نیازی به اینکه مرا کودک و یا خدا تصور کند، ایجاد نمی‌نماید. پس از اینکه این همه معیارهای رفاقت ما را تکرار نموده و اینهمه خصوصیات پابندی به ما را نشان داد، اجازه ندارد نفهمد، نشنود و نبیند. اگر چنین بگوید، معلوم می‌شود که او

دغدغه دیگری دارد و به سازی دیگر می‌رقصد. باید برود و آن رقص را در جای دیگری اجرا کند. اجازه ندارد آن را در حوزه و قرارگاه جنگی من انجام دهد. اگر بگوید: "من می‌خواهم گروه تشکیل داده، PKK را منشعب کرده و ماجراهای دیگری بیافرینم"، بایستی اظهار دارم که این سازمان هم قوانین خویش را دارد، من نیز آن قوانین را به وی یادآوری خواهم نمود. اگر آنگونه عمل می‌کنی، پس قوانین را مدنظر قرار بده. حزب اصول کاری خویش را دارد، اگر چیزی را به بازی بگیری، آن اصول را بکار خواهیم بست. اینجا ملک پدری تان نیست که مطابق میل خویش عمل کرده و راحت طلبی پیشه نمایید، دیگر باید بدانید که اینجا قوانین خود را دارد. اگر تهدید به گریختن می‌کنید، بگریزید! ما هم مطابق آن یک شیوه تعقیب داریم. اگر تهدید می‌کنید که خویش را به عدم توانایی کار زده و یا نابود خواهید کرد، بکنید! ما نیز در مقابل چنین موردی تدابیر خویش را اتخاذ نموده‌ایم. اگر بخواهید بر آن سرپوش گذاشته و با روشهای ظریف‌تری بازی‌تان را به اجرا درآورید، بکنید! شیوه تشخیص اشخاصی نظیر شما را نیز ایجاد کرده‌ایم، شخصیت شما را برملا خواهیم نمود!

نتایج بازتاب شخصیت بیمار جامعه اینگونه هستند. جز این یک راه باقی می‌ماند و آن راهی است که انسان شدن می‌نامیم. پس باید بتوانید انسان شوید. همانگونه که از آب و هوا و نان خود دست برنمی‌دارید، نباید از زندگی شرافت‌مندانه انسانی نیز دست بردارید. باید پیوندهای آن با مبارزه و حزب را در شخصیت خود ایجاد نمایید. آیا یک زندگی باحیثیت و تحت نام عضو PKK را آسان تصور نمودید؟ اگر آسان می‌بود، آیا کسی همچون من که کوچکترین کار را دهها بار حساب کرده و در راه یک تکه نان مبارزه‌ای عظیم انجام می‌دهد، از هفت سالگی بدین سو اینچنین به خودسازی می‌پرداخت؟ آیا اینگونه زندگی کرده و می‌جنگید؟ آیا شخصی که از چنین نوع زندگی‌ای برخوردار بوده، اینهمه تهدید را به خود دیده و با جهان به مخالفت برخاسته، در برابر شما فریب می‌خورد؟ آیا با گریه و شکایت ممکن است خویش را به دست شما سپرده و به بازی گرفته شود؟ اندکی فہیم باشید!

اتوریت و نهادی که در مقابل شماست چیست و چگونه تشکیل شد؟ چه چیز را پذیرفته و چه چیز را نمی‌پذیرد؟ اگر وی را به جای خدا تصور کنید، آیا این هیچ تفاوتی با اعتقاد یک روستایی نسبت

به خدا دارد؟ آیا توانستید فایده‌ای از رئیس انگاشتن ما ببرید؟ این در حالیست که ما هزاران بار می‌گوییم که آنچنان نخواهیم شد. نه مطابق میل تو، بلکه مطابق واقعیات مان زندگی خواهیم کرد. قبلا می‌گفتند: "هر فرد شجاعی شیوه مخصوص به خود را دارد"، امکانات این کار از کجا آمده؟ تمامی امکانات از آن من است، اما تو آن را می‌ربایی! نه چنین شجاعتی و نه چنین کار کردنی پذیرفتنی نیست. برو و امکانات کار خود را ایجاد کن و آنگاه هرگونه که می‌خواهی عمل کن! در این موضوعات نیز آزادی وجود دارد اما برخی بدون آگاهی از محل تأمین امکانات کار، استفاده از آن را آزادی می‌پندارند.

همه می‌دانند که من برای به دست آوردن یک تکه نان چگونه کار کردم. چگونه بپذیرم برخی از ارزشها را به چنین دزدهایی تقدیم کنم؟ چه کسی می‌تواند علی‌رغم آنکه حق مطالبه بیشتری را به دست نیاورده، آن را بطلبد؟ چه کسی می‌تواند انتظار اختیار و مسئولیت را داشته باشد، علی‌رغم اینکه حق آن را به دست نیاورده باشد؟ قبول دارم که هنوز جوان، خام و غیرحرفه‌ای هستم و در واقع مطابق آن نیز حتی یادآوری مسئولیتها را چندان بجا نمی‌بینم؛ و گرنه می‌توانم با هرکس در مورد اینکه چه میزان ارزش را داراست به بحث پرداخته و آن را نشان دهم. باید هم بتوانیم نشان دهیم. اوضاعی عجیب به وجود آمدند؛ یک فریبکار اختیار صدها قهرمان تلاشگر را به دست گرفته، بدون هیچ کار و بدون صرف هیچ نیرویی و حتی با بکارگیری من سعی می‌کند موثر واقع شود. این تنها ریاست نمودن یک بورژوا و ارباب بر سر ما نیست بلکه به معنای بروز معضلی بزرگ برای ماست.

ما فروتن بوده و تا آخرین حد برای رفاقت آماده هستیم؛ رفقای خود را بسیار پاک می‌پنداریم اما این امر، حق و جرأت تحمیل اینچنین خواسته‌های خود را به کسی نمی‌دهد. برخوردهایی که بسیاری از شما دانسته و نادانسته پیشه کرده‌اند، به این معنی است. برخوردهایی است که پیوندشان با آموزش و هدف برقرار نشده و تلاش‌های متقابلی است که پیوند آن با دسترنج ایجاد نشده و حتی در تضاد با آنند، بنابراین به معنای دزدی بوده و اینها اشغالگری بیگانه هستند. این جنبش آنهاست و

¹ در متن اصلی Her Yigitin bir Yogurt Yiyisi Vardir آمده است که به معنی "هر شخص شجاعی شیوه ماست خوردن خود را دارد" می‌باشد؛ ضرب المثلی در زبان ترکی به معنی "هر کس روش مخصوص به خود را دارد".

دقیقاً برعکس آن، PKK جنبش دسترنج است. PKK جنبشی است که از بسیاری از خصوصیات انسانی محافظت می‌نماید. نمی‌توانید دم از ناآگاهی و آگاهی متفاوت بزنید. چگونه در کی متفاوت خواهید داشت؟ حال آنکه هزاران بار حقیقت را بر زبان رانده‌ام.

در واقع بحث در مورد دیکتاتوری و دمکراسی نیز همین‌گونه است. آلمانها در رأس این مسئله هستند. اروپا به اصطلاح در پی آن است که ثابت کند من چگونه دیکتاتوری هستم. ما با نسل‌کشی روبرو هستیم و تو با اسلحه‌هایت به این نسل‌کشی کمک می‌کنی و این کار دیکتاتوری محسوب نمی‌شود، اما ما را که با هزاران تلاش و کوشش در راه موجودیت یک ملت مبارزه کرده و سعی در ایجاد تئوریه می‌نماییم، دیکتاتور اعلام می‌کنید! عاقل باشید! دست از دیکتاتوری بردارید، چه کسی عامل قتل عام و چه کسی مدافع انسانیت است؟

یک عضو MHP^۱ می‌گفت: فنودالیسم شدید آپو در درون سازمان وجود دارد. توجه کنید، این سخن MHP است! از اقدامات یک عضو MHP می‌فهمیم که نه تنها برای خلق کردستان بلکه برای خلق ترکیه نیز به چه چیز و چگونه می‌اندیشد. این در حالیست که وقتی اینها از "اجرای شدید فنودالیسم" سخن می‌رانند، از طرف دیگر ما را به عنوان "خطرناکترین کمونیست و استالینیست"^۲ در قید حیات "متهم می‌نمودند. این نیز کار آنهاست اما واقعیتی را نشان می‌دهد. اینکه صاحبان این نگرش که تجزیه و نابودی عمیق یک خلق را در دستور کار خود قرار داده، نیروی محافظت ما از ارزشهای ملی و حیاتی یک خلق و نیروی اتوریتهمان در این موضوع را به عنوان "یک دیکتاتوری سهمناک" ارزیابی می‌نمایند، باید حقایق را از برخی جوانب به شما نشان دهد. زیرا بسیاری از افراد درون حزب و حتی نزدیک‌ترین اشخاص به ما نیز چنین جوانبی را بر زبان می‌رانند.

در مقایسه فاشیسم آلمان با فاشیسم ترک، می‌بینیم که چه شباهتهایی با همدیگر دارند. آشکار است که عملکرد و اتوریتته من به نام چه کسی بوده و در خدمت چیست. انسانهای عقب‌مانده را

^۱ Milliyetçi Hareket Partisi (MHP) حزب جنبش ملی پرست که سرهنگ آلب ارسلان تورکش رئیس آکادمی جنگ ترکیه آن را بنیان نهاد. این حزب پیشاهنگ جنبش فاشیستی ترکیه‌ای است که به گرگهای خاکستری مشهور هستند. این حزب که در انتخابات سال ۲۰۰۲ به ریاست دولت باخچه لی شکست سخنی خورد از کانون های فاشیستی در ترکیه است که مخالف سرسخت تحولات دمکراتیک به شمار می‌روند.

^۲ طرفداران ژوزف استالین دومین دبیرکل حزب بلشویک اتحاد جماهیر شوروی و رئیس جمهور آن کشور که اعمال نظامی و خشونت بار وی مشهور هستند.

مورد خطاب قرار می دهند. تمامی آنهایی را که در تنگنا قرار گرفته اند، آنها که در انقلاب مشارکت نمی نمایند، برده‌هایی که فکر می کنند می توانند آنها را تحت تاثیر قرار دهند، صاحبان منافع، ضعیف‌النفس‌ها، همه کسانی که آنها را می توان رفرمیست نامید، بورژوا و نیمه‌بورژواهایی که بدون تلاش و کوشش در پی سهم شدن در منافع ملی هستند را مورد خطاب قرار می دهند.

من عهدی با خاک و سنگ و افراد سرزمین خویش بسته‌ام. اجازه نمی‌دهم اینها عهدم را پایمال نمایند. خاطره و وصیت اینهمه شهید در نزد من هست، اجازه نمی‌دهم هیچ کسی اینها را پایمال نماید. چه کسی اجازه می‌دهد تا برخی به اندازه‌ای که حق‌شان نیست در این حزب جای اشغال نمایند. تا زمانی که زندگی می‌کنیم، اقتضای حق، حقوق، وصیت و خاطره را نشان خواهیم داد. اگر شما نیز صداقت داشته باشید، باید این را درک کنید. وصیت شهید چیست؟ خاطره وی چیست؟ حق و حقوق مقاومت طلبان چیست؟ باید اینها را درک نمایید. نمی‌توانید ادعا کنید که به نوعی دیگر می‌توانید کار را به نتیجه برسانید. در این رابطه بایستی اندکی جنگ را درک کنید. همانگونه که برای آلمانها و ترکهای فاشیست بازگفتیم، برای مخربان داخلی هم بازخواهیم گفت و آنهایی که به همان ساز می‌رقصند نیز خواهند فهمید!

من در زمین بازی خود قدرتمندم، هر روز با اتخاذ همه نوع تدابیر، بازی و مبارزه خود را به شکلی قدرتمند به پیش می‌برم. تا زمانی که هستی‌ام ادامه پیدا کند، اینگونه خواهد بود. باید بدانید که این به چه معناست. اگر مشارکتی را در نظر دارید، باید مطابق با آن باشد. حتی دولت نیز نمی‌تواند از راه به یغما بردن و ربودن موفق شود، تو می‌خواهی موفق شوی؟ این در حالیست که من با استفاده از روابط رفیق‌بازانه و یا روابط خصوصی‌ام کار نمی‌کنم. از داستان دوران هفت‌سالگی من پیدا بود که چنین برخوردهایی نخواهم داشت. با این شیوه نشان دادم که در کجا و چگونه جنگیدم. این را تنها برای سخن‌گفتنی ظاهری بیان نمی‌دارم. این را بدان جهت بازگو کردم که عمیقاً اندیشیده و بدانید چه معنایی دربر دارد. فعالیتهایی که من خواهان مطرح‌سازی آنها در کردستان هستم، چنین برخوردی را مقتضی می‌گردانند. من طبق چنین مقتضیاتی خود را پرورش نموده، پیشروی کرده و همان‌طور نیز به پیش می‌برم. کسی که به آن احساس تمایل می‌کند می‌تواند با من همراه شود. برخی هر نوع اسم و عنوان را بر آن اطلاق می‌کنند اما باز هم پافشاری می‌کنم. بدین

جهت مجدداً بر آن تاکید می‌کنم که برخی از اعضای به اصطلاح بلندپایه ما و یا برخی کادرهایمان در سطوح گوناگون، داشتن برخورد و موضعی که واقعیات ما را به هیچ بیانگارد، هنر بشمار می‌آورند. بر روی اینها فشار آورده و می‌خواهم آنها را اندکی به سوی مسیر صحیح بکشانم.

ما از کسی نخواستیم که به میدان بیاید و تاکنون برخوردی اینچنینی با هیچ کس نداشته‌ایم، اما چنان خویش را به رؤیایها سپرده‌اند که اگر مانع برخی از آنها نشوم تا به نابودی پیش خواهند رفت. برای اینکه به سوی نابودی نروند و جهت به خود آمدنشان آنها را اندکی می‌لرزانیم. حتی آن را نیز نپذیرفته و به حيله دست می‌زنند و این را سیاست تلقی می‌کنند. اینها به داعی که مستجاب نخواهد شد آمین می‌گویند! نمی‌توانید به خود عنوانی بخشیده و مطابق آن کار بطلید و اینگونه برخورد خویش را ایضاح نمایید. در طلب داشتن جنبشی ارتشی هستید. بنام ارتش، بسیاری از جوانانی را که به PKK و من اطمینان می‌ورزند با بی‌اصولیهای خویش به سوی مرگ فرستادید. اگر من از حساب اینها جويا شوم، چند ساعت می‌توانید مقاومت نمایید؟ بسیاری از اختیارات را در راستای تجزیه و پراکندن خلق بکار بردید. من موجب اعتقاد خلق به سازمان گشتم؛ این را با نام و دسترنج خویش فراهم آوردم. تو از آن برای پراکندن استفاده نمودی اما آیا حاضر هستی تقاضش را پس بدهی؟ هنوز اینها را به کسی یادآوری ننموده‌ام. چون متهم هستند، دچار اضطراب می‌گردند. من کارهای آموزشی را از هفت سالگی آغاز کرده‌ام، اما تو انسانهایی را که بنام رهبری و فرماندهی آموزش داده شده‌اند، در یک آن از بین می‌بری. چون از مسئله آگاه هستند، دست به هر نوع موضعگیری و رفتاری می‌زنند که آن را آزادی عنوان می‌کنند.

گفتیم که جوان هستند، چندان آموزش ندیده‌اند و باید به آنها فرصتی بدهیم. متوجه این نکته باشید. تمامی کاری که انجام دادم، باز هم قائل شدن فرصت برای آنان بود. نیازمند آموزش و تجربه‌اند. تمامی نیروی خویش را در این منظور صرف کرده و در راه آن ارائه می‌کنم، و گرنه می‌توانم حدس بزنم که این فرد چند پیشیز می‌ارزد و برای اثبات آن مشاهداتی هم دارم. اندکی مطالعه کرده و سطح معینی از ادراک را دارا می‌باشم. با عواطف خویش می‌توانم نیک، زیبا و زشت را از هم تفکیک نمایم. این را هیچ خواهی انگاشت، ما را همانند انسانی ساده پنداشته و خود را هم بسیار عاقل بشمار خواهی آورد! اما آیا این در شأن شماست؟ وقتی می‌گویم شرم‌آور است، به

اتمسفر جسارتی کورکورانه و یا گریان وارد خواهی شد! آیا می‌توانی ما را با این حيله‌ها فریب دهی؟ اما اگر توجه کنید، برزبان آوردن چنین گفته‌هایی توسط من به منظور مشارکت شما در برخی حقایق اساسی، ادای حق و حساب آنها، خواستن تقاص آن، صرف تلاش لازم برای آن و کسب نگرش و بویژه بنیادهای کاری آن از طرف شماست. شما را دعوت به کسب شخصیت و موضعی می‌نمایم که در این رابطه تماماً قابل قبول باشد. این نیز برخورداری بجا و مناسب است. باید چیزی را که از شما انتظار می‌رود، در حد توان خود نشان دهید. این قطعاً به نفع شما نیز خواهد بود و اقتضای اولین گامی است که در راه این دعوی برداشته‌اید. لازمه آنچه که لایق شماست و در تلاش برای آن هستید و شخصیت خود را وقف آن نموده‌اید به نوعی دیگر بجای آورده نمی‌شود. از یک نظر، این مهم لازمه احترام شما در حق خودتان و همچنین احترام ما نسبت به شما می‌باشد.

موضع آزادیخواهانه، موضعی است که کار را پیش می‌برد

سازمان ما سازمانی است که توان آزادانه‌ترین بحث را دارد. این ما هستیم که به اندازه انجام مباحث دموکراتیک، پیشاهنگی مناطق فعالیتی را نیز برعهده می‌گیریم. مضمون موارد بازگوشده، بیانگر ارزشی عظیم‌اند. اگر تاکنون درک نکرده باشید، سعی بر درک آن نمایید. هرکسی به سهم خود بایستی با برعهده گرفتن برخی وظایف، در این مسیر گامهایی را بردارد.

به منظور معنا یافتن عهد مصممی که با همدیگر بسته بودیم، این موارد را بیان می‌دارم تا همچون سرآغازی در سال ۱۹۹۴ از سوی تمامی پلاتفرمهای حزبی و واحدها به کار گرفته شود و به پیشرفتی نایل آیند. هم ناچار به چنین عملکردی هستیم و هم ظرفیت مناسبی برای اعمال چنین برخورداری را دارا هستیم. پیشبرد کار نیز تنها وظیفه من نیست، بلکه وظیفه همه ماست. موضع آزادیخواهانه مورد بحث ما نیز همین موضع است. موضع آزادیخواهانه، موضعی است که کار را پیش می‌برد. آزادی، فرصتی برای تن‌پروری و شکست و بردگی نبوده و دعوت به عدم درک و کار را به حال خود رها کردن نیست. برداشت صحیح آزادیخواهانه، روشن نمودن گام آغازین امریست که برای خود مناسب می‌بینی و فراهم کردن امکان برداشتن این گام از طریق تلاش و مبارزه‌ای کافی است. باید معنای صحیح اصطلاحات را درک کنیم. در تمامی مباحثی که در شرایطی برابر صورت می‌گیرند،

مشارکت داشته و در زندگی نیز به عنوان یک طرف سرزنده و در پیوند با مشارکتی آزادانه هستیم. امکان ایجاد شخصیتی در سطح پیشاهنگی برای زندگی را نیز ارائه می‌نمایم، این در حالیست که سطح پیشاهنگی مذکور دشواری دربر نداشته و همه جوانب آن قابل درک است. برای فراهم آوردن شرایط ایجاد چنین پلاتفرمی، خود را سالها وقف این امر نمودم. جهت کارکرد چنین پلاتفرمی، تلاشی عظیم و حیاتی که می‌توانم آن را بسیار صبورانه و خردمندانه بنامم از خود نشان دادم. اگر چنین چیزی صحت دارد، حداقل لیاقت آن را نشان دهید.

چگونه می‌توان گامی پیشرفته برداشت؟ تصمیم به استفاده از این فرصتها و عزم به گذار از عقب‌ماندگیها و بردگی‌های جدی، طبیعتاً موضعی صحیح تلقی می‌شود. قبلاً برخی گروههای سوسیال-شوون^۱ وجود داشتند که تحت نام آزادی، سعی داشتند پیشرفتی که با هزاران سختی ایجاد نموده بودیم را دچار تخریب سازند. می‌خواستند امکان آزادی‌ای را که در حد چند کلمه بوجود آورده بودیم، از دست ما گرفته و این را با فریب به‌عنوان سوسیالیسم جلوه دهند. حتی سعی می‌نمودند پیشرفتی را که مطلقاً با دسترنج خویش ایجاد نموده بودیم، غصب نموده و آن را با خدعه به عنوان یک اقتضای سوسیالیستی سازماندهی لنینیسمی^۲ به ما بقبولانند. این موارد موقعیت‌هایی را تداعی می‌نماید که ما آنها را پشت سر گذاشتیم. ملی‌گرایی ابتدایی^۳ نیز تحت نام میهن‌دوستی و گرایش ملی‌کردی تمامی ارزشهای ملی را به دشمن تقدیم نموده و چنین شیوه‌ای را تحمیل می‌کرد. این کار را همانند تاجری بسیار بد انجام داده و به تجارت خون می‌پرداختند. صاحبان کدام نوع از "دمکراسی" سعی می‌کردند اقدام ما در برابر چنین موضعی را به‌عنوان "اقدامات خطرناک"

^۱ چپ‌شوون، منکران اصل خویش؛ گرایش چپ ترک تحت تأثیر ایدئولوژی کمالیسم و از راه فریب و ترفندهای دولت، به دنباله‌گرایش انکارگرای فاشیستی ترک تبدیل شده و ماهیت خویش را از دست دادند. این محفل در ترکیه از دشمنان سرسخت میهن‌دوستی کردی بوده و علی‌رغم ادعای داشتن موضع انقلابی از انکارگراترین محافل ضد کردی به شمار می‌روند.

^۲ منسوب به لنین، ویلادیمیر ایلیچ اولیانوف (۱۸۷۰-۱۹۲۴) مشهور به لنین رهبر انقلاب اکبر و بنیانگذار اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی، که تحولاتی را در مارکسیسم ایجاد کرده و از جبرباوری اقتصادی به اختیارباوری روی آورد و عامل ذهنی در انقلاب را حائز اهمیت دانسته و بر نقش سازمان و کادرهای پیشاهنگ جهت انقلاب و پر کردن خلا ایدئولوژیک توده‌ها تأکید می‌ورزید. وی تئوری امپریالیسم به عنوان آخرین مرحله سرمایه‌داری را نیز وضع کرد. جسد مومیایی‌شده وی هم‌اکنون در موزه میدان سرخ مسکو قرار دارد. در مباحث مدیریتی، سازمانهای لنینیستی نوعی از سیستم سازمانی هستند که در مقابل سازمانهای افقی، از آن به‌عنوان سازمانهای عمودی نام برده می‌شود. اکثر احزاب امروزی نظام خویش را از سازمانهای لنینیستی گرفته‌اند. PKK پس از تحولات استراتژیکی از این سیستم سازمانی عمودی به سیستم سازمانی و مدیریتی افقی گذار نمود که تحت عنوان "کوما جواکین کردستان" یا معادل فارسی "کنفدرالیسم دمکراتیک کردستان" سازماندهی شد. کنگره خلق کردستان بالاترین ارگان آن می‌باشد.

^۳ ملی‌گرایی وارداتی با ساختاری ناقص که محصول پیشرفت اجتماعی نبوده و برای همه‌نوع ابزارشدگی مساعد است؛ شکلی از عشیره‌گرایی که نقاب ملی به خود می‌زند.

بازتاب دهند؟ محیط جامعه ما و واقعیت PKK چه بود؟ باید بتوانیم جنبش حافظ دسترنج، خصوصیات حزب سوسیالیستی مان و سوسیالیسم را نه تنها در سطحی تئوریک بلکه اینگونه به شکلی محسوس درک کنیم. سوسیالیسم بیانگر داشتن تلاشی معین و در عین حال درآمیختن این تلاش با سایر تلاشها و در نتیجه نیرومندشدن و کسب ثمره است. باید بدانیم سوسیالیسم مباحث طولیل کلام، سخن و تاریخ همانند چیزی که بسیاری انجام می دهند- نیست. سوسیالیسم برخوردهای داوطلبانه را شامل می شود. تعریف سوسیالیسم عملی عبارت است از؛ تلاشی مشترک، موضعی مشترک، نظارت بر این تلاش و موضع مشترک و نیز دفاع آگاهانه از آن. اگر در سخن ادعای سوسیالیسم کرده ولی موضعی عملی نداشته باشی، چنان سوسیالیسمی بی معناست. طبیعتاً نیازی نیست با ارائه صدها نمونه موجود، در پی اثبات شکست اینچنین نگرشهای سوسیالیستی برآییم.

همراه با آموزش، با توجه به سطوح درک شما به بحث‌هایی پی‌درپی در مورد چگونگی نیروی عملکرد همه جانبه به شیوهٔ PKK در دوران پیش رو پرداختیم. همچنین در صورت لزوم ارزیابی مجدد و همه جانبه در این چارچوب به شیوه‌ای صحیح برخورد نمودیم. باید جهت بحث در مورد این مسائل، جسارت بسیاری داشته باشید. چنین عملکردی، هم نیاز شماست و هم نیاز حزب. باید در هر پلاتفرم و واحد مربوطه، همچون یک سوسیالیست، جنگجو و سازمان‌دهنده، نشان دادن حساسیت در مورد فعالیتها را نه تنها به چشم یک نیاز بلکه به دید یک حق و به همان میزان به عنوان وظیفه‌ای ارزیابی نموده و اقتضای آن را بجای آورید.

اگر بر اساس چنین برخوردهایی وضعیت شما را با نمونه‌هایی بازگو نمایم، شاید بتوانید درک کنید. شما در حوزه PKK، با رهبری رودررو هستید. رهبری را مورد بحث قرار داده و سعی در درک درونی آن می‌نمایید. اگر ادعا می‌کنید که به عنوان یک PKK ای زندگی خواهید کرد، بیشتر از نان و آب و هوا نیازمند چنین چیزی هستید. باید بتوانید هم از نظر تئوری و عملی و هم از نظر معنوی و مادی از این فرصت بخوبی استفاده نمایید. من این مورد را برای حوزه PKK بیان می‌کنم؛ اگر خارج از آن آزادیخواهی جداگانه‌ای وجود داشته باشد، ترجیح دیگری است. اما اگر وارد این حوزه شده‌اید، باید مقتضیات آن را بجای آورید.

اگر برای اسلحه - که می‌خواهید آن را به عنوان یک واقعیت عینی به دست بگیرید- ارزشی قائل باشید، اگر اندکی تحت نام PKK طلب کار و وظیفه داشته باشید، اگر اندکی انسجام حرف و عمل داشته باشید، در آن صورت حتی قبل از نان و آب به تلاشهای ما نیازمندید. عدم درک و بی‌توجهی نسبت به آن، مرگ است. آیا اندکی ارزش برای PKK قائل نیستید، آیا اندکی PKK را گرامی نمی‌دارید؟ بنابراین وضعیتی خارج از این، به معنای مرگ است. می‌توانم این را در عمل بصورت بسیار محسوس نشان دهم. نه تنها نمی‌توانید دست به اسلحه برده و به کوهستانهای کردستان بروید بلکه حتی نمی‌توانید در اینجا نیز دو قدم بردارید. اگر از خارج میهن آمده باشید، به نام وطن و خلق خود قادر نیستید دو کلمه بر زبان رانده و به کوهستانها بروید. ادعا می‌کنم که نمی‌توانید این را انجام دهید. نه تنها نمی‌توانید تنورسین شده و پراکتیسین گردید بلکه در حال حاضر هر شخصی که در هر عرصه‌ای از کردستان فعالیت می‌کند، می‌داند که بدون ما قادر به هیچ کاری نیست. بدون من و به تبع آن بدون تجربه و آگاهی از اصطلاحات و نهادهای سیاسی اساسی، امکان پیشروی کاری وجود ندارد.

باید بتوانید از راه آموزش و تجربیات، دلیل غیرقابل چشم‌پوشی بودن برخی موارد و معنای تاریخی - فراتر از دیدن آن به صورت محسوس-، ضرورت و پیوند آن با آزادی را بسیار بخوبی به رفقایمان نشان داده و از معنای آن آگاه کنید و این را در ذهن خود حک کنید. مجدداً می‌گویم؛ من احتیاج چندانی به پایبندی‌ها ندارم، پایبندی‌ها به معنی افزایش بار مسئولیت‌هاست. اما شما قطعاً [به رهبری] نیاز دارید، به عنوان یک نهاد بدان احتیاج دارید. شخص چندان مهم نیست؛ موجودیت و یا عدم موجودیت من چندان مهم نیست. نهادهای شدن، نیاز هزار ساله ماست.

آنها که هر روز با ما در حال مبارزه هستند نیز به من محتاجند؛ هستند کسانی که می‌گویند: "ما به تو نیازمندیم." حتی مزد کتراه‌ها و مزدوران محلی که از جبهه مقابل به ما حمله می‌کنند را به ما مشروط کرده‌اند. "امتیاز آپو"^۱ چیست؟ این تنها برای کردستان مصداق ندارد؛ تمامی نیروهای ترکیه و حتی نیروهای بین‌المللی امتیازگیری خویش را در حیات ما می‌بینند. بسیاری از اشخاص در درون

^۱ APO Primi امتیازی که در ازای کار علیه PKK بخشیده می‌شد. دولت ترکیه این امتیازها را به کشورها، اشخاص و سازمانهای مختلفی اعطا می‌نمود. در این چارچوب، قراردادهای بزرگ تجاری بسته می‌شد. اکثر کشورها با تهدید به همکاری با PKK از چنین امتیازی استفاده می‌نمودند.

سازمان، با توجه به نیازشان به من، درصددند مسئولیت‌ها را از دست من خارج سازند. به خوبی به یاد دارم که؛ کسی می‌گفت برای توانمند شدن لازم است تا از تو استفاده کنم. می‌گویند؛ برای پیشرفتمان به تو نیاز داریم. هر وقت که از حالت نیاز به درآییم، آنگاه فایده خویش را در نابودی کامل ما می‌بینند. احزاب ترکیه نیز در درون چنین جریانی هستند. دمیرل^۱ می‌گفت: "کاش این مبارزه اندکی ادامه پیدا کند تا بتوانم رقیبم را شکست دهم"، مقصودش اوزال^۲ بود. اوزال برای ممانعت از بی‌تأثیر شدن خود در "چانکایا"^۳ در پی تماس با ما برآمد. علی‌رغم اینهمه موارد جالب توجه، زندگی ناآگاهانه از نهادینه شدن تاریخی [رهبری]، به معنی ناآگاهی از الفبای سیاست است.

نمی‌خواهم که تنها در سخن پایبند باشید. از برداشتن گامی با ادعا گرفته تا دستیابی به بهترین پیروزی -چه در مقابل آن باشید و چه همراه با آن- باید بدانید که پایبندی صحیح بسیار لازم بوده و بایستی آن را درک کرده و مطابق با آن کار کرد. این شرط لازم برای موفقیت در برخورد و کار کردن صحیح شماست. در این مورد دچار تگناهایی هستید. اگر بخواهید که با این تگناها کنار بیایم، نشان می‌دهد که چقدر عقب‌مانده و غیرحساس بوده -تنها کودکان می‌توانند شخصیت‌هایی اینچنین غیرسیاسی از خود نشان دهند، حتی کودکان هم درکی سریع دارند- و یا حاکی از آن خواهد بود که انسان‌هایی مجنون و ناآگاه از خویش هستید.

باید ایده‌آلیزه نمودن را به کناری بگذارید. ایده‌آلیسم می‌تواند این فایده را داشته باشد: گاه ایمان به یک ارزش، بدون آگاهی چندانی از بنیادهای علمی آن مفید است. اما بطور کلی به کنار نهادن واقعیت، همه چیز را در ایده‌آلیسم خلاصه کردن و اقدام به کار تنها از راه ایمان، به موضعی منجر

^۱ Soleyman Demirel سلیمان دمیرل، هشتمین رئیس‌جمهور ترکیه؛ از مهندسان تحصیل‌کرده در آمریکا که بعد از اعدام "عدنان مندرس" در جریان کودتای پایان دهه شصت توسط ژنرال "جمال گورسل" در حزب متبوعه مندرس (Demokrat Partisi) (DP) حزب دمکرات، جایگاهی یافته و سپس بر بستر حزب مذکور (Adalet Partisi) (AP) حزب عدالت را تشکیل داده و به سمت رهبری آن و نخست‌وزیری ترکیه رسید، در جریان کودتای ۱۹۸۰ توسط ژنرال کتغان اورن و انحلال حزب عدالت، Dogru Yol Partisi (DYP) حزب راه راست را تشکیل داد و هنگام مرگ مشکوک تورگوت اوزال هفتمین رئیس‌جمهور ترکیه در سال ۱۹۹۳ از نخست‌وزیری به رئیس‌جمهوری ارتقا یافت و رهبری حزب را به "تاسو چیلر" سپرد. از چهره‌های مشهوری است که جهت در دست نگه داشتن قدرت، گوش به زنگ بودن وی به او امر ژنرال‌های ترکیه زیانزد عوام ترکیه است.

^۲ تورگوت اوزال، رئیس‌جمهور ترکیه که اصالتاً از کردهای ملاطیه و تحصیل‌کرده آمریکا بود. وی حزب مام مین را تشکیل داد و به حکومت رسید و سپس رئیس‌جمهور شد. در سال ۱۹۹۳ پس از قبول مذاکره با PKK، توسط جناح جنگ ویژه به طرز مشکوکی به قتل رسید.

^۳ Cankaya Kosku کاخ چانکایا، کاخ ریاست جمهوری ترکیه در پایتخت آنکارا با نمایی به رنگ صورتی که به تقلید از "کاخ سفید" آمریکاییان آن را Penbe Kosk کاخ صورتی می‌نامند.

می‌گردد که تا فاناتیسم^۱ و نفی علم و ابژکتیویسم^۲ پیش می‌رود و این نه تنها فایده‌ای دربر ندارد بلکه موجب بروز خطرناکترین گمراهی می‌شود. این جنبه اکثراً در واقعیت انسانی ما وجود دارد و همه آنها نیز شکست می‌خورند. همه می‌دانند که با یک ایده آل بدون دستیابی به احساس واقعیت - من نیز آنگونه آغاز نمودم - آغاز به کار نموده، به تدریج علمی گشته و نسبت به واقعیت آگاه شدیم. در موفقیت سیاسی ما نیز به اندازه ایده آلیسم، دستیابی اینگونه به واقعیت جایی غیر قابل اغماض دارد. تحریف غایی ایده آلیسم نه تنها فایده‌ای دربر ندارد، بلکه ضررهای آن بر کسی پوشیده نیست.

نباید برخوردی پوزیتیویستی^۳ نیز داشت، یعنی نباید اسیر پدیده‌ها شد. سخن راندن از قدرت دشمن و ضعف ما، پوزیتیویسم است. نتایج ارزش‌دهی فراوان به پوزیتیویسم و به کنار نهادن ایده آلیسم، منفی خواهد بود. ضوابط کاری، شکل دیگر ایده‌آلیسم بوده و از نظر فلسفی، ماتریالیسم^۴ محض است. مشغول شدن به زندگی روزانه و قبول همه نوع سرنوشت برای خود، نوعی پراگماتیسم^۵ بسیار تنگ‌نظرانه، روزمرگی و فقدان اراده است. می‌دانیم که این نیز چندان ارزشی نداشته و برخوردی که اینچنین پوزیتیویستی باشد در انقلاب به معنی دچار شدن به اپورتونیسم و باقی ماندن در چنین حالتی است. عیان است که چنین موردی سبب قبول همه نوع تحمیلات دشمن و هر نوع مورد منفی و ناقص در درون سازمان خواهد گشت.

پیداست که از نظر فلسفی و سیاسی، مورد حائز اهمیت این است که بایستی نه به ایده آلیسمی خطرناک که به صورت بسیار بی‌معنی تعمیق یابد، دچار گشت و نه به واقعیت و یا پوزیتیویسمی افراطی. بدون شک اگر خود متوجه چنین نکاتی نباشید، آنچه در اینجا بدان اشاره نمودیم می‌تواند

^۱ فاناتیسم؛ اعتقاد تعصب‌آمیز، تعصب کورکورانه.

^۲ ابژکتیویسم؛ عینی‌گرایی، ایده آلیسم ابژکتیو، فلسفه‌ای که از نظر حسی به حقایق می‌نگرد.

^۳ پوزیتیویسم، اثبات‌گرایی یا اثباته؛ نگرشی که به‌زعم خود تنها آگاهی صحیح یعنی آگاهی مبتنی بر پدیده‌ها و یا داده‌های مرتبط با پدیده‌ها را می‌پذیرد. این اصطلاح را بر فلسفه "آگوست کنت" اطلاق می‌نمایند. عموماً اثبات‌گرایی تأکید می‌کند که آگاهی مرتبط با پدیده‌های قابل آزمایش و یا در معنایی کلی‌تر آگاهی علمی را آگاهی صحیح می‌داند. اکثر اثبات‌گرایان معترف به وجود آگاهی‌هایی از نوع منطقی و ریاضیات هستند ولی معتقدند که اینها علومی بی‌محتوا هستند. اساسی‌ترین ویژگی اثبات‌گرایی این است که نگرشهای سنتی فلسفی را با یک بار معنایی منفی به‌عنوان "متافیزیک" نامیده و با آن به مخالفت می‌پردازند. از "کنت" به این سو، "متافیزیک" آن دسته از علومی را تداعی می‌نمایند که متعلق به گذشته و مختص به یک مقطع بوده، حقیقت خود را از دست داده و جایشان را به علوم "پوزیتیو" داده است.

^۴ ماتریالیسم؛ ماده‌گرایی، اصالت ماده.

^۵ پراگماتیسم؛ اصالت دادن به عمل در مقابل فکر و عقیده، نوعی منفعت‌طلبی. پیشوای این مکتب ویلیام جیمز آمریکایی است.

شما را با نگرشهای فلسفی موجود در شخصیت‌تان روبرو نماید. این مواضع را همچون یک ترجیح در فلسفه نیز نمی‌بینم، بلکه مواردی هستند که به صورت ناخودآگاه در شخصیت شما وجود دارند.

با آموزش و ایجاد آگاهی سیاسی خویش این موارد را برطرف خواهید نمود. در درون حزب، برخوردی صحیح با رهبری بویژه برخوردی واقعگرایانه با ارزشهای انقلاب، همچنین برخوردی که پدیده و اراده را به شکلی معنادار توأم می‌نماید و بیانگر اتحاد ایده‌آلیسم و رئالیسم است را کسب خواهید کرد. ما این را برخورد فلسفی ماتریالیسم دیالکتیکی و یا نگرشی به دور از ماتریالیسم محض و ایده‌آلیسم می‌نامیم. در آخرین تحلیل می‌توانیم بگوییم که این دیدگاه‌ها نسبت به جهان و لازمه نگرش نسبت به کیهان نیز می‌باشد و این نگرش ماست.

مقام و موقعیت برای خدمت نمودن و مدیریت کارهاست

برخی سعی دارند مقام‌طلبی و یا با نامی دیگر، جاه‌طلبی را به شکلی بسیار خطرناک در PKK ترویج دهند. نباید از کنار مسئله مقام‌طلبی به سادگی و بدون انجام تحلیل گذشت. در پس جاه‌طلبی قطعاً نوعی تحمیل طبقاتی و یا موضع‌گیری طبقاتی علیه طبقه زحمتکشان و پیوند آن با استعمار وجود دارد. این مسئله بسیار برجسته است. خطاب به شما اظهار داشتم: طرف، با سرکوب بیش از حد افراد زیر فرمان خویش و یا با سوءاستفاده از مافوق خود یعنی من، با صرف دسترنجی اندک و یا صرف آنچه که به نظر ما دسترنج هم نیست، به مقامی بزرگ دست یافته است. حتی اگر فرصت بیابد، ما را نیست انگاشته و خویش را شایسته رهبری عمومی می‌بیند. در درون خود چنین نگرشی را دارد اما چون جرأت چندانی نمی‌کند، آن را آشکار نمی‌نماید.

چنین مواردی در طول تاریخ PKK بسیار دیده شد. با مقام‌طلبی تنها جاه‌طلبی، اشتیاق و آگوئیسم^۱ درون خویش را نشان نمی‌دهد هرچند تاثیر آن هم وجود دارد. اما بیشتر از آن می‌خواهد شانس تداوم به چیزی را بدهد که از خانواده خود، استعمار و بسیاری از محافل اجتماعی گرفته است. جهت به دست آوردن یک موقعیت جداگانه طبقاتی بدون هیچ فعالیت و مبارزه‌ای در راه آن، دسترنج موجود در PKK را به هدر داده، با بهانه قرار دادن دسترنج - علی‌رغم اینکه دسترنجی ندارد -

^۱ آگوئیسم؟ خودپرستی، خودپسندی، عقیده به اینکه طبیعت انسان در هر زمان و مکانی اساساً خودخواه است؛ لذا زمامدار باید انگیزه‌اش خودخواهی و خودپرستی باشد.

و با بر زبان راندن نام و عنوان حزب از ما خواهان فرصت پیشرفت است. به سبب جسارت کورکورانه و پیوند آن با غریزه‌های طبقاتی و استعمارگری، بدون شناخت هیچ نوع مقرراتی دست به چنین عملی می‌زند. این را **گرایش عبدالحمیدی**^۱ می‌نامید که به نوعی در پیوند با کمالیسم است. گرایش عبدالحمیدی به نوعی **"پیش کمالیسم"** است. کمالیسم گامی را که عبدالحمید برداشته برای خود بصورت تکیه‌گاه درمی‌آورد. عبدالحمید، پدر کمالیستها است. تمامی پاشاهای کمالیست هم از نظر تئوریک و سیاسی و هم از نظر عملی در مدارس عبدالحمید پرورش یافتند. از این پس، جاه‌طلبان درون سازمان را متأثرشدگان از کمالیسم و یا سرکوب‌گرانی به شیوه او می‌نامیم. اینها تصور می‌کنند که با سوءاستفاده از وضعیت بردگی خلقمان و به اصطلاح با متحول‌سازی تشکل PKK به شیوه دلخواه خویش، در یک لحظه حزب را غارت نموده و به اهداف خویش خواهند رسید.

اگر جاه‌طلبی را توضیح دهیم خواهیم دید که در درون آن محاسبات منفعت‌طلبانه بسیاری وجود دارند. تأثیرگذاری یک جاه‌طلب در میان صد نفر به معنی تحول صد نفر به صورت دلخواه خویش است. تحول اینچنینی صد نفر به معنی شکست یک حزب و ایجاد حزبی بدون زحمت است. سبب اینهمه جسارت کورکورانه اینها چیست؟ جسارت کورکورانه چنین است: منفعتی که به دست آورده و یا به عبارت صحیح‌تر چیزی که به دست خواهد آورد تکیه‌گاهی دارد؛ تکیه‌گاه مذکور، چنین جسارتی می‌طلبد. شخصیت بزرگی ندارد، اما چیزی را که به عنوان هدف درک کرده و خواهان به دست آوردن آن است، بسیار بزرگ است و تکیه‌گاه‌هایی که می‌خواهند وی را مشهور کنند نیز بسیار بزرگ هستند. در چنین وضعیتی شخصیت حقیر چه می‌کند؟ جسارتی بسیار کورکورانه یافته، تمامی خواستهای درونی را آشکار کرده و غافل از گفته خویش است.

^۱ مقصود سلطان عبدالحمید دوم است. سلطان عبدالحمید دوم در سال ۱۸۷۶ به کمک مدحت پاشا که در رأس گروه لبرها قرار داشت به مقام سلطنت رسید. او ابتدا مدحت پاشا را به قتل رساند و سپس چند سال بعد مجلس ملی را منحل کرد و خود راساً زمام امور را به دست گرفت. او مستبدی بسیار حلیه‌گر و در عین حال دیکتاتوری خون‌آشام بود. اوضاع ارامنه در زمان سلطنت او به اسفبارترین و دهشتناک‌ترین وضع خود از آغاز سلطه آل عثمان رسید. در این کار 'Ham'd'ye Alaylar' افواج حمیده^۲ که از عشایر مزدور امپراتوری تشکیل شده بودند نقش داشتند. پان اسلامیم و سنتز ترک و اسلام در زمان سلطنت وی به موضوع بحث امپراتوری تبدیل شد. سرانجام سلطان عبدالحمید در سال ۱۹۰۸ توسط "ترکان جوان" با کودتایی روبرو شد و بعد از آن سلطنت او جنبه تشریفاتی پیدا کرد و در سال ۱۹۰۹ توسط ترکان جوان از سلطنت خلع شد.

این روانشناسی چگونه ایجاد می‌شود؟ بسیار بهتر از تحلیل یک روانشناس آن را بازگو می‌نمایم. روانشناسان اینهمه بر حقایق واقف نیستند. چنین تحلیلات روانشناختی را از تجربیات حیات خویش کسب نموده‌ام. حتی درک حرکات چشم، صورت و گوش شخص نیز چندان برایم دشوار نیست. برخی را از نزدیک دیده و سنجیدم. در واقع خواهان دستیابی سریعتر [به مقام] است و چشمش در پی برخی ارزشهاست. بیشتر هم می‌توانم توضیح دهم: وضعیتی بسیار متداول تحت عنوان فرماندهی نیز در صفوف ما ایجاد شده است. طرف بدون اینکه تلاشی صرف کند در پی دستیابی به فرماندهی بالاتری است. می‌اندیشد که چگونه قادر خواهد بود از صدها جنگجوی نیک، ارزشمند و زحمتکش سوءاستفاده کند؛ برخی را به امر محافظت شخصی خویش اختصاص داده و برخی را همچون خدمتکار بکار می‌برد. دچار سرمستی شده و برای دستیابی آسان به فرماندهی، به هر نوع دیوانگی دست می‌زند. این بازتاب دیگر مقام‌طلبی در حوزه نظامی است.

او را به مدیریت توده خلق انتصاب کرده‌ایم، اما در آنجا هم جاه‌طلبی می‌کند. قبلاً هیچ نداشت و در یک لحظه توده‌های خلق و هر نوع آسایشی را در اختیار خود می‌بیند. انسانی که قبلاً بایستی بخاطر یک لقمه نان بخور و نمیر تلاش فراوانی نشان می‌داد، وقتی به ناگاه این امکانات را می‌بیند، وضعیت وحشتناکی به خود می‌گیرد. می‌خواهد مقامش اندکی بالاتر رفته و چند روز بعد، از اعضای مدیریت اظهار نارضایتی می‌کند. سبب نارضایتی‌اش هم در واقع این است که فلان شخص مدیر در مقابل وی مانع‌سازی کرده است. در پی تک‌روی است. برای خدمت نمودن خواهان تک‌روی نیست و [تک‌روی‌اش] برای این نیست که موفق به انجام برخی کارها شود، بلکه می‌خواهد حوزه خویش را گسترش داده و مواضع دلبخواهی خویش را هرچه بیشتر به خلق تحمیل کند. می‌خواهد در مورد خویش بیشتر مبالغه نموده و بقبولاند و در صورت امکان خویش را به صورت اربابی درآورد که به آسانی قابل کنار گذاشتن نیست. این نیز برخورد جاه‌طلبانه و یا تحمیل طبقاتی و تحمیل دشمنانه دیگری است که در فعالیتهای توده‌ای به صورت متداول پیش می‌آید.

این مسئله را در تحلیل شخصیتی اخلاک‌گری که نامش "شتر"^۱ بود و در زندان تا حد رهبری تمامی رفقا پیش رفته بود نیز آشکار ساخته و خود شخصاً حالات روحی وی را از نزدیک مورد مشاهده

^۱ محمد شتر، اخلاک‌گری که گرایش وی لزوم دوری‌گزینی از مبارزه مسلحانه و گسترش فعالیت در اروپا همانند سایر احزاب بود.

قرار دادم. نظری به دوران کودکی و خانواده وی بیندازید: برای جمع‌آوری پول، روزنامه‌ای یک صفحه‌ای منتشر کرده‌اند، آن را با دروغ و سرهم‌بندی پر کرده و سپس می‌فروختند و سود می‌بردند. وی بسیاری از تجارب حیاتی نظیر این را دارا بوده که بر پایه چپاول بنیاد نهاده شده‌اند. این یک ویژگی است. در زندان، مظلوم و کمال و خیری^۱ مقاومت‌های بزرگی را پیشه کرده بودند، این شخص هم بدون اینکه کوچکترین گرسنگی را بر خود روا دارد، در چهل و پنجمین روز اعتصاب در آن مشارکت می‌کند. در نمونه زندان هم می‌بینیم که ماهیت دغلكاران، دزدان و مقام‌طلبان چگونه برملا می‌شود. او مقامی به دست می‌آورد. قهرمانان بزرگ شهید می‌شوند، اما او بدون اینکه ضرری متوجهش شود جان سالم به‌در می‌برد. مقاومت ژانویه ۱۹۸۴ مقاومتی عظیم بود،^۲ شکنجه‌های سختی در کار بودند، اما او بدون تحمل کوچکترین درد ناشی از آن، خود را به عنوان سخنگوی درجه اول زندانیان نشان داده و به مسامحه با دشمن دست می‌زند. یک میهن‌دوست معمولی ما که در آن هنگام نزد وی بوده به قتل می‌رسد اما او توافقنامه را امضا کرده و قبول می‌کند که رفقا را وادار به خواندن سرود ملی [ترکیه]، پوشیدن لباس زندان و اجرای فرامین دست‌اندرکاران زندان نماید. به همین منظور تا حد غائی فریبکاری نشان داده و پس از آن نیز چنین فعالیت‌هایی را تعمیق می‌بخشد. در میان زندانیان دودستگی ایجاد کرده و بین آنها درگیری ایجاد می‌نماید. در سال ۱۹۸۸ به سوءاستفاده از عواطف روی می‌آورد و با سوءاستفاده از جنبه عاطفی یک شخص اقدامی مهم انجام می‌دهد که خود پیشاهنگی آن را برعهده دارد. درصدد برمی‌آید تا رفقای سرشناس را در ماجرای تونل^۳ به سوی نابودی ببرد؛ هنگامی که موفق به این امر نمی‌گردد با استفاده از دور نمودن این رفقا از سایر افرادمان نیرو گرفته و سپس به اینجا نزد ما می‌آید.

به اصطلاح یک رهبر است؛ رهبر زندان!، بلایی است که بر روی دستاوردهای هزاران پیکارگر و مقاومت‌طلب جا خوش کرده است! تمامی نشانه‌ها گواه آن است که این کار را از راه توافق با

^۱ اعضای مقاومت طلب گروه آپوئستی در زندان که به شهادت رسیدند.

^۲ اعتصاب غذای بزرگ که شصت و چهار روز ادامه داشت و رفقای نظیر کمال پیر، محمد خیری دورموش، علی چیچک و عاکف یلماز در آن به شهادت رسیدند. مصطفی فرهسو از بازماندگان این اعتصاب غذا بود که بعدها با چند افسر ترک که به دست گریلاها اسیر شده بودند مبادله گشت. رهبری وی را "شهید زنده" نامید.

^۳ ماجرای تونل؛ ماجرابی که طی آن "محمد شتر" نقشه کشیدن یک تونل برای گریز از زندان را کشید اما به دشمن نیز خیر داد. هدفش این بود که از طرفی با طرح مسئله تونل در زندان به شهرت دست یافته و از طرف دیگر رفقای طراز اول را از تونل فراری داده و در خروجی تونل به دست نیروهای دشمن که در آنجا کمین نموده بودند به قتل برساند. این نقشه پروواکتیو (اخلالگرانه) توسط رفقا کشف و خنثی شد.

دشمن انجام داده است. خود را به رفقای زندانی قبولانده است. اگر کوچکترین سخنی در مورد وی بگویی، کسانی که پیرامون وی جای گرفته‌اند و تمامی رفقای که زندانیان به آنها پایبندند، از او پشتیبانی خواهند کرد. اگر به او بگویم بالای چشمت ابروست، رفقا رنجیده خواهند شد. این فرد معضل‌ساز تا بدین حد تأثیرگذار شده است. از جنبه روانشناسی سخن می‌گویم. نزد ما آمده و می‌خواست مواردی را بازگو کند اما نمی‌توانست و مسئله "دیکتاتوری" اینگونه مطرح شد. به قول خودش، می‌ترسید! چیزی که می‌خواست بگوید این بود: می‌خواست همانگونه که رفقا را وادار به خواندن سرود ملی در نزد دشمن کرده و همه نوع رفتاری را به رفقا قبولانده، من نیز توافقی را که او با دشمن به عمل آورده بود تأیید کنم. برای این منظور، به زعم خود به دمکراسی نیاز داشت! به نظر وی دمکراسی یعنی آزادی خیانت! بدون هیچ تلاش و کوششی نیرویی اینچنینی به دست آورده و می‌خواهد من نیز آن را تأیید نمایم. اگر تأیید نکنم، همه نوع هنر به انحطاط کشیدن و همه نوع تکنیک‌های به بازی گرفتن را به کار می‌برد.

چیزی که در اینجا به عنوان نمونه‌ای باید بدان اشاره کرد این است که شخص نامبرده به اشک ریختن پناه برده و برای تأثیرگذاری همه‌نوع فریب‌کارهای شخصی را بکار می‌برد. در صورت لزوم، عوامفریبی بی‌همتا می‌شود، به هیولایی مبدل می‌گردد که می‌تواند در یک لحظه رفیق خویش را نابود نماید و یا برای یک لذت بسیار ناچیز خویش، رفقا را تماماً نابود می‌نماید. باید بیشتر بررسی نمایید. نکاتی که بدان اشاره نمودم فراتر از یک ارزیابی سیاسی، می‌تواند موضوع وسیعی برای فعالیت و یا تحقیق ادبی باشد.

در فرجام کار ما را به "پلخانوف" از مُدافتاده^۱ تشبیه می‌نماید و او هم "لنین جدید" خواهد شد! این مسئله در نامه‌هایی که از زندان فرستاده بود، آشکار شده است. خانواده‌اش میلیاردها پول را سرقت کرده و او با غضب پولهایی که از راه فعالیت‌های زندان به دست آمده تمامی خانواده‌اش را به اروپا منتقل کرده است. مبلغ بسیاری را رایگان به چنگ آورده و با فروختن PKK به جمهوری

^۱ گتورکی والتنیوویچ پلخانف، (۱۸۵۶-۱۹۱۸) مارکسیست روسی و از بنیانگذاران حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود. بعد از انشعاب حزب به دو جناح بلشویک و منشویک او به جناح منشویک پیوست اما همواره سعی در ایجاد اتحاد بین دو حزب داشت. پلخانف معتقد بود، سرمایه‌داری باید رشد کند تا سوسیالیسم ممکن گردد و از همین رو با دولت شوروی مخالف بود.

ترکیه، در پی رهبری کردستان برمی آید! بنگرید روند دمکراسی را! بنگرید هنگهای محافظ جدید عبدالحمید را!

هر چند شخصیتی حزبی کسب می کنیم اما چنین نوعی از رهبری نیز در صفوف ما دیده می شود. فردی که قبلاً یک تهیدست بوده، ارزشهای مادی را به تمامی خویشاوندان خود پیشکش می نماید، این نیز کافی نبوده، در پی آن است که مقام بالاتری به دست آورده، به جاه طلبی افزونتری پرداخته و هر چه بیشتر PKK را بفروشد. انگار فروش آن در زندان کافی نبوده، می خواهد در بیرون آن را بفروشد. وقتی می خواهم او را متوقف کنم، می گوید؛ "آیا می خواهی مانع لنین جدید شوی؟ آیا تو دیکتاتور هستی؟" به نظر من، بازی ناچیز است اما اگر مانعش نشویم، چنان کیفیتی دارد که می تواند تمامی PKK را بفروشد.

پیدا است که باید بر روی جاه طلبی و جسارت کورکورانه بیشتر کار کنیم. آنها در زندان بودند و شرایط زندان را همه می دانند، چندان متهم نمی کنم اما باز هم نتوانستند وظیفه شخصیت حزبی و وظیفه حفاظت از دسترنج و مقاومت را بخوبی بجای آورند. چرا بجای یک نمایندگی مطلوب، در پی نمایندگی بسیار خطرناکی برآمدند و یا چرا سایر رفقای ما از درک این امر غافل ماندند؟ معتقدان به دمکراسی، دقیقاً بایستی در اینجا ارزشهای حزب مان را پاس بدارند. چرا شخصی که حق ارزشهای حزب را ادا نکرده و حتی در تضاد با آنها بود، از زیر بار آن شانه خالی کرد؟ آنهايي که برای دستیابی به جاه و مقام چنین اقداماتی را از طریق پیوندی بسیار نزدیک با دشمن انجام دادند، چگونه به وضعیتی می رسند که مستقیم و یا غیرمستقیم می توانند حیات مقاومت طلبانه شما را بفروشند؟ باید از این مسئله درسهایی فرا بگیرید.

چنین نکاتی را برای رفقای مقاومت طلب مستقر در کوهستانها هم بیان داشتیم. نمونه دیگری هم وجود داشت که در واقع از ما هم نبود. در آنجا رفقا را سرکوب کرده و در اینجا هم با سوءاستفاده از من بر تمامی کمپ حاکمیت ایجاد می نمود. تنها برای افزایش تأثیر و نفوذ خویش افراد ما را به کشتن می داد، آنها هم به شیوه ای وحشیانه! اندکی مانده بود که این کار را تا حد کشتن من نیز پیش

ببرد. در اینجا بود که مانع او شدیم. می توان نمونه های دیگری را نیز برشمرد. شخصیتی که جسارتی اینچنین کورکورانه دارد، کسی نیست که معمولی تلقی شود.

باید این مسئله را با تأکید بیان نمود: آنچه که به جاه طلبان نیرو می بخشد، زمینه ای است که افراد در آن برده وار همه چیز را می پذیرند. باید این گفته را نیز بیفزاییم؛ آنانی که بر بنیاد دسترنجی سوسیالیستی به حزب نپیوسته اند، آنهایی که در کنار صرف دسترنج نمی توانند از آن دفاع نمایند و این را با کردار و گفتاری مطلوب بجای نمی آورند، بزرگترین تکیه گاه جاه طلبی را تشکیل داده و باید آنها را حداقل به اندازه جاه طلبان، مقصر قلمداد نمود. آشکار است که باید مانع چنین رویدادی شد.

موقعیت، مقام و غرور لازم هستند، اما برای چه چیز؟ اینها به منظور بیشتر خدمت نمودن، لازم هستند. مثلاً من مسئولیت و موقعیت رهبری را دارم و در حد گسترده ای آن را به تنهایی اجرا می کنم. عموماً با به فعالیت و داشتن رفقا و خلق آن را اجرا می کنم. اما به نسبت فراوانی نیز با گامهای خود به پیش می روم و در واقع چنین وضعیتی، اجباری است. علی رغم نبود انگیزه و کفایت از سوی رفقا، به شیوه ای عالی نمایندگی کلکتیو را اجرا می نمایم. با موفقیت خلق را در پیگیری این کار مدیریت می نمایم. با وجود این، تکرور نمی کنم. توجیهش اینگونه است: کارها را به خوبی انجام داده و به شیوه ای عالی خدمت می نمایم. ایراد و خطراتی در کار وجود دارد اما تا زمانی که زنده هستم، لاف بهترین کار را انجام خواهم داد. به دلیل ماهیت اینچینی مسئولیت مذکور، طبیعتاً اکثریت خلق آن را تأیید می کنند. این، مقام طلبی و یا جاه طلبی نیست بلکه بکار و داشتن مطلوب یک نهاد و شخص است. در واقع رهبری را خود ایجاد نمودم و آنرا کارایی می بخشم. آن را از طرف خود به عنوان یک نهاد برای دیگران بجای خواهم گذاشت. دیگران نه چیزی بنام نهاد از خود بجای گذاشتند و نه به پیشرفت من کمک چندانی نمودند. اما هنوز هم روزانه حق آن را ادا می نمایم. بایستی بدون نقص تا ذره ذره وجود خویش خدمت کنی و مشارکت رهبری را در موضوعات نظامی، سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی نشان دهی. آنوقت بجا خواهد بود که بگویی به صورت عالی از این مقام استفاده می کنی و کاری را که ده نفر نمی توانند صورت دهند، به انجام می رسانی. باید به صورت کلکتیو عمل نمایم و یا در صورت امکان به نوعی بتوانیم ظهور ده رهبر

دیگر را میسر نماییم. این درس را آموخته و بکار بندید. اگر مسئولیت‌هایی را که خواهانید، اینگونه به‌طور مطلوب ارزیابی نموده و به صورت صحیح از آنها استفاده نمایید، به بهترین نحو به جاه طلبان پاسخ داده‌اید. اگر ارزیاب تمامی اعضای حزب و یا نهادهای حزبی اینگونه باشد، جاه‌طلبانی در میان نمی‌مانند. توان پرکردن جای آنها و نمایندگی این مسئولیت در زمان مناسب و از طریق شخصیت‌های مطلوب و باکفایت، توسعه و موفقیتی عظیم است که حزب و ارتش بدان دست خواهند یافت.

به همین جهت باید مسئله رتبه و مقام را روشنتر نمود. بویژه وظیفه و پابندی به هدف اهمیت فراوانی دارد. به تناسبی که به اهدافی پایبند بوده و حیاتی سرشار از بجای آوردن وظایف داشته باشید، مقام معنا می‌یابد. آنگاه موثر و قدرتمند بوده و مقام می‌تواند معنایی داشته باشد. تمامی اینها، احساس مسئولیت عظیمی را لازم می‌گرداند. باید بدانید که مسئول بوده و مقامی که به شما داده می‌شود جهت موفقیت در وظایف است. چه نوع وظیفه‌ای؟ وظیفه ایجاد سازمان، پراکتیک و توسعه ارتش. مقام آن چیست؟ مثلاً فرماندهی یک واحد یا ایالت، یک مقام است. مسئولیت آن چیست؟ اگر این کار بخوبی پیش رود، پیروزی از آن شماست و گرنه مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید. حق ندارید هنگامی که کارها به صورت مثبت پیش رفتند خود را صاحب آن دانسته و اگر منفی بودند، دیگران را مسئول آن قلمداد کنید.

مقام، مکان کارایی بخشیدن به انسانها است، جای خدمت است و هدف آن نیز بجای آوردن موفقیت‌آمیز وظیفه ایجاد تکامل ارتشی می‌باشد. اگر مقام و نهاد اینگونه تلقی شود، بامعنی خواهد بود. جا خوش کردن در یک مقام، عدم احساس مسئولیت در برابر هیچ نهاد و شخصی، عدم توجه به وظیفه، عدم توجه کافی به اهداف، انجام برخی کارهای ظاهری، سرکوب زیردستان، فریب فرادستان و پیشه کردن زندگی راحت‌طلبانه از راه این، تعریف دیگر مقام‌طلبی است. ما به اینها فرصت نخواهیم داد. اینها مواردی هستند که شما توانایی تشخیص آنها را از هم ندارید. بویژه بعنوان کادرهای طراز اول، باید مقام، وظیفه، مسئولیت، موقعیت، مدیریت و اجرای آن را بعنوان مسائل رهبری ارزیابی نمایید. می‌دانم که در این رابطه کفایت لازم را ندارید، اما برخورد صحیح نیز این است که کفایت لازم را داشته باشید.

به شفاف‌سازی جنبه‌های بسیار وسیع موضوع می‌پردازم. به سهم خود، از این تشریحات درسی برخوردار شوید. این نکات برای جنبشی که در پی تشکیل دولت و یا طرح پیشروی بسوی قدرت است، مواردی حیاتی هستند. فکر نمی‌کنم کسانی که از تمامی برخوردهای گذشته ناآگاه بوده و یا آنها که همانند برده‌سایر قدرتها زندگی می‌کنند، بتوانند چیزی از رهبری و اتوریته درک نمایند. من نیز مدتی طولانی اینگونه بودم. گفتن اینها شرمی دربر ندارد اما در پیشروی بسوی قدرت، اتوریته، مقام، وظیفه، مسئولیت، مدیریت، مقررات و نزاکت و اصول آن بسیار لازم هستند. باید اینها را بدانید.

اگر آزادی را همانند افسارگسیختگی فرض کنید و اگر برداشت شما از زندگی، قیدوبندهای بی‌مورد است، پیداست که پیشروی شما فاقد معنا خواهد بود. با چنین برخوردی نمی‌توانید در مسیر آزادی پیشروی نمایید. اینها نگرشهایی ابتدایی هستند. افسارگسیختگی، آزادی نیست. آزادی نه به معنای رهایی از قیدوبند است و نه گرفتار شدن در آن، هر دو اینها اشتباهند. آزادی، بجای آوردن مقررات است.

به یاد آوردن نهاد رهبری بصورت گاه‌به‌گاه به چه معناست؟ زیبا تلقی کردن نهاد رهبری در اوقاتی که به ذهن خطور می‌نماید - آنهم به شکل یادآوری معمولی - یک نوع برخورد نوین با رهبری می‌باشد که حتی خلق نیز مدتی است چنین شیوه‌ای را پشت سر نهاده است. رهبری نه نهادی است که مطابق میل خویش در پی تنظیم وی بوده و بگوییم که تو اینگونه ضرورت می‌یابی و باید اینچنین باشی و نه نهادی است که تنها در شرایط دشوار به ذهن خطور نماید. اینها برخوردهایی اشتباه و ناقص هستند.

دستیابی به یک رهبری ملی و طبقاتی، در حکم گوشت و استخوان و خون برای بدن است. معنای آن برای فردی زحمتکش، طبقه‌ای سوسیالیست و یک ملت اینگونه است. نهاد رهبری را به‌عنوان موردی بسیار موقت تلقی نمودن و اندیشیدن به آن به گونه‌ای که گویا تنها گاه‌به‌گاه می‌تواند برایمان لازم باشد، در واقع به معنی خارج از واقعیت‌ها زیستن است. چنین برخوردی از یک نظر نفی رهبری و یا تطابق زندگی خود با آن تنها به هنگام احساس نیاز است. چنین عملکردی از سوی

شخص، بدان معناست که وی خود را به صورت عضوی نمی‌بیند که تماماً به جنبش ملی و یا طبقاتی پیوسته باشد، بلکه درصدد است گاه‌به‌گاه از این ملت و طبقه استفاده نماید. این اشخاص چه کسانی هستند؟ اینها ممکن است استعمارگران، مزدوران، خرده‌بورژواهای گوناگون و طبقه متوسط باشند. اشخاصی که به نام آنها عمل می‌کنند، ممکن است اینچنین ببیندیشند. در اینجا مجدداً ماهیت خود را برملا می‌سازند و آنها که بر خوردی ناقص و سلیقه‌ای دارند در واقع نماینده سایر طبقات و مزدوران بوده و کسانی هستند که مطابق آنها شیوه خاصی را پیشه کرده‌اند. منظور وابسته‌سازی شخص به خود و یا رد وی نیست، در اینجا موضوع بحث ما بر خورد سلیقه‌ای است. اگر کسی بخواهد مطابق میل خود به این مسئله معنا دهد، خطاست. این یک واقعیت عینی تاریخی است، باید همانگونه که هست درکش نمایید. اگر بر خورد سلیقه‌ای را وارد کار کردید، پیداست که مسئله را مطابق خواست طبقه‌ای دیگری و یا مزدوری تفسیر می‌نمایید. انجام آگاهانه و یا ناآگاهانه آن چندان مهم نیست. وقتی بر خورد سلیقه‌ای مطرح شود، تمامی خصوصیات کار با همه جوانب خود در تمامی مراحل کاری با دقت و هوشیاری عظیمی پیاده نشوند و فرد زندگی خود را با چنین شیوه‌ای عجین نسازد، آنگاه رهبری طبقه‌ای دیگر در آنجا بروز می‌کند. این نیز به معنای راحت‌طلبی است. چیزی که تو شیوه مخصوص به خود می‌نامی، موضع طبقه‌ای دیگر و موضع مزدوران و برده‌هاست. آشکار است که رهبر راستین ما چنین نیست. این تو هستی که دچار خسران خواهی شد و خویش را در مقابل رهبری واقعی خواهی یافت؛ تو مسئول این مسئله هستی.

رهبری، خلأ را بر نمی‌تابد. چنین می‌پنداری که خلأیی وجود دارد، اما پس از مدت کوتاهی می‌فهمی که آنگونه نیست. باید دانست که بدین شیوه نمی‌توان مضمون رهبری را مورد سوءاستفاده قرار داد. در خصوص اینکه رهبری مرکز تولید اندیشه و عمل، سیاست‌گذاری، ایجاد ارتش و هستی بخشیدن PKK از نیستی می‌باشد، جای هیچ‌گونه تردیدی نیست همچنین جنبش ما، جنبشی است که [نهاد] رهبری‌ای را که در جامعه کرد دچار شکست شده بود از صفر و حتی کمتر از آن به مرحله کنونی رسانیده است. بنابراین با آگاهی از موارد فوق اگر در پی آن برآیید که بر روی آن جا خوش کرده، مقام‌طلبی نموده، ده برابر تلاش خویش چشمداشت داشته و با سرکوب و تحریف در پی کسب رهبری برآیی و با گزافه‌گویی، حيله‌گری روستایی و خودعاق‌بینی روشنفکری درصدد

نیل به چنین هدفی باشی و تصور کنی که با چنین عملکردهایی رهبری را از بین خواهی برد، به صورت عینی در خدمت استعمار خواهی بود.

برخی از "کشتن مؤدبانۀ رهبری!" سخن می‌گفتند. در این رابطه تحقیق نمودیم، این شیوۀ زندگی کسی بود که بیشتر زندگی خویش را با دزدی سپری کرده بود. سارق اتومبیل بود و به زعم خود به فرد طراز دوم [حزب] تبدیل شده بود! حتی در گزارش خود نیز بی‌شرمانه در خصوص "کشتن ما به شیوۀ ای ظریف" نوشته بود. هرچند که خواست ما نبود اما با این شیوۀ خویش را به نابودی کشانید. در دوران رهبری چگونه سرقت می‌نمود؟ بسیار صادق جلوه می‌کرد اما به‌عنوان نوعی تیپ شخصیتی رهبر که در کردستان دزدی را به بهترین نحو انجام می‌دهد نزد ما آمد. افراد بسیاری نظیر وی وجود دارند. برخی را دیدیم که می‌خواستند از راه روابط خصوصی، رفیق‌بازی، محبت دوستانه قدیمی و حتی بردگی نابودمان نمایند. این، پایبندی‌ای ناچیز و سطحی نسبت به رهبری است. اما با اندیشه "از من چه می‌خواهد؛ می‌خواهد چه چیز را مطلقاً بجای آورم" وضعیتی دارند که در آن هیچ مسئولیتی را به خود مربوط نمی‌دانند. اگر احساس مسئولیت نمی‌کنید، حداقل بیچارگیتان را نشان ندهید. تمامی اینها اعمالی برای تضعیف و نابودی رهبری هستند. در این رابطه، رهبری فاقد تدابیر نیست. چنان عمل می‌کند که صاحبان این نوع گرایشات و افرادی که چنین موضع و برخوردهایی دارند، موجودیت وی را احساس نمایند. ناچار است کار را مدیریت نماید و چنین نیز عمل می‌کند. بنابراین باید به این نوع شخصیت‌های پوچ‌کننده و نابودکننده پایان داد و گرنه به شیوۀ نامطلوب دچار اشتباه و خسران می‌گردند.

نتیجۀ ای که از تمامی مباحث مذکور به دست می‌آید این است که؛ رهبری نهادیست که من با بجای آوردن مستمر مقتضیات آن در عملکرد خود و با قبولاندن مکرر خویش پیشرفت معینی در آن ایجاد نمودم. این نهاد در خدمت کردستان فعالیت می‌کند؛ موجبات پیشرفت هم‌اعضای داخلی جنبش و هم‌افراد خارج از ما را فراهم می‌آورد. این نهاد، ریشه دوانده و به واقعیت کردستان تبدیل شده است؛ تجزیه و تحلیل به عمل می‌آورد تا آنچه که باید بمیرد و نابود شود را از بین برده و به چیزی که باید تداوم یابد، ادامه دهد. راهگشای دگرگونی عظیمیست. فعالانۀ عمل نموده و به کسی که مشتاق بوده و ادعایی دارد، در راه رسیدن به هدف فرصت می‌بخشد. تمامی موارد ذکر شده

اثباتی هستند بر اینکه رهبری یک نهاد است که مقررات و نظام خویش را دارد. وقتی کسانی اظهار می‌دارند: "من تمامی زندگی خویش را صرف این راه می‌نمایم و تحت اوامر نهاد رهبری، مبارزه و فعالیت لازم را انجام می‌دهم" نشان می‌دهد که لازم است تمامی نیروی خویش را وارد این کار نمایند. در این راه، تنها وقف نمودن خویش کافی نیست بلکه تلاشی خلاقانه نیز ضروریست.

رهبری عبارتست از مرحله خلاقیتی که از سطح صفر و حتی پایین تر از آن آغاز شده باشد. می‌دانید که هر نوع تلاش خلاقانه می‌تواند مشارکتی باشد در راستای تلاش رهبری. بنابراین باید چنان تلاشی را صرف نمود. در عین حال، خلاقیت نیز باید جوابگوی زندگی شایسته ما باشد. مطابق مقررات می‌جنگیم، زیرا جنگ برای زندگی لازم است. زندگی را کریمه نموده‌اند. رهبری نماد حیاتی زیبا برای ما و دستیابی به حیات لایق ماست. رد زندگی به معنی مرگ است. فراموش کردن اهداف حیاتی این جنگ، در تضاد با این رهبری بوده و به شکلی گسترده به معنای نفی آن است. باید با درک این امر، علاقه فراوانی به ارزشها نشان داده و آنها را هر چه بیشتر توسعه داد. زیرا با زحمات بسیاری ایجاد شده‌اند. از محیطهایی بسیار خطرناک و پلید نتایجی کسب شده که بیانگر ارزشی هستند. رهبری، آفریننده و توسعه‌دهنده و محافظ این ارزشهاست. اینگونه باید آن را درک کنید.

اگر قرار است زندگی کنیم، مطمئناً همگی شما بیش از من به نهاد رهبری نیازمندید. سعی نمودم تشریح نمایم که شما در وضعیتی بسیار دشوار و غیرقابل قبول قرار دارید. رهبری نیاز شماست، ما امکاناتی را ارائه می‌کنیم، باور داریم که آن را هم ما به شما داده‌ایم. به نیازی برای خلق تبدیل شده که به اندازه آب و نان و هوایی که تنفس می‌شود مهم است. مشارکت‌های معمولی، گاه‌به‌گاه و یا سلیقه‌ای نمی‌توانند واقعگرایانه باشند.

رهبری ایجاد شده، رهبری‌ای است که قبل از هر چیز با مشارکت شهدای جاودانه تحقق یافته است؛ نتیجه تلاش کسانی است که دسترنجی بسیار عظیم صرف نموده‌اند. ایمان داریم که بر این اساس با ایجاد قابلیت موثرتر و حیاتی‌تر، نیرو و امکان زندگی شایسته این خلق را به آنها خواهد

بخشید. از این نظر چیزی که در آن مشارکت نموده‌اید و با مشارکت خویش خواهان آفرینش آن هستید خلق و میهنی است که رهایی یافته و آینده‌باشکوهی می‌باشد که تأمین شده است.

۵ ژانویه ۱۹۹۴

فصل هفتم

رقابت بزرگ، رقابت بر سر کسب شخصیتی حزبی است

[خطاب به] کنفرانس‌های ایالتی در کردستان!

تمامی فعالان و مبارزان حزب، ارتش و جبهه خلقی!

بیشتر از هر زمانی درک ماهیت مبارزه موجود در کردستان، پیوند عمیق واقعیت بین‌المللی و به همان میزان واقعیت اجتماعی و ملی ما با جنگ اهمیت دارد. در کدام مقطع مبارزه بوده و با چه نوع جنگی روبرو هستیم، امکان پیروزی چگونه ایجاد می‌شود، وظایف جنگی که قطعاً باید بجای آورده شوند کدام هستند و بدین منظور چگونه باید در تکوین حزبی و ارتشی مشارکت نمود؟ این سوالات دارای اهمیت بیشتری بوده و لزوم تجزیه و تحلیل را نشان می‌دهند.

می‌توان گفت که هم جهان و هم کردستان اولین بار است که به شکلی اینچنین متمرکز به دوران توسعه سیاسی و نیازمندی به راه‌حل وارد شده‌اند. از هر طرف که بنگریم، این رویداد نوینی است که تحلیل را در خود می‌پروراند.

وقتی در آستانه سده نوزدهم نتایج مخرب بن‌بست و تاریخ اشغال و استیلای ناشی از توازناتی که پیرامون کردستان ایجاد شده بودند با تأثیرات غیرمستقیم استعماری که کاپیتالیسم آن را به شکلی بدان‌دیشانه توسعه داده بود توأم گشتند، راهگشای تداوم تقریباً صدساله استعمار از راه بازیهای معادلاتی امپراطوری عثمانی و استمرار توازنی شد که پیرامون کردستان ایجاد شده و باید درهم شکسته می‌شد. دقیقاً در هنگامی که این نظام و امپراطوری می‌رفت تا فروپاشد، در چارچوب شرایط مساعد تاریخی که طی دوران نوین آغاز شده با انقلاب اکتبر فراهم شده بود، جمهوری ترکیه پا به

عرصه وجود نهاد. این جمهوری با بکار بردن توأمان سوسیالیسم و کاپیتالیسم و در مواقع لازم با اهمیت‌دهی بیشتر به یکی نسبت به دیگری، همچنین با استفاده از توازن مابین دو سیستم بوجود آمد. چنین بود که بار دیگر، امحایی که بر خلق کرد اعمال می‌گشت، شدت یافته و به همان میزان بروز وضعیتی نابودکننده را سبب شد. جمهوری ترکیه در نیمه اول سده بیستم از این وضعیت توازن استفاده نموده و با اعمال فشاری بسیار سرکوبگرانه و سپس آسیمیلیسیون، نابودی را توسعه داده است.

نتایج مخرب کاپیتالیسم در حال توسعه ترک را بخوبی می‌دانیم. کار استثمار فراگیر اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در دوران ظهور PKK تقریباً در حال کامل شدن بود. از این نظر PKK به عنوان امید نهایی و هنگام امکان‌یابی، همچون نماد این امید به وجود آمد. بدون شک علی‌رغم اینکه در شیوه ظهور آن برخی موارد تاکتیکی نیز مهم باشند، بنیادی‌ترین مورد، همانا بیان خویش به عنوان تنها راه تداوم موجودیت می‌باشد. PKK، بدون توجه چندان به کمبود تعداد اعضا و یا مناسب بودن و یا نبودن بستر عینی، به عنوان آخرین گامی که باید برداشته شود مورد ارزیابی قرار گرفته و توانست ظهوری آنچنانی را با جسارت صورت بخشد. بدون شک شرایط عینی در این ظهور موثر بودند. وضعیت کاپیتالیسم در ترکیه و درهم‌آمیختگی ناشی از آن، همچنین گذار از ساختار سنتی فنودال-عشیره‌ای در کردستان بستر بوجود آمده را تشکیل می‌دادند. همچنین گرایش‌های چپی در ترکیه و تشکیل احزاب چپ‌گرای ترکیه بر این ظهور تاثیر گذاشته‌اند، اما اساساً با درک برخی حقایق غیرقابل چشم‌پوشی انسانی، اجبار به برداشتن این گام پیش آمد.

همانگونه که می‌دانیم این ظهوری نوین بود. از گرایش ملی‌کردی، اثری باقی نمانده بود. ملی‌گرایی ابتدایی نهادی بود که از مدتها پیش به عامل دشمن مبدل شده بود. آن را به وضعیت ابزاری درآورده و به خطرناکترین شکل وارد میدان کرده بودند؛ یعنی به ابزاری تبدیل شد که فراتر از استعمار بعنوان یک جریان و یا نگرش نابودکننده، از طرف نیروهای استعمارگر امپریالیستی شدیداً تغذیه گشته و تحمیل می‌گشت. گرافه گوییه‌های ملی‌گرایی خرده‌بورژوازی‌کردی بسیار کم‌رنگ بوده و چنان شکست‌خورده و منفعت‌طلب بود که به کوچکترین تلاش و فداکاری فرصت

بروز نمی‌داد. چنان بی‌ادعا بود که قادر به ابراز وجود نبود؛ اما در چنان حال و هوایی می‌خواست با احتساب توازنات بین‌المللی از آب گل‌آلود ماهی بگیرد!

سعی کردیم با رادیکالیسم PKK از وضعیت محسوس کردستان - که برخی از خصوصیاتش را بیان نمودیم - گذار نماییم. ترور شدیدی که پس از مدت کوتاهی از کودتای ۱۲ سپتامبر^۱ به میدان آورده شد، قطعاً کیفیتی نابودکننده داشت و رویدادی بود که هدف عمده آن سلب مجال حیات ما بود. می‌دانیم که مبارزه تنگاتنگ با این مسئله در دوران بین ۱۹۹۰-۱۹۸۰ بیانگر چه چیزی است. مهمترین نکته در اینجا، مساعدت و پشتیبانی نامحدود امپریالیسم بین‌المللی و ارتجاع منطقه‌ای از این رژیم است. اما رویداد نوینی که در دوران مذکور پیش آمد، این بود که به اشکال گوناگون شاهد فروپاشی سوسیالیسم رئال گشتیم. نشانه‌های این فروپاشی را قبلاً نیز مشاهده نموده بودیم. ارزیابی ما به شکلی بود که امکان پشت سر نهادن محافظه‌کاری‌ای که از ۷۰ سال پیش و حتی قبل از آن در کردستان موجود بود را فراهم آورده و در مقایسه با وضعیت ناشی از توازن بین‌المللی و سوسیالیسم رئال، وضعیت مناسب‌تری را بیافرینم. کردستان در سده نوزدهم نیز به سبب همین توازن نتوانسته بود مبارزه طبیعی و لازمه خود را انجام دهد. بدون شک ارتجاع داخلی نیز در این موضوع نقش معینی بازی کرد.

از میان رفتن توازن بین سوسیالیسم رئال و امپریالیسم در اواخر سده بیستم، سبب ایجاد وضعیت نوینی گشت. تاثیر این مسئله بر منطقه، بصورت ایجاد اتمسفر توافق در نزاع اعراب و اسرائیل و بی‌نتیجه ماندن جنگ ایران و عراق دیده شد. این نیز موقعیت مناسبی برای کردستان در سطح جهانی و منطقه‌ای فراهم آورد. همچنانکه رویدادهای متفاوت، هر روز بیش از پیش این موقعیت را نیرومند می‌نمود، ما انتظار داشتیم که از سال ۱۹۹۰ به بعد هر روز بیشتر از قبل این امر تسریع یابد. اولین نتیجه آن، ایجاد تشکیلی در جنوب [کردستان] بود بنام دولت فدرال کردستان که با تکیه بر امپریالیسم و تایید استعمار حاکم بر کردستان شکل می‌گرفت. که علی‌رغم وابستگی‌ها بازم پیشرفتی مهم محسوب می‌گردید. این تشکل یک محصول عدم وجود توازن در منطقه بود و به همان میزان نیز خصوصیاتش دارد که سبب گسترش بیشتر این عدم تعادل خواهد گردید. این مسئله، در ظهور جنبش

^۱ کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به سرکردگی ژنرال «کغان اوردن». اساساً این کودتا واکنشی در برابر ظهور و رشد جنبش آپوئیستی بود.

ما تاثیر بیشتری دارد. همچنانکه در مبارزه جنوب چنین تقابلی بوجود آمد. این مبارزه در واقع رویارویی پیشاهنگی PKK - که درصدد استفاده از عدم تعادل موجود در منطقه به نفع انقلاب برآمد- با امپریالیسم و مزدورانی بود که در پی دورساختن کردستان از انقلاب بودند. این جنگ، جنگ متفاوتی بود که ویژگیهای خاص خود را داشت و حتی می‌توان گفت که یکی از تاثیرات غیرمستقیم جنگ خلیج بود. این جنگ یکی از تدابیر امپریالیسم در برابر جنبشی بود که می‌خواست بستر مناسبی را برای انقلاب بکار ببرد. هنوز هم در رویارویی‌های گوناگون با این تدبیر [امپریالیسم] سعی داریم مبارزه‌ای انقلابی را به انجام برسانیم.

مورد مهم در این خصوص آن است که وضعیت بین‌المللی، راهگشای تضعیف غیرمستقیم کنترل استعمار بر کردستان گشت. این تضعیف چه در گستره مزدوران و چه در گستره انقلابی رادیکال و میهن‌دوستی موجب تسریع برخی رویدادها گشته است. بدون شک همانند هر انقلاب دیگری، ما نیز به این موارد توجه لازم را نشان خواهیم داد. از هم‌گسیختگی در نظارت و کنترلی که استعمارگران اعمال می‌نمودند و از بین رفتن تأثیر مدیریتهای استعماری که تنها هدفشان نابودی بود، هنوز هم ادامه دارد. در جنوب کردستان این وضعیت به مرحله‌ای معین رسیده است. در رژیم ترکیه نیز از سال ۱۹۹۰ به بعد و بویژه در دروان ریاست‌جمهوری "اوزال"، از هم‌پاشیدگی رژیم نابودکننده و ایجاد وضعیتی متفاوت دیده می‌شود. در واقع نیروهای امپریالیستی نیز بر ایجاد چنین پیشرفتی اصرار می‌ورزیدند. باید گفت کودتایی که قشر سنتی کمالیست انجام داد، بویژه حکومت اینونو^۱-دمیرل و بعدها فرمانده کل از راه کودتای تانسو چیلر^۲، خواست تا روند فروپاشی را متوقف نماید. بنابراین مجدداً سیاست نابودی را در درجه اول اهمیت قرار داد و هم‌اکنون نیز درصدد است تا آن را به شکلی همه‌جانبه ادامه دهد. می‌دانیم که در این رابطه هرچند چالشهایی با امپریالیسم داشته باشند نیز، اهمیت بسیاری برای استفاده از دولت تانسو چیلر جهت جلوگیری از فروپاشی قائل شده و از همین

^۱ اردال اینونو پسر عصمت اینونو دومین رئیس‌جمهور ترکیه که از اواسط دهه نود به بعد از سیاست کناره‌گیری نمود.

^۲ تانسو چیلر، دبیر کل حزب راه راست DYP و نخست‌وزیر ترکیه که پس از کشته‌شدن تورگوت اوزال و آغاز دوران ترور سیاه و جنگ ویژه، به‌عنوان جناح سیاسی رژیم جنگ ویژه مسبب تخریبات و بی‌خانمانی و جنایت‌های فاعل مجهول در کردستان گردید. در انتخابات سال ۲۰۰۳ با شکست سخت حزبش از دبیر کلی استعفا کرده و آن را به 'محمد آغاز' که او نیز از عوامل جنگ ویژه است سپرد.

رو امتیازات بزرگی را به امپریالیسم بخشیدند. فرماندهان ارتش شخصاً می گفتند: "PKK را از بین خواهیم برد، حتی اگر این امر سبب پریشانی ترکیه شده و به قیمت فروش نصف ترکیه به امپریالیسم تمام شود" و به این ترتیب، عزم خود را در این موضوع نشان می دادند؛ همین مسئله یک نشانه آشکار چالش مذکور بود. هنوز هم نزاع بین امپریالیسم و استعمار نابودگر سنتی ادامه دارد. معادلات منطقه‌ای نیز از این امر تاثیر می پذیرند و یا بر آن تاثیر می گذارند. می دانیم که در برابر آن جنگی متمرکز انجام گرفت و در کنار سیاست کلاسیک نابودی [خلق]، میهن دوستی انقلابی و همچنین برخوردهای مزدورانه نیز به اشکال گوناگون موجودیت خویش را حفظ نمودند و درصدد برآمدند تا نتایجی را به نفع خویش به دست آورند.

پیداست که فروپاشی سوسیالیسم رئال و نظام نوینی که امپریالیسم در پی ایجاد آن در منطقه است، برعکس چیزی که تصور می شود راهگشای وضعیت سنتی در کردستان می شود. در اینجا چندان به توضیح معنای وضعیت بین المللی برای کاپیتالیسم و سوسیالیسم نخواهم پرداخت، به این نیز نخواهم پرداخت که چگونه بحران امپریالیسم تعمیق یافته و حتی معضلات آن بیشتر از دوران سوسیالیسم رئال گشته اند. اینها مواردی هستند که کمابیش روشن می باشند. همچنین نمی خواهیم بدتر شدن وضعیت عدم تعادل موجود در منطقه نسبت به گذشته، بویژه اتمام عصر قدیمی استعمار کلاسیک و در نتیجه آن تحت فشار قرار گرفتن این رژیمها را چندان بازگو نمایم. استعمار کلاسیک نیز تحت فشار بسیاری است و عدم تعادل هر روز بیش از پیش افزایش می یابد. حال بهتر قابل درک است که در نتیجه تمامی این موارد، رویدادهای عینی کردستان و مهمتر از آن بحرانهای درونی رژیمهای استعمارگر شانس پیشرفت انقلابی را افزایش داده و تحلیلات ما در این راستا حاوی ارزیابیهای صحیحی می باشند.

می توان به صورت واضحتر رویدادهای بین المللی و همچنین چالشهای منطقه‌ای را بررسی نمود. با خطوطی کلی می توان آنها را چنین بیان نمود: بحران کاپیتالیسم ژرف تر می شود و تخریباتی که سوسیالیسم رئال در سوسیالیسم ایجاد نموده آشکار می شوند. فروپاشی و تخریب سوسیالیسم رئال، فروپاشی و تخریب خصوصیات آنتی سوسیالیستی موجود در رئال سوسیالیسم است. هر نوع گرایش سوسیالیستی به هیچ وجه، بیماریهای رئال سوسیالیسم را نمی پذیرد. پشت سر نهادن این وضعیت - که

سوسیالیسم را به حالت غیر قابل شناخت در آورده و آن را در برابر کاپیتالیسم تقریباً دچار خفقان نموده بود. به معنی رهایی از این بیماری و به دست آمدن شانس ایجاد یک نگرش صحیح سوسیالیستی است. پیداست که صحت این ارزیابیهایمان هم اکنون مسلم گردیده است. بحران روزافزون کاپیتالیسم و وضعیت ورشکستگی آن که در حال متداول شدن است، بیشتر از سالهای قبل از دهه ۹۰ می باشد. ما در آن دوران نیز اظهاراتی در این خصوص داشته و هم اکنون صحت چنین گفته‌هایی ثابت می شود.

درباره منطقه نیز می توانیم همان موارد را بازگو کنیم. قبلاً تاکید کرده بودیم که عدم تعادل موجود در منطقه تحت نام "نظم نوین" افزایش خواهد یافت، پیشرفتهایی که بوجود خواهند آمد اندکی مجال بیشتر را برای انقلابها فراهم آورده و بویژه عصر انقلاب کردستان آغاز خواهد شد. حتی توافق اعراب و اسرائیل نیز راه را بر پیشرفتهایی به نفع انقلاب خواهد گشود نه علیه آن. همچنین پایان یافتن جنگ ایران و عراق از راه توافق، چالشها را از میان بر نخواهد داشت و اوضاعی را که به نفع پیشرفت انقلابی می باشند، تقویت خواهد نمود. توافق، امکان فراهم آمدن محیط لازم جهت پیشرفت بهتر را اندکی بیشتر خواهد نمود و چالش میان سایر مزدوران امپریالیسم و خلقها هرچه بیشتر روشن خواهد گشت. یکی از نتایج وضعیت مذکور آن بود که جنبشهای اسلامی از این مسئله استفاده نمودند. گروههای رئال سوسیالیستی نه تنها از آن استفاده‌ای نمودند بلکه رو به اضمحلال رفتند. اگر نوعی نگرش صحیح سوسیالیستی موجود می بود، احتیاج چندانی به جنبشهای متنوع اسلامی نمانده و یا اینکه چنین جنبش‌هایی تا بدین حد موفق نمی شدند. اما احزاب کمونیستی مرسوم، همچنین ملی‌گرایی فاقد چاره خرد بورژوازی راهگشای ظهور این جنبشهای اسلامی گشتند. مزدوران خرد بورژوازی ملی‌گرایی کلاسیک به سبب کارا کتر رئال سوسیالیستی شان نمی توانند جوابگوی حل مسائل خلقها باشند. این جنبشها همگام با فروپاشی سوسیالیسم رئال، اعتبار خویش را در نزد خلقها به میزان زیادی از دست داده و بنابراین در چنین اوضاعی جنبشهای اسلامی نیرو می گیرند. اما از طرف دیگر در کردستان - همانگونه که از پیشرفت ما نیز پیداست - نگرش صحیح سوسیالیستی نیز می تواند پیشرفتهای بزرگی را بوجود آورد.

چالش‌های موجود در خاورمیانه، عدم توازن را گسترده‌تر می‌نماید. این عدم توازن راهگشای ایجاد جنبش‌های انقلابی به اشکال و انواع متفاوتی می‌شود. آنگونه که تصور می‌شود این دوره "پایان تاریخ" و یا "عصر صلح" نیست، بلکه به معنی آغاز تاریخی نوین و دورانی دشوار از طریق رویدادهای خشونت‌بارتر و انقلابی‌تر می‌باشد. البته که این وضعیتی پُرچالش است. محافظه‌کاری و صلح‌طلبی تحمیلی امپریالیسم و واکنشهایی که در برابر آن رخ می‌دهند، بصورت متداخل بوده و به آرامی توسعه می‌یابند. همانگونه که می‌توان اوضاعی متشنج‌تر را انتظار داشت، ممکن است وضعیتی آرام نیز بوجود بیاید. اما مورد مهم آن است که چالش‌ها در مدتی کوتاه از بین نروهند رفت.

در چنین وضعیتی کردستان امکان اظهار موجودیت بیشتری می‌یابد. بدون شک فروپاشی ساختار سنتی اجتماعی تسریع یافته است. بیکاری عظیمی بوجود آمده، معیارهای عشیره‌ای از بین رفته و تخریب‌کاری کاپیتالیستی ساختار اجتماعی را با وضعیتی بحرانی رودررو ساخته است. نظام کاپیتالیستی هیچ راه‌حلی برای مشکلات ایجاد نموده و در عین حال آنها را بیش از پیش تعمیق بخشیده است. مهمتر آنکه نگرش‌های کلاسیک مدیریتی دیگر چندان کفایت نموده و گذار از آنها موضوع بحث است. هم‌پشت سر نهادن مدیریت‌ها [ای کلاسیک] و هم تغییر وضعیت خلق منجر به ایجاد یک وضعیت عینی فاقد کنترل می‌شوند. البته هرچه که پیشرفتهای عینی اینچینی افزایش می‌یابند، بر میزان مشارکت در انقلاب نیز افزوده می‌گردد. پیشرفت انقلابی بوجود آمده و با سرعت فراوانی توسعه می‌یابد. طبیعتاً PKK مصداق آشکاریست که هم با تئوری و هم با پراکتیک خویش از این رویدادها استفاده نموده و تداوم می‌یابد.

تمامی بخش‌های کردستان در یک سطح پیشرفت نمی‌نمایند. در اینجا استعمار متفاوت، قدرتهای متفاوت و دوران تاریخی متفاوت موجب درجه‌بندی وضعیت عینی از لحاظ اهمیت گشته و همچنین راه را بر ایجاد اشکال متفاوتی از جنبش‌ها می‌گشاید. حال بهتر درک می‌کنیم که جنبش PKK این مسائل را از همان آغاز به شکلی صحیح مورد ارزیابی قرار داده و همراه با این ارزیابی اثرکتیو، رویدادهای ملی‌گرایی و یا گرایش چپ‌کردی را نیز به صورت صحیح ارزیابی نموده، همچنین تحلیلات آن در مورد سوسیالیسم، دین، خانواده و نگرش آن به شخصیت از نظر واقعیت اجتماعی و ملی سرنخ‌های مهمی را ارائه داده و با برخوردهایی ریشه‌ای توانسته آگاهی و سازماندهی خویش را

ایجاد نماید. تاریخ PKK از این نظر تنها بیانگر تاریخی ملی نیست، بلکه در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی، پرده از وضعیت ابژکتیو برداشته و به همان میزان بیانگر ایجاد راه‌حل آن در شخص خود و در شکل سازمانی خویش می‌باشد. یعنی آنچه که مورد بحث است تنها یک جنبش صرفاً ملی نیست، بلکه در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، سوسیالیسم و شخصیت سوسیالیست و شخصیت‌رهای بخش ملی را با اهمیتی فوق‌العاده مطرح می‌کند. توسعه‌ای که طی هر مرحله در خود ایجاد نموده، منجر به چنین پیشرفتی بین‌المللی می‌گردد. اگرچه این پیشرفتها را تماماً در خارج بازتاب نداده باشد نیز، آن را در درون خود می‌پروراند.

پیدااست که دوران تشکیل گروه PKK صرفاً خصوصیات جنبشی ملی را ندارد بلکه باید آن را همچون جنبشی سوسیالیست محسوب نمود. همچنین شکل‌گیری شخصیت‌رهای بخش ملی آن نه با برخوردی تنگ‌نظرانه بلکه باید به شکل راهگشایی آن بر شخصیت‌رهای بخش ملی معاصر دیده شود. مهمتر آنکه شکل مبارزه‌ای که انجام داده با برخوردی بسیار ریشه‌ای بوجود آمده است. PKK در برابر عملکرد سرکوبگرانه امپریالیسم در تمامی مستعمره‌ها و در نتیجه در برابر پیشرفته‌ترین شکل جنگ ویژه‌ای که انجام می‌داد، خود را به شکل سازمانی جنگی و ارتش درآورد. از این نظر جنگ و ارتش [PKK]، پراکتیک‌گذار از جنگهای ویژه‌ای^۱ است که امروزه امپریالیسم آن را به راه می‌اندازد. از این نظر فعالیت‌هایی که [PKK] بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ در چنین راستایی به انجام رسانیده است، ایجاد یک حزب انقلابی سوسیالیست بوده و به همان میزان فعالیت‌هایی‌اند که فرصت تشکیل معنادار ارتشی انقلابی در سطح بین‌المللی را بوجود می‌آورند. این فعالیت‌ها تنها مقابله با رژیم ۱۲ سپتامبر نبوده بلکه تلاش‌هایی‌اند جهت رودررویی با تمامی جنگهای ویژه‌تحمیل‌شده از سوی امپریالیسم.

حزب، حزبی است که چنین تأثیراتی در سطح بین‌المللی دارا بوده و جنگ نیز جنگی با همان تأثیرات. تفسیر PKK به عنوان یک خطر بین‌المللی و محاکمه آن به شکل تروریست‌ترین سازمان

^۱ جنگ روانی و تبلیغاتی و مخفیانه شامل تبلیغات منفی، توسعه مزدوری، ایجاد رعب و وحشت، ترور و جنایت‌هایی که عامل آن مجهولند و ایجاد نهادهای غیرعلنی و مخفی در این راستا، همچنین تغذیه یک فشر رانت‌گرای وابسته به آن که نمونه بارز آن در ترکیه تحت عنوان "دایره جنگ ویژه" در برابر جنبش آزادیخواهی خلق کرد با هزینه‌ای گزاف به جریان افتاد و نتایج وخیمی را سبب شد. در اینجا مقصود نوعی از این جنگ‌هاست که در سطح جهانی توسط امپریالیسم به‌راه انداخته می‌شوند.

جهان بدین سبب است. این ارزیابی‌ها از آنجا نشأت می‌گیرد که PKK خصوصیات آلترناتیو نظام را داراست، آنها خطر را تا بدین حد نزدیک احساس می‌کنند. با توجه به اینکه چنین می‌اندیشند که نتایج جنگ انقلابی در برابر جنگ ویژه تنها مربوط به کردستان نخواهد ماند، تلاشهای خود در راستای ضدیت با حزبمان را از نشست‌های عالی منطقه‌ای گرفته تا وارد کردن گاه‌به‌گاه ناتو به مسئله در سطحی وسیع انجام می‌دهند. تمامی اینها نشان می‌دهند که تشکیل حزب ما تنها تکوین حزبی ملی نیست بلکه یک تکوین حزبی انترناسیونالیستی است، همچنین جنگ ما تنها جنگ رهایی‌بخش ملی نیست بلکه جنگی بین‌المللی است.

می‌توانیم بطور خلاصه ظهور حزب مان و پیشرفتهایی را که ایجاد نموده همراه با وضعیت موجود بین‌المللی و منطقه‌ای اینگونه بیان نماییم. در دوران پیش روی ما نیز این رویدادها با تسریع بیشتر ادامه خواهند یافت. وضعیت سیاسی بین‌المللی به طور قطع شاهد رویدادهایی خواهد بود که نه علیه کردستان بلکه به نفع آن خواهد بود. چالشهای موجود در جبهه کنونی امپریالیسم، ایجاد بلوک‌های آمریکا و اروپا و ژاپن، جایگاه روسیه در ایجاد این بلوکها، مطرح شدن چین، همچنین مسائل روزافزون بین‌المللی که در موقعیتی عقب‌مانده و وابسته هستند چنان وضعیتی را ایجاد نموده که امپریالیسم، ثباتی که در گذشته ایجاد نموده بود را دیگر به سختی بازخواهد یافت. هر روز شاهد تأثیر این رخداد بر وضعیت متشنج قفقاز، بالکان و خاورمیانه هستیم. تمامی اینها نشان می‌دهد که ثباتی در میان نخواهد بود بلکه ناپایداری بوجود خواهد آمد، امپریالیسم بیشتر تحت فشار قرار خواهد گرفت، چالشها عمیق‌تر شده و اختلافات بسیاری سربر خواهند آورد. همچنان است که ما از هم‌اکنون از این اختلافات فایده می‌بریم. اختلافات بالکان، خاورمیانه و قفقاز به حدی رسیده‌اند که می‌توانیم از آنها بهره‌مند شویم.

همچنین توافق بین اعراب و اسرائیل که ویژه منطقه ماست، اوضاع موجود در ایران و مهمتر از آن روند بی‌ثباتی ایجادشده در وضعیت پایدار ترکیه - که ثباتشان را بسیار مدح می‌نمودند - خبر از آن می‌دهند که در دوران پیش روی ما پیشرفتهایی بیشتر از آنچه که تصور می‌رود، ایجاد خواهند گشت. سیاست‌های اساسی عملی، همراه با این پیشرفتها شکل خواهند گرفت. ارزیابی‌های حزبمان و نظریه‌های سیاسی اصلی آن در این دوران پیشروی بوقوع خواهند پیوست. هم‌اکنون اینها به شکلی

محدود بوقوع می‌پیوندند، اما اگر در دوران پیش رو اقدامات لازم انجام پذیرند، با کیفیتی چنان پیشرفته منطقه‌ای شده و به یک حالت بین‌المللی در خواهد آمد که قابل مقایسه با هیچ دورانی نخواهد بود.

پس از بیان خلاصه‌وار این مطالب، بطور خلاصه می‌توان گفت: وضعیت امروز کردستان در درون وضعیت ابژکتیو موجود، حالتی بن‌بست یافته و استعمار ترک هم از نظر اقتصادی، هم سیاسی و هم نظامی به وضعیتی غیرقابل اداره در آورده شده است. دیگر نمی‌توان از اقتصاد استعماری در کردستان و نظارت شدید سیاسی و نظامی آن بحث نمود. حقیقتاً به‌طور کامل از این مرحله گذار نموده‌ایم. رژیم اشغالگر و مجری جنگ ویژه به شکلی آشکار مطرح است و این جنگ برای آنها به گونه‌ای می‌باشد که به اصطلاح "آستر آن از رویه‌اش گران‌قیمت‌تر است"^۱. در ترکیه، بحران حاصل از این جنگ در بالاترین حد قرار دارد. دیگر قادر به مدیریت آن نمی‌شوند و به وضعیتی درآمده‌اند که تنها با رژیم که آن را "جمهوری کنتراگریلا" عنوانش می‌کنند قابل اداره هستند.

در مورد رویدادهای جنوب کردستان نیز به‌طور خلاصه می‌توان گفت: استعمار کلاسیک از هم فرو می‌پاشد؛ یا با یک سیستم دمکراتیک فدرال در چارچوب تمامیت ارضی عراق بسوی راه‌حل گام خواهند برداشت، یا مجبور هستند که دولت فدرال کردی را تشکیل داده و یا در مسیر دستیابی به دولتی مستقل حرکت خواهند نمود. در غیر اینصورت نمی‌توانند این مرحله گذار را با وضعیت کنونی‌شان چندان ادامه دهند. تحولات چه به‌صورت تشکیل دولت و چه تشکیل فدراسیونی دمکراتیک باشد، چنین رویدادهایی پیشرفت انقلابی را تسریع خواهند بخشید.

می‌بینید که اوضاع ابژکتیو کنونی بیشتر بصورت پیشرفت غیرقابل کنترلی درمی‌آید که راه‌حل را در انقلاب می‌جوید. بدون شک امپریالیسم جهت نظارت بر اینجا می‌خواهد برخی مدل‌ها را ایجاد نماید. درصددند مدل دولت فدرال کرد را در شمال نیز گسترش دهند اما دولت کلاسیک ترکیه اجازه نمی‌دهد که این امر روی دهد. سکنه اوزال و در واقع کشتن اوزال که عامل آن مجهول ماند و وجود بسیاری از جنایت‌های "فاعل مجهول" پس از آن نیز در پیوند با تروری است که رژیم

^۱ ملی ترکی کنایه از اینکه زیانتش از فایده‌اش بیشتر است.

کمالیست در برابر نیروهای داخلی و یا خارجی خود اجرا می‌نماید. به رسمیت شناختن وضعیت نوینی که امپریالیسم و سیاستمداران نزدیک به آن می‌خواهند ایجاد نمایند، از تداوم سرسختانه وضعیتی نشأت می‌گیرد که هفتاد سال است وجود دارد. اگرچه قدرت هم‌اکنون در دست اینهاست، محافل بسیار وسیعی وجود دارند که نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. آشکار شده که خود خلق، انقلاب موجود در کردستان و حتی مزدوران نیز قادر نخواهند بود این وضعیت را چندان تحمل کنند. امپریالیسم نیز از این وضعیت احساس ناراحتی عمیقی دارد. این نشان می‌دهد که وضعیت بسیار پرچالشی طی مراحل گوناگون، در جریان است. با توجه به وضعیت موجود، این تعادل چندان تداوم نخواهد یافت. فعالیتهای روزانه مبارزه انقلابی نیز معادله موجود را در حد مهمی تحت فشار قرار داده و آن را بی‌نتیجه باقی می‌گذارد. یعنی ممکن نیست که کمالیسم کلاسیک، ثبات گذشته‌اش را دیگر بار به‌دست آورد. تمامی شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای و مهمتر از آن انقلاب موجود در کردستان اجازه آن را نمی‌دهند.

همانگونه که در جنبش انقلابی ما و بیان خلاصه‌وار تاریخ حزب‌مان نیز دیده می‌شود، تشکیل حزب، تنظیم نیروی گریلا و تشکیل ارتش با سطحی که امروزه بدان رسیده‌اند به ابعادی دست یافته‌اند که جنگ و ویژه را کاملاً دچار عدم موفقیت نموده و آن را محدود می‌نماید. همچنین به چنان بلوغ و قدرت ذاتی رسیده‌اند که راه‌حل مزدورانه را ناکارا می‌نماید. در این موضوع لازم می‌بینیم به معضلات تکوین حزبی PKK بپردازیم.

جنبش PKK، جنبشی آلترناتیو برای نظام است

اگرچه تکوین حزبی با موفقیت به انجام رسیده و تکوین ارتشی‌مان نیز به میزانی پیشرفت نموده که قابل نابودی نیست، اما نمی‌توانیم مشکلات بزرگ موجود و وظایفی را که باید بجای آوریم ندیده بیانگاریم. معضلات خودسازی حزبی معضلاتی هستند که به وسیع‌ترین شکل خواهان مطرح کردن آن هستیم. این ارزیابیها تحت عنوان "شخصیت PKK" را کسب کنیم تا در جنگ پیروز گردیم " معضلات را به شکل با اهمیتی نشان می‌دهد. ما هنگام تشکیل حزب از نظر ایدئولوژیکی مبارزه مهمی را در برابر ملی‌گرایی ابتدایی، گرایش چپ قلبی خرده‌بورژوازی کرد و ترک و

سوسیال شوونیسم انجام دادیم و اینگونه توانستیم حزب را تشکیل دهیم. همچنین برخی وضعیتهای سیاسی وجود داشت، چه در برابر احزاب و جنبشهای بورژوا و چه در برابر احزاب و جنبشهای ملی‌گرای ابتدایی که به ورطه خیانت افتاده بودند مبارزه‌ای سیاسی انجام دادیم و در این مبارزه سیاسی، کمابیش پیروزی‌هایی به دست آمد. به همین سبب پیروزی در خط‌مشی مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی قطعیت یافت.

تاریخچه آن کمابیش بدینصورت است: در دوران اولین گروه یعنی تا سال ۱۹۸۰ در برابر ملی‌گرایی ابتدایی، سوسیال شوونیسم و رفرمیسم^۱ خرده‌بورژوایی مبارزه متمرکز ایدئولوژیک انجام دادیم و پیروز گشتیم. همچنین در برابر حملات سرکوب‌گرانه فاشیسم ۱۲ سپتامبر و حملاتی که جمهوری ترکیه و مزدوران جنوبی در جهت خنثی‌سازی تأثیر سیاسی ما و دچار خفقان نمودن جنبش‌مان انجام می‌دادند، به وسیله جریان ۱۵ آگوست و تبلیغات مسلحانه به مقابله برخاسته و برای از توان نیفتادن به مبارزه پرداختیم. این نیز از نظر سیاسی از توان نیفتادگی ما را ثابت کرده و نشان داد که چگونه باید دست به جنگ گریلایی زد. به‌طور خلاصه در دوران تکوین حزبی بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ خط‌مشی ایدئولوژیک-سیاسی و دستاوردهای آن قطعیت یافته و به همان میزان نیز لزوم تشکیل ارتش و تنظیم جنگ گریلایی را با خود به همراه آورد.

مهمترین رخدادی که کارا کتر سالهای بین ۱۹۹۰-۱۹۸۵ را نشان می‌دهد، جنگ برای تحکیم سازماندهی نیروی گریلا و به بلوغ رسانیدن نیروی گریلا از سال ۹۰ تا به امروز می‌باشد به‌گونه‌ای که احتمال فروپاشی آن از میان برداشته شده است. آنچه که اکنون اهمیت دارد کیفیت تحمیل‌های داخلی می‌باشد که متوجه حزب و ارتش ماست. رژیم جنگ ویژه تنها از بیرون قادر به مبارزه با ماست و تحمیل‌های داخلی را باید جدای از جنگ ویژه در نظر گرفت. مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی اساسی‌ای به درون سازمان منتقل شد. حال بهتر می‌بینیم که تمامی نیروهای تحت تأثیر کمالیسم، فتودالیسم و گرایشات عشیره‌ای که در بیرون به نوعی دچار شکست شدند، از یک نظر در درون [حزب] در هوس توسعه این گرایشات هستند.

^۱ رفرمیسم؛ اصلاح‌طلبی، بهبودخواهی.

تحلیلاتی که از سال ۱۹۸۵ به این سو انجام می‌دهیم از یک نظر مبارزه طبقاتی درون حزبی است، حتی تحلیلاتی جهت آشکار نمودن دشمنان داخلی حزب بوده و حائز اهمیت بسیاری می‌باشند. همچنین اگر توجه شود می‌بینیم که در درون حزب تقابلی وجود دارد که هر سال و حتی هر روز افزایش می‌یابد. به تاریخ پروواکاسیونها^۱، میانه‌روی‌ها و شخصیت انقلابی ناقص بنگریم. بویژه برخوردهای اشتباه‌آمیز، متقلبانه و ناصحیح با رهبری و مبارزه دشواری که در این رابطه انجام شده را در نظر آوریم. آنگاه خواهیم دید که جنبش ملی و طبقاتی و سوسیالیستی در برابر گرایشات ملی‌گرایی ابتدایی و رفرمیست در حال مبارزه‌ای شدید می‌باشد. نباید این مبارزه را تنها به بعضی پروواکاسیونها و تکیه‌گاههای دشمن، تاثیرات غیرطبقاتی، کمالیستی، اربابی و عشیره‌ای محدود نمود. حال بهتر قابل درک است که مبارزه‌ای بسیار همه‌شمول و با ابعاد وسیع انجام دادیم که تکیه‌گاههایی ملی، طبقاتی و حتی بین‌المللی دارد.

پیوندهای پروواکاسیون "سمیر"^۲ - که در اوایل سال ۱۹۸۰ صورت گرفت - با امپریالیسم، کمالیسم و واپسگرایی داخلی بسیار محسوس بود. او توانست اینچنین بر آن نقاب بزند: می‌خواست شیوه زندگی اروپایی، همچنین شیوه زندگی خرده‌بورژوازی را [در مقایسه با شیوه ما] همانند تفاوتی کوچک مطرح کرده و نشان دهد. اما در بنیان تحمیل وی حمله‌ای وسیع در برابر تشکیل حزب و ارتش و پیشرفت ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی آن وجود داشت. بعد از این پروواکاسیون، پروواکاسیونهای متفاوت دیگری نیز ایجاد شدند. علی‌رغم اینکه ما آن را به سادگی پروواکاسیون بنامیم نیز، اینها برخوردهایی ضدحزبی هستند. یعنی جنبش‌نیروهایی است که در برابر ماهیت انقلابی PKK به صورت شدیدی مبارزه می‌کنند. می‌دانیم که این مسئله در پروواکاسیون سمیر بدین شکل فرموله شد: " PKK را همانگونه که در سال ۱۹۷۳ ظهور یافت، باید به همان شیوه مدفون ساخت." حال بهتر درک می‌کنیم که تا به امروز با چه دقتی به کمک رژیم جنگ ویژه و با تقلید از راهها و روش‌های ظهور PKK، هر شیوه پیشرفتی را که به آن دست زده می‌شود همانند اسلحه‌ای بر ضد ما به کار برده و آن را اجرا می‌نمایند.

^۱ پروواکاسیون: اخلاک‌گری.

^۲ سمیر، یکی از اخلاک‌گران دوران تکون حزب PKK که خاستگاهی فتودال - بروکرات داشت و در پی گسترش گرایش رفرمیستی در برابر گرایش انقلابی بود.

تاریخ پروواکاسیونها و از یک نظر جنگ ویژه‌ای که در برابر حزب انجام می‌شود تنها اقدام یک شخص و یا یک عامل دشمن نیست؛ اگرچه این اقدامات تحت تأثیر اتحاد تکیه‌گاه‌های داخلی و خارجی کمالیسم از سوی یک شخص پروواکاتیبو بروز یابد و شخصیت انقلابی بسیار متداول و ناقصی که دارای همه‌نوع تأثیرات فئودالی است، از آن پشتیبانی نماید، اما باز هم یک حرکت ضدحزبی محسوب می‌شود. بسیار آشکار است که آنچه بدان اقدام می‌ورزند یک حرکت ضد حزبی می‌باشد که بستر عظیم بردگی، همچنین برداشت خرده‌بورژوازی از زندگی - که این برداشت زندگی، ایدئولوژی کمالیست ترک و کاپیتالیسم و بورژوازی آن است - و عادات زندگی فئودالی و عشیره‌ای - که پیوند اینها با استعمار آشکار است - و زمینه تشکیل‌دهنده آنها را به عنوان تکیه‌گاه خود برمی‌گزیند. اینها اعضای مرکزی، کادر و تاکتیک‌های جنگی مخصوص به خود دارند. این تاکتیکها، تاکتیک جنگ و تاکتیک جنگ ویژه محسوب می‌گردند اما به صورت متفاوت تر و ظریف تری صورت می‌گیرند. شخصیتهاشان تپیی مخرب بود که تشابه بسیاری با جنگ ویژه داشت. به همین سبب تفکیک نمودن جاسوس عینی و ذهنی از همدیگر بسیار دشوار بود، اما نتایجی که به آن رسیدند بسیار جالب و مشابه بود.

اینها قطعاً مبارزه‌ای را در برابر ما انجام دادند. یعنی همان‌گونه که در طول تاریخ سازش نموده‌اند، در درون حزب نیز اینگونه سازشکاری کردند. شاید این روابط بسیار آگاهانه برقرار نشده بودند، همچنانکه جستن روابط آگاهانه اینچنینی در تاریخ نیز چندان معنادار نیست. زیرا گرایشات خودبخود به یک نتیجه منجر می‌شوند. خصوصیت عشیره‌ای فئودال و ویژگی کمالیسم، هفتاد سال است که اتحاد نامشروعی را برقرار کرده‌اند. اینها در تاریخ، با عثمانیان در همزیستی بوده‌اند. حتی می‌توان ریشه‌های آن را در گذشته دورتری نیز جستجو کرد. اینها به واسطه عادات زندگی‌شان به سرعت با همدیگر آشنا می‌گشتند. نحوه عملکرد آنها از این سخشان آشکار می‌شود: "وقتی به چشم همدیگر نگاه می‌کنیم، می‌فهمیم که چه می‌خواهیم بگوئیم" یک فرمول اینها نیز همین بود، اینها با استشمام بوی یکدیگر دور هم جمع می‌شدند! همچنانکه در تشکیل گروه، بیشتر از آنچه که تصور می‌نمودیم رفقای عقب‌مانده و بویژه بردگی را به کار گرفتند. اینها صدها سال است که از این بردگی روستایی و پس‌مانده قرون وسطایی بهره گرفته‌اند و می‌توانند بستر موجود در صفوف ما را

اینچنین بخوبی ارزیابی نموده و از آن استفاده نمایند. بخوبی می‌دانیم که چگونه با بهانه قرار دادن سختی‌ها، امید به زندگی متقلبان‌های را در میان این اقشار پراکنده و با نوید ارائه امکانات زندگی متقلبان به شکل تأمین زندگی شخصی و یا به ازدواج درآوردن آنها، این افراد را به بیراهه کشانیدند.

نتیجتاً اینکه، تحرکات ضد حزبی تحرکاتی هستند که در واقع بسیار بیشتر از چیزی که تصور می‌نمودیم عمیق بوده و یک بنیان وسیع تاریخی، تکیه‌گاه اجتماعی و نمایندگان فریبکار سیاسی‌ای که فوق‌العاده آموزش دیده‌اند را دارا هستند.

چگونگی توسعه چنین موردی در تاریخ حزب‌مان را در اقدامات ضدحزبی به رهبری شاهین^۱، سمیر و بعدها جعفر، حسین ییلدرم، شتر^۲ و طرزی جمال^۳ می‌بینیم. گویا تا به امروز نیز درصددند عملکردهای ضدحزبی را هر سال با مطرح کردن یک شخص توسعه دهند. مهمترین آنها فاطمه^۴ است. پیشاهنگ سیاسی و ایدئولوژیکی همانند فاطمه داشتند که از چنان ذهن و روحیه‌ای برخوردار بود که در برابر ما هر نوع تاکتیکی را بکار می‌برد. اینها از سرآغاز کار تاکنون در حال مبارزه‌ای شدید با ما هستند. سعی نمودیم جایگاه این مسئله را در تکوین حزبی PKK بخوبی نشان دهیم. در ارزیابی‌های گوناگون توضیح دادیم که این مبارزه از تمام ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی، روحی،

^۱ شاهین دُنْمَز Sahin Dunmez، از اعضای کمیته مرکزی PKK که در کنگره اول انتخاب شد ولی پس از دستگیری، تسلیم دشمن شده و موجب شناسایی رفیق مظلوم دوغان - که علی‌رغم دستگیرشدن هنوز دشمن از هویت واقعی وی آگاهی نداشت - گردید. همچنین قبل از دستگیری در ایجاد چالش "آپوچی‌ها" و "حقی‌چی‌ها" یعنی طرفداران آپو و طرفداران حقی دست داشت. "حقی‌چی‌ها" منسوب به رفیق حقی قرار بودند؛ وی که اصالتاً ترک می‌باشد، در آن هنگام به شهادت رسیده بود. برادر اخلاک‌گر او به نام باقی قرار لزوم جنگ فوری با جمهوری ترکیه به بهانه انتقام شهادت حقی قرار را پیش کشیده و ادعای احتمال وجود توطئه کرده‌ها در شهادت ایشان را مطرح می‌نمود. این اخلاک‌گری با درایت کمال پیر که او نیز اصالتاً ترک بود خنثی شد. شاهین دُنْمَز به دست دولت کشته شد.

^۲ محمد شتر Mehmet Sener، اخلاک‌گری که گرایش خرده‌بورژوازی وی مبنی بر لزوم دوری‌گرفتنی از مبارزه مسلحانه و گسترش فعالیت در اروپا همانند سایر احزاب بود. شتر توسط دولت دستگیر شد و در زندان به صورت ویژه‌ای برای اخلاک‌گری آماده گردید. در سال ۱۹۸۹ با برنامه قبلی و از راه غفوی عمومی از زندان خارج شد و به آکادمی مرکزی نزد رهبری رفت. دولت کسانلی که شتر نیز در میان آنها جای داشت را تحت شعار "PKK را می‌پذیریم اما آپو را نه" تنظیم نموده بود. در آکادمی سعی بر تضعیف تاثیر رهبری نمود. به توطئه چینی پرداخت و در جریان یک توطئه حمزه (حسن بیندال) رفیق دوران کودکی رهبری را به شهادت رساندند. در میان توده جنوب غربی کردستان نیز با استثمار عاطفی از مقاومت رفقای زندانی سعی در تضعیف رهبری داشت. در فرجام کار از طرف حزب پاکسازی شد. این مسئله مفصلاً در کتاب "پاکسازی اخلاک‌گر اثر عبدالله اوچالان آمده است.

^۳ طرزی در ترکیه به معنی خیاط است. طرزی جمال Terzi Cemal شخصی است که از دوران دبیرستان به عنوان عامل نظام کار کرده و این را تا به صفوف PKK آورد. وی در دوران ۱۵ آگوست نیز پیشینه‌ای منفی داشت. در واقع تصمیم بر آن بود که ۱۵ آگوست در سه مکان "اروح - شمزیتان، جوله‌میرگ (حکاری) و چه‌له (چوکورجا)" انجام شود. مصوم کرکماز (شهید عگید) در حوزه خویش یعنی اروح - شمزیتان مسئولیت خود را به انجام می‌رساند. عملیاتی که در جوله‌میرگ صورت گرفت، به دلیل ضعف‌های آن دستاورد چندانی را بیار نیاورد. طرزی جمال در "چه‌له" از انجام عملیات سرباز زد و کارنامه مبارزاتی منفی‌ای از خود بجا گذاشت، همچنین در منطقه "جنوب غربی" جوانان بسیاری را به بهانه جاسوس بودنشان کشت. بعدها اعدام گردید.

^۴ فاطمه (کسیره ییلدرم Kesire Yildirim) که داستان رویارویی اوچالان با وی از اهم موضوعات دوران تشکیل و تکوین PKK است. وی بعدها هنگام استقرار PKK در دره بقاع به آنجا رفت. پس از مدتی به اروپا رفته و سرانجام در آنجا از PKK جدا شد.

سازمانی و نظامی به صورت مختلط انجام می‌شود. این مسئله تلفاتی را دربر داشت اما حال بهتر می‌بینیم که دستاوردهای بزرگی نیز دارد. از یک نظر بر روی فعالیتهای پروواکسیون و یا ضدحزبی از سال ۱۹۷۵ تا به امروز کار کردیم و تمامی اینها نیز با همدیگر مرتبط بودند.

به روشنی مشاهده نمودیم که حتی آنهایی که بسیار مخالف همدیگر پنداشته می‌شدند، بصورت ابژکتیو و یا سوژکتیو تا چه حد ادامه‌دهنده شیوه یکدیگر بوده، به همدیگر خدمت نموده و به سازش و اتحاد با هم پرداخته‌اند. نیروی اینها از زمینه بردگی، عادات حاکم بر زندگی افراد، حاصل دسترنج را بدون انجام هیچ کاری چپاول نمودن، فتنه‌انگیزی، فریبکاری و اغتشاش در امور نشأت می‌گرفت. اگر توجه کنیم که وضعیت جامعه ما چه امکان مناسبی را برای بروز چنین مسئله‌ای فراهم نموده و این نوع روشها چه نتایجی را به‌بار آورده‌اند، آنگاه بهتر درک می‌شود که نمی‌توان نیروی افراد ضدحزبی را کوچک شمرد.

از طریق میهن‌دوستی‌ای عظیم و جنبش بزرگ سوسیالیستی زحمتکشان، در برابر اینها مبارزه سازمانی و شخصیتی وسیعی انجام دادیم؛ آنها که تاریخ PKK را از این نظر ارزیابی نمی‌نمایند، در واقع نمایندگان همان طیف ضدحزبی هستند. باید با اهمیت هرچه بیشتر بر این مسئله تاکید نماییم؛ آنها که نمی‌توانند تمامی مبارزه ما را درک کنند و یا علی‌رغم اینکه آن را دیده و از آن آگاه هستند، مقتضیات آن را در شخصیت خویش ایجاد نکرده و بصورت عمیق در ذهن خود جذب نمی‌نمایند، از دیدگاه ما جزو همان کسانی هستند که می‌خواهند کنتراحزب (ضد حزب) را در صفوف ما تداوم بخشند. این مهمترین نتیجه‌ای است که باید از چنین وضعیتی گرفت. فعالیت اینها متوقف نشد. علی‌رغم تمامی پاک‌نیتی رفقا، باید پرسید آنهایی که نمی‌توانند زمینه بی‌سازمانی - که تکیه‌گاه کنتراحزب است - را پشت سر بگذارند، یعنی اشخاصی که برخورد صحیحی با جنگ ندارند، بویژه آنها که در جنگ گریلایی خلاقیت به خرج نداده و پیشرفتی در درون معیارهای حزبی ایجاد نمی‌کنند، مجری اهداف و فراهم‌کننده بستر فعالیت چه کسی خواهند بود؟ البته که بستر مساعد را برای کنتراحزب ایجاد خواهند نمود. همچنانکه می‌دانیم بعد از مدت کوتاهی برخی خود را برای این امر آماده می‌نمایند. این چندان ارتباطی با نیت پاک نیز ندارد. در اینجا مبارزه شخصیتی شدیدی در حال انجام است. اگر مبارزه‌ای که در برابر بافت عقب‌مانده اجتماعی و

همچنین جریانات مزدور ملی انجام می‌شود، مهمتر از آن اگر دشواری مبارزه گریلایی و آموزندگی و سازماندهندگی آن را تشخیص نداده و حق آن را ادا نماییم، چیزی که به آن دچار شویم زمینه‌سازشدنی مناسب برای پروواکاسیون و دچارگشتن به وضعیت اخلاک‌گرانه‌ایست که به سرعت خواهان استفاده از این زمینه می‌گردد. برخی به سرعت جذب این زمینه می‌شوند، برخی بعدها به آن می‌پیوندند و برخی نیز جسارت پیوستن به آن را نشان نمی‌دهند. اما اکنون به نسبت گذشته این ارتباط را بسیار بهتر درک می‌نماییم.

خلاصه آنکه باید از مبارزه درون‌حزبی درسهایی فراگرفت. روشن شده است که حرکت ضدحزبی، حرکتی نیست که بتوان آن را کوچک انگاشت؛ بلکه دقیقاً برعکس، مبارزه‌ای است که رژیم جنگ و ویژه بیشترین امید را بدان بسته است. ایجاد شیوه رهبری حرکت ضدحزبی نیز ویژگی‌های مخصوص به خود را دارد. رهبری این پروواکاسیون همانند یک مشاهده‌گر و ناظر از آغاز تا به امروز در رأس نهاد رهبری نشسته و یا در آنجا نشانداده شده است. بدون شک نهاد رهبری حزب نیز متوجه این امر بود. او نیز متوجه تحمیلات جمهوری ترکیه و این بستر مزدورانه بوده اما امروزه بهتر دیده می‌شود که حمله‌ور نشدن به آنها مطابق برخورد برخی از رفقا که معتقد بودند "باید فوراً آنها را سرکوب کرده و از بین ببریم"، چه عملکرد تاریخی و تاکتیکی مهمی محسوب می‌گردد. اگر مواخذه نمودن بستر مزدورانه به شکلی صحیح از سوی رهبری صورت نگیرد - که این یک حقیقت مهم در کردستان است - و مبارزه همه‌جانبه با آنها را در بنیان خانواده و بویژه در درون مبارزه اجتماعی، ملی و مهمتر از آن سازمانی ارزیابی ننموده و در پی مقابله برنیاید، ممکن نیست بتواند [نمادهای] جمهوری ترکیه موجود در کردستان، جمهوری جنگ و ویژه ترکیه، جمهوری ترکیه موجود در درون PKK و دشمنان داخلی PKK را تشخیص داده، ارزیابی نموده، تحت کنترل درآورده و بی‌تأثیر نماید.

حال بهتر درک می‌کنیم که لزوم درک رهبری از این جنبه، چه اهمیتی دارد. این پیشرفتی بسیار مهم در تاریخ کردستان است که خط کهن و نوین رهبری را از هم متمایز می‌سازد. اگر می‌خواهید رهبری انقلابی‌ای ایجاد کنید که بتدریج بسوی آزادی پیشروی نماید، باید آن را در شخصیت کردستانی در حال شکل‌گیری به دست آورید؛ باید خصوصیات دشمن و خصوصیات را که در

بردگی زنان، رابطه خصوصی، رابطه خواهر و برادری و در روابط پدر و مادر و اجداد خود - که به شخصیت شما و خانواده نفوذ نموده- تشخیص دهید و آنها را از میان بردارید. همچنین اگر در این خصوص با روابط واپسگرایی خانواده، مناسبات و روابط واپسگرایی میان زن و مرد و اوضاعی که بسیار وابسته به واپسگرایی، استعمار و جنگ ویژه آن بوده و زمینه‌ای را برای آن تشکیل می‌دهد - ما این را جاسوس عینی می‌نامیم، اما با جاسوسی ذهنی مختلط هستند؛ این یک رئالته کردستان و وضعیتی مخصوص به خود است، به گونه‌ای که هر خانواده و هر شخص این حالات را بصورت مختلط در خود دارد و اینگونه توسعه می‌یابد- مقابله نمایید ممکن نیست شخصیتی حزبی کسب گردد.

فکر می‌کنم این درس نیکی برای رفقای است که نگرشی ناب دارند؛ امیدوارم اینبار درک نمایند. حال بهتر می‌بینیم آنها که معتقدند: "یک حزب میهن دوست ناب تاسیس نمودیم، در درون آن نوعی تکوین حزبی، گرایش چپ و سوسیالیسم و میهن دوستی ناب وجود دارد؛ یعنی دشمن در آن نفوذ نداشته و زمینه‌ای که به دشمن خدمت نماید در آن وجود ندارد" و اینچنین برخورد می‌نمایند، به چه میزان غافل و بی‌تدبیر و بی‌سازماندهی هستند. اگر رهبری با خصوصیات تدبیر و سازمان یافته بودن و با احساس حضور مداوم دشمن در درون خود، قادر به تشخیص دشمن درون خود و دشمنی که نقاب رفیق‌بازی و خانواده‌گرایی را دارد، دشمنی که در شمایل زن و یا مرد فرو رفته - می‌توان این را دشمنی پنهان در زیر خصوصیات مردانه و یا ویژگیهای زنانه نامید- نمی‌گشت و مفهوم آن در کردستان و چگونگی بازتاب آن را در مرحله رهایی ملی، سطح آزادی حزب و تاکتیکهای گریلایی تشریح نمی‌کرد، آیا این رهبری می‌توانست موفق گشته و یا می‌توانست تا به امروز تداوم یابد؟ همگی به روشنی درمی‌یابید که در این صورت نمی‌توانست تا به امروز موجودیت خویش را ادامه داده و مشاهده می‌کنید که این رهبری است که بزرگترین نیروی حیات‌بخش مبارزه است.

نتیجه‌ای که باید گرفت این است: پیداست که دشمن، مزدور و همچنین طبقه‌ای که آن را متوسط می‌نامیم تنها در بیرون حزب نیست؛ اینها نمایندگانی دارند که به درون ما وارد شده‌اند، آیا می‌توانید بگویید اگر از طریق تاکتیکهای ماهرانه در برابر نگرشهای دشمن و عادات زندگی در

درون حزب و حتی در درون شخصیت خود- مبارزه نکرده و همچنین اگر در برابر سازماندهی، تخریبات و بی‌شخصیت نمودن حاصل از این نگرش و عاداتها و تضعیف همه‌جانبه جنگ از طرف آنها، مبارزه ننمودیم پس چگونه رهبری نموده و حزب تشکیل دادیم؟ چگونه می‌توانید اطمینان بیاورید که این مبارزه را با موفقیت انجام داده‌اید؟ برخی از سازمانهای کمونیست و ملی‌گرا آن را آزمودند اما حیات اینها تنها یک الی دو ماه ادامه داشت. به عنوان مثال اگر به جنبشهای انقلابی چپ ترکیه و جنبشهای ملی کرد بنگرید، خواهید دید که در همان یکی دو ماه اول به دست دشمنان داخلی آن افتاده‌اند. بسیار نیک می‌دانید که چگونه جنبش مصطفی صبحی^۱، تمامی شورشهای کردی، جنبش بارزانی، حزب دمکرات کردستان ترکیه^۲ و بسیاری از جنبشهای کوچک چپگرا، از طرف دشمنان داخلی ابتدا از درون به اختلاف دچار گشتند و برخی از آنها نابود شدند، مابقی نیز در درون یک تشکل عامل دشمن سازماندهی شدند.

از همان روز اول درصدد برآمدند تا تمامی اینها را بر روی ما نیز اجرا نمایند. به دلیل آنکه ما متوجه چنین امری شده بودیم، چنین بازی صد ساله و گسترده دشمن را به خوبی تشخیص دادیم، به اندازه نگرانی و هراسی که داشتیم جسارت به خرج داده و با روشهای مناسب به مقابله پرداختیم. چنین مقابله‌ای منجر به کسب نتایج فراوانی شده و با ارائه تحلیلات شخصیتی در باب شیوه انقلابی تکوین حزبی، مبارزه سازمانی و مسلحانه لازم برای آن و مواردی نظیر ماهیت خصوصیات و وظایف شخصیت انقلابی، پیکار جو و فرمانده و چگونگی تداوم زندگی روزانه و حتی نحوه زندگی در طول عمر را توضیح دادیم. تمامی توضیحاتی که در مورد این موضوعات ارائه گردید، ماهیتاً همان تکوین شخصیت حزبی است. چنین شیوه خودسازی حزبی، موفقیت‌آمیز بوده و تحقق پذیرفته است. دلیل بنیادین توسعه جنگ گریلایی و فعالیت‌های توده‌ای، همین نحوه خودسازی حزبی است. چنین پیشرفتی با تمام تمرکز خویش ادامه می‌یابد.

^۱ مصطفی صبحی، اصالتاً لاز و از منطقه دریای سیاه بود. اولین حزب کمونیست ترکیه را در اواخر امپراطوری عثمانی بنیان نهاد و سپس به سبب فشارها به روسیه گریخت. در ازای قول آتاترک به ترکیه برگشت و به دست بک عامل آتاترک بنام "توپال عثمان" در دریای سیاه کشتی‌اش غرق گشته و کشته شد.

^۲ Türkiye Kurdistan Demokrat Partisi (TKDP) حزب دمکرات کردستان ترکیه که دبیر کل آن "فاق بوجاک" از طرف نیروهای دولت ترکیه ترور شد. این حزب علی‌رغم مواضع ملی خود در ابتدای امر، بعدها تحت کنترل دولت ترکیه درآمد و موضعی واپسگرا پیشه نمود و همین امر سبب افول آن گشت.

بایستی به **میان‌روی** نیز اشاره نماییم. می‌دانیم که بستر طبقه متوسط در کردستان تا چه حد نیرومند است. بویژه امروزه دولتی سرکوبگر و جنبش ما که به تقابل با آن می‌پردازد وجود دارند. هم‌اکنون طبقه متوسط به صورت محسوس‌تری به جلب ترحم پرداخته، شکایت‌هایی را مطرح کرده و در پی آن است که هر دو طرف را بکار برد. با توجه به وضعیت احزاب بورژوازی و خرده‌بورژوازی همچنین وضعیت جنبش‌های مزدورانه می‌توانیم این را درک کنیم. همچنین جنبش‌هایی قانونی وجود دارند که به اصطلاح خود را دمکرات و میهن‌دوست عنوان می‌نمایند. می‌دانیم که آنها نیز تا چه حد خواهان استفاده از چنین وضعیتی هستند. در کنار این مسئله، کسانی که به انتظار مشخص شدن نتیجه مبارزه انقلاب و ضدانقلاب نشسته‌اند، هنگام پیروزی یک طرف، جهت فعلیتی بی‌دردسر به ابزار دست آن تبدیل می‌شوند و بدون زحمت و با دادن وعده زندگی بی‌بها و یا زندگی در اروپا به افراد، مناصب را تصرف نموده و در پی هوس‌های خویش می‌روند، در اطراف شخص خود گروهی کوچک ایجاد می‌کنند و از تمامی امکانات مادی و معنوی حزب استفاده می‌نمایند را چه می‌توان عنوان کرد؟ نمی‌توانیم همه اینها را عامل دشمن بنامیم. می‌توان اینها را فعالیت‌های طبقه میانی برای تشکیل حزب نامید. یعنی در درون ما یک کنتراحزب و یک حزب طبقه متوسط وجود دارد. بعنوان مثال ایالت ماردین^۱ را بررسی کنیم؛ به شکل جالبی می‌بینید که این حزب طبقه متوسط چگونه در پی توسعه بود، وقتی موفق به این کار نشد بعدها چگونه با کنتراحزب توأم شده و به خدمت کنترآگریلا درآمد. چنان در گرما گرم این واقعه هستید که شاید توضیح این مسئله مایه حیرت شما شود؛ اما حال بهتر درک می‌کنید که طبقه متوسط نیز یک حزب بوده و علی‌رغم اینکه نمایندگان آن در خارج از ما چندان موفق نباشند ولی بدان معنی نیست که در درون ما نمایندگان نداشته باشند.

طبقه متوسط یک بستر نیرومند اجتماعی است و همیشه در پی سیاست‌گذاری خواهد بود. اگر در بیرون و در حزب قانونی موفق به این امر نشود، در حزب غیرقانونی و در درون ما به سیاست‌گذاری خواهد پرداخت. حزبی که در بسیاری از ایالت‌های ما و حتی خارج از کشور در پی ایفای نقش است،

^۱ ماردین؛ شهری تاریخی که از مراکز مهم جنگ گریلابی محسوب می‌گردد. در تقسیمات جنگی این شهر و حومه آن در حیطه یک ایالت قرار داشتند. به روایتی شهر محل تولد "مانی" پیامبر نقاش است.

چنین حزبی است. این نه تماماً یک کتراحزب است و نه حزبی انقلابی، بلکه چیزی میان هر دو است. آن‌هاست. رابطه و مناسبات آن با کتراحزب در دوران دشواری‌ها برقرار می‌گردد و ارتباط آن با حزب انقلابی نیز در مرحله‌ای آغاز می‌شود که پیشرفت تسریع یافته است. اما با تکیه بر تقابل مابین این دو همیشه در پی آن است که خود را سرپا نگه داشته و از خلأ و معضلات هر دو طرف سود برده و در صورت امکان خود را مطرح‌تر نماید. همانگونه که در سطح جهان و منطقه چنین مسئله‌ای وجود دارد به همان شیوه در جنبشهایی که خاستگاه طبقه متوسط دارند نیز مطرح بوده و در درون ما نیز به چنین وضعیتی درآمده است. خاستگاه ملی‌گرایی ابتدایی از یک نظر به طبقه متوسط برمی‌گردد. مثلاً YNK¹ و گروههایی که آنها را رفرمیست خرده‌بورژوازی می‌نامیم از طرفی می‌خواهند با ما رابطه ایجاد نموده و از طرف دیگر با جمهوری ترکیه و امپریالیسم ارتباط برقرار می‌نمایند. نزد آنها رفته و می‌گویند: "به ما کمک کنید، می‌خواهیم انقلاب را متوقف کنیم" و نزد ما آمده و می‌گویند: "به ما کمک کنید، می‌خواهیم رابطه شما با امپریالیسم و استعمار را بهبود بخشیم". فعالیتهای خود را نیز در این رابطه بسیار تسریع بخشیده‌اند. برخی از عملکردهای درون صفوف ما نیز زمینه چنین چیزی را تشکیل می‌دهند. می‌گویند: "جناح انقلابی PKK یا قشر رادیکال آن ممکن است تحت فشار قرار بگیرند؛ بعضی ایدئولوژیها را به کنترل خود درآوریم، برخی از کمپ‌های موجود در جنوب کردستان را به حالت مطلوب خود درآوریم و اگر فرصت بیابیم یک PKKی خارج از گریلا و طرفدار راه حل لیبرال-سیاسی ایجاد خواهیم کرد." طی تمامی مراحل پیشرفت بهتر درک می‌کنیم که چگونه کتراحزب و این حزب طبقه متوسط گاه‌به‌گاه متحد شده و دانسته و یا نادانسته حزب انقلابی را تحت فشار قرار می‌دهند. آشکارا می‌توان گرایشاتی را که در این اواخر تحت نام رهبری سیاسی، خواهان مطرح کردن خویش هستند بعنوان یک حزب طبقه متوسط اینچنینی تفسیر نمود.

چیزی که زمینه لازم برای حزب طبقه متوسط را تشکیل می‌دهد، بردگی است. خود انقلابیگری ناقص، گرایش حزبی طبقه متوسط است. این اصطلاحات را در درون حزب بسیار مورد بحث قرار داده و می‌گویند که: "اندکی مانده که انقلابیگری ناقص بر صفوف ما حاکم گردد." گفته صحیحی

¹ Yekiti Nistimani Kurdistan اتحادیه یهینی کردستان.

است. هم‌اکنون در میان فرماندهان گریلا، فرماندهی جبهه توده‌ای و خلاصه در تمامی جاهایی که باید در دست نمایندگی حزب باشد، تقریباً انقلابیگری ناقص حاکم است. بنیان طبقاتی انقلابیگری ناقص، طبقه متوسط است. طبقه متوسط، خود به تنهایی طبقه‌ای ناقص است و یک انقلابیگری اینچنین ناقص را نیز تنها با انقلابیگری ناقص طبقه متوسط می‌توان بیان نمود. انقلابیون فاقد کفایت گاهی زمینه لازم برای ضد حزب را تشکیل داده و یا می‌گریزند و گاه به‌گاه نیز وارد حزب انقلابی می‌گردند. هر دو حالت مذکور ممکن هستند. اگر حزب انقلابی برتر باشد در کنار آن جای می‌گیرند. در آن صورت آشکار است که انقلابیگری طبقه متوسط و یا ناقص یک اصطلاح عمومی نیست، حزب کنترا و حزب انقلابی را جداگانه تلقی نمی‌نماید، در حال مبارزه و رابطه و چالشی تنگاتنگ با حزب انقلابی بوده، همیشه وضعیت خویش را ارزیابی نموده، در صورت یافتن فرصت خود را مطرح کرده، عدم کفایت را به صورت یک حزب طبقه میانی درآورده، در صورت بروز دشواری به کنتراحزب لغزیده، در صورت برتری حزب انقلابی بصورت توده‌ای به حزب انقلابی می‌پیوندد اما همیشه نیز خود را به شکل عدم کفایت تحمیل می‌نماید. حزب طبقه متوسط تن به سختی نمی‌دهد و اصرار نمی‌ورزد؛ همچنین در جنگ انقلابی، پیروزی را بنیاد کار قرار نمی‌دهد. سازمان، گریلا و پیکارجو و ارتش بدون نقص، توده بدون نقص در جبهه خلقی و خلاصه انجام کارهای فاقد نقص برای مبارزه برای او ممکن نیست، زیرا باید همه چیز برای او ناقص باشد. از این نظر در عملکرد این طبقه، شکست اساس کار است. بنابراین نقصان موجود در صفوف ما چنین تعریفی دارد و در صورت فرصت‌یابی انقلابی‌گری ناقص، حداقل به اندازه کنتراحزب خطرناک خواهد گشت؛ همچنانکه خطرناک هم می‌شود. این انقلابیگری ناقص و بنابراین عملکردهای میانه‌رو که ریشه آن به طبقه متوسط برمی‌گردد، سهم بزرگی در عدم توسعه جنگ مطابق با خواسته ما و عدم پیشاهنگی کامل حزب دارد.

به این ترتیب می‌توان در چارچوبی کلی بدین شکل ماهیت کنتراحزب و حزب طبقه متوسط، چگونگی مطرح شدن آنها، تکیه گاه‌های طبقاتی و بین‌المللی آن، همچنین رابطه و چالشی که مابین خود دارند، پیشرفت‌های آن در داخل حزب انقلابی و مراحل پیشرفت آن در طول تاریخ حزب را توضیح داد. کسی که خواهان برطرف کردن نقص‌های آگاهی خویش است، می‌تواند با مدنظر

گرفتن ارزیابی‌های وسیعی که در طول تاریخ در این رابطه انجام داده شده، به رفع نقص آگاهی خویش پردازد و تعریف صحیحی از خویش ارائه نموده و از خود پرسد "من در چه سطحی از این خودسازی حزبی قرار دارم؟"

بدون خودسازی حزبی، مبارزه به پیروزی منجر نمی‌گردد

برخورد خلاق با سوسیالیسم، برخورد انقلابی با دمکراتیسم و ملیت و صادقانه‌ترین برخورد اومانستی با انسانیت که در اوآن ظهور PKK دیده می‌شوند، اساسی‌ترین اصطلاحات ایدئولوژیکی حزب ما هستند. PKK از نظر سیاسی نیز اصطلاحات و شعارهایی نظیر آنتی امپریالیسم، آنتی فتودال-عشیره‌ای و آنتی واپسگرایی دارد. به صورت محسوس‌تر، سیاستی به شکل مخالفت با هر نوع تکیه‌گاههای داخلی و خارجی استعمارگری موضوع بحث است. PKK ایجاد جامعه و خلقی آزاد در مسیر دمکراسی، سوسیالیسم و استقلال کامل را در دستور کار خود دارد. علاوه بر آن، بویژه ویژگی پیکارجو و سازماندهنده آن در زندگی بسیار مشخص است. حزب ما از طریق سازماندهی و مبارزهٔ ماهرانه، برخوردی به شکل قابلیت توضیح مناسب - و با شرایط مشخص - برای ماهیت و مکان مناسب فداکاری، جسارت و ابتکار عمل، تصرف، دفاع و دست کشیدن داشته و همهٔ راه و روشهایی که می‌تواند پیروزی را میسر گرداند، می‌آزماید. این مورد در تاریخ حزب ما به صورت همه‌جانبه توضیح داده شده است. امروزه بیشتر از همیشه آشکار است که یک حزب بسیار متمرکز انقلابی اینچنین بوده، تشکل حزبی انقلاب کردستان و واقعیت و هویت آزاد خلق کرد را ایجاد نموده و خود را اینگونه به موقعیتی رسانیده که توجه انسانیت را بخود جلب کرده است.

بسیار آشکار است که این تشکل حزبی یک سازمان پیشاهنگ است. تشکل حزبی که رهبری در آن مهارت داشته و کادرهای آن را پرورش می‌دهد، اولین دلیل دستیابی به سطح موجود در مبارزه می‌باشد. می‌دانیم که هم‌اکنون توسط این حزب پیشاهنگی تشکیل ارتش گریلایی و ترقی دادن توده به عمل آمده و PKK اینگونه مبارزه انقلابی خلق کرد را بر وضعیت سیاسی بین‌المللی و منطقه تحمیل نموده و به نتایج مهمی رسانیده است. چیزی که مهم است درک و فهم عمیق این خودسازی حزبی از طرف هر عضو جنبش می‌باشد. کسی که خویش را عضو حزب و یا عضو PKK عنوان

می‌نماید، اگر دچار غفلتی عمیق نبوده، جاسوس عینی نباشد و نقصی جدی در خود نپروراند و بر نگرش "ادغامندی در خصوص خودسازی حزبی PKK" پافشاری نماید، باید میانه‌روی و همه‌نوع انقلابیگری ناقص ناشی از آن را به کناری بنهد. همچنین باید عملکردهای پروواکاتیو (اخلالگرانه) و زمینه‌سازی برای آن به کناری نهاده شوند. ویژگیهای مبارز انقلابی و خودسازی حزبی ایجادشده را اساس کار خود قرار دهید. زیرا این جایگاه اتحاد بین گفتار و کردار است. جهت این کار، همراه با آموزش متمرکز باید سطح فداکاری، جسارت و خلاقیت سازماندهی و پیکارگری کامل اساس کار قرار داده شود. آشکار است به تناسبی که این چنین عمل کنید، می‌توانید شخصیتی حزبی کسب نمایید.

امروزه دارای جبهه‌های متفاوت مبارزه، ارگانها، کمیته‌ها و نمایندگیهای مختلف PKK هستیم که برای آن پیشاهنگی می‌کنند. اگر اینها حقیقتاً می‌خواهند PKK را تمثیل نمایند و به عنوان مثال در نهادهای شدن نیروی گریلا بازتاب دهند، این را تنها از طریق PKK می‌توانند به‌انجام برسانند و این نیز بنیاد موفقیت است. این امر در مورد فعالیت‌های جبهه خلقی و خارج از میهن، در همه نوع فعالیت‌های توده‌ای و حتی در فعالیت‌های قانونی دمکراتیک صدق می‌کند. وقتی کاملاً شخصیتی حزبی کسب نمودید می‌توانید در حوزه‌ها پیروزی و توسعه ایجاد نموده و هر عرصه را به حوزه مبارزه‌ای که به آسانی شکست پذیر نیست تبدیل نمایید. این جوهره چیزی است که باید به عنوان خودسازی حزبی درک گردد.

وقتی از میزان خودسازی حزبی و کسب شخصیت حزبی جویا می‌شویم، هر مبارز و هر پیکارجوی ما باید در چارچوب این مسائل خویش را بررسی نماید. آشکار است که بصورت اتفاقی نمی‌توان پیکارجویی مبارز بود و بدون خودسازی حزبی و بدون درک خط‌مشی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی حزب نمی‌توان نقش صحیحی در این مبارزه برعهده گرفت. چرا کسب شخصیت حزبی ضروری است؟ بدون خودسازی حزبی نمی‌توانید در مبارزه با احزاب مخالف، احزاب خارج از ما، جنگ ویژه و مهمتر از آن بعنوان فرد در برابر دشمن درون خود، به موفقیت دست یابید. بدون مبارزه در برابر عدم کفایت در آگاهی، سازمان، جسارت و فداکاری یعنی بطور خلاصه در صورت عدم کفایت شخصیتی - که این از یک نظر بیانگر تأثیرات دشمن است - قادر به کسب شخصیتی

حزبی نیستید. اگر شخصیت حزبی کسب نکنید، نمی‌توانید نیروی گریلا را توسعه دهید، اگر قادر نشوید نیروی گریلا را توسعه دهید نیز قادر به ممانعت از جنگ ویژه نبوده و این منجر به قتل عام می‌گردد.

پس از اینکه مسئله را بر بنیان روابطی اینچنین مختلط توضیح دادیم، دیگر معلوم است که هر ایالت ما و هر واحد فعالیتی ما باید در چارچوب خویش در مورد مسئله خودسازی حزبی چه درس‌هایی را بیاموزد. پاسخی که باید داده شود دیگر مشخص است. تداوم مکرر معضلات، تأثیرات کنترراگریلا و حزب طبقه متوسط و انقلابیگری ناقص؛ خودفریبی بوده و از پس به‌معنای فریب حزب است. این دیگر مبارزه‌ای در برابر حزب است و نمی‌توان آن را عادی قلمداد نمود. در خودسازی حزبی، آموزش و سازماندهی خود اظهار عجز نمودن به معنی زمینه‌سازی برای کنترراحزاب، تخریبکاری حزب طبقه متوسط و عدم کفایت بوده و این نیز شکست است. اگر بر این مواضع خویش اصرار ورزید، خطرناکتر هم می‌شوید. بنابراین نباید به تحمیل‌هایی دست بزنید که برازنده احزاب مخالف و دشمن است. حزب انقلابی، حزبی است که تمامی چنین تحمیلاتی را نپذیرفته، در برابر آنها جنگیده و هر چه بجنگد بیشتر توسعه می‌یابد. رهبری نیز رهبری‌ای است که کاملاً بدین شیوه جنگیده و آن را مدیریت می‌نماید. رهبری‌ای تاریخی بوده و نهادینه شده است.

می‌بینید که معضلات حزبی، معضلاتی جدی هستند. تاریخ حزب و معضلات بزرگ مبارزه در طول این تاریخ، دارای اهمیتند. عظمت PKK در ایجاد سرآغازی برای سوسیالیسم، نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح بین‌المللی و ایجاد مبارزه‌رهایی ملی خلق ماست؛ خلقی که در آستانه نابودی بود. عظمت آن در ایجاد سطح ملی از طریق مبارزه‌رهایی ملی است؛ همچنین اقدامی در راستای دموکراسی و اقتدار خلق است. ایجاد حمله‌ای نو به وسیله شخصیتی پیروز علیه همه موارد منفی و کاملاً غیرانسانی - که این موارد منفی و غیرانسانی هزاران بار در شخصیت بروز یافته - اهمیت تاریخی داشته و برای شما به اندازه نان و آب لازم است. هیچ نوع مانع داخلی و خارجی در برابر آن قابل قبول نیست. بزرگ‌ترین رقابت، رقابت برای خودسازی حزبی است، رقابت برای رهبری است. مطمئن هستیم که دیگر زمان آن فرا رسیده همه کارکنانی که از این نظر به نام حزب کار می‌کنند، از نامدارترین مبارزان گرفته تا کسانی که به طور عادی خود را عضو حزب می‌شمارند، همه و همه باید

شخصیت خود را شفاف ساخته، جبهه خویش را مشخص کرده و در شیوه انقلابی حزب و حزب انقلابی ما مشارکت نمایند. در این موضوع، طفره رفتن و به تاخیر انداختن قابل پذیرش نیست. دیگر نمی توان به شکلی نامحسوس همانند یک عامل ضدحزبی برخورد نمود. اگر هنوز هم برخی با تحمیل خصوصیات و خواسته های خود و پرافادگی و نامحسوس تر ساختن برخوردهای خود تصور می کنند که به کار خویش ادامه خواهند داد، خود را فریب می دهند. ما عزم به گذار از تمامی این ضدحزبی ها داریم؛ عزم داریم تا آخرین پس مانده های اینها را برملا کرده، منزوی نموده و در صورت لزوم پاکسازی نماییم.

می خواهم همه این موارد را مدنظر بگیرند. کسانی که به این حزب احترام گذاشته و حاضر به مبارزه به نام این حزب هستند باید نتیجه ای کسب نمایند، یعنی لازم است خودسازی حزبی همه جانبه ای به عمل آورده و آن را با آغاز از شخصیت خود در تمامی واحدها، جبهه ها، نیروهای گریلا و خلاصه در تمامی عرصه های کاری ترویج داده و مبارزه شدیدی را در این راستا به انجام رسانند. معنی خودسازی حزبی و مبارزه درون حزبی همین است. کسب پیروزی نیز تا بدین حد با خودسازی حزبی در پیوند است.

۲۱ فوریه ۱۹۹۴

با گشودن گره کور هزاران ساله، خودسازی حزبی نمودیم

با توجه به وضعیت موجود شما، آشکار می‌گردد که توجه وافر ما به معضل حزب را به اندازه کافی درک نکرده و برای کسب نتیجه باید همچنان با اصرار بر روی آن کار کنیم. علی‌رغم تمامی تلاشهایمان، سطح درک و فهم شما بسیار محدود باقی می‌ماند. در این رابطه، بیش از حد تصور دچار عدم احساس مسئولیت هستید. سطح پرورش در شما بسیار ضعیف بوده و وضعیت‌هایی که به نمایش می‌گذارید بسیار ناشایسته است. هنوز هم برخی از شما متفاوت جلوه‌دادن خود را هنر محسوب نموده و تصور می‌کنند که با تحمیل آن بر ما، آدم خواهند شد! ایجاد چنین تیپ شخصیتی‌ای را هنری بسیار بزرگ پنداشته و این تصور را به سطح تئوری و نگرش درآورده و تحمیل می‌نمایید. مسئولیتی معین دارید؛ در این دنیا بدون برعهده گرفتن مسئولیتی قادر به زندگی نخواهید بود. سعی می‌کنیم شما را وادار کنیم تا از آزمندیهای ناچیز و تهدیداتی که برای زندگی ایجاد می‌نمایید، گذار کنید. نمی‌گویم که در راستای چنین برخوردهایی، گروه وجود دارد و یا می‌خواهند یک خط‌مشی دیگر را گسترش دهند. بسیار ناتوان‌تر از این هستید؛ کاملاً بصورت یک معضل درآمده‌اید. انسان نمی‌تواند درک نماید که چرا خود را به واسطه ضعف‌هایتان اینهمه بیچاره می‌نمایید. اگر قابل درک باشد نیز، لعنت نمودن تنها واکنشی است که می‌توان در برابر این وضعیت شما نشان داد.

هر چه می‌خواهید انجام دهید، اما مقررات پیشرفت مبارزه اجتماعی و ملی را به کناری نهاده و یک زندگی توأم با ضعیف‌النفسی بسیار و ابتدایی پیشه نکرده و در زندگی خود به بیهوده‌ترین و ورشکسته‌ترین شکل و ویژگی انسانی جامعه ما دچار نشوید. اهتمام بسیاری به خرج دادیم تا اجازه

ندهیم این وضعیت در درون حزب بروز کند، اما برخی حيله گران گاه جسارت آن را نشان می دهند. اگر خود را با محاسبه‌ای وجدانی مواخذه نکنید، گزافه‌گویی سیاسی و یا برخوردی مزورانه با فعالیت جوهری انقلابی - که با تلاش وافر قابل انجام است- پیشه کنید، دچار اوضاعی شرم‌آور خواهید گشت.

می خواهند [روند] خودسازی حزبی ما را با اشتباهات بزرگ و حتی فراتر از آن با انحرافات، تهدید نمایند. در برابر موضع ما می گویند: "اعصابم را خراب نکن!" اما این کلمات در سیاست بیانگر معنای چندانی نیستند. مداوماً برخوردهایی با روشهای متفاوت و مطابق میل خود انجام داده می شوند، اما کسی حق ندارد با شیوه‌هایی چنین ابتدایی واحدهای ما را به خود مشغول نماید. سطح مشغولیتی که می خواهند بدان سقوط کنند، شیوه‌ای است که تمامی زشتیها و معمولی بودنهای پوسیده و میان‌تهی جامعه حقیر و ناچیز روستایی را در خود می‌پروراند. یک گام آنسوتر از چنین برخوردهایی به اصطلاح "آشنایی با شهر" است. شما نمی‌توانید از این وضعیت رهایی یافته و در سیاست به مرحله "دیدن یک گام در آنسوتر" نزدیک شوید. در کوهستانها می‌مانید اما در آنجا دچار حالتی ابتدایی می‌گردید، وقتی هم در شهر می‌مانید سرکوب شده و می‌گریزید. آیا می‌توان این فعالیت‌های شما را فعالیت جبهه خلقی و یا فعالیت گریلابی عنوان کنیم؟

آنها که خویش را اینهمه حقیر کرده و بی‌محتوا می‌نمایند، قادر به حل کدام مسائل مهم می‌باشند؟ ما حیات خویش را وقف فعالیت‌های حزب خواهیم نمود، تمامی کردارهای خود را پرورش داده و نیروی کلام خویش را بیشتر خواهیم ساخت، حال آنکه شما به هر جا که می‌روید به قهرمان و ابزار مواضعی برعکس این مبدل می‌گردید. چنین مواردی در کجای جهان دیده شده است؟ چه کسی به شما گفته که چنین چیزی بامعنا و بافضیلت است؟ شما چگونه و در کدام مدرسه‌ای اینها را خواندید و اینگونه پرورش داده شدید؟ آیا سطح تربیت و آموزش شما بسیار عقب‌مانده بود و یا تحریفات موجود اجتماعی و اغواشدگی شما خطرناکتر بود؟ آیا اینکه شما را به عنوان "داده" قبول می‌کنیم ناشی از افزونی تیت مثبت ماست؟

به کرات گفتم که بایستی به حالت بادکنکی (پرادعا اما پوچ و توخالی. م) موجود در شخصیت خویش پایان دهید. علی‌رغم تمامی تلاشها نتوانستیم شخصیتی فروتن و عاقل در شما ایجاد نماییم. این وضعیت شما یک بیچارگی است. در گزارشات مواردی هست؛ حتی یک فرد عادی و باحیثیت نیز چنین برخوردهای موجود در حوزه‌های فعالیتی را از خود نشان نخواهد داد. روزهاست که سعی داریم ثابت کنیم، حتی اگر یک حمال را به صورت مشقت‌بار به کار گرفته و یک زندگی بسیار معمولی برایش فراهم آوری، هزاران بار از تو تشکر خواهد نمود. علی‌رغم تمامی خدمتها و تلاشهایمان، آنچه اعضای ما تحمیل می‌کنند عقب‌مانده‌ترین موضع در سیاست است. ما مجبور به اصلاح چنین چیزی هستیم. این کارها با سخنان پرطمطراق و ارزیابی‌هایی که تصور می‌کنید شما نوشته‌اید، پیش نمی‌روند. کادرهایمان را بسیار خوب می‌شناسم. می‌دانم که عظمت PKK را عظمت خویش می‌پندارید و شاید هم خود را هزاران بار متفاوت‌تر نشان داده و به شیوه‌ای جداگانه بازتاب می‌دهید و سعی در تأمین زندگی آنچنانی دارید. این دروغی بزرگ و برخوردی در جهت فریب دادن ماست. به همین سبب نیز نمی‌توان از کسانی که چنین موضعی دارند، انتظاری داشت. این در حالیست که بسیاری از آنها فرصت خالی کردن [عقده‌های] درون خود را نمی‌بینند. چنین شخصیت‌هایی تا حدودی به‌واسطه جسارتی که از ما گرفته‌اند، می‌پندارند که به اصطلاح برخوردی آزاد دارند. معلوم است که از آزادی چگونه استفاده کرده و چه برداشتی از آن دارند. چنین گمراهی و تحریفی وجود دارد. این برخوردها که بر حزب ما تحمیل می‌شوند به هیچ وجه صحیح نیستند. هر کس بایستی چنان زندگی فروتنانه‌ای داشته باشد که متناسب با اهدافمان باشد. با اینهمه اغراق و تحریف و روشهای کریه، نه تنها نمی‌توان یک جنبش انقلابی را اداره نمود بلکه حتی نمی‌توان کاری معمولی و یا تقسیم‌کاری در یک کار کوچک را صورت داده و آن را توسعه داد.

بدون پذیرش صمیمانه شخصیتی که در PKK خواهان تحول به آن هستیم، نه می‌توانید از عهده این کار برآمده و نه حداقل‌ترین سطح شیوه تفکر PKK ای را کسب می‌نمایید و تا زمانی که این مبارزه ادامه دارد از محکومیت‌رهایی نخواهید یافت. باید از آن ممانعت به عمل آورد. خودسازی حزبی، عملکرد داوطلبانه را بنیان کار قرار می‌دهد. تحمیل اینهمه بی‌مسئولیتی بر اصل داوطلبی، سعی بر جلوه‌گری خود علی‌رغم اینهمه ویژگی‌های زندگی عقب‌مانده‌تان، شما را دارای نقشی

می‌نماید که خطرناک‌تر از ممانعت آگاهانه دشمن از انقلاب است. اگر کسی که اینچنین برخورد می‌کند تنها یک شخص می‌بود، چندان مهم نبود. اما یکی برخاسته و بدون احساس عذاب وجدان و بدون دیدن نیازی به پس دادن تقاص کار خود، تنها به دلیل آنکه دلش اینچنین خواسته، تمامی موضعهای غیرحزبی را سازمان داده و به سطح یک نگرش [عمومی] می‌رساند. با رؤیاهایی بسیار عقب‌مانده‌تر از خیالات یک کودک سعی می‌کند با فریبکاری، آن را تا سطح ملی بقبولاند و چنین عملکردی را سیاست، نگرش و انتقاد عنوان می‌نماید. اینچنین اشخاصی بسیارند. این اشخاص با اندیشه بیگانه بوده و عقب‌مانده و بدوی هستند، وقتی نمی‌دانند چگونه سرپا بایستند به غیر از گریه چیزی از دستشان بر نمی‌آید و از طرف دیگر "سخنانی بزرگ" بر زبان می‌رانند. انسان باید اندکی حیا و وجدان داشته باشد. آیا پدیده‌ای که وجدانش می‌نامند، هیچ بر عاطفه شما نقش نبسته است؟ سیاسی شدیم، قاطعیت یافتیم، اراده به دست آوردیم اما تمامی اینها به منظور کسب برخی ارزشهاست. آیا به سبب اینکه اندکی از شما خواستار فداکاری شدیم، اینهمه خواسته‌های خود را بصورت نامحدود تحمیل می‌نمایید؟ این را نگرش مبارزاتی در راه حزب نمی‌نامم، بلکه این شخصیتها را **شخصیتهای علیل** می‌نامم.

آیا با شما در مورد اهمیت شخص شما و نگرشهای بسیار متفاوت و آنچنانی‌تان بحث خواهیم کرد؟ کاش چنان نگرشی می‌داشتید تا مطابق خواسته شما عمل می‌نمودیم! چگونه می‌توانیم شخصیتی را به عنوان مخاطب قبول کنیم که اگر به حال خویش ره‌ایش کنیم دهها بار دچار شکست می‌شود؟! این شخصیتها حتی امکان بحث مفید در مورد مشکلات را هم باقی نمی‌گذارند. به زعم خود با این اندیشه و کردارهای خویش، سازماندهی خویش را گسترش داده‌اند و تقریباً هر کدام یک نهاد گشته‌اند. به دستشان اسلحه و اندکی پول دادیم، هر کدام خود را پیشرفته محسوب نمودند. این اسلحه‌ها و پولها را دور خواهیم انداخت اما به این دستان بی‌فایده نخواهیم داد. همه چیز را ما دادیم و حکایت اینها بسیار روشن است. چرا انسان باید درکی اینچنین غافلانه داشته باشد؟ آنها که در طول تاریخ خود نمی‌توانستند به اندازه یک گربه باشند، حال در مقابل ما شیر شده‌اند و بینواترین‌شان در برابر شما بصورت بهترین ارباب درمی‌آید. چنین مواردی را از کجا آموختید؟ انسان باید اندکی حد و مرز خود را بشناسد و گذشته خود را از یاد نبرد. اینکه ما برای سودمند

ساختن حتی یک روزمان تا به مغز استخوانمان با احساس مسئولیت زیسته، برای هر گونه پیشرفتی همانند کندن چاه با سوزن تلاش نموده و دستاوردهایی کسب نماییم اما شما نیز اینگونه بر روی ارزشها تصرف به عمل آورید به هیچ وجه قابل قبول نیست. حداقل از این پس برخورد صحیحی با واقعیت نشان داده و با سخنانتان خود را فریب ندهید.

سعی نمودیم در PKK از زندگی اجتماعی جامعه کرد و سطح بتنی شده آن گذار نماییم. بسیاری از خصوصیات شخصیت‌های شما را می‌دانم؛ اما در PKK ساختار اندیشه و مسیر سیاسی متفاوتی داریم، باید همه ما تحت امر آن باشیم. باید برخوردتان چنان باشد که اگر قادر به مشارکت چندانی نباشید، حداقل بدون معضل‌سازی پیش روید. اگر عملکرد داوطلبانه و برخورد محترمانه‌ای با اهداف وجود نداشته باشد، چگونه با همدیگر رفتار خواهیم نمود؟ حتی یک سخن بیجا به هیچ رفیقی نگفتم و حتی یک برخورد ناکافی نشان ندادم. هر نوع کمک و نیرویی که از یک رفیق انتظار می‌رود را از خود نشان دادیم. پابندی بی‌نظیری نسبت به مقررات اساسی رفاقت نشان دادیم. اگر با حیل‌گری روستایی خواسته‌های خود را اینچنین تحمیل نمایید، مانع شما خواهند شد. نه توان این را دارید و نه لزوم چنین چیزی وجود دارد. شما موظف هستید که ایرادات خویش را برطرف نمایید. ما نیز سعی بر برطرف‌سازی آن داریم و شما نیز باید در این رابطه فروتن باشید.

هر کدام از اشخاص سعی دارند ما را وادار به ارتکاب خطا در روش نمایند. می‌خواهند تحت نام داشتن گرایش‌ها و انتقادات، بر عدم کفایت خویش سرپوش بگذارند. بی‌تفاوتی در زندگی چه ارتباطی با انتقاد دارد؟ انقلابیون، آنهایی که قادر به ایستادگی در مقابل دشمن هستند و کسانی که در برابر دشمن اقدامی انجام داده‌اند و عزم مبارزه در برابر آن را دارند حق انتقاد دارند. در درون حزب، اشخاصی داریم که بصیرت خویش را از بین برده و هر نوع پیوند خویش را با آزادی و مقاومت ما گسسته‌اند. این نوع اشخاص با گمراه نمودن و به مغلظه انداختن مداوم، ما را به خود مشغول می‌نمایند. مجبور هستیم که از این کار ممانعت به عمل آوریم.

توسعه سیاسی را در درون حزب بوجود آورده و آگاهی عظیمی را ایجاد نمودیم. سعی داریم توان ارزیابی را بالا برده و شخصیت‌هایی را بیافرینیم که قادر به رهبری باشند. وقتی برخی چنین

شیوه‌ای را اندکی فرا می‌گیرند، بصورت شدیدی آن را در تقابل با ما به کار می‌برند. حال آنکه باید آن را در برابر دشمن بکار ببرند. باید بجای اینکه پراکتیکهای واقعی ما را تحت فشار بگذارند، دشمن را دچار دشواری نمایند و یا اعضای عقب‌مانده‌ای را که در اطرافشان هستند پیشرفت دهند. بجای اینکه سخنان بزرگی بر زبان رانده و خویش را متفاوت نشان دهید، باید از خود پیرسید که چرا قادر به آموزش یک گروه انسان نگشته، چرا نتوانستید یک واحد برگزیده تشکیل داده و حتی با اینها کار کنید. آنهایی که برخی سؤالات را از خود نمی‌پرسند، نه می‌توانند از ما خواستار حل مشکلات خویش باشند و نه می‌توان آنها را جدی تلقی نمود. از ما خواستار حق و حقوق است، اما نحوه برخوردش با اساسی‌ترین وظایفش نیز غلط است و حتی نمی‌خواهد وظایف خود را درک کند!

ناچار از حفظ ارزشهای PKK هستیم. این ارزشها تنها با تلاشهای شما ایجاد نمی‌شوند، اما هستند کسانی که می‌خواهند نتیجه این تلاشها را به خدمت خویش درآورند. در این ارزشها، بخشش‌های خلق و تلاشهای مقاومتگرانی عظیم، شهدای بزرگ مقاومت و اشخاص زحمتکش گمنامی وجود دارد. بخش بزرگی از کسانی که می‌خواهند تحت‌نام به اصطلاح مبارزه درون‌حزبی سخن بگویند، سعی بر بودن این ارزشها دارند. بایستی اظهار دارم که قادر به قبول چنین وضعیتی که مدتی دراز به طول انجامیده است، نیستم. چگونه نسبت به کسانی که بصورت نامحدود با سوءاستفاده از ارزشها به زندگی خویش پرداخته و آنهایی که معنای این ارزشها را به کناری نهاده و خود را به عنوان صاحبان همه‌چیز مطرح می‌کنند، رضای خاطر نشان دهم؟ کسی که فروتنی خود را از دست داده باشد، به عنوان خطری دیده و ارزیابی می‌نمایم.

به هنگام توسعه یک حزب، همه‌نوع پس‌مانده و انسانهایی از همه طبقات و بنابراین خواسته‌های آنها هم وارد آن می‌گردند؛ اما به بهانه این مسئله هیچگاه خویش را از وضعیت نماد حقیقی حزب دور نمی‌داریم. حتی اگر انجام هر چیز دیگری را در شأن خود ببینید اما برخوردی غلط با اتحاد حزب نداشته باشید و نمود واقعی حزب را به بازی نگیرید. حزب کارهایی اساسی نظیر تبلیغات و سازماندهی دارد، به هیچ‌وجه از آنها دست‌بردار نشوید. برای شما بازگو نمودم که چگونه سالها تلاش به‌عمل آوردیم تا صاحب چند کلمه صحیح باشیم. چگونه این را نادیده خواهید گرفت؟ در

مرحله کشمکش و یا دوران مناقشات درون حزبی نیستیم. هنگامی که همه چیز کاملاً در رکود قرار داشت و کسی قادر نبود در مورد هویت خود چند کلمه بر زبان براند، با تلاشی همانند بیرون کشیدن آب از سنگ، این کار را آغاز نمودیم اما برخی در این رابطه بصورت نامحدود نقشه‌هایی را برای خود طرح می‌کنند. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم چنین برخوردی را بپذیریم.

هم‌اکنون در درون PKK، به اصطلاح مبارزه‌ای در جریان است. بر روی این ارزشها و بر اساس ایجاد معضلات با همدیگر مبارزه می‌کنند؛ بدون خلق هیچ ارزشی، پیرامون این ارزشها مبارزه می‌کنند. اگر چگونگی مصرف ارزشها را دانسته و برای خویش از آن استفاده کنند نیز اشکالی ندارد. این مبارزه‌ای بسیار ابتدایی است و به چنان نتایجی منجر می‌شود که به هیچ‌وجه محاسبه نکرده بودند. ناچاریم مانع اینها شده و قطعاً به حیطهٔ پرورش و تربیت بکشانیمشان. این مواضع را به‌عنوان انتقاد و یا گروه‌بندی قبول ننموده بلکه آن را بی‌تربیتی و ضعیف‌النفسی ارزیابی می‌نماییم. نوعی شخصیت عقب‌مانده و یا اجتماع شخصیتها و یک سطح اجتماعی بسیار عقب‌مانده موجود، موضوع بحث است. اینها خود را از دست مناسبات خویش که بسیار ناچیز و حقیرند و روابطی (روابط فAMILI) رهایی نبخشیده‌اند، همچنین در شخصیت خود توسعه سیاسی به‌وجود نیاورده و هیچ‌نوع آگاهی فلسفی و سیاسی‌ای را ایجاد ننموده‌اند. این بدشانسی ماست. ناچاریم اینها را اندکی تربیت نماییم.

درواقع برای توسعه سیاسی و فلسفی آنها امکاناتی را اختصاص داده بودیم و می‌توانستند مطالعه کرده و خویش را پرورش دهند. بعنوان مثال در همین رابطه تأکید کردیم که چگونه علی‌رغم محدودیت بسیار در خصوص کسب آگاهی، برای آموزش دادن خویش به مطالعهٔ کتابهای حاوی فلسفه بورژوازی و در آخر کتابهایی با مضمون ارزیابیهای سوسیالیستی، پرداختیم. بدون ایجاد آگاهی، قادر به درک قوانین جامعه نیستید و چون درک نمی‌کنید، توانایی توسعهٔ عملی بامعنا را ندارید. تنها چیزی که هست حيله‌گری و خردمندی روستایی می‌باشد. با استفاده از خردمندان روستائی و اصنافی خود، تا چه حد می‌توانیم انقلاب نماییم؟ تا چه اندازه می‌توانیم مسئله ملی را حل کنیم؟ خردمندی اینان به چه کار می‌آید؟ اینها از هر نظر شکست خورده هستند، شاید تنها قادر به بیست و چهار ساعت کار باشند و بلکه هم نباشند.

می‌گویید که خود را وقف دعوی ملی و حل مسائل ملی کرده‌اید؛ فکر می‌کردم که حداقل برای اینکار ادبیات حزبی را خوانده و آگاهی لازم برای خود را قطعاً کسب خواهند کرد. در حالیکه آن را هم نفی کرده‌اند و حتی به کناری نهاده‌اند. تحلیل‌ات بسیاری انجام دادیم؛ حداقل به این کتابهایی که آماده شده‌اند توجه نشان دهید و خود را پرورش دهید. اقشاری که هنوز مناسبات کلان و قبیله را پشت سر نگذاشته، نمی‌توانند خصوصیات اساسی مناسبات ملی را در نظر گرفته، به‌لحاظ روحی قادر نیستند از قبیله‌گرایی و منطقه‌گرایی فراتر رفته و در صورت فرصت‌یابی پست‌ترین شکل احساسات خویش را بروز می‌دهند، می‌توانند از کدام انقلابیگری و گرایش‌های بخشی ملی بحث نمایند؟ انسان باید حد و مرز خود را بشناسد و این پرسشها را از خود به‌عمل آورد. PKK عظیم است، اما این بدان معنی نیست که شما هم باعظمت هستید. PKK راهگشای توسعه معینی می‌گردد، اما این بدان معنی نیست که شما نیز راهگشای چنین پیشرفتهایی می‌شوید. آنچه بدان دچار گشته‌اید، بیماری بزرگی است. این یک ویژگی متداول است؛ به همین دلیل چنین اشخاصی قادرند در یک لحظه خویش را به هزاران نفر بقبولانند. سطح ضعفها و عقب‌ماندگیهای موجود، حق حیات را تنها به چنین رهبرانی داده و امکان موفقیت آنها را فراهم می‌نماید، اما ناچار به گذار از این مسئله هستیم. علی‌رغم تمامی قولهایی که داده می‌شوند، شمار آنهایی که قادر به رهبری صحیح هستند، به تعداد شمار انگشتان اندک است. اینجا بحث ما در مورد یک شخصیت و یا یک لحظه نیست. اگر قادر به ممانعت از تمامی این برخوردها نباشیم، آنگاه [چنان وضعیتی پیش می‌آید که انگار] میدان را برای نمایندگان تمامی پس‌مانده‌های عقب‌ماندگی و بدویت اجتماعی و بازماندگی از سطح تکوین ملی و پیشرفت اجتماعی خالی خواهیم نمود. اگر حزب را در برابر چنین گرایشاتی توانمند نکنیم، نه تنها رهایی ملی و پیروزی آن تحقق نخواهد یافت، شاید حتی مجال بسیار محدود تکوین ملی و پیشرفت ایدئولوژیک و سیاسی را از میان برداریم. از این نظر باید چنین مواردی را درک نمود. نمایندگی حزب بسیار مهم است. کسی را که تحت تأثیر احساسات و برخوردهایش مانده و با این تحمیلها سازشکاری نموده، به ابزار آن مبدل گشته و یا تنبلی نموده و خود را از کار دور می‌نماید، چه می‌توان عنوان کرد؟ با اینها از کدامین انقلاب می‌توان بحث نمود؟

سالها خود را به دست سیگاری سپرده، در خیالات غوطه‌ور شدید، خود را به دست برخی احساسات سپردید و تا به امروز آمدید؛ نتوانستید آموزش و سازماندهی متمرکزی را پیشه کنید. ما به مسئولیت خویش در برابر تاریخ، خلق و جامعه واقفیم. تاریخ و جامعه را درک می‌کنیم و وظایف لازم در برابر آن را انجام می‌دهیم. ما چنین عمل نمودیم اما نمی‌توانیم درک کنیم که چرا شما اینهمه خود را بیمار نموده و در پس انقلاب خود را به دنبال آن می‌کشید. هنگام بیان همه نکات یادشده، شما همچون نماینده تمامی این خصوصیات عقب‌مانده هستید. این وضعیت شما به شکلی بسیار مشخص و غیرقابل بحث نشان می‌دهد که از نظر روانی چقدر بیمار هستید اما نگرشهای به اصطلاح سیاسی شما چقدر نابودکننده بوده و به یک خصوصیت بسیار عقب‌مانده اجتماعی پناه برده‌اید. از کجا به ذهن خود خطور دادید که اینهمه به مبارزه قدرت‌یابی آسان و بی‌ارزش بپردازید؟ از کجا آموختید که مبارزه قدرت‌یابی خلق و مبارزه قدرت درون‌حزبی را اینگونه به آسانی در اختیار خود بگیرید؟ چنین چیزی را در کتابهای کدام مدرسه خواندید و چه کسی اینها را به شما آموخت؟

من همانند شما نیستم. حتی چیزی باقی نمانده که بدان نیندیشیده باشم. می‌دانید که چقدر اندیشیده‌ام و تا چه میزان سعی کردم که از موجودات طبیعی نیز نکاتی را بیاموزم. آمده‌اید و با همه ناآگاهیها، درد، بی‌رحمی، ترس و با تمامی جسارت ظاهری خود انتظار دارید که شما را پیش ببریم. برای اینکار ابتدا تربیت و پرورش لازم است. با این وضعیت‌تان، کسی نمی‌تواند شما را پیش ببرد.

بدون نیروی پیشاهنگ، نمی‌توان جامعه‌ای آزاد ساخت

آماده‌سازی خود از راه آموزش و مطابق با مراحل کاری بسیار مهم است. حتی قادر به اجرای صحیح دستور نیستید. آنچه که بسیار در مورد شما روی می‌دهد، مرگی بی‌بهاست. اگر قادر به زندگی نباشید، شما را چه خواهیم کرد؟ بیماریهای موجود در جامعه قابل درک هستند اما با بیماریهای درون حزب چه کنیم؟ با کسانی که در شرایط مناسب نیز قادر به تأمین امنیت جانی خود نیستند چه کنیم؟ در واقع بیماریهای درون حزب از بیماریهای درون جامعه بسیار بدتر هستند. کم نیستند کسانی که حزب را کاملاً به بیمارستانی تبدیل نموده‌اند. هم‌اکنون تقریباً تمامی مناطق را به

صورت تخت بیماران درآورده‌اند. این اشخاص را با اولین جمله‌ای که بر زبان می‌رانند می‌شناسم. به اصطلاح یک تشکل ارتشی هستیم. افراد نظامی چگونه سخن می‌گویند؟ یک نظامی، شخصیتی است که نه تنها در برابر مسئولی همچون من بلکه در برابر هر چیز آماده است. حال آنکه افراد ما حالتی خواب‌آلود دارند. همانند شخص از خود بیخود شده‌ای است که سالهاست دچار خستگی گشته. حزب را مکان معالجه تمامی دردها و جراحتهای کهنه خویش می‌داند، از این نیز پیشتر رفته و خواهان نگه‌داری خویش از سوی حزب هستند. حزب جای نگهداری تو نیست. حزب سازمان نگهداری از جامعه بیمار است؛ سازمان منجیان است، سازمان دکترهاست و جای بیماران نیست. تمامی اعضای حزب به امداد انسانهای بیمار می‌شتابند. نمی‌توان در درون حزب از بیماری خود سخن گفت. چه حقی دارید که اینهمه خود را بیمار نموده و خود را همانند بیمار نشان دهید؟

در این رابطه، تحریف و گمراهی جدی‌ای وجود دارد. چندان بیمار هم نیستند، وقتی فرصت یافتند و یا به نفعشان باشد، هیولا می‌شوند. یعنی انسان را به مغلطه می‌اندازند. می‌بینید که ناچاریم در درون حزب زندگی صحیحی را پیشه کنیم. اگر اینگونه عمل نکنید قادر نخواهید بود که از پس این کار برآیید و دست از یقه همدیگر برنخواهیم داشت. کسی که خود را وقف مبارزه درون حزبی می‌نماید حداقل باید بتواند با مدنظر قرار دادن عاقبت کار، نیروی کاری را در خود ایجاد نماید. هر حرفی که می‌زنید باید نتیجه‌ای داشته باشد. هنگامی که با برخی مواضع مبارزه می‌نمایید، نتیجه کار را حساب کنید. وقتی من اینهمه به محاسبه امور می‌پردازم چرا شما نمی‌توانید چنین عمل کنید؟

ایجاد محیطی مساعد برای اغتشاش در درون حزب، کار عاملان دشمن است. گلاویز نمودن حزب با معضلات بیجا و نابهنگام، کار عاملان جنگ روانی است اما بهترین مبارزان ما کارهایی را انجام می‌دهند که ماهرترین اعضای جنگ روانی قادر به انجام آن نیستند. شما غیر از این کار برای چه چیزی حاضر هستید؟ هر سخن و گام بیجای شما خدمت به دشمن است. من هم می‌توانم آنگونه باشم، حتی می‌توانم خودم را اندکی عاطفی نمایم، می‌توانم چند قطره اشک ریخته و شما را تحت تأثیر قرار دهم اما می‌دانم که اینها در مقررات جنگی ما صحیح نیستند. می‌توانم هر روز اینگونه نواقصی داشته باشم، اما از اولین روزی که به این کار پیوستم تا به امروز نخواستم حتی یک لحظه خود را اینچنین بگذرانم.

داشتن اینهمه نقص حتی در شرایطی که به راحت‌ترین شکل می‌توانید کفایت نشان دهید، مطابق فلسفه چه کسی است؟ اگر کارهایی که به سهل‌ترین شکل قادر به آن هستید را انجام ندهید و این را هم نقص بنامید، سبب چه چیزی می‌شود؟ انسان باید اندکی وجدان داشته باشد. اگر در پی مقام‌طلبی و بروکراسی باشید، قادر به چه کاری خواهید بود؟ چه چیز می‌تواند از بروکراسی و عشق به مقام حاصل شود؟ این در حالیست که شیوه مقام‌طلبی را هم نمی‌دانید. حتی معنی قدرت را هم نمی‌دانید. باید همه این نکات را درک کنید.

تمامی این موارد ما را به خود مشغول می‌نمایند. تلاشهایی را که برای حزب انجام دادیم برای اصلاح چند شخص نیست بلکه برای جوابگویی کامل به یک مقطع و گذار از سطحی ابتدایی است که بر پروسه تکوین ملی تحمیل می‌شود. کسی که خواسته خود را بر حزب تحمیل می‌نماید، یک وضعیت معمولی را تحمیل نمی‌کند، تنها یک نوع شخصیت و بیماری روانی را نیز تحمیل نمی‌نماید، بلکه پشتیبانی بدوی بودن شما، روستایی بودن حقیرتان، غیرملی، غیرحزبی و خرده‌بورژوازی شما و آرزوهای ناچیزتان را جلب می‌کند. این داستانی است که در طول تاریخ بسیار تکرار گشته است.

آنهايي که از سختيهاي انقلاب ناراحتند، هميشه در پي گرايش ضدّ قيام هستند؛ اين مورد در تاريخ تمامي اخلاالگران وجود دارد. از سختي‌ها و مشقّت‌هاي مرحله انقلاب نيز آگاهم. اما تبديل اين به يك ضدّ قيام کامل، عملکردي است که دشمن در طول تاريخ آن را آزموده است. با تصور اينکه آنهايي که اقدام به انقلاب مي‌کنند خسته شده و هنگامي که دچار سختي بسيار شدند، احساس کين مي‌نمايند، عواملان خويش را به درون حزب فرستاده و محيط تحريک‌آمизи را ايجاد مي‌کنند و پس از آن قانون ندامت وضع کرده، دعوت به بازگشت نموده و مي‌دانيم که اين را چگونه مي‌خواهند بر روي ما اجرا نمايند. به همين سبب اگر بگوئيد: "از زندگي حزبي و نظامي خارج شديم" بدان معني است که به دنبال يك ضدانقلاب هستيد. بايد مسئله را اينگونه درک کنيد. اگر ذهن خود را اندکي روشن ساخته و اراده‌تان را قوي مي‌نموديد آيا نمي‌توانستيد يك راه مقاومت طلبانه خلقی یافته و صفوف خود را سازماندهی نمایید؟ پیداست مواردی را که بر ما تحمیل می‌نمایند اینها هستند: "سختی‌ها بسیارند و به شیوه انقلابی نمی‌توان از پس این کارها برآمد؛

نمی‌توان از ملی‌گرایی ابتدایی گذار نمود؛ باید تا حد ممکن با سیاستهای ملی‌گرایی ابتدایی و استعمارگری سازش نمود؛ رفرمیسم قابل گذار نیست، باید تا حد ممکن با نگرشهای خرده‌بورژوازی مسامحه کرد و شیوه‌های انقلابی در این سرزمین چندان نتیجه‌بخش نیستند!^۱ تا حد ممکن با روشهای رفرمیست و با بیان سختیهای شیوه زندگی انقلابی موجود به سازش با مسئله گریز از زندگی انقلابی پرداز، حتی امکاناتی را که انقلاب با تلاشی عظیم بدست آورده تخریب نما، نوعی رهبری تاکتیکی به اصطلاح خلاق را که تماماً اینچنین عمل می‌نماید، ارائه کن و با چنین برخوردی خود را به موقعیت رهبری برسان و محفلی موضع‌گیرانه برای خود بساز و فراتر از آن کار خود را نتیجه‌بخش اعلام کن؛ نمی‌توان در نتیجه‌ای که از چنین عملکردی حاصل می‌شود اهداف تاریخی و اجتماعی را جست. حتی کسی که درصدد است خویش را به عنوان عامل دشمن ارائه نماید، خود را برای درآمدن به وضعیتی چنین عقب‌مانده آماده نمی‌سازد. حتی کسی که سعی دارد خویش را در اختیار [دشمن] نهد نیز، با تدابیر بسیار عاقلانه‌تری با مسائل برخورد می‌نماید.

دشواریهایی داریم و همیشه هم خواهیم داشت. سختیهای دوران تکوین ملی را در همان سه کلمه^۱ اول بر زبان آوردم. می‌دانیم که در عمل، مشق‌ها چگونه بوده و واقفیم که تکامل حزبی ما با باز کردن گره کور هزاران ساله ایجاد می‌گردد. می‌دانم که خودسازی حزبی از طریق نزاع با کسانی که اگر سرشان را هم ببری به خودسازی حزبی روی نمی‌آورند و مبارزه با انسان‌هایی بدوی که در حالت ایستای کلانهای ابتدایی باقی‌مانده‌اند، ایجاد می‌گردد. این اشخاص کسانی هستند که اگر امکانی طلایی جهت پیشرفت به آنها بدهی، به آن نظری نمی‌اندازند ولی اگر سیگاری به آنها بدهی از شادی در پوست خود نمی‌گنجند. علی‌رغم تمامی این مسائل، خودسازی حزبی را ایجاد می‌کنیم. لازم نیست از چگونگی شناخت دشمن و یا ماهیت تاکتیکیهای انقلاب برای کسب دستاوردها سخن برانیم اما شما آنها را هم نمی‌دانید. اجرای تاکتیک کجا و شما کجا؟ آنها که در کوهستانهای آزاد مانده و حتی در آنجا قادر به یک سازماندهی آسان نیستند، از کدام تاکتیک می‌توانند سخن برانند؟ آنهايي که قادر به محاسبه صحیح نیروی اسلحه نیستند از کدام تاکتیک می‌توانند سخن برانند؟ می‌توانیم تمامی اینها را بازگو نماییم اما تا چه حد تأثیرگذار خواهند بود؟

^۱ اشاره به سه کلمه "کردستان مستعمره است"، که تر آغازین تئوری آپوئیستی بود.

اینهمه بر مشکلات سرپوش بگذار و تحریفشان کن و سپس ما را به فضای بحث بکشان. این به تحریف موضوع بحث جمهوری ترکیه شباهت دارد. جمهوری ترکیه هر روز یک موضوع بحث ایجاد می کند. آیا می دانید جمهوری ترکیه در هفته اخیر چه موضوعی را تحریف نموده است؟ حتی من نیز به سختی متوجه می شوم که موضوع را چگونه تحریف می کنند. چیزی که افراد ما روزانه انجام می دهند نیز تحریف موضوع بحث انقلابی در درون حزب است. چون قدرت ذهنی تان کفاف موضوع انقلاب را نمی دهد و قلب شما ظرفیت آن را ندارد، آن را تحریف می نماید؛ اما ناچاریم که شیوه دشواری را بنیاد کار قرار دهیم زیرا به طریقی دیگر نخواهیم توانست از پس این کار برسیم. اگر اندکی در برابر واقعیت مان هشیار نمی بودم، هزاران بار مرا نیز دچار تحریف کرده، مرا به مبحثی دیگر کشانده و وارد نزاع می نمودند. در هر گزارشی دهها بار مبحث را تحریف نموده، به جر و بحث بی مورد کشانده و با تحریفات مشغول می نمایند. گزارشهایی که از هر منطقه می آیند تقریباً اینگونه هستند.

تحت نام تاکتیک کارهایی انجام می دهند که اگر خود را با آنها مشغول نمایم همان کافی خواهد بود تا ما را نابود کرده و در مبارزه شکافی بسیار جدی باز نماید. اینها می توانند بگویند که در حد وسیعی مرا نیز فریب داده اند. شاید هم در سطح بسیار بالایی از پاک نیتی رفیقانه ما سوءاستفاده کرده اند، اما باید بگویم که تماماً تسلیم اینها نگشته ام. در اندک فرصتی که بیابند سعی می کنند تا با ظریف ترین روش ها و تأثیرات، ما را تسلیم بگیرند. بدین شیوه حزب را قربانی تاکتیکهای خویش خواهند نمود. اگر اندکی هشیار نمی بودیم، مرتکب چه خطاهایی که نمی گشتیم! کار شما تنها خطا نیست، بلکه ده بار تسلیم گشتن طی بیست و چهار ساعت است. شخصیتی که از ارزشهای سیاسی و انقلابی خویش اینهمه امتیاز می دهد، اگر از نظر سیاسی یک شخصیت منحن خطیابانی محسوب نگردد پس چیست؟ باید اصول سیاسی غیرقابل اغماض و برخوردی پراکتیکی شما که باید بسیار با آن همخوانی داشته باشد، در زندگی بکار گرفته شوند تا یک شخصیت منحن خطیابانی نشوید. آیا به نوعی دیگر می توانیم شما را نجات دهیم؟ کسب شخصیت حزبی و نمایندگی فعالیتها را آسان تلقی می کنید، اما این دروغ و حقه بازیها چیست؟ در واقع دروغهای بزرگی در کار است: هم دم از جدایی از حزب خواهید زد و هم در درون حزب مانده و ما را به خود مشغول خواهید نمود،

همچنین از صفات شکوهمند بحث کرده و دم از "شخصیت خود" خواهید زد. آیا انسان می‌تواند تا بدین حد دروغگو باشد؟ اینهمه تحریف و تقلب منطقی نیست.

وضعیت مورد بحث در خصوص شما چنین است: توان ایجاد توسعه سیاسی در خود و پذیرش خط‌مشی را نشان نمی‌دهید، اگر چند کلمه بیاموزید نیز توان اجرای آن را نشان نمی‌دهید و حتی نسبت به بسیاری از موارد توجه نمی‌کنید. اگر مرحله را اینگونه سپری کنیم، اقدام تاریخی ما به هدر می‌رود. نمی‌توان تسلیم‌پیشه‌گی ملی‌گرایی ابتدایی و خیانت را سازش نامید. نمی‌توان گریز و یا دور ماندن از جنگ و فرسودگی شخصیت جنگی را تحت عنوان ایجاد آسایش در زندگی تلقی نمود. ایجاد همه نوع روابط سهل‌انگارانه با دول استعماری، به معنای مهارت در تاکتیک نیست. بویژه نمی‌توان شعله‌ور نمودن فردیت را در درون حزب، فرماندهی نامید. وقتی در فرجام کار همه اینها در یکجا گرد می‌آیند، معلوم می‌شود که برخوردهای مذکور بیانگر یک نوع نگرش هستند. وقتی می‌گوییم نتایج این نگرشها را ببینید و اظهار می‌داریم که برای برطرف کردن آن اقدامی نکرده‌اید، قیامت بیا می‌کنند. هیچ حزبی، خویش را به این وضعیت در نمی‌آورد. عاقبت آنهایی که حزب و خودسازی حزبی را آسان تلقی می‌کنند، وخیم است. آنها که سنگر، مقام، قدرت و مسئولیت خویش را به صورت بی‌بها هدر می‌دهند دیر یا زود به این وضعیت دچار می‌شوند، تمامی آرزوهایشان در دلشان می‌ماند، زندگیشان به جهنم تبدیل می‌شود و منفور می‌گردند. هیچ یک از کارهایشان وارد روند صحیحی نمی‌گردد. آنها که در مسیر خویش دچار نقص عمل هستند، چندان نمی‌توانند زندگی کنند.

ما نمی‌توانیم به یک عشیره مبدل شویم و خانواده‌گرایی و قبیله‌گرایی پیشه کنیم. حتی آنهایی که در کردستان چنین چیزی را به بهترین شکل انجام می‌دهند، معضل بزرگی بوده و خطرناکترین مزدور هستند. آنهایی که بر خانواده‌گرایی و فردیت اصرار می‌ورزند، اقتضاری هستند که سعی دارند بیشتر از هر کس برای دشمن فایده داشته باشند. در شرایط استعمارشدگی موجود، نمی‌توان بهتر از این بود. استفاده از برخی مواضع حزب و به هدر دادن آنها بصورت نامؤدبانه، بزرگترین بدی است. برخی با این مواضع خویش، امکانات حزب را از بین می‌برند. اینها طبیعتاً سازماندهی را نپذیرفته و حتی نمی‌خواهند مفهوم مقام و مسئولیت را درک نمایند و یا از آن به بدترین شکل استفاده می‌کنند.

بدین شکل امکانات مادی حزب را از بین می‌برند. چه کسی استفاده بهینه‌ای از اسلحه و پول خویش می‌نماید؟ آیا حتی یک آموزش معمولی انجام دادید؟ هنگام فرصت‌یابی برای آموزش، آیا به صورت صحیحی از آن استفاده نمودید؟

از تمامی این برخوردهای شما معلوم می‌شود که ترجیح بسیار اشتباهی انجام داده و پدیده انقلاب را به صورت بسیار اشتباه درک می‌کنید. ترجیح و مشارکت شما از بنیان ضعیف است و حتی فراتر از ضعف بسیار اشتباه و ماجراجویانه است. استعمارگران سالها ادعا کردند که شما نمی‌توانید ملت شوید و حتی قادر به ابراز هویت نخواهید بود و این را تا به امروز نیز تحمیل نمودند. جنبش ما نیز جنبشی است که با این وضعیت به مقابله می‌پردازد. نشان دادیم که اندیشه و اقدامات لازم برای آن چیستند، اما تمامی برخوردهای شکایت‌وار نظیر نقص و میانه‌روی را که در شأن خود دیدید، بیانگر نتایج حمله هزاران ساله دشمن است. این نتیجه‌ای است که شکوه و زاری‌هایی نظیر "ما نمی‌توانیم ملت و خلق شویم" آن را تداعی می‌نمایند.

نشان ندادن توان لازم برای کسب شخصیت حزبی بدان معنی است که معتقدید نمی‌توانید نیروی پیشاهنگ آن شوید. آنهایی که از کسب نیروی پیشاهنگی اظهار عجز می‌نمایند، چگونه می‌توانند به صورت یک ملت، خلق و جامعه‌ای آزاد و مستقل درآیند؟ اگر در جایی که لازم است همه کس کمابیش خلاقیت نشان دهد، حتی نتوانید موارد موجود را هم حفاظت نمایید، در مقابل اراده استعمارگری از بین خواهید رفت. ضعف و شکایت هم بیانگر همین مطلب است. تمامی اینها توضیح مختص به خویش را دارند. تمامی این دلایل خودسازی حزبی فوق‌العاده‌ای را بر هر کسی الزامی می‌نماید. دقیقاً در همین نقطه شما از خودسازی حزبی، آموزش و توانایی سازمانیابی اظهار عجز می‌کنید؛ به همین سبب وضعیت بسیار دشواری دارید. در صفوف ما نباید کلماتی آنگونه بر زبان رانده و چنین برخوردهایی را حتی برای لحظه‌ای از خود نشان داد. وضعیت تحمیلی مورد نظر چنین کسانی، یک وضعیت اجتماعی ابتدایی‌تر از وضعیت روستایی است. نوعی سازشکاری است که حتی نمی‌توانیم آنرا رفرمیسم بنامیم، اما از یک جنبه تا مرحله تکیه زدن بر دشمن نیز پیش می‌رود. اگر دقت نکنید طی مدتی بسیار کوتاه ممکن است تمامی پیکارجویان پشت به اهداف

کرده و بروند. نمی توان تمامی اینها را به عنوان تقدیر بر ما تحمیل نمود. نتیجه ناچیز و بی اهمیت انگاشتن تمامی این موارد و عملکرد فاقد اصول شما، تا بدین حد برای حزب خطرناک است.

باید درس حزب را کاملاً فرا بگیرید. درس حزب، درس زندگی است. همانگونه که اگر خون را در رگها متوقف نمایم، بدن در یک دقیقه از بین می رود، توقف روند تکوین حزبی که برای نیل به زندگی آزاد ملی ایجاد شده و عدم خودسازی حزبی به معنی توقف و یا قطع شریان حیاتی ماست. این تعریفی صحیح بوده و دانشی است لازم برای بحث در رابطه با آزادی و حیاتی حاوی رهایی ملی. آنچه می خواهیم از آن گذار نمایم، از میان برداشتن جوانب فرسوده ای می باشد که صدها سال است خصوصیات مرگباری را در شخصیت شما ایجاد کرده، همچنین نابودی تمامی مواردی است که نماینده آن هستید و شما را به سوی مرگ می برد. اگر اینها را از میان برنداریم، قطعاً یک اشتباه خواهد بود. دچار همان مسائلی خواهیم شد که در چنین اوضاع و احوالی در طول تاریخ روی داده است. ما می خواهیم این روند را متوقف کنیم.

باید عاقل باشید. خود را جوان، خام و احساساتی می نامید. بزرگترین احساس و اشتیاق، متوقف نمودن روندی است که طی آن می خواهند زندگی را نابود بسازند. بزرگترین شجاعت نیز همین است. غیر از این، احساس و حیاتی وجود ندارد. باید جدی باشید، باید قادر به سازماندهی و زندگی در پیوند با اهداف باشید. اگر قادر به این نباشید، این وضعیت فراتر از رذالت به معنی مرگ شماست. از من جسارت می طلبید، اما شما خود باید جسور باشید. زیرا شما پیشاهنگان زندگی هستید. چرا اینهمه ما را با اوضاع غیرمنتظره مشغول می نمایید. شما خود ناچارید که پرستار شوید، باید خلق خود را معالجه نمایید. آموزش، سازماندهی و مدیریت و خودسازی حزبی نیز به همین منظور است. چرا هنوز سعی دارید مرا نیز به اشتباه دچار سازید؟ در برخوردهایتان، همه نوع دافعه و شیوه نابودگری را با روشهای بسیار متنوع و ظریف به کار می برید. باید قادر به کسب شخصیت ملی و حزبی و بر این اساس کسب شخصیتی انسانی باشید. باید اندکی نسبت به خود احترام نشان دهید. در این رابطه اگر رغبت شما نسبت به کار موثر بیفتد، می تواند بیانگر معنایی باشد.

چه کسی خودسازی حزبی را در دستور کار خویش قرار نمی‌دهد؟ چه کسی خط‌مشی سالم حزبی را بنیاد کار قرار نمی‌دهد؟ پیکارجویانی که خود را همانند دیوانگان رها نموده‌اند به چه کار من می‌آیند؟ حتی "دون کیشوت"^۱ هم اینچنین نمی‌جنگید. ما مجبوریم عاقل باشیم. اگر نگرشهایی ماجراجویانه و یا خیالپرستانه داشته باشید باید فوراً خویش را از آنها برهانید. اگر کردارهای خطرناکی دارید فوراً آنها را متوقف کنید. اگر توان و اشتیاق دارید، در چارچوب معیارهای حزب به تفکر پردازید، بر روی آن معضل کار کنید و در آن موفقیت به دست آورید. دیگر بایستی این را درک کنید. باید همگام با درک رهبری، قدرت عمل را هم نشان دهید. این شخصیت دارای چنین خصوصیات است؛ ملی، دموکراتیک، سیاسی، سازمانی، عملی، انترناسیونالیست، آنتی امپریالیست، آنتی فتودال و آنتی مزدور. همچنین شخصیتی است متضاد با ضعف و انحطاط و ضعیف‌النفسی. باید به این خصوصیات نزدیک شده و شخصیت‌تان با آنها عجین گردد. خودسازی حزبی و ملی چنین است. کسب یک شخصیت باحیثیت کردی است. حرکت به سوی یک زندگی واقعی و شرافتمندانه است. حداقل باید توجهی را که به یک عادت ناچیز خویش نشان می‌دهید، نسبت به این امر نیز نشان دهید.

می‌بینید که چگونه سازمانیافته هستیم و بر سر پای خویش ایستاده‌ام. می‌بینید که به چه چیز نه و به چه چیز بله می‌گویم، چه را قبول کرده و چه چیز را قبول نمی‌کنم، چه چیز در نظرم امکان دارد و چه چیز ندارد، چه را موفق برشمرده و چه چیز را ناموفق می‌دانم و چه چیز را درست و چه را نادرست می‌نامم. بی‌درپی، عدم درک و شناخت را بهانه قرار ندهید. من نیز فردی خدمت‌گزارم. در بسیاری از موضوعاتی که بدان نیاز می‌بینید، خدمتی فراخور رفاقت انجام می‌دهم. اگر این را باور دارید باید به برخی از ارزشها خدمت نمایید، باید این را در هر کجا و هر زمانی درک کنید. اگر احترامی معمولی نسبت به خود داشته باشید، باید برای آن زندگی کنید. اگر کسی وجود داشته باشد که بگوید "من هم می‌خواهم در این زندگی نقشی داشته باشم"، این یک فرصت می‌باشد، تنها گزینه زندگی است و باید از این فرصت استفاده نمایید. خودسازی حزبی همین است. هیچوقت و هیچگاه نباید بگوید: "شخصیتی حزبی کسب نکردم، هنوز هم چیزی درک نکرده‌ام یا درک کردم اما موفق

^۱ دون کیشوت، قهرمان رمان بلندی به همان نام از "سرواتس" نویسنده بزرگ اسپانیایی. در این رمان وی در هیأت شوالیه‌ای است که اعمالی بسیار غیر منطقی و حتی مضحک دارد.

به عمل بدان نشدم، مرا فریب دادند و سازشکاری کردم" درست برعکس باید بگویید: "خودسازی حزبی نمودم و در هر کجا و هر زمانی نیروی انجام کار را بروز خواهم داد" و این را با پراکتیک خویش نشان دهید. این راه انسان شدن و شجاعت است. فراموش نکنید تا زمانی که ما زنده‌ایم، در وضعیتی هستیم که می‌توانیم این را انجام دهیم. با نواقص جدی نزد ما نیاید، زیرا این را نمی‌پذیرم.

در امورات انقلاب، دشواری وجود ندارد. کارهایی که باید به آنها پردازید، کارهای کوچکی هستند که با تواضع و نیروی خود ده برابر آن را می‌توانید انجام دهید. هیچگاه کارهایی در دستور کار شما قرار داده نشده‌اند که نتوانید از عهده آنها برآید. تمامی سختیهای این کار را خود متقبل شدم. دشوارترین کارها را خود برعهده گرفته، برخی کارها را هم برای شما پیشنهاد نمودم و شما هم قبول کردید. بنابراین باید مطابق با آن زندگی کنید. هیچگاه نباید مغلظه‌اندازی را به مثابه یک هنر، در برابر خود و اطرافیان خویش بکار ببرید. انواع تحریف و گمراهی‌ها میراث نامطلوب هزاران ساله هستند. باید از شخصیتی برخوردار باشید که دارای ماهیتی صحیح باشد، همچنین در هر کجا نیرو و مهارت لازم را برای کسب چنین شخصیتی داشته باشید. این به شما تعالی بخشیده، شما را در مسیر زندگی قرار داده و صاحب حیاتی می‌نماید که قابل احترام و دوست داشتن بوده و از آن احساس شرف نماید. به غیر از این نمی‌توانید هیچ راهی را بپذیرید.

اساسی‌ترین درس حزب، درس دستیابی به اینچنین زندگی‌ای است. همه چیز به منظور موفقیت کامل این درس بکار می‌رود. پیگیر این زندگی بوده و پیروز خواهیم شد.

۸ مارس ۱۹۹۴

PKK حزب دسترنج و زحمتکشان است^۱

امکان تماس مجدد با شما به مناسبت روز جهانی کارگر با معناست. همچنین به همین مناسبت برخورد ما در قبال ورود به این ماه مهم، حمله بهاری مان از طریق پیشاهنگی حزب و جوابگویی به نگرش سوسیالیسم به شکلی که اهمیت بین‌المللی آن افزایش می‌یابد با معنی است.

بدون شک مبارزه ما به اندازه جنبه بسیار تشدید یافته ملی، توانسته از نظر بین‌المللی که اهمیت روزافزونی دارد نیز انعکاس یافته و به اندازه روشن‌سازی موقعیت دشمنان، موقعیت دوستان را نیز بهبود بخشد. بسیاری از مواضع و برخوردهای کهن پشت سر نهاده شده و وارد مواضع و برخوردهای جدیدی شده است. قبل از هر چیز ما تحقق این امر را در درون صفوف خویش مشاهده نمودیم. با جسارتی عظیم، اهتمام بسیاری به خرج دادیم تا پیشاهنگی حزب مان را به نفع دسترنج و صاحبان آن پیش ببریم. سعی نمودیم تا در نمود زندگی آزادخواهان زحمتکشان، جهان‌بینی آنها و دستاوردهای عملی آن پیشرفت بزرگی ایجاد کنیم. حزب از این نظر دستاورد عظیمی کسب نموده و نوسازی لازم جهت آن را تحقق بخشید.

به نیکی قابل درک است که بدون خودسازی حزبی و بدون درک درونی و همه‌جانبه شخصیت حزبی، نه تنها نمی‌توانیم جنگ موجود را ادامه دهیم بلکه حتی قادر نخواهیم بود خود را بر سر پا نگه داریم. تحلیلات به عمل آمده نشان داده‌اند کسی که در برابر حزب صادق نباشد، تأثیر بزرگ سازمان‌دهنده، روشن‌کننده و از یک نظر - و برای ما - تأثیر انسان‌ساز و تعالی‌دهنده آن را احساس نموده و از طریق آن به نوسازی نپردازد، قادر نخواهد بود از حالت معضل‌ساز رهایی یابد. از این

^۱ این بخش گفتگوی بی‌سیمی رهبر آ.پ.و با فرماندهان ایالتی می‌باشد.

نظر حزب اساسی‌ترین تکیه‌گاه هرکسی است که خواهان پیروزی، موفقیت و حیات است. حال بهتر می‌بینیم که مرتبط دانستن سایر کارها با این مورد و تأکید بسیار بر پیشاهنگی حزب بویژه در سال گذشته هم بسیار اهمیت داشته و هم برای تقابل با تمامی نامطلوبیهای محتمل، اساسی‌ترین حلقه را تشکیل داده است. در صورت توجه می‌بینیم آنانی که به هیچ وجه قادر نیستند پیروزی را آرمان خود قرار دهند و بدتر از آن راهگشای همه‌نوع شیوه نابودگری و راست‌گرایی می‌شوند؛ تخریب‌روند خودسازی حزبی، مانع‌سازی در برابر آن و گسست از آن را همچون موضع درجه اول خویش پذیرفته‌اند.

موضعی که از شخصیت سازمانیافته و کلکتیو حزب دوری می‌جوید، به معنی ایجاد سرآغازی قوی جهت همه نوع نامطلوبی است. به شکلی مهم، این مورد را مشاهده می‌نماییم. کسی که در زندگی خویش معیارهای حزبی ندارد، نه تنها نمی‌تواند شیوه زندگی مسلحانه‌ای را در پیش بگیرد بلکه حتی از یک زندگی معمولی اجتماعی و توسعه آن به دور است. حال بهتر می‌بینیم افرادی که به هیچ وجه شخصیت حزبی کسب نمی‌کنند، مهمترین معضل ما را تشکیل داده و بدون گذار از اینها نه تنها نمی‌توانیم دستاوردهای جدیدی کسب کنیم بلکه حتی قادر نخواهیم بود از دستاوردهای موجود نیز محافظت نماییم. در نتیجه کم‌رنگ شدن شخصیت حزبی و سطحی‌نگری در محیط حزبی ما بن‌بست‌هایی بوجود آمده‌اند. چنین وضعیتی معمولی نیست، مواضعی هستند که تأثیرات آنها می‌تواند بسیاری از مباحث [ارزشمند] را پی‌درپی به هدر داده و به تدریج آنها را دچار تخریب نماید. این امر، بدون شک بنیادی طبقاتی دارد. به‌خوبی قابل مشاهده است که طبقه متوسط در این رابطه بسیار مقاومت کرده، موانع بسیاری تشکیل داده، کارها را برهم زده و با عدم جدیت، آن را بسیار ناقص نموده و ضررهایی را به بار آورده که حتی دشمن نیز قادر به ایجاد چنین زیان‌هایی نیست.

آشکار گشت که برخوردار از یک شخصیت مطلوب حزبی در صفوف PKK، در واقع به معنی درک همه نوع پیشرفت انسانی، اجتماعی و ملی است. کسانی که در این موضوع احساس مسئولیت نکرده، اقتضایش را احساس نمی‌کنند و بدین شیوه زندگی می‌نمایند، نه تنها نمی‌توانند دارای دسترنجی بجا باشند بلکه فراتر از یک چپاولگر نبوده و تنها ارزشها را با بی‌تربیتی به بازی خواهند

گرفت. بنابراین ویژگی طبقاتی حزب ما بسیار مهم است و تمامی پیشرفت‌ها در پیوند با آن هستند. بدون درک پیوند PKK با دسترنج و ارتباط آن با دسترنج انقلابی و حاکم نمودن آن بر تمامی فعالیتها، نمی‌توان لایق این حزب شد و نماینده آن بود و بنابراین نمی‌توان از پیروزیها سخن گفت. از این نظر روی‌آوری به حزب به مثابه یک اسلحه از طرف ما بجا بوده است.

در سالهای اخیر به اندازه وسعت تلاشی که برای کمرنگ نمودن سوسیالیسم در اذهان و دوری گزیدن از سوسیالیسم صرف نمودند، برای مقاومتی که ما در رابطه با خودسازی حزبی بروز داده‌ایم و نیرویی که با گذار از بیماریهای رئال سوسیالیسم در ایجاد توانمندانه حزب سوسیالیست لازم برای این مقطع نشان داده‌ایم، ارزش بزرگی قائل هستند. این هنوز هم دلیل اساسی تداوم موفقیت‌آمیز مبارزه ما را تشکیل می‌دهد. بر تداوم موجودیت خود به‌عنوان حزب زحمتکشان، بررسی مجدد تمامی فعالیتها در پیوند با دسترنج و سازماندهی بر این اساس، قبول مسئولیت و کسب جایگاه اصرار می‌ورزیم. معیار اساسی نیز همین است. بهتر از هر زمانی آشکار گشته که برخوردهایی غیر از این را معتبر ندانسته و به آن فرصت نخواهیم داد و جهت انجام کار مقتضی مصراغه عمل می‌کنیم.

خودسازی حزبی تداوم می‌یابد. حزب را به مثابه یک اسلحه، به وسیله اصلاح از راه سرآغازهای نوین و با تقویت آن قدرتمندتر می‌نماییم. نباید از این کار غافل شد. کسانی که درباره این امر خود را فرسوده و یا عقب‌مانده می‌بینند قطعاً باید به خودسازی حزبی بپردازند. به‌غیر از این، شانس و راه دیگری برای پیروزی وجود ندارد. هر کس باید با فروتنی به اندازه‌ای کافی شخصیت حزبی را در خویش ایجاد نماید. این نکته باید به‌عنوان بنیان تمامی پیشرفت‌ها درک گردیده و مطابق آن حقیقت ادا شود.

باید هر کسی بداند که رهبری نیز به مثابه محسوس‌ترین و متمرکزترین نمود کسب شخصیت حزبی، تمامی کارها را اساساً در پیوند با آن اداره نموده و مورد نظارت قرار می‌دهد. به تناسبی که فرد به شخصیت حزبی دست یافته، در آن جذب شده و بصورت ژرف درکش نماید، می‌توان برای وی ارزش قائل شده و در حزب جای داد. همچنین رتبه فرماندهی بر این اساس معنا می‌یابد. رهبری قبل از هر چیز مسئول نظارت بر این است. به‌خوبی آشکار می‌باشد که بدون وجود چنین مسئولیتی،

امروزه نیز به دشواری می‌توان این رفقا را سرپا نگه داشت. بنابراین، دستیابی کافی به معیارهای حزبی در هر رتبه از مسئولیت و گذار از معیارهای ناقص، ناکافی و متزلزل در تمامی حوزه‌های کاری و برای هرکسی که خود را مسئول حزبی می‌بیند، وظیفه‌ای حزبی است که باید روزانه به‌عنوان اولین کار آن را بجای آورد. باید اهتمام بسیاری در این خصوص نشان داده و اگر در اینباره نقص و یا ضعفی داشته باشید، قطعاً باید از آن گذار نمایید. باید هرکسی خود را مورد بررسی قرار داده و در جستجوی پاسخی برای این پرسشها باشد: ماهیت این حزب و رهبری آن چیست، چگونه حیات یافته است، چه نوع حیاتی را درپیش گرفته و آن را مدیریت می‌نماید. دیگر هرکسی باید بتواند با احترام، ایمان و آگاهی ژرفی در کارهای حزبی مشارکت نماید. در درون این حزب از طریق فردیت و نیت‌های گوناگون ذهنی نه می‌توان پیشرفت چندانی ایجاد نمود و نه از نظر فردی می‌توان راهگشای موفقیت و رهایی گردید. باید کاملاً از این برخورد اشتباه‌آمیز گذار نماییم. دیگر بایستی عملکردهایی که حاوی فردیتهای بزرگ بوده و نمی‌توانند نیت‌های ذهنی را پشت سر بگذارند، ترک گردند. همه باید بدانند که با چنین عملکردهایی نمی‌توانند در درون حزب موفقیت به دست آورده و رتبه‌های مسئولیتی را به بازی بگیرند. معیارهای حزبی قطعاً باید در درجات اساسی فرماندهی اجرا شوند. هرکس باید بتواند بر این اساس خودسازی حزبی را بنیاد کار قرار دهد.

به‌ویژه باید به تأثیرات طبقه متوسط که محیط حزبی را به حالت غیرقابل شناخت درآورده، پایان داده شود. باید مواضعی که معیارها را برهم زده، شیوه کاری را به حالت غیرقابل شناخت درمی‌آورد، پیوند خود را با دسترنج کاملاً از میان برمی‌دارد و حيله‌گری روستایی و دسیسه‌بازی فئودالی را همچون یک سیاست در پیش می‌گیرد، ترک گفته شوند. مدت زمان درازی است که طبقه متوسط خویش را به صورت معضلی برای ما درآورده است. تیپ‌های بسیار متفاوت طبقه متوسط و مهمتر از همه نیهایی که به صورت تصادفی از آن نشأت گرفته‌اند، بیش از حد تصور به ما فشار وارد آوردند و راهگشای خسرانهای بسیاری گشتند. در گفته‌های تحلیلی قبلی، کمابیش به نمونه‌های آن اشاره شد. اینها هنوز هم نمونه‌های زنده عدم پیروزی و توسعه را ارائه می‌نمایند. عدم پیروزی با تاکتیک صحیح و نشان ندادن مشارکتی مطلوب، کاراکتر این طبقه است و در پی آن هستند که چنین کاراکتری را در محیط ما نیز توسعه دهند. فراموش نکنیم که توسعه کمابیش این

کارا کتر در بسیاری از جبهه‌های ما سبب به بار آمدن چنان ضررهایی گشته که بهترین کنترها قادر به وارد آوردن آنها به ما نبوده و در نتیجه بسیاری از جبهه‌ها نتوانسته‌اند نقش خویش را ایفا نمایند. از هر طرف که بنگرید تمامی مناطق و حوزه‌های ما به سبب داشتن خصوصیات این طبقه، قادر به ایفای نقش خویش نبوده‌اند. به غیر از این هیچ دلیل اساسی دیگری وجود ندارد و سایر دلایل فرعی هستند.

هر جا که از یک پیشرفت جدی بحث نماییم، در آنجا پیشاهنگی حزبی و شخصیت حزبی وجود دارد. هر جا که تخریبکاری وجود داشته و هر جا که پی‌درپی تلفاتی در کار باشد، در آنجا نیز شخصیت طبقه متوسط و خصوصیات گوناگون خرده‌بورژوازی و مواضع سلیقه‌ای بروز می‌یابند. در حالیکه هیچ نیازی به وجود آنان نبوده و هیچ صلاحیتی ندارند، به سبب مواضع سلیقه‌ایشان بدون وقفه مشغول ایجاد انحطاط در منطقه و به هدر دادن امکانات ما هستند. اگر اینها اندکی شخصیت مرتب، سازمانیافته و مسئول می‌داشتند، هم‌اکنون هر منطقه ما پیشروی ظفرمندی را به شکلی عالی انجام می‌داد. پرورش شخصیت‌های فاقد آموزش، تماماً بر اساس برخوردی مزدورانه است. چون اینها همه نوع راحت‌طلبی و حیاتی گسسته از حقایق را بنیاد کار قرار می‌دهند، می‌خواهند در درون حزب نیز برای خویش جایی باز کنند. در این رابطه از اختیارات خویش استفاده نامطلوبی به عمل آورده و امکانات ارائه‌گشته را بی‌رحمانه به هدر می‌دهند.

هم‌اکنون اینها ناچار به اندک شناختی از خویش اند؛ ناچارند بدانند که اجازه ندارند امکانات این حزب را اینچنین به کار برده، سیگارش را اینگونه کشیده و حتی یک تکه نان آن را بدین شیوه بخورند. این حزب، حزب دسترنج و زحمتکشان و کسانی است که ایمان سوسیالیستی را در خود می‌پروراند. به غیر از این، هیچ کسی هیچ حق و حقوقی ندارد؛ PKK یک حزب جبهه‌خلفی نیست. جبهه مسئله دیگری است، خط‌مشی آن را هم ارزیابی نمودیم. با پیشاهنگی حزبی می‌توان همچون یک جبهه فعالیت نمود. مکرراً هم می‌گوییم که پیشاهنگی حزبی چگونه باید کار کند. محل برخوردهای مزدورانه جایی غیر از حزب است و می‌دانیم که یک مزدور کجا و چگونه برخورد می‌نماید. در پیشاهنگی حزب و هسته آن جایی برای فلان سخنگوی فلان طبقه وجود ندارد. در این رابطه نمی‌توان با سازشکاری عمل نمود. اینها درصدد برآمدند تا حزب را به صورت ائتلاف

سازشکاران و ائتلاف و یا سازمان جبهه‌ای درآورند به‌طوریکه هر کس به دلخواه خود و مطابق اطرافیان و تأثیر خویش در آن جای بگیرد و هنوز هم به چنین چیزی مشغول هستند. این اشتباه بزرگی است. هم‌اکنون نه یک سازمان جبهه‌ای اینگونه می‌تواند ایجاد شود و نه PKK می‌تواند این را بپذیرد. این مسئله‌ای است که از همان روزهای نخست مشخص شده است. بدون وجود پیشاهنگی حزبی نمی‌توان از جبهه و ارتش سخن راند. طرفداران جبهه، آنانی که در پی گرایش راحت‌طلبی ارتشی هستند و آنان که مدعی انجام فعالیت نظامی هستند باید این را به خوبی درک نمایند.

تمامی موجودیت اینها، وابسته به ایمان و قهرمانان زحمتکش این حزب است. آنان به‌غیر از این، هیچ نیستند. فکر هم نمی‌کنم که اینها مبارزه رهایی ملی و یا پیکارجویی جدی‌ای انجام داده باشند. پیشرفتهای سالهای اخیر و حتی تمامی پیشرفتهای تاریخ معاصر کردستان با پیشاهنگی دسترنج‌محور PKK میسر گشته است. دقیقاً در اینجا هر کس باید محاسبات خویش را بصورت صحیح انجام داده و با آگاهی از ماهیت یک سازمان دسترنج‌محور، مشارکت به‌عمل آورده و طبق معیارهای آن زندگی نماید. ما به‌غیر از این نمی‌توانیم به اعضای تازه به‌دوران‌رسیده خرده‌بورژوا و دارندگان عادات مزدورانه، جایگاهی شرافتمند اختصاص دهیم. نمی‌توانیم از به‌دست‌آوری مجدد فرصتهای گذشته و استفاده بی‌بها از حوزه‌ها و جبهه‌های نوین توسط چنین کسانی، چشم‌پوشیم. نمی‌توانیم بپذیریم که اشخاصی خویش را اینگونه با اختیارات و مقامات تجهیز کرده و خواسته‌های خود را بر حزب تحمیل نمایند. اینها نباید همانند اولیائی که کرامت را از آن خود می‌دانند، اعتبار متعالی حزب را به‌واسطه خودشیفتگی از آن خود ارزیابی نمایند. اینان شخصیت و نیروی چندانی هم ندارند. این وضعیتی وخیم بوده و خودفریبست. مناسب‌ترین برخورد، ترک این مواضع است.

بویژه کسانی که در سالهای اخیر اسلحه و اختیارات ما را در دست گرفته و هم خود و هم ما را به اوضاع دشواری دچار نموده‌اند، باید ماهیت امر را درک نمایند. در محیط ما زندگی می‌کنند و حداقل باید نسبت به این اندکی احترام نشان دهند. نه تنها فرماندهی هزاران نفر بلکه باید یک امکان خدمت نمودن معمولی را نیز همچون نعمتی محسوب نمایند. اینگونه می‌توان در این حزب پیشرفت نمود. این حزب را با خدمت پیش بردیم. آن را تضعیف نکنید، اگر آنگونه برخورد کنید بازیهائتان را برهم خواهیم زد. تصور نکنید که با فردیت و یا برخورد ارباب‌مآبانه به دلخواه خود و با هر نوع

فریبکاری پیش خواهید رفت. این وضعیتی وخیم است. نه توان انجام این را داشته و نه کسی می تواند چشم بر انجام اینها ببوشد. تنها برخورداری از یک شخصیت حزبی صحیح می تواند شرایط لازم برای زندگی شما را تأمین نماید.

چرا هنوز با معیارها همخوانی نشان نمی دهید؟ اگر بسیار جسور هستید چرا در گذشته به تنهایی نتوانستید چیزی انجام دهید. با استفاده از اسلحه بزرگ حزب برای خود جایگاهی یافته و پس از آن عدم کارایی بخشیدن به تاکتیک و زندگی حزبی را همچون اسلحه‌ای در برابر حزب بکار خواهید برد؛ نخیر! باید این بی مسئولیتی ترک شود. مناصب حزبی و ارزشهایی که به شما امانت داده می شوند، مقدس هستند. اگر با آن همگام بوده و حیات یابید، مسئولیت شما می تواند معنایی یافته و آنوقت می توانیم شما را جدی تلقی نماییم. نباید کسی معیاری غیر از این را تحمیل کرده و از ما انتظاری نابجا داشته باشد. این حزب، حزبی مطابق تصور برخی نبوده و محل کار اجدادی اینها هم نیست. مقام تنها برای کار می تواند مورد استفاده واقع شود. اگر راهگشای پیروزی شده و می خواهید با خدمت خود اندکی عظمت یابید، آنگاه مقام بیانگر معنایی بوده و ارزشمند می گردد. نباید بر اساس مقام و اختیارات، به انقلابیگری پرداخته و شخصیت خویش را بزرگ کنید. این به معنای مبارزه با ما خواهد بود. همچنان است که در دوران اخیر به خوبی می بینیم هر کس در پی مقام بوده و قدرت را در مقام جستجو می کند. برخی بدون مبارزه و بدون انجام فعالیتهای آموزشی و سازمانی بزرگ که جهت مبارزه لازمند، می خواهند ماهی وار به درون دریای قدرت بجهند و هر چه می گذرد خویش را بیشتر به دست این سودا می سپارند. بدون بجای آوردن مقتضیاتی عظیم، در پی بزرگ شدنی آبی هستند. وقتی موفق به این هم نشوند، کارها را برهم زده و حوزه‌ها را خالی کرده و به خاطر امری که هیچ ارزشی ندارد، ترک می نمایند. عظمت یافتن اینگونه نبوده و نمی توان از اختیارات نیز چنین استفاده‌ای نمود. دیگر ممکن نیست شخص اینگونه به راحت طلبی پردازد.

باید بر خط مشی PKK و نگرش مسئولیتی آن به خوبی واقف بود. در پی آن نیستیم که حتماً با کسانی بحث کرده و حدود برخی را به آنها خاطر نشان سازیم، اما خطاب به کسانی که خویش را بسیار بزرگ تصور کرده اما حتی برخوردی صحیح با حداقل وظایف خویش ندارند، می گویم که بایستی ما را بشناسند. ما به دیگران ارج نهاده و برخورد مناسب و در سطح مطلوبی از خود نشان

می‌دهیم. این بدان سبب نیست که آنها بسیار مهم بوده و یا در موقعیتی هستند که بسیار جای احترام دارند. این اسلوب و شیوه رهبری است. باید در این مسئله عملکرد خویش را اثبات نمایند. جهت راهگشایی بر احترام، وظایفی با جوانب گوناگون وجود دارند که بایستی بجای آورده شوند و قطعاً هم باید چنین نمایند. ما نیز سعی داریم در برابر شما برخوردی محترمانه داشته باشیم، اما می‌دانید که این امر با برخی موضوعات در پیوند است. احترام، خودبخود ایجاد نمی‌گردد.

باید بتوان در این رابطه مجدداً معیارها را بررسی کرده و معنایی صحیح برایشان یافت. ما نمی‌توانیم در خصوص حزب و معیارهای آن امتیازی به کسی بدهیم و معیارهایمان را ضعیف نماییم. هسته حزب سازش با عقب‌ماندگیها را برنمی‌تابد و با برداشتهایی نظیر جبهه، خویش را فرسوده نمی‌نماید. هسته حزبی یک قدرت‌پیشگی بی‌بها نیست و نمی‌توان به آسانی آن را تصاحب کرد. ما معتقدیم که راهگشای خلاق‌ترین شیوه اجرای سوسیالیسم گشته‌ایم. در برابر رئال سوسیالیسم که فروپاشید، نوعی شیوه حیات سوسیالیستی را ایجاد نمودیم. این عمل با معنا بوده و باید لایق آن بود.

مصرانه می‌گویید که به رهبری پایبند بوده و اعلام می‌دارید که در این موضوع صادق هستید. من نیز می‌خواهم شما را مجبور به پیروی از معیارها کنم. معیارهای موفقیت و سطح توسعه هسته حزب را یادآوری می‌نمایم. نمی‌توان از پایبندی و احترامی غیر از این بحث نمود. با توجه به میزان پیشرفت‌ها، این مسئله خود را در هر جای محسوس، در هر جبهه و هر منطقه جنگی ما نشان می‌دهد. ماهها و سالها جنگ را به صورت صحیح در یک منطقه توسعه نداده، پیشرفتی در آن منطقه ایجاد نکرده و سپس از پایبندی سخن خواهید گفت؛ چنین عملکردی حيله‌گری روستایی است، حيله‌گری اصناف است و باید از آن دست برداشت. به وسیله پیشرفت‌ها می‌توان این را ثابت نمود. باید بتوانیم در رابطه با پایبندی، اینگونه عمل کنیم.

کماییش ارزیابی‌هایی را که مدت زمان درازی است در رابطه با تمامی این موضوعات برایتان انجام می‌دهیم، به خاطر دارید. از طریق آنها قطعاً تا حدی تفکر نموده و این را در فعالیت‌های خویش نیز بازتاب می‌دهید. مقامات مسئول، باید متوجه حساسیت لازم مسئولیت‌ها بوده و در اینبار موارد

لازم را نیز انجام دهند. در این موضوع به هیچ وجه نباید مغلظه‌اندازی نمود. اگر چنین شود، بیشتر می‌توانیم به سایر اشکال و جوانب امور پردازیم. اگر تجمع مطلوبی از رفقا باشیم، می‌توانیم سایر تقسیمات کاری را نیز به خوبی انجام دهیم.

بدین وسیله سعی کردیم باری دیگر برخی از مقتضیات مهم و غیرقابل چشم‌پوشی خودسازی حزبی‌مان را یادآوری نماییم. باید قادر باشید با توجه به پراکتیک گذشته، اندکی دیگر خویش را متحول کرده و تقویت نماییم. علی‌رغم دشواری، باید بتوانید در این رابطه برخی فعالیت‌ها را صورت دهید. علی‌رغم دشواریهای حزب و جنگ و تمامی فشارها، بن‌بستها و سطح بحرانی شخصیت افراد و همچنین تحریفات و تخریبات طبقه متوسط، حزب هسته خود را همراه با نیروی علی‌البدل آن به حالت آماده‌نگه می‌دارد. بویژه یک هسته علی‌البدل که بتواند جای شهدا را پر کند، نزد خود آموزش دهید. این سبب پیروزی شما خواهد گشت. در این رابطه باید بدون وجود ایراد، پی‌درپی وظایف ایجاد هسته را بی‌وقفه تعمیق بخشیده و در هر دورانی ادامه دهید. از این نظر هر چه پیشاهنگی مطلوبی صورت گیرد، قطعاً این جنگ توسعه یافته و پیروز خواهد شد.

نتیجتاً فکر می‌کنم که بویژه درباره تسلط کامل پیشاهنگی در فعالیتها، بلوغی معین ایجاد گشته است. از امکاناتی برخوردارید که می‌تواند پیروزی را قطعیت بخشد. در این موضوع به شما اطمینان داشته و معتقدم که فعالیتهایتان موفقیت‌آمیز خواهد بود.

۱ می ۱۹۹۶

حزب برای راهنمایی خلقی است که در تضاد با ماهیت خود قرار گرفته

مسئله اساسی زندگی ما رسیدن به آزادی است و این نیز تنها با خودسازی حزبی ممکن می‌گردد. اینکه ما خلقی هستیم که دچار بیشترین بحران انسانی می‌باشد، حقیقتی است که جای تردید ندارد. می‌دانیم افرادی که خاستگاهشان زندگی اجتماعی چنین خلقی است، حداقل به آن اندازه دچار بحران بوده و برای تداوم زندگی خویش به هزار و یک راه متوسل شده ولی تمامی اینها نیز به خسران منجر می‌گردد. از این نظر به خوبی می‌بینم همانگونه که خلقی هستیم که راه خویش را گم کرده‌ایم، افراد جامعه‌ای هستیم که گمراه شده‌ایم. جهت دیدن راه، روشنایی لازم است. تنها روشنایی نیز کافی نیست؛ جهت پیشروی در این راه نیرو نیز لازم است. در جایی که همه مسیر صحیح را یاد گرفته‌اند، باید هرکسی راه خویش را یافته و وارد آن شود. می‌توان گفت هرچه راه اشتباه، اندیشه غلط و برخورد فرسوده مغایر با ذات خویش وجود دارد همه را به عنوان "مسیر" به جامعه یاد داده و بر آن تحمیل نموده‌اند. متأسفانه شخصیتی که در جامعه ما بسیار به چشم می‌خورد، شخصیتی بسیار نامرتب، بفرنج و مغایر با ماهیت خویش بوده و شخصیتی است که نه تنها در راستای هدف خویش پیش نمی‌رود بلکه از هدف خویش دورتر نیز می‌شود.

در این رابطه هدف اصلی تلاشهای ما یعنی خطمشی ما، آزمودن راهی است که بتواند هرکس را به آرمان و هدف خویش رسانده و ایجاد نیرو و سازماندهی لازم جهت پیشروی در این راه است. به همین سبب با اهمیتی وافر بر روی خودسازی حزبی کار می‌کنیم. خودسازی حزبی و زندگی مطابق واقعیت حزب، مسئله‌ای بزرگ است. حزب می‌کوشد تا نیروی پیشبرنده جهت راهنمایی خلقی باشد که مستعمره تمامی جهان بوده و دچار بیشترین تضاد با خویش است؛ لذا مسئله حزب حائز اهمیت بسیاری است. سعی داریم این را به شما تفهیم نماییم. می‌توان نهایتاً چنین تحلیلی در مورد شما

به عمل آورد که؛ چنان از راه به در گشته و فاقد قدرت تان نموده اند که نمی دانید موفقیت و یا عدم موفقیت به چه معناست.

سیاست، هنری بسیار ظریف است. ایجاد شخصیت حزبی و سازماندهی لازم برای آن، خود، دشوارترین سیاست است. توان درک چنین مسئله ای و کسب توان لازم برای آن شاید هم اساسی ترین اقتضای انسان بودن است، اما در واقعیت زندگی شما آخرین جایگاه را به آن اختصاص داده، کمترین موفقیت را در آن به دست آورده و در آن بسیار دچار سختی می گردید. مشارکت فاقد ادعا، ضعیف و پر خطایان در حیات حزبی از همان ابتدا شما را در برابر زندگی بی ادعا کرده و خواهد کرد. کسب توان لازم برای ژرفای تئوریک حزب، اصول کاری مشخص سازمانی، سیاست و تاکتیک آن برای شما بسیار دشوار و دردناک است. زیرا شما شخصیهایی دارید که دشمن بیشترین کار را بر روی آن انجام داده و بیشترین نتیجه را کسب نموده است. از این نظر از اساسی ترین ابزار و پراکتیکی که بیانگر آزادی شماست، می گریزید. همراه با این می بینیم که عدم ایجاد درک لازم درباره همه نوع اشتباه و نقص خویش، واژگون سازی واقعیت است.

وقتی به خلاصه ای از تلاشهای چهل ساله خویش می نگریم، می بینم که از نظر عمومی ناچار هستم یک سازمان تشکیل داده، فرد کرد را متقاعد نموده، هنوز هم برای کشاندن وی به راه سازمان چنین تلاشی را نشان داده و همانند روز اول زندگی معناداری را پیشه نمایم. سازماندهی را دچار دشواری می نمایم. مشارکت قوی سازمانی ندارید و در این موضوعات دشواری های بزرگی دارید، اما هنوز هم کمابیش اقتضای ایجاد یک سازمان را درک می نمایید. این امر بدان معنا نیست که شما تلاش مناسبی برای سازماندهی مطلوبی صرف کرده اید. به سبب سختی ها و اینکه اطرافیان دیگری برایتان نمانده آغاز به "حزبی" عنوان کردن خویش می نمایید. اگر حتی یک درصد لزوم ایجاد تجمع و سازمانی که بدان اندیشیده و با تلاشهای خود مجبور به ایجاد آن گشتم را احساس می نمودید، مطمئن هستم که با تلاشی بسیار معمولی و ناکافی نیز تاکنون پیشرفت بسیاری نموده بودید. متأسفانه عادت زندگی شما، گریز از سازماندهی است. گذار شما از مرحله سازمانی به اندازه گذشتن شتر از خندق دشوار است؛ مکرراً عقب می نشینید.

نه تنها به تاریخ حزب بلکه به تاریخ حیات نیز می‌نگرم. هر چه شخصیت‌هایی که دشمن شخصاً آنها را ایجاد نموده، خائن بوده و فریب داده شده، دیوانه گشته و گفتار و کردار صحیحی ندارند یعنی تجمعات کنونی PKK و واحدهای آن را می‌بینم، احساس می‌کنم که باید صبور باشم. همیشه عاجز، نامرتب و بیچاره هستند. تپیه‌های شخصیتی که خود را بسیار فریب می‌دهند و به دور از دستیابی به کار واقعی هستند، تپیه‌ایی که هنگام عدم نظارت به بی‌احترام‌ترین افراد مبدل می‌گردند، تپیه‌ایی که هنگام یافتن فرصت، ناهشیارانه عمل می‌کنند و اشخاصی که مکرراً عقب‌ماندگی‌ها را به درون خود راه می‌دهند، از فتنه‌انگیزی احتراز نمی‌ورزند و همچون کرم زندگی خویش، خود را می‌خورند در صفوف ما بسیارند. این بیماری بزرگی است. خودسازی حزبی، درمان این بیماری است. به راحتی می‌گویند که "معیارها و زندگی حزبی را طرد نموده و به معیارهای حزبی توجه نمودیم" چگونه می‌توانید بدین راحتی این سخنان را بکار ببرید و چرا موجبات خودسازی حزبی را بجای نمی‌آورید؟ ممکن است زندگی بدون حزب برای شما زندگی بسیار آسوده‌ای بوده و آزادانه‌تر جلوه نماید. شاید خواهان "تفاوت" قائل شدن برای خود نسبت به ما باشید. اما اینها نگرشها و مواضعی بسیار خطرناک هستند.

از جوانب بسیاری وارد مبارزه شده و برخی موارد را بازگفتم. برای شما، خانواده‌تان، تاریخ و دشمن هر کدام به نوعی برخی موارد را بازگو می‌نمایم. چه کسی اینها را بدین وضعیت درآورده است؟ چه کسانی مسئول این امر هستند. در این رابطه تنها وارد ساختن فشار بر شما واقع‌گرایانه نیست. اگر بنیادهایی که بدان متکی هستید انسجام شما را بسیار از هم گسیخته باشد، باز هم شما را همچون قربانی یک نگرش تقدیری تلقی نمودن، صحیح نخواهد بود. در هر وضعیتی، فرد قادر به خودسازی است و همیشه می‌توان از این فرد پیشرفت‌های بزرگی را انتظار داشت. علی‌رغم اینکه معضلات شما بسیار روشن بوده و حل اساسی‌ترین معضلات را هم در دستور کار شما قرار داده‌ایم، عدم تفکر در باب اینها شما را به وضعیتی بدتر و قابل مؤاخذه، دچار ساخته است.

سالهاست که برای دچار نشدن به خطا در موضوع مؤاخذه، بسیار بادقت رفتار نمودم. برای اولین بار در کردستان، یک سازماندهی ایجاد می‌کنیم. جهت دچار نشدن به خطا صبر فراوانی نشان داده،

باظرافت کار کرده و امور را سازمان می‌دهیم. زیرا کمابیش می‌دانیم که با چه نوع شخصیت‌هایی روبرو هستیم.

در این موضوع نباید به سادگی برخورد نمود، اما گاه‌به‌گاه از خود می‌پرسم که تا چه حد دیگر می‌توانم ایستادگی نمایم. مادرم مرا نصیحت می‌کرد و می‌گفت: "تو با اینها مشغول می‌شوی، آیا آنگونه که می‌اندیشی از آب درخواهند آمد و یا می‌توانند همچون تو فداکاری و تلاش نشان دهند؟ خوش خیال هستی، اینها تا زمانی که به هدف خود برسند خود را دوست و همراه تو نشان خواهند داد، سپس هرکس پی کار خویش خواهد رفت." چیزی که می‌خواست بدان اشاره کند واقعیت انجماد یافته‌ی مادری و ماتریالیستی زندگی ماست و این صحت دارد. اما این واقعیت چه کسانی بوده و در خدمت کیست؟ علی‌رغم چنین چیزی، از آن هنگام تا بحال اصرار می‌ورزم. با خود می‌اندیشم که این افراد مطابق با خواسته‌ی من عمل نمی‌کنند اما موردی که مطابق خواسته آنهاست نیز پیش‌تری نمی‌ارزد. از آن روز تا بحال همان داستان ادامه دارد. اراده انقلابی اینگونه پیا خاست. با اتخاذ موضعی که در آن دوران نزدیک شدن به آنها و حتی تصورشان به هیچ‌وجه ممکن نبود، مبارزه را آغاز نمودیم. مقررات و معیارهای جاافتاده و مرسوم در نظر من کافی نبودند. توان خروج از مقررات جاافتاده یک تجمع روستایی و یا شهری - هرچند به میزانی اندک - برای من بیانگر آزادی‌ای بود که به تدریج سر بر می‌آورد. هنوز هم مشغول ژرف نمودن این تلاش هستم.

چنین موردی را چگونه درک می‌کنید؟ زیرا وقتی روزانه به وضعیت محسوس شما می‌نگرم، می‌بینم که وضعیت تان دقیقاً همانند کودکان و اشخاص همان دورانی است که مادرم درباره‌شان آن سخنان را می‌گفت. کودکان و اشخاصی که به دنبال منافع خویش می‌دوند! می‌اندیشم که آیا در این رابطه حتی یک میلی‌متر پیشروی وجود دارد یا نه؟ البته بدان معنی نیست که هیچ پیشرفتی وجود ندارد. آغاز به خودسازی حزبی می‌نمایید، در این موضوع پیشرفت نموده و فداکاری هم می‌کنید اما تمامی اینها نشان از اتمام فردیت نیست. به اصطلاح فردیت پیشه می‌کنند. چندان دشوار نیست که چنین چیزی را تشخیص دهیم. وقتی فرصتی می‌یابند با جاه‌طلبی و ضعیف‌النفسی بسیار، با وظایف و اختیارات برخورد می‌نمایند. گاه با زیان‌رسانی بیشتر از یک کودک و صد برابر مضرتر از منفعت‌طلبی کودکانه و غیرقابل باوری در برابر ما ظاهر می‌شوند. منفعت‌طلبی کودکان چندان ضرر

ببار نمی آورد اما منفعت طلبی فردی و یا فردیتی که در درون حزب سازماندهی شده باشد، بسیار خطرناک است. تقریباً هیچ کسی نیز پیدا نمی شود که چنین عملکردی نداشته باشد. منفعت طلبی، به دست آوردن امکان یک زندگی بسیار راحت و داشتن ظاهری نیرومند نیست. بردگی هم از یک نظر منفعت طلبی است؛ فردیت و تنبلی است. راضی بودن از سرنوشت خویش نیز فردیت است. شیوه "اوبلموف"^۱ نیز نوعی فردیت است. اینها تقریباً در شخصیت تمامی شما وجود دارند.

اما باز هم نمی توان چنین وضعیتی را به عنوان تقدیر به حساب آورد. نمی توانیم به سبب اینکه شما اینگونه هستید، در برابر فردیت تان عقب نشینی کنیم. از زمانی که به یاد دارم مبارزه من نیز در همین راستاست. از هفت سالگی و هنگامی که در برابر مادر خویش عصیان نمودم تا به امروز، به واقعیت فردی زندگی موجود که وی تحمیل می نمود پایبندی نشان ندادم و آنگونه نزیستم. به این فردیت محض پایبندی نشان نداده و همراه با مبارزه‌ای آزادی خواهانه سعی نمودم شخصیتی گرم که به تدریج اجتماعی شده و خویش را بسازم؛ چنین عصیانی بود.

مبارزه چهل ساله من و همچنین واقعیتی را که بصورت عمیق در زندگی شما وجود دارد، مدنظر آورید. ته مانده فردیت به اندازه تاریخ انسانیت قدمت دارد. [یک فرد] کاپیتالیست هم شخصیتی فردپرست است. یک سرمایه دار آمریکایی بزرگترین فردیت را دارد، اما بر جهان حکم می راند. به فردیت کهنه شما که تعالی، کلکتیویسم و سازمانی بودن بسیار اندکی را داراست و از آن دوران تاریخی مانده و مهمتر از آن به بیچارگی شما نظری بیفکنیم: فردیت شما دقیقاً عکس فردیت آمریکایی است، فرودست ترین و ضعیف ترین فردیتی می باشد که بیش از هر نوع دیگر آن شکست پذیر است. فردیتی است که فراتر از به میل خود زیستن، با پرستش بت درون خود زندگی می کند و هر کس مطابق خود بتهای اینچینی بی شماری دارد. منظور از بت، پرستش و دست نکشیدن از اشتیاق و عاداتی است که زمان آن به سر آمده و از رواج افتاده و معلوم نیست در خدمت چه چیزی

^۱ اوبلموف یا ابلومف نام قهرمان رمانی از ایوان الکساندرویچ گنچارف رمان نویس قرن نوزدهم روسیه، این رمان را مانیفست ادبی اسلاوی و انسان های تنبل و بی عمل و منفعل نامیدند. این رمان در سال ۱۸۴۹ به چاپ رسید. بلیسکی در مقاله "اوبلموف گرایی چیست؟" این رمان را نخستین شکایت از نظم اجتماعی حاکم روس دانست و آن را شاهکار اصل گنچارف و آینه خصوصیات جامعه آن زمان روس نامید. اوبلموف سالها در فرهنگ روس یک صفت برای تن پروری و بی فعالیتی انسان های بی عمل بود. تن پروری، تنبلی و بی عملی اوبلموف گرایی را نشانه زوال طبقه زمین دار انگل مآب تفسیر کردند. این صفات را در قرن ۱۹ بیماری ملی خلق روس نام گذاشتند. اوبلموف خود در دوران کودکی در خانواده ای مرفه با نوکر و کلفت و خدمتکار تربیت شده بود. او را نوع ایده آلیست ترازیک روس نام گذاشتند. او سمبل انسانی است که به دلیل رفاه قادر نیست به کشف استعداد های دیگر خود پردازد.

می‌باشد. اگر خواهان آن هستید که مطلقاً از رهبری چیزی بیاموزید، به معیارهای رهبری‌ای که من ترسیم کرده‌ام و به معیارهای خویش بنگرید و مقایسه‌شان نمایید. خواهید دید که برعکس همدیگر هستند. من هر اندازه از عادات گریخته و با رویای متعالی گشتن، به شیوه فکری اوج می‌یابم، همچنین هر اندازه سعی می‌کنم که در رفتارهایم دیسپلین سازمانی را رعایت کنم، شما به همان اندازه از آنها گریزانید و یا در رعایت این معیارها دچار دشواری می‌شوید. البته که چنین موردی صحت دارد، زیرا شخصیت شما، واقعیتی است که عمیقاً تحت تأثیر دشمن قرار دارد.

علی‌رغم این نسبت به ما احساس علاقه می‌نمایید. بسیار منفعت‌طلب و فردگرا هستید. مرگ نابجای شما نیز فردیتی بزرگ است. حال آنکه در پیش گرفتن زندگی صحیح همراه با ما و مرگ بامعنا نیز دست برداشتن از فردگرایه‌هاست. وقتی نیروی شما کفاف آن را می‌دهد نیز بصورت بهترین ارباب درمی‌آیید و حتی همانند مدیری می‌شوید که به راحتی درباره‌اش می‌توان گفت از دشمن بدتر است. در اینجاست که وقتی از توان می‌افتید به راحتی خویش را به دست مرگ می‌سپارید. تمامی اینها فردیت است. نوعی فردیت در زندگی است که به محیط سیاست و سازمان توجهی ندارد. به راحتی می‌توان میزان رواج اصرار بر شیوه خود را در خودانتقادهایی که در مورد خویش ارائه کرده‌اید، مشاهده نمود. از این نظر شما به پرورشی عظیم احتیاج دارید اما تربیت و یا آموزش برای شما بسیار دشوار جلوه می‌کند. پرورش دادن شما با خشونت، روش صحیح تربیت نیست. گرسنه نگه داشتن و شکنجه دادن همیشه از اشکال تربیت بوده‌اند اما مجبوریم که شیوه‌ای دقیقاً برعکس آن را در پیش بگیریم. شیوه تربیتی‌ای لازم است که در آن حتی یک چماق و حقارت وجود نداشته باشد و سعی داریم که آن را به شما ارائه دهیم. این شیوه تربیتی است که بیشتر شناخت ماهیت و شخصیت انسان را بنیاد کار قرار می‌دهد.

اما شما می‌گویید: "ما کتک را بهتر می‌فهمیم". ضرب‌المثلی هست که می‌گوید حق کسی که سخن را درک نمی‌کند، کتک است. شما نیز دقیقاً شخصیتی هستید که درک کافی از سخن نداشته و باید با خشونت با وی رفتار کرد. تربیت یافتن از طریق خشونت به معنی رفتن به عرصهٔ پراکتیک و پشیمان شدن است. تحلیلات بسیاری انجام دادیم، اینها نیز شیوهٔ تربیت از راه سخن است اما به هیچ وجه به خود نقبولانید که با این تحلیلات تربیت شوید. قطعاً بلایی بر سر شما آمده و پشیمان

خواهید شد و سپس خواهید گفت که عاقل گشتیم، اما این شیوه صحیح نیست. کسی که آزادیخواه است یک شیوه صحیح تربیتی خواهد داشت.

ادراک سخن، جوهره توسعه سوسیالیستی و دمکراتیک است

باید پذیرفت که در سوسیالیسم و دمکراسی، سخن ابزاری است که به بهترین شکل می تواند پرورش دهنده باشد. ادراک سخن، جوهره توسعه سوسیالیستی و دمکراتیک است. اما چیزی که شما کمترین ارزش را برای آن قائل شده و در درک و رسیدن به آن دچار سختی می شوید، همین سخنان صحیح هستند. معنی این چیست، چگونه می توان این سخنان را عملی ساخت؟ در این مورد هیچ ادعایی ندارید. [چنان شخصیتی دارید که] بدون اینکه دچار پشیمانی شده و شکایت نمایید، نمی توانید از زندگی درس بیاموزید. این نیز سطحی بسیار عقب مانده است. متأسفانه چنین عقب ماندگی ای را در شأن خویش می بینید، اما باید آن را پشت سر بگذارید. سالهاست که گفته ایم تأثیر اندکی بر جای می گذارند. تأثیرگذارترین سخن و حتی سخنی که ارزشی به اندازه آیات قرآن دارد نیز ظنن خوشی برای شما ندارد. به طور مثال به هیچ وجه سطح دستورات PKK را درک نکرده و از آن درس نمی آموزید. حال آنکه تمامی این سخنان حیاتی هستند، زیرا اگر در پیوند با اینها زندگی پیشه گردد، شهادت پیش نیامده و دستاورد از پی دستاورد خواهد بود که در زندگی کسب خواهید کرد، اما به جای این مطابق میل خویش رفتار می کنید. به راحتی می بینیم که با این شیوه تان چقدر پیشرفت کرده و چقدر جدیت کسب نمودید. اهمیت ندادن به آموزش، بی ارزش نمودن سخنی که باید اساسی ترین ابزار آموزش محسوب می گشت، واقعیتی است که بیش از هر چیز در شما دیده می شود. از یک نظر اوضاع شما بسیار درد آور است.

ما نیز همانند شما بودیم؛ از مراحل بسیار گوناگونی گذار نمودیم. در آن زمان کسی نبود که چیز چندان به ما یاد دهد اما سعی نمودیم تا پیرامون خود را مورد مشاهده قرار دهیم. هنوز هم می خواهم سخنانی چند را برای شما باز گویم. من با شما تفاوت دارم، اگر بخواهم شما را همانند خویش بینگارم چندان واقعگرایانه نخواهد بود. اما به دلیل آنکه واقعیت مسئله چنین است، نمی توان از ادعای پیشرفت دادن خویش بر اساس اصول صحیح دست بردارم. صحیح ترین مورد همان چیزی

است که ما بازگو می‌کنیم. گفته‌های شما اشتباه هستند. هر اندازه که پاک‌نیت باشید، اما زندگی شما با اشتباهات آغاز گشته و با اشتباهات پیش می‌رود. اگر خویش را تماماً اصلاح می‌کردید به عنوان فرد، آزادی را تحقق می‌بخشیدید و این نیز خودسازی حزبی کاملی می‌گشت. خودسازی حزبی کامل، در جنگ به آسانی شکست را نمی‌پذیرد.

اگر کسی نمی‌تواند در جنگ توسعه ایجاد کند بدان معنی است که شخصیتی حزبی کسب نکرده و به سبب عدم خودسازی حزبی نیز شخصیتی مملو از اشتباهات دارد. شخصیتی که اشتباهات بسیاری دارد، موفق به انجام کدام کار صحیح می‌گردد؟ البته که این پرسشها را از خود نمی‌پرسید. حيله گری روستایی و همه نوع عادات فئودالی که از گره کور اجتماعی کسب کرده‌اید و ویژگیهایی که از جمهوری ترکیه و کمالیسم گرفته‌اید و حتی متوجه آن هم نیستید را در محیط حزبی ما که با دشواریهای فراوان ایجادش نموده‌ایم، بازتاب می‌دهید. آیا رفتار و برخوردهایی که چنین ویژگیها و عاداتی در شخص ایجاد می‌کنند، جنبه‌ای سالم را در انسان باقی می‌گذارند؟ با این وضعیت خود حتی به اندازه یک کودک نیستید و حتی خطرناک‌تر هم هستید. همانند نوزادان برخورد می‌کنید. اگر به شیوه‌ای صحیح بر روی کودکان کار شود، به راحتی آموزش‌پذیر می‌گردند. شما بسیار سخت‌تر از کودکان آموزش می‌پذیرید. این تحلیل و تشخیصی است که من بدان دست یافته‌ام. بسیار بر روی دلایل این مسئله تأمل می‌نمایم. تحلیلات بسیاری در مورد ساختار شخصیت شما انجام دادم، اما مسئله با این هم به پایان نمی‌رسد. با کدام روش می‌توان شما را صاحب شخصیتی حزبی نمود؟ در واقع خودسازی حزبی را رد نمی‌کنید، بسیار پاک‌نیت هستید، حتی بسیار بیشتر از من فداکاری نموده و جسارت به خرج می‌دهید اما این سبب برطرف نمودن وضعیت نمی‌گردد. زیرا خصوصیات سازمانی و حزبی به وسیله ظرافتهای این هنر، در شخصیت موجودیت می‌یابد؛ این هنری است که صبر، برخورد، اسلوب و حیاتی مطابق خود دارد. همانگونه که یک استاد آهنگر برای دستیابی به مهارت مطلوب باید سالها تلاش نموده و ظرافتهای آن صنعت را می‌آموزد تا بتواند مجری آن هنر باشد، حزبی بودن در انقلاب ما نیز از طریق ظریفترین هنرها قابل اجراست. دقیقاً همانند صنعت گری یک صنعتکار. توان اجرای این اوج هنرها، به معنای توانایی نوعی

جراحی اجتماعی می‌باشد که بسیار ظریف‌تر از دشوارترین عمل‌های جراحی است؛ البته که دشوار می‌باشد اما برای زندگی نیز راه چاره دیگری وجود ندارد.

در مقایسه با چنین مسئله‌ای، به وضعیت شما بنگریم که به هیچ وجه از نگرش روستایی و خرده‌بورژوا فراتر نمی‌رود؛ می‌بینید که امور چه حساسیتی دارند ولی بیشتر شما تحت نام عمل جراحی، چاقو را بر پیکره اجتماعی و سازمانی فرو می‌کنید. با این ضربات چاقو پی‌درپی بر چشم و دل همدیگر ضربه وارد می‌کنند. برخی دیگران را دچار کُما می‌نمایند و برخی دچار کما می‌گردند. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، زندگی فاقد حقایق سازمانی و حزبی شماس. چگونه این وضعیت را اصلاح خواهیم کرد؟ چگونه می‌توانیم شما را حداقل همانند شخصیتی که ضرر نمی‌رساند، در درون سازمان نگه داریم؟ در این راستا تلاش بسیاری به خرج می‌دهیم. اگر توجه شود، آشکار می‌گردد که این مسئله به معنای دچار گشتن شخصیت به خیانت و یا رودررو ماندن واقعیت اجتماعی با خطری بزرگ است. به فردی بیاندیشیم که در محیطی اجتماعی - که هرکسی خود را در آن موجودی باارزش می‌پندارد- می‌خواهد با ادعایی پوچ و توخالی و یا تظاهر شخصیتی بسیار بی‌بها، جوابگوی مبارزه جهت تداوم موجودیت گردد. تحول چنین امری به واقعیت بسیار سخت می‌باشد و جامعه کرد هم کاملاً اینگونه است. در جامعه ما نوعی شکل‌گیری خلقی و اجتماعی وجود دارد که با سخت‌ترین واقعیات جهان رودررو گردانیده شده است. خاستگاه شما این واقعیت است. دشوارترین جنبه مسئله نیز همین است. اگر اندکی به شما فشار وارد آوریم، از گریه در برابر ما احتراز نورزیده، درهای ارتباطی خود را بسته و در خود فرو رفته و تا حد ممکن خود را پنهان خواهید کرد.

شخصیتهای ضعیف در صفوف ما بسیار دیده می‌شوند. در میان بسیاری از خانواده‌ها و یا حتی بیچاره‌ترین و ناتوانترین خانواده‌های روستایی که آنها را می‌شناختم، خانواده‌هایی بودند که فرزندانشان بدریخت‌ترین و زشت‌ترین کودکان بودند، اینها فرزندان خود را همچون زیباترین کودک جهان تلقی کرده و می‌گفتند: "همینکه مال من باشد کافی است!" این وضعیت کمابیش در هر کسی وجود دارد. حال در صفوف ما نیز اینگونه برخورد کرده و می‌گویید: "من بهترین هستم." حتی یک نفر وجود ندارد که خود را بد پندارد. با ابراز موارد منفی و ایرادهای خویش سعی بر

خلاصی از وضعیت خود می‌کنید. در واقع خود را بسیار می‌پسندید. زیرا اگر خود را اینهمه نمی‌پسندیدید، با توجه به اینکه مملو از اشتباهات هستید، تابحال بر چنین حیاتی پافشاری نمی‌نمودید. به سبب خودپسندی، بر زندگی‌ای که به هیچ‌وجه سازماندهی و نظم را پذیرا نیست پافشاری می‌نمایید. اگر می‌دانستید که این اشتباه است مدت‌ها بود که به زندگی صحیح دست می‌یافتید.

به سبب پسندیدن اشتباهات خود، توانایی کافی برای جوابگویی به واقعیات حزب را نیافته، آزادی زندگی را درک نکرده و یا در صورت درک آن نمی‌توانید مقتضیاتش را بجای آورید. در این خصوص همانند یک شخص کور و ترسو هستید. می‌گویند که [در فرهنگ] جامعه ما دشنامهای بزرگی وجود دارند. اگر توجه کنید، می‌بینید که نود درصد انسانهای ما در زندگی خود ناسزا می‌گویند. پدر به زن و فرزند خود، کودک به خواهر و برادر خود، همسایه به همسایه یعنی تقریباً هر کس به همدیگر ناسزا گفته و می‌خواهند اینگونه زندگی را پیش ببرند. خلاصه آنکه با دروغها، تقلبها، دوروییها، بی‌جسارتی‌ها و بی‌صداقتیها و هر نوع اشکال غلط زندگی با همدیگر رفتار می‌نمایند. این مسئله ناشی از چیست؟ اینهمه گسست از واقعیت اساسی، به چه معنی است؟ اگر ادعای شما صحیح می‌بود، قطعاً مخالفی با تمام این گفته‌های شما نمی‌داشتیم. اگر می‌گویید: "اینگونه پرورش یافته‌ایم و بر وضعیت خود حاکمیت داریم" آنگاه من هم خواهم گفت: "به خود بنگرید، چه کسی پس از اینهمه ارزیابی گریه کرده و شکایت می‌نماید" چه کسی است که در درون نقص‌ها و ایرادها دست و پا زده، نیروی کافی برای زندگی نداشته و علی‌رغم این در هر فعالیت سازمانی خود را "کافی" عنوان می‌کند؟ اگر این ادعای شما صحیح باشد نشان دهید که چقدر حقایق را در خویش پرورانده و آنها را در زندگی حاکم گردانیده‌اید؟ خواهید دید که حتی یک نفر از میان شما وجود ندارد که اینگونه باشد. می‌خواهید با گفتن: "از فلان چیز شکایت دارم، به همین سبب ناکارآمد ماندم؛ به فلان سبب مانع کارم شدند، سرکوب گشتم و به همین دلیل متأثر شدم" از این وضعیت‌هایی یابید. آیا چنین برخوردهایی می‌تواند از آن کسی باشد که حقایق اساسی زندگی را پذیرفته و توانا شده است؟ می‌بینید که دلایل بسیاری وجود دارد که به سبب آنها باید

خود را اصلاح نمایید. وضعیتی هم ندارید که قابل پسند باشد؛ لازم نیست خواسته‌های خود را نیز تحمیل نمایید.

ادعای شما این است: "علی‌رغم اینکه کریه‌ترین، بیچاره‌ترین، ضعیف‌النفس‌ترین شخص باشم، باز هم بهترین هستم." هم‌اکنون این شیوه، فلسفه عظیم جامعه ماست. همانطور که گفتم علی‌رغم اینکه ناتوان‌ترین، کریه‌ترین و بیچاره‌ترین فرد روستاست، می‌گوید: "پسرم پاشا است، فرزندم برتر از همه است" شما یا با این فلسفه پرورش داده می‌شوید و یا وقتی که می‌بینید وضعیت به‌هیچ‌وجه چنان که پنداشته‌اید نیست و کراهت و اشتباه و ضعیف‌النفسی در حد مضاعفی است، از انسان شدن اظهار عجز می‌نمایید. اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که این برخورد، بازتاب دیگر همان فلسفه است. اینها دو نگرش اساسی هستند. رفقای که بیست سال است پیکار می‌کنند، می‌گویند: "ما نمی‌توانیم خود را شایسته نقش یک عضو سازمان و یا رهبر ببینیم." من می‌گویم: "طی بیست سال، سازمان ایجاد شده و به راحتی می‌توانیم خود را شایسته صفت فرد سازمانی ببینیم" ولی آنها می‌گویند: "نخیر؛ من لیاقت این را ندارم." اگر می‌گویید: "من لایق عنوان [عضو کمیته] مرکزی نبوده و شایسته مدیریت نیستم" پس چرا سالهاست خود را شایسته و لایق نمی‌گردانید؟ درواقع اگر به کنه این سخنان دقیق شوی، می‌بینی که اینها بازهم همان کسانی هستند که خود را بسیار می‌پسندند. این مانور شخصیتی کسی است که فرزند خود را "پاشا" می‌بیند؛ ولی اینبار به صورت "من نمی‌توانم انسان شوم" دیده می‌شود. مطابق زمان و مکان هر دو خصوصیت را مکرراً بکار می‌برید. باید از این شیوه دست برداشت. با این نمی‌توانید زندگی ساز شوید. اگر دشوارترین کار را هم انجام دهید، تنها عبارت از یک تقلب بزرگ خواهد بود. خودسازی حزبی به معنی بکار بردن PKK در زندگی و توان دوری گزیدن از فلسفه موجود زندگی است که اکنون آن را تحمیل می‌نمایید. چون این جامعه، کاملاً در درون اشتباه غوطه‌ور بوده و مواضعی را که من نماینده آنها بودم صحیح محسوب می‌گردیدند، توانم را نشان دادم. این توانایی‌ام را از پول و ثروت و یا برخی نیروهای مادی کسب نمی‌کنم. دقیقاً برعکس، چون اساساً در راه طرفداری از حقایق اساسی موضع‌گیری نمودم، توانستم تا بدین اندازه در جامعه مؤثر واقع شوم. یعنی نماینده حقایق اساسی زندگی هستم. اگر شما هم می‌خواهید در

^۱ پاشا؛ بالاترین رتبه در میان ارتش و بروکراسی عثمانیان.

کردستان توانمند شوید، این خواسته به تناسب بکار بردن قوانین حقیقی در زندگی امکان می‌یابد. اگر توانایی این را داشته باشید، باید مواردی را که بصورت قطعی بیان کردم جدی تلقی نمایید. نایستی با ابراز برده‌وار "عدم توانایی در نشان دادن لیاقت" و یا با گفتن: "من راحت طلب هستم و بهترین کار را من می‌توانم انجام دهم" برخوردی اشتباه‌آمیز پیشه نمایید. هر چند حقایق اساسی زندگی برای شما دشوار باشند نیز، حقایقی هستند که انسان را از بنیاد توانمند می‌نمایند. حقایق سازمان، شیوه، خط‌مشی و استراتژی در حال اجرا و تاکتیک سازمان و بسیاری از خصوصیات زندگی آن را ارزیابی می‌نماییم. می‌توانید با استفاده از اینها به عظمت دست یابید، غیر از این راه دیگری برای عظمت یافتن وجود ندارد. با فریبکاری و به بازی گرفتن حقایق، اختیارات، نگرش مسئولانه و وظایف تنها خودفریبی می‌کنید؛ با این شیوه تنها آشکار می‌گردد که چقدر بی‌فایده هستید. از این نظر باید شیوه زندگی، دیدگاه، رهنمودها و خصوصیات سازمان را در مورد ماهیت زندگی لازمه به خوبی درک نمایید. زندگی نظامی بیانگر تمرکز بیشتری بوده و قطعاً مقتضیات خویش را داراست. اگر به این دست نیابید، معلوم می‌شود که دست از کار شسته‌اید. به همین دلیل باید به شدت اشتباهات مذکور را از خود زدوده و به مسیر صحیح وارد شوید.

شیوه ما نباید همانند شیوه فرادستان و استعمارگران باشد. اگر صحیح می‌بود، ما نیز این شیوه‌ها را توسعه داده و به آنها توسل می‌جستیم، اما بیشتر شما به روش ناسزا و خشونت در برابر همدیگر عمل می‌نمایید. اما چنین روشهایی به هیچ‌وجه در درون حزب صحیح نیستند. در عمل نمودن به روشهای کلامی و متقاعدکننده حزب دچار سختی می‌شوید. شما بسیار سخن گفته و زندگی را عبارت از سخن گفتن می‌پندارید. این نیز برخوردی بسیار خطرناک است. بیچارگی شما، در این نقطه ژرفا می‌یابد. چرا این کار را انجام می‌دهید؟ چرا به اندازه کافی معنای کلام را درک نمی‌کنید؟ باید اینها را از خویش بپرسید. آیا از اشتباهات، توان خواهید گرفت؟ نیروی اساسی شما نیز اشتباهات هستند، اما آیا می‌دانید شخصی که توانش را از اشتباهات می‌گیرد یک گردن کلفت و لمپن است؟ لمپن ظاهراً لوطی محله است، نیرومند جلوه می‌کند اما وقتی یک بار به کلاتری می‌رود حتی در برابر پلیس بیچاره‌ای نیز به التماس می‌افتد. توان یک لوطی چقدر است؟ توانمند بشمار آوردن خود بر اساس اشتباهات، قطعاً به آن وضعیت شباهت دارد. شخصیتی که در برابر سختیها، هراسان گشته و در

برابر وظایف دچار عدم موفقیت می شود چه کسی است؟ در میان ما چند نفر شبیه همان لوطی هستند که نزد پلیس همه چیز را اعتراف می کند؟

نمی توانید سازماندهی شوید؛ زیرا شما با تکیه بر یک اشتباه زندگی می کنید. چرا نیروی عمل صحیح، حمله صحیح و مدیریت، سازماندهی و متقاعدسازی صحیح را ندارید؟ زیرا با تکیه بر اشتباه، خود را فاقد شخصیت نموده اید. شخصیتی که بر اشتباهات متکی است، توانش کفاف حقایق را نمی دهد. اگر توجه نمایم ببینید که لوطیها تصور می کنند که توانمند هستند؛ با تبلیغات، [شایعه] توانمند بودن خود را پخش کرده و مدایحی را برای خود سر می دهند. فرادستی نیز بیشتر از سوی کسانی است که از این اشتباهات استفاده می نمایند. اینها اگر پادشاه نیز شوند باز هم جنبش دروغ پرداز بزرگی را ایجاد می کنند. این اشخاص کسانی هستند که بیشتر از همه بر شیوه غلط در زندگی اصرار ورزیده، خویش را پنهان نموده، منافعی داشته و دسترنج دیگران را به یغما می برند. این را نیز در همه جا با سایر خصوصیات تملیق می کنند. می خواهند جامعه کاملاً دچار اشتباه گردد تا کسی که بزرگترین اشتباه را مرتکب می شود، همچون پادشاه دیده شود و این چیزی است که روی می دهد. خاستگاه شما این نظام اخلاقی و چنین نگرشی است. اظهار وجود خویش به شکل یک لوطی و فردپرست، به نظر شما همچون تنها راه رهایی دیده می شود؛ این هم صحیح نیست.

سوسیالیسم و دموکراسی، این [دروغ پردازی ها] را نفی می نماید، حقیقت را عیان ساخته، دروغ و اشتباه را رسوا می نماید و حقایق را بنیاد کار قرار می دهد. حقوق زحمتکشان را وضع نموده و شیوه مبارزه زحمتکشان را اساس کار خود قرار می دهد. این نیز شیوه کاری ماست. اثبات شخصیت خویش از راه مبارزه و در راه حقایق خویش به معنی توانمند ساختن خود با تکیه بر حقایق است. این شخصیتی است که بصورت صحیح شکل می پذیرد. وقتی شیوه ما را در شخصیت خود پیاده سازید، می بینید که شما بیشتر از طریق اشتباهات و پنهان نمودن خویش، خود را توانمند نشان داده اید. شمار افرادی که برای اثبات توان خویش کاملاً حقایق را در پیش می گیرند، در صفوف ما بسیار اندک است. افراد بیشتر خود را پنهان می کنند؛ زیرا بیشتر نیروی فرماندهی ما، فرماندهی اشتباهات است و اشتباهات را تحمیل می نماید. به سبب شیوه غلط فرماندهی، آنان که در رتبه های پائین تر هستند نیز اشتباه پیکارگری خویش را از اشتباهات فرمانده تغذیه می نمایند و در نتیجه حقایق را نابود می کنند.

آیا در میان شما حتی یک نفر وجود ندارد که اینگونه نباشد؟ سبب اینکه فرماندهی بزرگ و پیکارجویی نیرومند نمی‌شوید این است که این اشتباهات را در کارها بنیاد قرار می‌دهید. هرچند ادعای عدم پیشرفت و عدم توانایی در کسب موفقیت داشته باشید نیز، باز هم ناچار به حیات هستید. شما در مسئله آزادی همیشه اینگونه دچار شوک می‌شوید.

دیگر باید این حقایق را عمیقاً درک نمایید؛ زندگی بار دیگر سبب تحیر شما خواهد شد. از این نظر آیا موفق به فراگیری تربیت خواهید شد، آیا خواهید توانست برای داشتن شخصیتی متکی بر حقایق، با خود عهدی ببندید؟ آیا توان خلاصی از اشتباهات را بروز داده و خواهید توانست از انواع نشانه‌های شخصیت متقلب دست بردارید؟ خودفروبی، ساده‌نگری، ناتوانی و بیچارگی نشانه‌های اشتباه‌آمیز بودند. آیا از تمام اینها دست خواهید برداشت؟

از گذشته تا بحال برای اینکه رو به اشتباهات نیاورم، برای صراحت سخن در راه صحیحی که همه می‌شناسیمش و به همان میزان برای داشتن مشارکتی روشن و موضع و کفایت، کوشش عظیمی صرف نموده و اهتمام به خرج دادم. من همیشه تمامی تأثیر خویش را از سخن گفتن صحیح و اصرار بر سخن راست می‌گیرم، البته در این شیوه تاکتیک هم به کار می‌برم. هر چیزی در هر جایی قابل گفتن نیست، هر کاری را نمی‌توان در هر جایی انجام داد. گاه در جایی یک درصد و گاه در جایی دیگر نود و نه درصد سخن را باید بر زبان راند. باید گاه در جایی یک درصد و در جایی دیگر نود و نه درصد عمل نمود. این نیز مهارت در تاکتیک و سازمان است. به تمامی نکات یادشده توجه نموده و در نتیجه حقایق را درک نموده و با اقدامات مناسب آنها را عملی نمودم. یعنی حقایق از طریق تاکتیکها به معانی عظیم واصل گشته‌اند. این نیز واقعیتی است که تقریباً تمامی جهان ناچار از قبول آن شده است. به این دلیل من به چنین وضعیتی درآمدم. همانگونه که گفتم: هم در کودکی و هم در دورانی که بزرگ شدم، همه خویش را بسیار نیرومند محسوب می‌نمودند و واقعاً هم تاثیرگذار بودند. این من بودم که در فرودست‌ترین نقطه و در سخت‌ترین شرایط بوده و به‌صورت بیچاره‌ترین فرد دیده می‌شدم. اما درک حقایق و زندگی در پیوند با آن را، نسبت به دیگران بیشتر اساس کار قرار داده و بدین سبب پیشرفت تصاعدی عظیمی نمودم. در ابتدا، بسیاری این را ندیده و حتی متوجه آن نمی‌گشتند. چون در این مسئله از پیگیری شدید حقایق دست برنداشتم، در نتیجه

امروزه اینهمه تأثیر گذار هستیم. نمی‌توانید بیش از این چیز دیگری را درک نمایید، زیرا با اشتباهات بزرگ شده‌اید.

به نظر من، توانایی زندگی مطابق با اسلوب سازمان به معنی توانایی در هر زمینه انجام هر کاری است. این مسئله برای یک فرد حزبی، بیشتر مصداق دارد. حتی تصورش نیز دشوار است که یک فرد سازمانی همانند شما در برابر اشتباهات غافل مانده، در برابر بسیاری از نواقص، فاقد کفایت مانده و توانایی حل مسائل را نداشته باشد. من خویش را در خصوص حقایق، بصورت صحیحی پیش بردم. کسی در میان شما اجازه ندارد در برابرم بر اشتباهات خویش اصرار ورزیده و یا حداقل در برابر حقایق من، دم از بزرگی اشتباهات خود بزند. در کردستان سازمانهای جداگانه، امپریالیستها و استعمارگران وجود دارند اما نمی‌توانند به من بگویند: "حقایق ما بزرگ بوده و تونمی‌توانی مؤثر واقع شوی." حال آنکه بسیاری از پروواکاتورها و صاحبان مواضع منفی چنین برخوردی را نشان دادند. چرا هیچکدام نتوانستند نیرومند شده و موفق گردند؟ زیرا کسی که مصرانه پیگیر حقایق است اگر تنها هم باشد، در برابر همه‌نوع اشتباهات - حتی اگر از دولت هم سرچشمه بگیرد - شخصی مؤثرتر است و ما این را ثابت نمودیم. شما نیز اینچنین بر حقایق پافشاری نمایید و در دفاع از حقایق و پیشبرد آن ماهر شوید. اگر اینچنین عمل نمایید، هیچ کس در جهان قادر به ایستادگی در برابر شما نخواهد بود.

امیدوارم برخی حقایق را درک کرده و حداقل به تدریج از شخصیتی که مملو است از اشتباهات و مواردی که بر شمردیم، خود را پاک کنید. نمی‌گویم هیچ گفتار و کردار صحیحی ندارید و همه چیز شما عبارت از دروغ و فریب است؛ گفتار و کردارهای صحیح بسیاری دارید اما به سبب برخی از اشتباهاتتان به وضعیتی ناکارا درآمده‌اند. باید گفتار و کردارهای صحیح شما بر اشتباهاتتان غالب آمده و آنها را از وضعیت ناکارا خارج سازد. آنچه که شما انجام می‌دهید این است که با چند خطا تمامی دسترنج خویش را به هدر می‌دهید. دقیقاً برعکس، باید چند گفتار و کردار مؤثر شما تمامی خطاها، دروغ‌ها و خودفروبی‌هایتان را با خاک یکسان نماید. البته که این امکان‌پذیر است. شیوه مذکور را بسیار بصورت عمومی قلمداد کرده و تقریباً بر هر چیز خویش اجرا نمایید. زیرا خطا، تنها یک خطای کلامی نیست که از دهان بیرون می‌آید. خطا از شیوه راه رفتن آغاز گشته و تا

شیوه خوابیدن ادامه می‌یابد، از خوردن غذا شروع شده و تاننست و برخاستها تداوم یافته و تمامی حیات شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در هر حوزه زندگی حقیقت و خطا وجود دارد، همه چیز هم شکلی تمام عیار داشته و هم شکلی بسیار پُر ایراد دارد. این از احساسات تا فلسفه و از تلاشهای عمیق تئوریک گرفته تا هر فعالیت روزانه اقتصادی، بر همه چیز تأثیر می‌گذارد.

در هنر رهبری نیز کفایت، بنیاد کار است. اگر شما نیز می‌خواهید به رهبری نمودن در عرصه حقایق بپردازید، می‌توانید با برطرف نمودن اشتباهات، در هر عرصه و هر سطحی به کفایت دست یابید. اما شخصیت گُرد چنین اقدامی را پیشه نکرده و در این امر بسیار دچار سختی می‌گردد. در اینباره شخصیت تُرک شاید از ما هم بسیار بدتر باشد. دروغهای موجود در شخصیت تُرک شاید بزرگتر هم باشد. دروغهای یک جامعه امپریالیستی شاید از این هم بزرگتر باشند. من شما را همچون ابژه تحلیلی تلقی می‌کنم. این بدان معنی نیست که هر چیز افراد غیر ما، صحیح است. ممکن است دروغهای آنها بزرگتر از مال ما باشد، اما می‌توانم بگویم این ما هستیم که در درون اشتباهات خویش، بیشترین ضرر را متوجه خود می‌نماییم. حتی رفقای بسیاری وجود دارند که در درون حزب به واسطه اشتباهات خویش، خود را پریشان‌احوال می‌نمایند. اگر توجه کنیم که به سبب خطایی کوچک، چند رفیق شهید شده‌اند، همه شما به راحتی می‌توانید نتایج دهشتناک اشتباهات را مدنظر آورید. آیا این تقدیر است؟ آیا زندگی در محیطی که مقررات سازمانی در آن نقض گشته و از دست دادن رفقای باعظمت بر اثر اشتباهات آنی، برای شما کم دردآور است؟ می‌توانستیم مانع اینها شویم. اگر لبریز از گفتمان انسانی و یا حقایق سازمان و جنگ می‌بودید، هر کدام از این شهدا می‌توانستند به عنوان یک فرمانده بزرگ جنگی باقی مانده و هم‌اکنون در این جنگ نیز پیروزی حاصل گشته بود. اما در مبارزه‌ای که هستی و نیستی ما در آن مطرح است، اسلحه‌ها را نیز بیهوده به کار می‌گیرید و تا آستانه شکست پیش می‌روید. علی‌رغم خواسته‌هایتان، شما را با مشکلات فراوان به دنبال خود کشیده و نجات می‌دهیم و سعی می‌کنیم اندکی دیگر زندگی بخشیم. با چه حقی مرتکب اینهمه اشتباه می‌شوید و با تکیه بر چه کسی از خود نقص نشان می‌دهید؟ با چه استدلالی می‌توانید از تمامی اینها دفاع کنید؟ مکرراً از ناکفایتی، بیچارگی، تسلیم شدن و سازش

خویش دم می‌زنید. به واسطه اشتباهاتی که مرتکب می‌شوید رفقا شهید می‌شوند، ارزشهایی طلایی از دست می‌روند و جنگ هستی و نیستی به سوی عدم موفقیت سوق داده می‌شود.

عدم کفایت و سازشکاری شما را نمی‌پذیرم. بدتر از آن خویش را به بازی گرفته و حیانتان از دست می‌رود. دلیل این وضعیت شما وجود نقص در رفاقت شما و اصرارتان بر آن است. شما می‌گویید: "توان این را نیز نیافتم و دچار سختی گشتم." فرد انقلابی دچار سختی نمی‌شود، فرد انقلابی بر نقصان پافشاری نمی‌کند. چون در درون یک سازمان پیکارگرس، اگر بر این شیوه اصرار نماید به شکل نامطلوبی دچار شکست می‌شود. اگر در زندگی دچار خطا شوید، شاید تاوان آن را با حیات خویش پس ندهید اما اگر در درون سازمان و بویژه در شرایط جنگی بر اشتباهات پافشاری نمایید، تاوان خطاهایتان را با از دست دادن حیات‌تان پس خواهید داد. هر روز با خود می‌اندیشم، مسئولیت این اشتباهات را از چه کسی ببرسم: از مدیر، از فرمانده، از مسئول منطقه، از یک پیکارجوی ساده؟ چنین نیست که خطای برخی اندک و خطای برخی افزون باشد. وضعیت شما را بغرنج می‌بینم، زیرا خطا، خطا را تغذیه کرده است. با اینهمه خطا همدیگر را تغذیه نموده و سپس در برابر ما و یا در برابر حقایق ظاهر می‌شوید؛ در یک کلام می‌توان این را عیب شمرد، اگر هم بر این پافشاری نمایید، جرم خواهد بود. کرده‌هایتان به معنی جرمی سنگین نیز هست. در این رابطه چه جوابی خواهید داشت؟ عدم توانایی در جوابگویی به تمام این موارد، عقب‌ماندگی از معیارهای سازمان و ناآرامی شما در درون پراکتیکی مملو از اشتباهات چه بد و تأسف آور است! آیا وجدان شما این را می‌پذیرد؟ هرچند نیت صادقانه‌ای نیز داشته باشید، حقایق اینگونه مؤاخذه‌گر و تکان‌دهنده هستند.

مواردی را که بازگفتم حقایق جنگ هستند، حقایق نظامی‌گری. اگر در پیوند با شیوه گریلایی کار نکنید، به هیچ وجه قادر به دفاع از خویش نخواهید بود. اگر نتوانید از خویش دفاع کنید، بدان معنی است که هیچ نیستید. چرا قادر به دفاع از حقایق نشدید؟ حال آنکه حقایق مذکور بسیار ضروری بودند. ناتوانی همچون کهنسالان، شما را به وضعیتی درمی‌آورد که نمی‌توانید جوابگو شوید. گریه و زاری نموده و اظهار عجز کرده و می‌گویید: "تقدیر است، چیزی که بر سرمان می‌آید را باید تحمل نمود." این صحیح نیست و موضع آزادیخواهانه نیز چنین شیوه‌ای را برنمی‌تابد.

سخاوت، اخلاق نو، زندگی نوین و صحیح نیز چنین چیزی را نمی‌پذیرد. نمی‌توان این موارد پیش آمده را "تقدیر" بنامید، ما چنین تقدیری را قبول نداریم. پس باید اندکی سعی کنید همانند ما باشید. دلیلی ندارید تا با بهانه قرار دادنش از اینکه خود را همانند ما بنامید، خودداری کنید؛ به همین سبب باید حقایق را اساس کار قرار دهید. حقایق مورد تأکید ما، قطعاً حقایق آزادی هستند. بنیان قرار دادن حقایق مدنظر ما، به معنی پیشرفت در مسیر آزادی است.

PKK را بر اساس قانون محبت ورزیدن شکل بخشیدیم

ما سعی داریم دختران را بپسندیم. می‌بینید که در پی رسیدن به چه نوع نیروی محبتی هستیم. قوانین دوست داشتن را اینچنین نشان دادم. بنیاد ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی دوست داشتن را مشخص کردم. حتی برای قبولاندن خود به دختران تلاشی فوق‌العاده نشان دادم. اجازه نمی‌دهم به صورت بی‌بها مورد پسند واقع شوم؛ برای دوست داشتن دیگران نیز خودسازی نمی‌کنم، اما در جایی که من دوست می‌دارم، نشانه‌ای از دوست داشتن اشتباهات نمی‌تواند باقی بماند. شخصیتی که اشتباهات و حقایق را به صورت مختلط در درون خود دارد و این را در شخصیت خویش می‌پروراند، به هیچ وجه از طرف من پذیرفته نیست. بر این اساس می‌توانید به ما علاقه‌مند شوید. به اجبار هم نمی‌گوییم که مرا دوست داشته و به من پایبند شوید. من نیز به آسانی دوست نمی‌دارم و یا حق دوست داشتن آسان را برای خود جایز نمی‌شمارم. بسیاری این حق را برای خود قائل هستند.

من اینگونه عاشق خلق کرد نگشتم، در حال حمله‌ای بزرگ در برابر خلق کرد هستم! البته که این از نظر مبارزه با کراهتها- اگر چه با جسارتی کورکورانه هم باشد- یک عشق محسوب می‌گردد. بدون صرف تلاش حتی احوال کسی را نمی‌پرسم و نمی‌توانم حتی توان سلام دادن را در خود ببینم. حتی می‌گویم نه تنها حق دوست داشتن آن را ندارم بلکه حق ندارم به آن نزدیک هم بشوم، اما پس از اینکه تلاش و دسترنجی بزرگ را برای آن صرف نمودم، می‌توانم بگویم که اکنون می‌توانم این خلق را دوست داشته و آنها نیز می‌توانند مرا دوست بدارند. این از راه اصیل‌ترین دسترنج مبارزاتی تحقق یافت. قبلاً به دختران و پسران جوان چندان توجهی نشان نمی‌دادم. در جمع دوستان دوران کودکی‌ام دخترانی نیز وجود داشتند، نه تنها در محیط روستا نمی‌توانستم آنها را دوست بدارم بلکه

حتی برای بر زبان راندن نامشان جسارت نشان نمی‌دادم. برخی با دخترانی می‌گریختند. این به نظر من وحشتناک بود. می‌گفتم چگونه جسارت به خرج داده و دختران را فراری می‌دهند و حتی چگونه جرأت کرده و می‌توانند دختری را بخواهند. فراری دادن دختران و یا خواستن یک دختر، برای من مسئله‌ای بسیار دشوار بود.

اما متأسفانه حتی یک نفر در میان شما وجود ندارد که از فراری دادن دختران و یا خواستن آنها احتراز نورزد. با چه جسارتی می‌توانید خواهان دختری باشید؟ شاید ارتباط این موضوع را با آموزش درک نکنید اما با این شخصیت‌ها ی‌تان نمی‌توانید شخصیتی حزبی کسب نمایید. آنها که چنین نگرشی در مورد خواستن دختران دارند و آنانی که به عنوان یک دختر دارای نگرش "در اختیار قرار دادن خود" هستند، به هیچ وجه نمی‌توانند شخصیتی مبارز و حزبی کسب کنند. من در این موضوع تجربیات عظیمی دارم. انسانی که همانند کالایی مورد خرید و فروش واقع شود، هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. مثلاً اگر با خرید برده‌ای به مردانگی خود مغرور شوید، آنگاه همه چیز پایان می‌پذیرد. حتی در دوران کودکی خود متوجه بودم که در این موضوع نوعی شکست وجود دارد. بخاطر دارم مادرم چند بار بدون اطلاع من درصدد بود دختری را برایم در نظر بگیرد، من در برابر این وضعیت می‌گفتم: "قبول ندارم، آنها چگونه از طرف من می‌توانند دختری را بخواهند." خواستگاری باشکوهی هم در کار نبود، تنها غیرمستقیم شنیدم، اما به هیچ وجه بار دیگر این مسئله را به میان نکشیدند.

این موضوع در کردستان با مسئله‌ای بسیار اساسی در پیوند است. وقتی به خواستگاری خواهرانم آمدند، در برابر آن واکنش نشان دادم. فرستادن دختران ما به یک جای نامعلوم، وضعیتی طبیعی نبود. آیا نپذیرفتن این مورد اصلاً در دستور کار وجدان شما قرار گرفت؟ فکر نمی‌کنم وقتی خواهرانتان را همانند برده‌ها به کسی می‌دادند به هیچ وجه احساس ناراحتی کرده باشید، حتی می‌گویید "طبیعی است، مطابق سنتها به خانه بخت می‌رود" و خوشحال می‌شوید. در حالیکه من از دست رفتن خواهرانم را هنوز بسیار ناراحت کننده می‌بینم. من با وجدان هستم اما وجدان شما مدت زمان مدیدی است که از بین رفته و کاملاً نابود شده است. چگونه می‌توانیم شما را به خط وجدان

بکشانیم؟ این نیز یک اصل کردهاست و نباید آن را پایمال نمود. اینگونه نه می توان دختری را گرفت و نه داد!

سعی بر ایجاد راههای دوست داشتن می نمایم؛ علیرغم اینکه در اینباره بسیار آزاد و بادعا هستم، هنوز هم تکاپوی بسیاری دارم. این کاری بسیار جدی است. اولاً دخترهایی که می بینید دچار بردگی بسیار عمیقی بوده و بسیار ناتوان هستند، حتی پابندی آنها به شما نیز خطرات بسیاری را در خود دارد. داشتن یک زن برای ما سرآغاز انحطاطی بزرگ است. همچنین شوهر بودن شما خطری بزرگ است. زیرا در جامعه ما، در فلسفه زن و شوهری قطعاً **استهلاک** وجود دارد. روابط به شیوه ای عجیب انسان را تضعیف می نمایند و در اینجاست که موارد بسیاری از دست می روند. هنوز به بیست سالگی نرسیده، انرژی جسمانی از بین رفته، روح تاریک شده، طبیعتاً آگاهی نیز از بین رفته و در نتیجه تیپ شخصیتی گُرد بوجود می آید. این وضعیت رابطه تنگاتنگی با خانواده دارد. در این موضوع خواسته خویش را تحمیل نمی نمایم، من از صمیم قلب سخن می گویم. قطعاً برخوردی ارباب مآب و یا مردسالارانه ندارم و به هیچ وجه این گونه رفتار نمی کنم. اگر این کار را انجام دهم به معنی انکار خویش خواهد بود که این هم امکان ندارد. من نیز تا آخرین حد معضل ایجاد رابطه بر اساس اصول آزادی و برابری را دارم.

نمی خواهم که قطعاً پایبند من شوید و حتی مطالبه چنین چیزی را در شأن خویش نیز نمی بینم. در چگونگی درک من نیز آزاد هستید. همانگونه که خلق می خواهد ما را به عنوان رهبر درک کند، شما نیز در درک ما آزاد هستید. من نیز سعی خواهم کرد با تمامی توانم جوابگوی این امر باشم. البته که باید در اینجا تقلبی در کار نباشد. ناچارم که دوست داشتن خود را بر اساس اصول فراوانی ایجاد نمایم. ناچارم که بصورت بسیار ویژه، عموماً دوست داشتن جنس و جنس مخالف و خصوصاً دوست داشتن کادر را تحقق بخشم. اگر مقتضیات این را بجای نیآوردم، آنوقت به من فشار وارد آورید. اما اگر شما مقتضیات آن را بجای نیآورده و قادر به محافظت از محبت خویش نگشته و حتی قادر به ایجاد آن نباشید - که این هم قوانین ویژه خود را دارد- من هم به شما فشار وارد خواهم نمود. محبت من با دوست داشتن میهن، سازماندهی، تشکیلات و ایجاد استعدادهاى جنگی آغاز می شود. اگر تمامی اینها را طرد کرده و دوست داشتنی بی بها را پیشه کرده باشید، دشمن من محسوب

خواهید شد. حق انجام این را ندارید؛ نه تنها حق ندارید بلکه اگر بخواهید مرا برده نموده و به صورت بی‌بها به خود وابسته نمایید غرق در اوهام خواهید گشت. قطعاً باید به قوانین دوست داشتن توجه کنید.

ما این حزب را بر اساس اصول مذکور بنیاد نهادیم. نمی‌توانید پیشرفتهای دوران تشکیل گروه [اولیه] حزب و سیر تکاملی PKK را درک کنید. در آن دوران در صفوف ما دختران و پسران جوانی حضور داشتند. در آن مرحله با گره کور بزرگی روبرو بودم. هنوز همه چیز برای من به شفافیت نرسیده و در میان محیط و نیت‌هایی خائنانه کاملاً محاصره شده بودم. حال حتی موفق به خودسازی حزبی مهیا شده‌ای نگشته و حتی به آن علاقه‌ای نشان نمی‌دهید. علی‌رغم اینکه از چهار طرف به محاصره درآمده بودم، باز هم با تفکر در مورد چگونگی خودسازی حزبی، تلاش و جستجوی عظیمی را پیشه کرده و سعی می‌نمودم هر چیز را به تنهایی انجام دهم. در آنکارا اشخاص بسیاری بودند که می‌خواستند مرا ببعدند. تنها بوده و در وضعیت چندان نیرومندی هم قرار نداشتم. حتی وقتی در آن دوران با هیجان در محافل سخن می‌گفتم، مأموران سازمان میت¹ در مورد من می‌گفتند: "هر چند در محفلها خوب سخن می‌گویند، اما اگر مرد است به کردستان برود" و اینگونه مرا به تمسخر می‌گرفتند. بعدها خود سازمان میت این را اعتراف کرده و گفته بود: "ما او را کوچک پنداشتیم و ضعیف تلقی کردیم. وقتی مار یک و جب بود حتی یک سرباز ما می‌توانست او را زیر پوتین خود له نماید، متأسفانه ضعیف تلقی کردیم و معضل کنونی برای ما ایجاد شد". به آن وضعیت من بیندیشید، در یک لحظه می‌توانستند مرا خفه کنند. تقریباً همه چیز شک برانگیز بود و ممکن بود همانند مار ما را نیش بزند. چرا در برابر اینها نابود نگشتم؟ چگونه ظهوری را رقم زدم که حتی دشمن نیز آن را انتظار نداشت؟ برخی از شما می‌گویند: "توانستیم از محیط سود برده و زمینه را تحت کنترل درآوریم" حال آنکه من در عرصه‌ای که دشمن تسلط مطلق بر آن داشت توانستم کار را آغاز نمایم. ما اینگونه تکوین حزبی را آغاز نمودیم. اگر این را از نظر دور بدارید، قطعاً قادر به درک PKK نخواهید گشت. PKK این کار را چنین آغاز نموده است. این را بیاموزید، زیرا داستان زندگی شماست. اگر بیاموزید، نمی‌توانید مبارزی مقاوم شوید.

¹ تشکیلات اطلاعات ملی (MIT) MILLI ISTIHBARAT TEŞKILATI سازمان جاسوسی ترکیه.

دخترانی هم بودند که نه تنها با پایبندی و علاقه چندانی به من گوش فرامی‌دادند، بلکه برای گمراه نمودن و ایجاد تسلط بر من، وابسته نمودن به خود و یا بی‌ارزش ساختنم تمامی تلاش خود را به خرج دادند. تمامی اینها را به دلیل ارزش قائل شدن برای دخترانی که در مبارزه ما هستند بازمی‌گویم. بایستی دختران در مبارزه جایگاهی داشته باشند. باید با آنها کار کرده، به آنها توجه نموده و برخورد صحیحی با آنها پیشه کرد. روشن گشته که این امر آسان هم نیست. حال به نظر شما آسان جلوه می‌کند؛ می‌گویید: "دختران سربار می‌شوند، دختران روند کارها را کند می‌کنند و برای ما بصورت معضل درآمده‌اند" اینها سخنان صحیحی نیستند. اگر در جامعه برای تأمین شیربها ده سال کار کرده و تمامی تلاش خود را نیز بکار بگیرید، احتمالاً بتوانید دختری معیوب بیابید و شاید هم نتوانید. دخترانی که در صفوف ما هستند هم‌اکنون بسیار پیشرفت می‌نمایند. سربار عنوان کردن دختران عضو ما، دورویی است و با یک کلمه می‌توان گفت که بی‌احترامی است. من به هیچ وجه آنها را همانند سربار نمی‌بینم. درست برعکس، آنها منبع نیرو و یک بُعد اصلی زندگی هستند.

این را برای شما بازمی‌گویم. البته که مطابق برخورد شما، زنان ابزاری تضعیف‌کننده هستند. اگر زن را همانند برده بگیرید، به بلایی بر سر شما تبدیل خواهد شد. اگر سعی کنید آن را با پول به دست آورید، ده سال مجبور به کار کردن می‌شوید و شاید پول شیربها را هم نتوانید تأمین نمایید. اگر با ثروت خود بتوانید زن بگیرید، باز هم بسیار خطرناک بوده و به معضلی تبدیل می‌گردد. با گریز هم نمی‌توان از آن مسئله جست. عشق خیابانی، انسان را به وضعیتی بدتر درمی‌آورد. تمامی اینها داستان زندگی شماست. باید بتوانید در این موارد نیز رهبری را درک نمایید زیرا رابطه تنگاتنگی با تاریخ حزب دارد. وقتی نوجوان بودم و خانواده‌ام می‌خواستند برایم دختری را بیابند، اندیشیدم که فلاکتی بر سرم خواهد آمد و سعی کردم از خویش دفاع نمایم. بعدها وقتی خود به جستجوی دختری پرداختم، دیدم که با موجوداتی وحشتناک روبرو هستم.

وقتی در دانشکده علوم سیاسی آنکارا درس می‌خواندم، دختران بورژوازی با ما بودند که اکثراً دختران بروکراتها و افسران بودند. بسیاری از این دختران علاقه وافری نسبت به من داشتند، مرا بسیار پسندیده و از من پشتیبانی می‌نمودند. زیرا آنوقت رهبر دانشجویان بودم. اما نزدیک شدن به آنها برای من به صورت یک مسئله بود. چه خوب شد که در این موضوع خویش را فریب ندادم. چه

جنون آسا می بود اگر آنوقت خود را فریب می دادم. هنوز هم بخاطر دارم که جوانی دیار بکری به اسم فاروق وجود داشت که پسر مُفتی^۱ شهر لیجه بود. دچار هوس یک عشق خیابانی شد. بعدها با یک چاقو به دنبال دختری که اهل آدانا بود افتاده و تمامی دانشکده را علیه ما برانگیخت. من رفیق وی بودم و از نظر معنوی به من متکی بود. او هر لحظه دچار عشق خیابانی می گشت. تا زمانی که آن رفیق از چنین رذالتی رهایی یافت من از خجالت حس می کردم که به زیر زمین فرو خواهم رفت. ببینید در جایی که فردی روشنفکر به آن وضعیت دچار شد، سایر اشخاص چگونه رفتار می نمایند؟ در آن دوران دخترانی هم بودند که من بسیار می پسندیدم، حتی نام این دختران را هم نپرسیدم. هیچگاه احوال آنها را نپرسیده و نگفتم که چه زیبا هستید و نیز نخواهم گفت. این شیوه من بود. اگر در آن زمان چنین چیزی می گفتم، به احتمال بسیار دچار شکست می گشتم. حال معلوم می شود که چقدر عاقل بوده ام. دچار شدن به یک عشق در شرایط خرده بورژوازی خطرناک است. هم وقتی در روستا بودم و هم بعدها به هیچ وجه به چنین چیزی نزدیک نشدم. هرگز به وجود دخترانی در میان اطرافیانمان، خواستگاری از دختران و مردانگی خود نیندیشیدم.

روبرو شدن من با یک دختر در سالهای ۷۶-۱۹۷۵ در مرحله تشکیل گروه مان رخ داد. این روبرو شدنی متفاوت بود. زیرا تاریخ و دلایل اجتماعی و سیاسی این مسئله وجود دارند. من نیز برای مبارزه مجبور به برداشتن یک گام بودم. در مورد طرف مقابل خویش هم می گفتم: "اگر خویش را توانمند می بیند و اگر به اندازه نزدیک شدن به ما به خود اطمینان دارد، پس می تواند به عضویت گروه درآید." البته که من هم جوان خونگرمی بودم و نباید می گریختم. در واقع بسیار به من فشار وارد می آمد اما باز هم با عضویت وی در گروه موافق بودم. فاکتورهای بسیاری در آن نقش داشتند. جنگی در میان بود که از طرفی در بُعد سیاسی و سازمانی، از طرفی در بُعد عاطفی و از طرفی در بُعد مادی و معنوی به شدت تداوم داشت. این به معنی آغاز مبارزه ای بزرگ بود. به همین سبب می گویم که بسیار با دقت رفتار کنید تا چنین فلاکت هایی بر سر شما نیاید. اگر شیوه ای بسیار فوق العاده و مطابق خود را در پیش نمی گرفتم نه تنها نمی توانستم PKK - که امروزه سازمانی اساسی است که به شما موجودیت می بخشد- ایجاد نمایم، بلکه حتی نمی توانستم به عنوان یک فرد خود را

^۱ مفتی؛ مرجع فتوا دهنده در مذهب تسنن.

نیز نجات دهم. بلایی بزرگ و ویرانگر بود. اگر رابطه‌ای را با دختر مقابل خویش برقرار می‌نمودم، نابود می‌گشتم. آن دوران نیز دوره اساسی زندگی یعنی دوره پرشور جوانی بود.

فکر می‌کنم که شما هم بصورت بسیار متداول از این دوران گذار نموده‌اید. چون شما معیارهای طبیعی ندارید، وقتی می‌خواهم عواطفی را ایجاد نمایم نابود می‌شوید. سعی بر سازماندهی می‌کنم اما نیرویتان کفاف این راه هم نمی‌دهد. دختر مورد بحث، آموزش دیده‌ترین عضو فتودال-آریستوکراسی^۱ بود. مدتی خواستم از وی دوری نمایم؛ گفتم من این گروه را رها می‌کنم و حقیقتاً گریختم. این گریز من ده الی پانزده روز ادامه یافت. یکبار دیگر نیز گریخته بودم اما پس از آن متوجه شدم که نمی‌شود اینگونه ادامه داد و برگشتم. با گریز نمی‌توان از عهده این کار برآمد. درواقع مسئله تنها این نبود بلکه اندکی دلایل سیاسی هم داشت. خانواده‌اش در قیام در سیم^۲ ایفای نقش نموده و در نقش مزدور دولت ظاهر شده بود. از یک نظر، گریز به معنای خالی کردن میدان به نفع وی بود. حال آنکه بهترین کاری که برای حل یک تضاد می‌توان انجام داد حمله‌ور شدن به آن است. روش من هم این بود که بجای سازشکاری و گریز، با حمله‌ور شدن بر تضاد، آن را حل نموده و از آن گذار می‌نمودم.

می‌دانید که این مبارزه من ده سال به درازا کشید و مرحله مذکور دوران تکوین حزبی PKK نیز محسوب می‌شود. از ۷۶-۱۹۷۵ تا ۱۹۸۶ دقیقاً ده سال طول کشید. اگر من پیرامون مسئله مورد بحث ده سال مذکور را با موفقیت پشت سر نمی‌گذاشتم، نه کردی باقی می‌ماند، نه کردستان، نه PKK، نه ARGK^۳ و نه شما باقی می‌ماندید. بسیاری از شما نمی‌دانید که این مبارزه را با چه توان روحی‌ای توانستم انجام دهم. در واقع به راحتی می‌توانید به مرد بودن من اشاره نموده و وضعیت را آنچنان ارزیابی نمایید. آنگونه‌ام، اما از حقارت و تحمیلهایی که هیچ مردی نمی‌تواند قبول کند با موفقیت استقبال نمودم. چنین مردی در میان کردها وجود ندارد و حتی ممکن نیست در جهان چنین مردی را

^۱ آریستوکراسی: مهان سالاری، اشراف سالاری.

^۲ قیام در سیم به رهبری سید رضا که پس از تشکیل جمهوری ترکیه در جهت احقاق حقوق کردها روی داد ولی به دلایل متفاوت به شکست انجامید و سیدرضا نیز به دار آویخته شد.

^۳ Artesa Rezgariya Gele Kurdistan ارتش رهای‌بخش خلق کردستان که در سال ۱۹۸۶ بنیان گذاشته شد. در هفتمین کنگره PKK در تناسب با استراتژی نوین حزب به نیروهای دفاع خلق (HPG) Hezen Parastina Gel تغییر نام یافت.

یافت. کمال پیر^۱ به روابط ما طی یک روز نگریسته و در مورد دختر مذکور می گفت: "این زن بی احترام را باید کشت" اما علی رغم این وضعیت، ده سال در برابر همه چیزهایی که تحمیل می نمود صبوری پیشه کردم. اما شما حتی در برابر کوچکترین رویداد بیقرار شده و می روید، معنای آن را درک نکرده و خود را می بازید. اگر وضعیت من در برابر این مسئله را نگریسته و با خود مقایسه نمایید، بهتر می توانید بر چگونگی شخصیت خود واقف شوید و قطعاً نیز باید این را درک کنید. زیرا چیزی که در اینجا تحلیل می شود تماماً یک گره کور گردی است. همچنین در این گره کور همه چیز قابل چاره یابی است. راههای متفاوت حل مشکلاتی که در مبارزه من با جمهوری ترکیه، زن و خانواده دیده شدند، تماماً در طول این دوران از زندگی و مبارزه روشن گشتند. هم اکنون شخصیتی نیرومند هستم. چه در برابر جمهوری ترکیه، چه در برابر زنان و چه در برابر مرد گرد نیرویی فوق العاده دارم.

مشارکت صحیح در حزب و رشد بر اساس مبانی صحیح، یک قانون زندگی است

به خوبی به خاطر دارم که در دوران کشمکش با مادرم، به سبب دعوا با وی، نقطه ای از در خانه ما باقی نمانده بود که آن را سوراخ سوراخ نکرده باشم. وقتی مردم در خانه ما را می دیدند، به وضعیت آن می خندیدند. مادرم مرا گرفته و به آخور می برد، در حالی که دستش را بر گلویم فشار می داد از زمین بلند می نمود، نفس مرا تا آخرین حد تنگ کرده و وادارم می ساخت که سه بار توبه کنم. این وضعیت چندان راحتی نبود. ناچاراً توبه می کردم. اما تا منفذ کوچکی می یافتم و در اندکی باز می شد، در می رفتم. مادرم پس از آن در را می بست. هر دو لنگه در را با سنگ می کویدم، داغانش می کردم و اینگونه وارد خانه می شدم. از آن سنین تابحال، اینگونه ام. مادرم می گفت: "کسی نمی تواند با این به مقابله بپردازد" و یا "کسی نمی تواند با تو مشغول شود"، یعنی جوانی اینچنینی هم دارم. هر گونه که می خواهید این را تفسیر نمایید. هیچ کس حتی [اعضای کمیته] مرکزی نیز

¹ KEMAL PIR عضو گروه ایدئولوژی آویستی که در زندان دیار بکر طی اعتصاب غذایی درازمدت همراه با علی چیچک، عاکف ییلماز و محمد خیری دورموش به شهادت رسیدند.

نمی‌توانند مرا کوچک تلقی نمایند. شاید این حالت مرا غریب بیندارید اما واقعیت من اینگونه است. به آسانی نمی‌توانم وارد ضبط و ربط شوم و نمی‌توانم اشتباه پیشه نمایم.

در دوران کودکی دوستان بسیاری در روستا داشتم. شاید برخی اکنون کارمند [دولت] شده باشند، شاید موی برخی از آنها سپید شده و پدر بزرگ شده باشند. من همانند شما نیستم. برداشتهای شما هم از دوست داشتن و هم از انتقام بسیار ضعیف هستند. خویش را توانمند نمایید، بگذارید انتقام و دوست داشتن شما انباشته شود و همانند انتقام و دوست داشتن من به انفجار متحول شود. در مبارزه ما هزاران دختر جوان وجود دارند و میلیونها تن از آنها را نیز سازماندهی نموده ایم؛ همگی شان تا سرحد مرگ به حزب پایبند هستند. اگر به آنهایی که ازدواج کرده‌اند، بگویم شوهر خویش را رها کنید همه‌شان یک روزه رها خواهند نمود، هم‌اکنون نیز در حال رها کردن هستند. باید اینگونه پایبندی ایجاد کنید. در چگونگی توسعه افکار ما تحقیق نموده و آن را بیاموزید. این پیشرفت وابسته به سازماندهی است. پایبند نمودن عمیق انسانها به سازمان، بزرگترین عمل سازمانی است.

شما با بزرگترین مسائل تاریخ مشغول می‌شوید. باید در خود دیسپلین ایجاد کرده و پیوندی مستحکم با اهداف برقرار نمایید. اگر می‌گویید: "آمدیم تا عضو PKK گردیم" باید در پیشروی بسوی اهداف بسیار قوی باشید. شما این جنگ را چگونه تصور می‌نمایید؟ اگر به این وضعیت خویش ادامه دهید، تلف خواهید شد. نمی‌خواهیم با اجبار شما را عضو PKK نمایم، اگر بخواهید می‌توانید از صفوف این مبارزه جدا شوید. این را می‌پذیریم، اما عضویت مملو از ناکفایتی‌ها، اشتباهات و ضعفها در PKK شما را نابود خواهد کرد. می‌توانم تمامی خدمات لازم برای شما را ارائه نمایم. از خدمت دچار دل‌تنگی نمی‌شوم، انرژیم پایان نمی‌پذیرد و از بین نمی‌رود اما ناچارم دشواری‌های کار را هم نشان دهم. در صورت امکان وضعیت خود را بسیار به بحث بگذارید، بیندیشید و بخوانید؛ زیرا می‌دانم که این کار نیاز فراوانی به آموزش دارد. مادامی که من این تلاش‌ها را از خود نشان می‌دهم، شما نیز چیزهایی را بیاموزید. اندکی عاقل بوده و باوجدان باشید. درباره ارزشهای اساسی به تفکر پردازید.

چرا نمی‌توانید بر خویش حاکمیت ایجاد نمایید؟ چرا نباید عقل و دلتان اندکی به قیام برخیزد؟ چرا باید آنگونه معیوب بمانید؛ چرا بایستی در مقابل دشمن شکست خورده و در برابر زندگی، به شکلی بیچاره و کریه بایستید؟ آیا شایسته است که چنین چیزی را در شأن خویش ببینید؟ جوان هستید و البته که انرژی هم دارید، حتی می‌توانید کاری بهتر از کار مرا تحقق بخشید. کسی به اجبار شما را به سوی اشتباهات سوق نمی‌دهد. باید اندکی بتوانید آن را تداوم بخشید. همیشه به افرادمان اطمینان می‌ورزم و قطعاً کسی را تحقیر نمی‌نمایم. نماد رفیقی فوق‌العاده هستیم. گردهم آوردن انسانها، دیسپلین بخشیدن به آنها و سوق دادنشان به مسیر صحیح، برایم خود زندگی است. شما به راحتی قادر به درک خویش نمی‌شوید. در حالیکه من از باز کردن گره‌های کور تاریخی نیز احتراز نمی‌ورزم. قادر نیستید به خود و یا چند نفر مشغول شوید. من در نامعقول‌ترین شرایط می‌توانم یک خلق را در سطحی فوق‌العاده و وسیع به سوی حقایق بکشانم. تمامی دلایل و راههای این کار را به شما نشان دادم. اگر سالها زندگی کنید ولی به صورت لازم نتوانید کار کنید، بسیار ناتوان در برابر ما ظاهر شده و بسیار پریشان خواهید گشت و این نیز وضعیت بسیاری بدی برای شما خواهد بود. چیزی که باید عیب شمرده شده و غریب تلقی گردد، اصرار بر این خصوصیات ناقص و اشتباه شخصیتی است. زیرا نفعی برای شما در بر نداشته و دستاوردی برایتان به دنبال نخواهد داشت. هنگام بازگویی تمامی اینها، نمی‌گویم فوراً شخصیتی تمام‌عیار کسب کنید. به راحتی می‌توانید شخصیت خویش را بسازید و از این نظر آزاد هستید. تا حد ممکن امکانات آموزش آزاد را ارائه می‌دهیم. باید بدانید که چگونه بسیار جدی شوید، این کار شوخی‌بردار نیست. مشارکت **سست**، ناقص، دماغ‌ژیک و خودفریبانه جایگاهی ندارد.

بسیاری از آنها، ما را به صورت سطحی تلقی نموده و تصور کردند که می‌توانند مطابق میل خود بکارگیری نمایند. اینها اگرچه رفیق ما هستند، با حالتی گریه‌وار اعتراف می‌کنند که چقدر بدی نموده‌اند. چنان در پراکتیک کار می‌کنند که خود را پریشان می‌نمایند اما باز هم نمی‌توانند کارهای خویش را به نتیجه برسانند. جهت دچار نشدن به این اوضاع باید ارزش سرآغازهای نوین را دریابید. قطعاً نباید در برابر زندگی انسان، دورویی نشان دهید. من به اندازه یک کودک صداقت داشته و چنان هستم که انگار زندگی را از نو آغاز نموده‌ام. اما به اندازه یک فیلسوف و همانند صاحب

قدیمی‌ترین آموزه در مورد فلسفه این کار، در سطح درک معنای آن مشغول کار هستیم. همانطور که چشم‌پوشی از این واقعیت امکان‌پذیر نیست، ممکن هم نیست درسی از آن فرا نگرفت. تنها دشمن است که استفاده ناصحیحی از ما به عمل می‌آورد. دشمن هیچگاه حقایقی را که بازگفتم جدی تلقی ننمود، هرچه گفتم، آن را به تمسخر گرفت و اکنون تاوان جرم خویش را می‌پردازد. شما نیز همانند دشمن، درباره من دچار خطای تحلیلی نگردید. این در حال است که شما دشمن نبوده بلکه می‌خواهید رفیق باشید. باید این راه را پیگیری نمایید. اصرار بر اشتباهات و ناکفایتی‌ها مختص به دشمن است و نمی‌تواند شیوه یک مبارز باشد. عدم دستیابی به ماهیت، شکل، شیوه و رویه مبارزه قطعاً در شأن شیوه پیشروی و رهبری ما نیست. شیوه رهبری ما دیر یا زود یا شخصیت شما را مطابق ضروریات توانمند نموده و اصلاح خواهد کرد و یا خرد کرده و از آن خواهد گذشت. چه من باشم و چه نباشم، پایه‌های این جنبش و حزب اینگونه پی‌ریزی گشته‌اند. اگر به آن خیانت نشده و دچار تحریفش نمایند تا رسیدن به پیروزی و دستیابی کامل به هدف همین‌گونه پیش خواهد رفت. باید سعی کنید اینچنین تکوین حزبی ژرف و تاریخ تکامل آن را بیاموزید. به اندازه مشارکت صحیح، رشد صحیح بر بنیاد تاریخی آن نیز تنها با اتخاذ چنین موضعی میسر می‌گردد.

نباید به موارد منفی که در اثر مشارکتهای بسیار اشتباه و ناقص گذشته ایجاد شده بودند، فرصت تداوم یافتن دهید. وقتی تاریخ حزب را بررسی می‌نمایید، باید از نمونه ارزیابیهای غلط درس بیاموزید. باید به اندازه خودسازی حزبی صحیح، رشد در درون حزب را ارزیابی نموده و عمیقاً درک کنید. این مسئله برای تمامی حوزه‌های مبارزاتی مصداق دارد. آنان که با چنین مشارکتی خود را پرورش نمی‌دهند، نمی‌توانند جوابگوی هیچ یک از مسائل زندگی - همانند جنگ، اقتصاد، احساس و رابطه خانوادگی - در کردستان شوند. تمامی شواهد حاکی از آن است که بالندگی از راه مشارکتی به شیوه PKK، هم به معنی محافظت از شیوه آزاد زندگی بوده و به همان میزان دستیابی به موفقیت در آن است. مسائل مذکور در گذشته به صورت نظری و ایدئولوژیک بیان گشته و سعی می‌شد که از راه تبلیغات برای چند نفر بازگو شود. حال به جایی رسیده که میلیونها نفر با تجارب جنگی این را اثبات نموده‌اند. حتی بحث در مورد این امر لازم نیست.

هم‌اکنون به جایی رسیده‌ایم که مشارکت صحیح در امور حزبی و رشد بر اساس بنیانهای صحیح، به‌عنوان قانون حیات محسوب می‌گردد. بدین سبب اگر شخصیت شما جدیت نداشته، فاقد کفایت بوده و پُرمغله باشد، باید فوراً آن را اصلاح نمایید. روش لازم برای این امر نیز آموزش است. پیش از هر چیز بایستی در برابر شخصیت خویش مبارزه کرده و آن را متحول نمایید. این را هم چنان تحریف ننمایید و به حالتی درنیاورید که نتوان از آن رهایی یافت. حزب به شما کمک می‌نماید؛ برای این منظور، قبل از همه من در حال تلاشی بی‌نظیر هستم. مادامی که به تنهایی توانستم به این دوران برسم، شما می‌توانید بهره‌ای عالی از تجربیات ما بگیرید و البته که این حق ماست که چنین انتظاری از شما داشته باشیم. همچون دوران پیشین، از دچار شدن به اشتباه و عدم توانایی در درک مسائل بحث نکنید. گفتن این سخنان به من، در حیطهٔ رفاقت نمی‌گنجد. اگر دچار چنین وضعیتی شوید، بهتر آن است که به هیچ وجه به ما نزدیک نشوید. ما دیگر خواهان دستیابی به چنان مبارزان و رهبرانی خلقی هستیم که در مسیر ما پیشروی صحیحی داشته، در صورت لزوم بتواند بهترین فرمانده نظامی شده و هنگام رسیدگی به مسئله‌ای قادر به یافتن راه‌حلی عالی برای آن باشد. بدین منظور چنین تلاشی را به خرج می‌دهم. این تلاشها، تلاش‌هایی بامعنا و ارزشمند هستند.

اگر شما نیز عهد بسته‌اید تا بر این اساس زندگی کاملاً بامعاری را پیشه کنید، پس حق این کار را ادا نمایید. اجازه ندارید از چگونگی تحقق نیافتن این امر و عدم موفقیت آن به دلایلی بسیار متفاوت، سخن برانید. بجای چنان سخنانی، بیندیشید و بحث کنید و خود را آموزش دهید. کسی شما را به اجبار به سوی اشتباهات نمی‌راند. اگر عاداتی بی‌فایده و پُرنقص داشته باشید، در صورت لزوم همانند چاقو آنها را از خود بریده و دور بیندازید. غده‌ای مٌضر، جسم را فرسوده می‌سازد و به تدریج به وضعیتی غیرقابل حیات درمی‌آورد. این در حالیست که محیط زندگی ما، شما را مداوا می‌نماید. شما نیز به معالجه پایبند بمانید. چنان روشهای معالجه‌ای داریم که می‌تواند گفتار و کردارهای صحیح انسانهایمان را به موفقیت پیوند زند و این روشها روزانه بر شما اجرا می‌گردند.

شما به اندازه خودسازی حزبی صحیح، شانس رشد از طریق آن را نیز کسب کردید. این تنها یک وظیفه نیست، هیجان‌انگیزترین لحظهٔ زندگی است و به اندازهٔ دوباره به جهان پای نهادن، ارزشمند است. با استفاده از ثروت نیز نمی‌توان شانس چنین حیاتی را به دست آورد. حتی من نیز با

هیجان ناشی از این مسئله، چهل سال است که خود را پیشرفت می‌دهم. بزرگترین امیدم این بود که روزی فرا برسد که این مبارزه را در صفوفی اینچینی برای وطن انجام دهم. به همین سبب بیست سال خویش را صرف نمودم، بیست سال است که مبارزه ما با موفقیت توسعه می‌یابد. این هیجان‌انگیزترین شکل زندگی است. شاید دیگران شما را فریب داده باشند، شاید از وجود منابع هیجان و اشتیاق دیگری سخن برانید اما این اشتباه است؛ زیرا چگونگی وضعیت جامعه و دشمن را می‌بینید. همه چیزشان دروغ بوده و متقلبانه است. این راه و شیوه پیشروی ماست که باشکوه بوده و برای آن احترام قائل هستند. شاید در مشارکت شما و یا انگیزه‌تان برای رشد بر بنیان PKK نواقصی وجود داشته باشد، اما چیزی که بنیان کار بوده و بتدریج پیروزی را قطعی می‌گرداند، پیشروی شماست. آنچه در این راستا لازم می‌باشد، تلاش و عزم و اراده است. به غیر از این، ما نه می‌توانیم گزینه دیگری برای زندگی داشته باشیم و نه ممکن است برخی دیگر این شانس را برایمان قائل شوند.

شما مدتهاست که پیوند خویش را با نظام بریده‌اید. ما حزبی هستیم که نظام، وحشی‌ترین مرگ را بر آن تحمیل می‌نماید. دشمن یا از این سیاست منفور و حاکمیت استعمارگری خویش دست برمی‌دارد و یا ما را خرد خواهد کرد. به غیر از این راه سومی وجود ندارد. اگر تمامی اینها صحیح باشند - البته که اندکی خردمند هستید و یا دست کم خردمند خواهید شد، باوجدان هستید و یا باوجدان خواهید شد - با تکیه بر مواردی که به شما می‌آموزیم، باید اهتمام به خرج دهید تا وارد راه حقایق شده و برای ارزشها بها قائل شوید. نمی‌گویم مجبور به این کار هستید، بلکه باید معنای آن را به مثابه شانس بزرگ درک نمایید. انرژی انسان به پایان نرسیده و از بین نمی‌رود. انسان، بزرگترین موجود خلاق است. بایستی با الهامی که از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد، سعی در بجای آوردن وظایف خویش نموده و حداقل از این پس زندگی خویش را بر اساس حقایق و به شکلی کاملاً موفقیت‌آمیز پیش ببرید.

۱۵ دسامبر ۱۹۹۴

انقلاب، اقدامی آفریننده بوده و فداکاری نامحدودی می‌طلبد

جنگ با سرعت تمام پیش می‌رود؛ سعی داریم تا شما را به این سرعت برسانیم. برخوردهایی که روزانه از شما می‌بینم، ما را تا حد غائی وادار می‌کند تا خویش را فریب ندهیم و ناچار می‌مانیم بارها از خود پرسیم که با چه کسانی و با چه چیزی مشغول می‌شویم؟ حقیقت جنگ چیست؟ چگونه می‌توان به این جنگ پرداخت؟ چه کسانی می‌توانند بجنگند؟ این سوالات شدیداً ما را مشغول می‌نمایند. به سبب تمرکز مبارزه در حال جریان ما، باید به خوبی دید که این امور آنچنان که تصور می‌نمودید پیش نمی‌روند و پیش نخواهند رفت. البته هنگامی که بحث در مورد شخصیت شماست، باید بسیار بدانها مشغول گشته، بویژه بایستی قطعاً از اشتباهات عمیق رهایی یابید، همچنین خویش را از شخصیت‌های خودفریبی که تا آخرین حد غافل هستند به شخصیت‌های جنگی واقعگرا متحول نمایید که در غیر اینصورت چیزی فراتر از سربرار نخواهید بود. باید همراه با تشخیص این مسائل، آنها را به‌خوبی ارزیابی نمایم.

همچنین در این رابطه باید دانست که تنها با تیت پاک و تلاشهای معمولی و با اعلام داوطلبی کامل و آمادگی برای فدای جان، نمی‌توان از عهده این کارها برآمد. از شما می‌خواهیم تا واقعیت جنگ‌مان را درک نموده و عمیقاً آن را بفهمید. بدون این ممکن نیست بتوان شرایط لازم برای زندگی شما را تأمین نمود. اگر اندکی نسبت به ما احترام قائل باشید باید بدانید که روزانه چگونه سعی داریم به حقایق دست یابیم و چگونه برای درک و اجرای این، تلاش صرف می‌نماییم. شاید ناهشیار و غافل باشید، اما نمی‌توان پذیرفت پس از اینکه اینهمه بر روی شما کار کردیم، هنوز هم چیزی درک نکنید. شاید رفتار کودکان‌ای پیشه کرده و با نوعی پاک‌بیتی فریب دهید، اما مادامی

که دشمن اینهمه سعی بر نابودی ما نموده و ما هم مبارزهٔ پر شور خود را به مرحلهٔ کنونی رسانده و ادامه می‌دهیم، دیگر نباید هیچ بهانه‌ای داشته باشید. چرا کاملاً به شیوه و رویه‌ای که لازم است نمی‌جنگید؟ اگر کادرهایمان را به حال خود رها کنیم، اکثریت آنها خودفریبی نموده و هر نوع عقب‌ماندگی را که در جنگ و حتی زندگی معمولی نمی‌گنجد، در شأن خویش دیده و با تفسیری آنگونه از سازمانمان، ما را دچار شکست خواهند نمود و این را هم با پاک‌ترین نیت انجام خواهند داد.

بیکارگری و نظامی‌گری هنری نیست که مطابق تصور شما قابل اجرا باشد. در این کار به اندازه تلاش و استعداد، مهارت هم لازم است. اگر وارد این مسلک شده باشید، باید با اصرار از خود بپرسید که اقتضای این کار چه بوده و چگونه بجای آورده می‌شوند. سیاست؛ هنر هوشیاری است، هنر دوراندیشی است، هنر حساسیت‌ها و مسلک دقت‌هاست. هنری است که باید در آن آمادگی همیشگی داشته، رویدادهای سال آینده را تخمیناً تشخیص داده و آن سال را به نفع خود متحول نمود و دوراندیشی و تلاش لازم برای آن را به عمل آورد. در مقایسه با اینها، شما نگرش و رفتارهای بسیاری دارید که مانع دیدی وسیع شده، امور را متوقف نموده و شاید واژگون نماید. روزانه با رفقای کادر دیالوگ‌هایی دارم اما نمی‌توانم بگویم که یک شخص را کاملاً پسندیده‌ام. بدون اینکه ببینیدند که در برابرشان چه کسی ایستاده و این جنگ را چگونه مدیریت می‌نماید، بی‌توان و همانند بی‌نویان سخن می‌گویند. یک کودک و یا نوزاد هم نمی‌تواند آنقدر فاقد کفایت باشد. اما همه‌شان در برابر من اینگونه برخورد کرده و حتی جسارت سخن گفتن را نشان نمی‌دهند. حال آنکه من چنین نیستم. حتی وقتی در برابر یک دوست معمولی خود قرار می‌گیرم، با دقت بسیار به وی گوش فرا داده و خود را حاضر می‌کنم تا هر لحظه صحیح‌ترین پاسخ را به وی بدهم. اما کادرهای ما قادر نیستند از جای خود هم برخیزند. از ما درسی نیاموخته و سعی می‌کنند هم خود و هم ما را فریب دهند. کلام چه معنایی دارد؟ یک برخورد معمولی رهبری چیست، برخورد یک مبارز چگونه است؟ تمامی چنین مواردی برایشان هیچ اهمیتی ندارد، اما بسیار مشتاقند که خوب و نیرومند بودن ما را بر زبان آورده و ما را روح خود بنامند. ما چنین برخوردی را نمی‌پذیریم. در اینجا است که می‌بینیم در ابعادی وسیع ناهشیار بوده و زندگی برای شخص خویش را در پیش

می‌گیرید. با چه حق و با چه جرأتی می‌توانید اینگونه رفتار کنید؟ یک مبارز پس از اینکه وارد سازمان شد و کمابیش به سوی انجام وظیفه شتافت، باید نقص‌های بسیار کمی داشته باشد. آیا انسان سالها می‌تواند اینگونه زندگی پر از ایرادی داشته باشد؟ در سیاست، نه تنها جایی برای چنین زندگی پر ایرادی وجود ندارد بلکه حتی برای دوران کوتاهی هم نمی‌توان دچار برخی ضعفها بود. زیرا نماینده یک خلق بوده و جنگی را با تمامی حساسیتهايش پیش می‌برد. اما موضع، تنبلی و استفاده نابجا از ارزشهایی که حتی در یک اداره دولتی دیده نمی‌شوند را به راحتی طبیعی تلقی می‌نماید.

انقلاب اقدامی آفریننده بوده و نیازمند فداکاری شخص است. انقلاب به برخوردی همانند یک روستایی و یا کارگر که طلب چشمداشتی به اندازه تلاش خود را دارد، فرصت نمی‌دهد. انقلاب فداکاری بی‌پایان را از شما انتظار دارد؛ همیشه خواهان تلاش شماست. انقلابیگری نیز چنین ضرورتی را دربر دارد. اما بسیاری - اپورتونیستها، آنها که با یک ضدانقلاب دولت را در اختیار خود می‌گیرند، کسانی که تلاش می‌کنند حزبی را تحت سلطه خویش درآورند و آنها که رتبه و مقام را تسخیر می‌کنند - بدون هیچ تلاشی امکانات موجود انقلاب را به خدمت خویش درمی‌آورند. به هر حال این یک سیاست است.

انقلاب چندان وابسته به قوانین نیست، با اصول پیش رفته و بر اعتقاد متکی است. اما وقتی کسی این مسئله را با نیت پاک بدون توجه به سطح فداکاری‌ای که انقلاب می‌طلبد، به بازی می‌گیرد، در یک آن متوجه می‌شوی که بزرگترین خطر را تحمیل نموده و اشخاصی اینچینی در صفوف ما بسیارند. محتملاً حیاتی دارید که در آن به زعم خود فکر می‌کنید باید در برابر [تحمیل] مشکلات حزبی، چشمداشتی وجود داشته باشد. نه این چشمداشت خویش را به صورت مشخص بیان می‌کنید و نه آن را با واقعیات مقایسه می‌نمایید و می‌گویید بسیار مشتاقم که اینگونه مطابق میل خود بجنگم. این مواضع بسیار متداول هستند و به همین سبب باید اندکی هم از این جنبه، دلیل عدم پیشرفت خود را درک نمایید. انقلاب، دشوارترین هنر جوامع است. انقلاب در واقعیت اجتماعی نظیر ما که در آستانه نابودی قرار گرفته، نیازمند کیفیتی فوق‌العاده است.

حتی تمامی این اصطلاحات برای شما هیچ اهمیتی ندارند. حال، مسئله دشوار برای من این است که شما همچنان می‌گویید: "همانگونه که تابحال عمل کرده‌ای، ادامه بده؛ به هر صورت انقلاب به ما حیثیتی بخشیده است. این تنها شعار زندگی ماست، حتی اگر یک روز هم اینگونه زندگی کنیم خوب است" کم نیستند در صفوف ما پادشاهان مشهور کولی^۱ و یا کسانی که موضعشان این است: "یک روز مطابق میل خود زندگی کن، هر چه بادا باد." بسیاری خویش را عضو طبعی PKK می‌پندارند. در واقع چنین عضویتی در کار نیست اما تصویری اینگونه را برای خویش روا می‌بینند. شما دیگر باید ماهیت این کار را درک کنید.

به نظر من رفتارهایتان بسیار عقب‌مانده هستند. نمی‌خواهم برای من کاری ویژه انجام داده و یا در جایی رفتاری مخصوص نشان دهید، اما [بایستی واقف باشید که] شما به هنری آتشین مشغول هستید. بازچه دست دشمن شدن و در بیست سالگی بدون جنگیدن مردن، نامطلوب بوده و همه شما به این وضعیت دچار می‌شوید. بدون آفریدن اثری مفید می‌میرید. من این را حتی شهادت هم نمی‌نامم، شما مسئول این وضعیت هستید. شخصی که خود را برای مرگی اینچنین آسان آماده می‌نماید، در عاقبت نیز خود مسئول آن است. ما نیازمند پیکارجویی توانمند و ماهر هستیم. جنگ، هنر آفرینش زندگی و طویل نمودن عمر است اما در میان ما همچون هنر پایان دادن به عمر ارزیابی می‌گردد. به سبب عقب‌ماندگی‌های شما، حتی قادر به گشودن چشمانمان نیستیم. مقصود من از شما، کادریایی می‌باشند که در اروپا و سایر حوزه‌ها کار می‌کنند و در رأس آن پیکارجویانی که در جبهه‌ها می‌جنگند. چند نفر پیدا نمی‌شوند که مرد سخن خویش باشند، حتی یک فرد وجود ندارد که روزانه شیوه، رویه و اسلویس کفایت انقلاب را بنماید. همیشه خطا و ایراد مطرح است.

به نظر من شخصیت‌های رهبر اینگونه نیستند. شخصیت رهبر کسی است که در هر جایی آماده است، بر همه چیز نظارت می‌کند، همه چیز را احساس می‌کند، همه کارها را انجام داده و دیگران را به انجام آن وامی‌دارد. رهبر اینگونه است. اما اعضای ما چنان اتمسفر رهبری‌ای ایجاد می‌کنند که دهها بار محکوم به شکست است. سپس هم می‌گویند: "حمال آسا کار کرده و می‌جنگیم." جنگ یک هنر است. به تناسبی که بتوانید دشمن را شکست دهید، می‌توانم این جنگ را بپذیرم. اما اگر هر

^۱ اشاره به یک ضرب‌المثل مشهور است: اگر کولی پادشاه شود، ابتدا پدر خود را به دار می‌آویزد.

روز ضربه خورده و دچار شکست شوید، من برای چنین جنگی حاضر نیستم. حال باید این موارد را درک کنید. این اصل اساسی برخورد محترمانه ما نسبت به همدیگر است. در غیر اینصورت چرا با شما مشغول شده و چرا شما را تحت فشار قرار دهم؟ چرا نباید همدیگر را به صورت صحیح درک نماییم؟ آیا چنین حقی نداریم و یا درک واقعیت اساسی جنگ بی مورد است؟ آیا موارد حاشیه‌ای زندگی ما بسیار هستند که از اساسی‌ترین موارد چشم پوشیم؟ نخیر، یک امکان بسیار محدود زندگی داریم و آنهم از طریق جنگ به دست آورده می‌شود. تنها با پیروزی در جنگ می‌توانیم زندگی کنیم. حتی علاقه‌ای نیز در این زمینه نشان نمی‌دهید. با این وضعیت خود، حالت یک یینوا را دارید. فراموش نکنید که در خانواده، یک پدر حتی نمی‌تواند چند کودک را سرپرستی نماید. اگر بر هنر جنگ اشراف نداشته باشید، قادر نخواهیم بود روزانه دهها هزار نفر را مدیریت نماییم.

شما را دعوت به جدیت می‌نمایم. اگر توجه کنید [می‌بینید که] جسارت به خرج داده‌اید تا عضو PKK شوید، ارتش تشکیل دهید و با تمام جوانب به مخالفت با دشمن برخیزید. با اصرار تأکید می‌کنیم که باید مطابق موجبات آن زندگی نمایید. مسئله توانایی مردن [در این راه] نیست، مسئله این است که بتوانید از راه مبارزه زندگی نمایید. اکنون کادرهای لازم برای اداره این کار را نداریم، اما اینها چنان جلوه می‌کنند که گویی کار می‌کنند. اگر فردا حتی یک دولت هم داشته باشیم، فکر نمی‌کنم که بتوانیم با این کادرها آن را اداره نماییم. خودبخود دولت را از بین خواهند برد. کردها در طول تاریخ همیشه اینگونه بوده‌اند. حاکمان تُرک علی‌رغم تمامی نامطلوبیها و نامشروعیت‌ها، توانسته‌اند دولتی تشکیل داده و مردان جسوری هستند که توانایی اداره دولت را از خود نشان می‌دهند. ما هم دقیقاً برعکس، شخصیت‌هایی هستیم که با جسارت، دولت خویش را به بازی می‌گیریم. چنان دور از برخورد لازم در این مورد هستیم که انگار چنین مسئله‌ای نداریم. چیزی که وضعیت کنونی ما را به بهترین وجه نشان می‌دهد نیز همین ارزیابی است.

به توان تشکیل و اداره دولت در حاکمان تُرک بنگرید و در همان حال کردهایی را بنگرید که از داشتن دولت می‌گریزند؛ بسیاری از مناطق میهن ما رهایی یافته‌اند، اگر بخواهید حتی می‌توانید دولت تشکیل دهید اما حتی نمی‌خواهید ذهن خود را به چنین مسئله‌ای مشغول نمایید. این بسیار آشکار است. وقتی سیگاری می‌باید و یک دارودسته رفیقانه تشکیل می‌دهید، به نظر شما کفایت

می‌نماید. برای شما اهمیتی ندارد که نگرش لازم برای دولت، اراده و شیوه مدیریتی آن چیست. تنها آرزویتان این است که همانند یاغیان چند گلوله شلیک کنید. اینها عقب‌ماندگیهای بزرگی هستند. بدینگونه نه تنها خود را دچار بزرگترین معضل می‌سازید بلکه برای ما نیز بزرگترین مشکل را ایجاد می‌نمایید. زیرا رهبری سعی دارد دولتی ایجاد نماید ولی شما هر آنچه را که برای خارج شدن از حالت دولت لازم باشد، انجام می‌دهید. اولاً قادر به اندیشیدن نیستید، از اندیشه دولت و سیاست می‌گریزید. به صورت لازم نمی‌توانید خود را آموزش دهید. خطر فردا نیز از ندانستن ارزش امروز نشأت خواهد گرفت.

در تاریخ کردها یک ویژگی وجود دارد: دست به قیامهایی بسیار اتفاقی و بدون آمادگی می‌زنند و تمامی این قیامها نیز به معضلی برای آنها مبدل می‌گردند. هم‌اکنون نیز آنهايي که در صفوف ما هستند می‌خواهند همان بلا را بر سر ما بیاورند. اگر با مسئولیتی عظیم، نیروی ایستادگی را از خود نشان نمی‌دادیم، به واسطه عملکردهای اعضایمان هزار بار شکست می‌خورديم. البته که ما این را نپذیرفتیم، متناسب با توان خود مقاومت نمودیم و این مقاومت مان هنوز هم ادامه دارد. بسیاری از رفقا هنگام ارزیابی خود درمی‌یابند که مدت‌هاست دچار شکست شده‌اند. شما نیز در واقع بدون جنگیدن مرده‌اید و شکست خورده‌اید. عدم درک خویش و آماده نمودن خود برای جنگ به معنای قبول مرگ از همان اوان کار بوده و این نیز اراده را از بین می‌برد. بدون وجود اراده، استعدادها شکوفا نمی‌شوند و اگر شکوفا نشوند نیز نمی‌توانید بجنگید. هم‌اکنون بزرگترین تراژدی من همین است. حال بیا و کسی را که اینهمه خودفروبی می‌نماید در جنگ بکار ببر!

می‌بینید شمار زنانی که نمی‌توانند دو قدم آنسوتر از خانه خویش بروند، در صفوف ما بسیارند. در مورد پیوستن شما به صفوف مبارزه اعتراضی ندارم. فشارهای جامعه شما را بسیار در تنگنا قرار داده است. هدف آن است که بدانید ما چنان سازمانی نیستیم که شما تصور نموده‌اید. من حتی در ده سالگی هم کسی بودم که مبارزه‌ای شدید با مادر خویش داشتم. حتی اگر مادرم نیز مطابق خواسته من نباشد، برایم بهانه‌ای جهت جنگ محسوب می‌گردد. شما هم وارد مبارزه می‌شوید اما تنبل بوده و دستاوردهای چندانی را کسب نمی‌کنید. من نه چنین زنی و نه چنین مردی را قبول نخواهم کرد. باید درک صحیحی از رهبری داشته باشید. فروتن هستم، تا حد نهایت برای خلق خدمت خواهم

نمود، اگر آنها هم قادر به جنگ باشند قبول خواهیم کرد ولی اگر بر اربابی، تبلی و دوروییهای خویش پافشاری کنند آنها را نخواهم بخشید. وقتی حتی به مدت نیم ساعت، مادر خویش را هم قبول نکردم، چرا باید اینها را قبول کنم.

شخصی که خواهان زندگی با من است قبل از هر چیز باید بتواند جنگجویی عالی شود. آنهایی که نمی‌توانند برای مبدل گشتن به جنگجویی عالی آماده باشند، حتی یک ثانیه نمی‌توانند در نزدیکی من بایستند. دیگر از توجیه عملکردهایتان با خانواده‌گرایی و نگرش PKK ای بودن طبیعی دست بردارید. چنین چیزهایی را از کجا آموخته‌اید؟ کسانی که می‌خواهند در عرصه کاری من و حتی تحت فرماندهی من زندگی و مبارزه کنند، باید برخی خصوصیات را کسب کنند. ما تنها دیداری نیم‌ساعته با کمال پیر داشتیم، ولی او تا سرحد مرگ مقاومت کرد. در تاریخ PKK پیکارگری اینچنینی را شاهد هستیم. برخی به صفوف ما آمده و همانند اربابان رفتار می‌کنند، همانند شخصی خودنما در درون سازمان جای می‌گیرند. نه زنان و نه مردان با این وضعیت خویش حتی یک روز نمی‌توانند در صفوف حزب باقی بمانند. در برابر افراد خویش احترام قائل هستیم و می‌خواهیم آنها را متعالی نماییم. کار صحیح چنین است و باید لیاقت لازم برای آن را نشان داد، درک صحیحی از علاقه و مشغولیت ما کسب نموده و جسارت و نیرویی را که بخشیدیم قطعاً در تناسب با هدف ارزیابی کنید.

نمی‌توانید آنگونه که می‌خواهید در درون PKK زندگی کنید، حتی نمی‌توانید بجنگید و مطابق میل خود اسلحه ما را نیز به دست بگیرید. خانواده‌هایتان شما را به حال خود رها کرده و همچون عجیب‌الخلقه‌ها پرورش داده است. اگر بی‌فایده و فاقد کفایت باشید، شما را با این احوالتان چه کنم؟ در برابر شما صبور بوده و بیشتر از هر چیزی برای آموزش شما اهمیت قائل می‌شوم. آموزش برای شما بسیار لازم است. اگر آموزش نمی‌بود، حتی چهره شما قابل نگرستن نبود. چرا فرد کرد ارزشی ندارد، چرا کسی به شما سلام نمی‌دهد؟ زیرا کسی شما را انسان به حساب نمی‌آورد. این وضعیت شما تنها با آموزشی متمرکز و پیکارگری بی‌امان قابل گذار است. بدون این نمی‌توان برای شما پیشیزی ارزش قائل شد. مُد تازه‌ای باب شده است، می‌گویند: "PKK سازمانی باشرف و حیثیت است، اگر صفت PKK ای را بر خود اطلاق نمودید شما نیز باشرف و باحیثیت می‌گردید." این

شبهت به وضعیت غافلگی دارد که وقتی نام خود را محمد می‌گذارد، خویش را پیغمبر تصور می‌نماید. با نهادن نام PKK بر خود نمی‌توان PKK ای شد. بنابراین نمی‌توان با این شیوه در شرف و حیثیت PKK سهیم شد. PKK مقاومت عظیمی انجام داده و با دسترنجی بزرگ ارزشها را به دست می‌آورد. اگر شما نیز بر این اساس در آن مشارکت جوید می‌توانید لایق PKK شوید. اشتباه شما در این رابطه عمیق است و باید از آن گذار نمود. باید بتوانید احساسات خویش را توسعه داده و نسبت به برخی موارد حساسیت نشان دهید.

بدون شك محیط حزب را بسیار شفاف، با اشتیاق و تا حد غائی آزاد نگه خواهم داشت؛ این وظیفه من است. اما با توجیه چنین چیزی، اجازه ندارید بدون برطرف نمودن کراهتها، عقب‌ماندگی‌ها و همه‌نوع بیماریهای خویش بیایید و بر روی ارزشها جا خویش نمایید. در بسیاری از جاها صدها بیمار آمده و به واسطه اینکه حزب را بعنوان بیمارستان انگاشته‌اند، درون آن جا خوش نموده‌اند. در حالیکه محیط ما عرصه‌ای است که در آن پیکارگرانی با سطوح بالا می‌توانند در آن رشد یابند. به همین سبب محیط را آزاد و شفاف نگه می‌دارم. علی‌رغم اینکه تمامی این مسائل را بارها بیان کرده‌ام، بسیاری اینها را همانند ترانه تصور می‌کنند؛ حتی از آن بدتر، در گوششان فرو رفته و از دیگری بیرون می‌آید. وقتی اندکی به آنها فشار می‌آوریم، این بار انسجام خود را از دست داده و از نا می‌افتند و اینگونه روشن می‌گردد که تا چه حد فاقد جدیت بوده و غافل هستند.

مادامی که آمده‌اید تا فردی نظامی شوید و می‌گویید: "ارتش و نیروی گریلا تشکیل خواهیم داد"، پس شخصیت لازم برای آن را نشان دهید. روزها همچون آب جاری گشته و می‌روند، باید بخوبی از زمان خویش استفاده نمایید. منتظر چه چیزی هستید؟ وقتی از آموزش به تنگ می‌آید، شما را به جنگ می‌فرستیم ولی در آنجا هم قادر به پیشرفت نمی‌گردید. شخصیتی پوچ دارید. عامل دشمن نیستید و اعلام می‌کنید که با جان و دل آماده هستید، پس چرا مقتضیات آن را بجای نمی‌آورید؟ جوانانی بیست ساله هستید، چرا باید به شیوه‌ای نامطلوب و بی‌بها از جان خویش استفاده نمایید؟ نیروی کدام یک از شما کفاف کارهای بسیار بزرگ را می‌کند؟ حتی قادر نیستید دو کلام سخن بگویید. درواقع بسیاری از شما نیاز به رهایی دارید. من این را به خوبی تشخیص می‌دهم. می‌گویید: "به صفوف PKK رفته و خود را به محیط حزبی خواهیم رساند، به هر تقدیر PKK از ما

نگهداری می‌نماید. به شیوهٔ مظاهران و عشیره‌ها عمل کردن به انسان زندگی می‌بخشد و اگر کاری هم به ما بدهند همانند حمالها کار خواهیم کرد.^۱ حال آنکه سازمان انقلابی چنین نیست و سازمان جنگی به هیچ‌وجه نمی‌تواند اینگونه باشد.

حتی امکان کشیدن سیگاری را از سر آسودگی، برای خویش قائل نمی‌شوم. خواب آسوده برای من ممکن نیست. اگر محیط آرامی هم وجود داشته باشد، نمی‌توانم آسوده باشم. خلق علاقه‌ای فوق‌العاده به من نشان می‌دهد اما نمی‌توانم زمانی را به آنها اختصاص دهم. زیرا وضعیت و دغدغه من بسیار متفاوت است. تنها یک احساس دارم؛ آنهم احساس و درک جنگ است و زیستن مطابق مقتضیات آن. زیرا می‌دانم که حیات وابسته به این مسئله است. اگر جهان را هم به من ببخشند، اما مجال مبارزه ایجاد نشود بدان معنی است که من مرده‌ام. در حالیکه شما حتی نمی‌خواهید ما را درک کنید. چنان رفتار می‌کنید که گویا اینها تنها معضلات من هستند. این روحیه و برخورد، کاملاً اشتباه است. باید بتوانید در اینباره جدیت نشان دهید. آیا برای آموختن جدیت به شما لازم است هر روز همانند افسران تُرک شما را به خط کرده و دو دفعه شما را به باد سیلی و ناسزا بگیرم. این روش صحیحی نیست، صحیح‌ترین کار توان ادراک انسان از راه اراده آزاد خویش است. این بی‌مسئولیتی نیست و نمی‌تواند راحت‌طلبی هم باشد. بسیاری این موضع ما را به‌عنوان راحت‌طلبی ارزیابی می‌نمایند. کسی که شیوه ما را اینگونه تلقی می‌نماید، عاقبت بدترین رفتار را در حق خویش روا می‌دارد، زیرا نظم ما بسیار قویتر از نظم ارتشهای بورژوازی است. در صفوف ما جایی برای راحت‌طلبی وجود ندارد.

چندان امیدبخش نیستید. در مورد موفقیت بسیاری از رفقایمان در وظایفی که به آنها می‌سپاریم نگرانی داریم. بسیاری را نمی‌پسندم زیرا خویش را بسیار فریب داده و نمی‌توانند زندگی و همراه با آن مبارزه را درک کنند. میل به کار و احساسات انتقام‌جویانه‌شان ضعیف است و چنان غافل هستند که می‌توانند خود را با یک سیگار سر بدوانند. اگر دشمن تا زیر سنگر آنها بیاید، از نظر سیاسی چنان کور هستند که نمی‌توانند آن را ببینند. نمی‌توانند نزد ما سه کلمه سخن بگویند. حال آنکه در اولین ظهور سریعاً سه کلمه^۱ بر زبان راندم و هنوز همانگونه‌ام، هر گام من چنان است. اگر به امید

^۱ مقصود از سه کلمه «کردستان مستعمره است» می‌باشد که اولین کلمات آپوئیستی و بنیان‌نگرش آن به مسئله کرد محسوب می‌گردد.

آنها رها شود نه تنها با دشمن نخواهند جنگید بلکه دستاوردهای موجود را هم از بین خواهند برد. همگی شان هم پاک‌تیت بوده و عمر خویش را به این کار تخصیص داده‌اند. اما سیاست و نظامی‌گری مسئله شیوه و رویه است، که در آنها وجود ندارد. کردها کار می‌کنند اما برای چه کسی؟ در دنیا خلقی وجود ندارد که بیشتر از ما کار کند اما کسی فقیرتر از ما هم وجود ندارد. رفقای ما سبب تداوم این وضعیت در درون حزب می‌شوند و از من خواهان تأیید این شیوه هستند. اگر این را تأیید نمایم بدان معنی است که در درون حزب به بردگی و زندگی سلیقه‌ای هر کس، اجازه داده‌ام. در واحدهای مستقر در کوهستانها کسانی هستند که بصورت بسیار فاقد کفایت، راحت‌طلبانه و تصادفی زندگی می‌کنند و ما می‌خواهیم چنین وضعیتی را تغییر دهیم.

PKK جنبشی آزادیخواه است

من رهبر سازمانی مبارزاتی بوده و جنگی را اداره می‌نمایم. نمی‌توانم با کودکی و یا خودفریبی شما همخوانی نشان دهم. حتی وقتی وضعیت شما را با عصیان خود در ده سالگی مقایسه می‌نمایم، می‌بینم که حساسیتهای شما بسیار عقب‌مانده هستند. در شیوه‌های تحمیلی شما دو برخورد وجود دارد؛ می‌گویید: "یا دشمن باید ما را همچون برده‌ها بکار ببرد و یا PKK" و یا "اگر دشمن ما را نخرید پس باید PKK خریده و از ما استفاده نماید." ما این را نمی‌پذیریم. زیرا PKK سازمانی آزادیخواه است، سازمانی پیکارجوست و نمی‌تواند همانند دشمن از اعضای خود استفاده نماید. من برای باحیثیت بودن اینهمه تلاش بخرج می‌دهم. تنها هدفم این است که بدون شکست در برابر دشمن، زندگی نمایم. شما نیز در اینباره از خود سوال کنید. می‌گویید: "به هر تقدیر محیطی آسوده وجود دارد، اگر بمریم نیز غمی نیست، اگر یک روز هم در این شرف سهمیم گردیم برای ما کافیست." اینها اشتباه هستند. از رهایی و از چگونگی رسیدنتان به اهداف میلیونها انسان سخن بگویید. مسئله تنها شما نیستید؛ خود را همه چیز می‌پندارید. نگران سرنوشت، حقوق و طلب و زندگی خویش هستید. تمامی این نگرانیها تان در مورد خودتان است. چه کسی در مورد حزب و تاریخ، نگرانی دارد؟

خانواده تان و دشمن، شما را همچون بلایی به نزد ما فرستاده‌اند؛ من هم می‌گویم قبول دارم اما باید قوانین ما را بدانید. باید برخورداری از شخصیت پیکارجوی آزادیخواه مطلوبی را لایق خود بدانید. اگر با این شرط در صفوف ما باقی بمانید، همه نوع خدمتی را برای شما انجام خواهیم داد. من خود نیز هر روز هر مورد لازمه‌ای را ارائه خواهم نمود. اما اگر این را به بازی گرفته و مطابق مقتضیات این کار نباشید، حتی اگر چشم من هم باشید، بیرون کشیده و دورتان خواهم انداخت. PKK این است؛ هیچ کسی اجازه ندارد به نوعی دیگر PKK را درک نماید. مهمتر اینکه اجازه ندارید چنان رفتار راحت طلبانه‌ای داشته باشید که انگار PKK دارای ارتش و جبهه‌ای است پس شما نیز می‌توانید مطابق میل خویش هرگاه خواستید کار کنید و یا فعالیتی به عمل نیاورید.

امکانات و مقام‌های بسیاری ایجاد می‌شوند. پارلمان^۱ را نیز اعلام کردیم. دشمن این را "کمدی‌های اول و دوم" می‌نامد. دشمن می‌گوید: "دولت نیز اعلام کردند." البته که دشمن می‌خواهد اینها را همچون دو کمدی تلقی نماید و همه نوع تلاش را صرف خواهد کرد تا این فعالیتهای ما به وضعیت کمدی درآیند، اما وظیفه‌ای که برعهده ما قرار می‌گیرد نیز این نیست که فعالیت‌های مذکور را همچون کمدی نمایم بلکه باید آنرا بعنوان باشکوه‌ترین و شرافتمندانه‌ترین اقدام تاریخ مان تحقق بخشیم. اما آیا اگر پشتیبانی‌های روزانه ما نباشد، آنها که در این نهادها هستند خواهند توانست به زندگی خویش ادامه دهند؟ می‌ترسم که این را نیز درک ننمایند. یعنی کسی چه می‌داند ممکن است آنگونه تفسیری اشتباه از این ارزشها - که با دسترنجی عظیم ایجاد شده‌اند - به عمل آورده و به عاقبتی دچار سازند که به کمدی متحول گشته و دشمن آن را به تمسخر بگیرد. نگرانی‌ها در این زمینه‌اند. به همین دلیل باید حق این نهادها را ادا نماید. باید جهت تبدیل نشدن این فعالیتهای ما به کمدی، در این کار موفقیت به دست آورید.

قبلاً چگونه با ما کردها و یا افراد تحت ستم برخورد می‌نمودند؟ امروزه فرد تحت ستم و کردها را به باد بیشترین سخره‌ها گرفته و به هیچ وجه انسان محسوب نمی‌نمایند و این سبب ایجاد شرمی عظیم می‌گردد. من جهت رهایی از این شرم، دست به اقدام زدم. البته شما درک نکرده و می‌گویید: "به

^۱ مقصود Parlemana Kurden Derweyi Welat (P.K.D.W) پارلمان در تبعید کردهاست که بعدها به Kongreya Neteviya Kurdistan (K.N.K) کنگره ملی کردستان تغییر نام داد. این تشکل نیز پیشینه‌ای مختص به خویش دارد که در این مجال نمی‌گنجد.

هر تقدیر PKK بزرگ است، اعتبار دارد، هر کس در برابر آن بر خود می‌لرزد و هر کس برای آن احترام قائل است.^۱ من از دیدگاه شما به وضعیت نمی‌نگرم. شما به این شباهت دارید: برخی از بچه‌ها به بزرگی پدر و مادر خود می‌بالند و چشمشان به غیر از آن چیزی را نمی‌بیند. شیوه نگرش شما به PKK نیز اندکی عاطفی و شوونیستی^۱ است. در واقع چنان PKK ای وجود ندارد، اما چون کودکی بسیار ناتوان و بیچاره هستید می‌خواهید آنگونه ببینید. بیایید و ماهیت PKK واقعی را از من پرسید. چرا نباید ماهیت PKK واقعی را بیاموزید؟ چرا باید حقایق را با اصرار و با عاطفی بودن کودکان و مطابق نیت‌های سوژکتیو (ذهنی) خویش تفسیر نمایید؟ این برخورد‌های شما اشتباه هستند. از هر زاویه که بنگرید لزوم آن وجود دارد که بسیار واقعگرا بوده و مبارزی بر این اساس باشید. شما غیر از این چاره دیگری ندارید.

در مورد مشارکت شما در مبارزه مخالفی ندارم، اما دیگر باید بتوانید مطابق قوانین جنگ عمل کنید. به همین سبب باید شبانه‌روز خود را آموزش دهید. از رفقای دارای تجربه نیز می‌توانید چیزهای بسیاری بیاموزید. وقتی شما را به حال خود رها می‌کنیم، فعالیت‌ها را به تمسخر گرفته و مشغول رفیق‌بازی می‌گردید. حال آنکه نباید حتی یک ساعت خود را بیهوده به خرج دهید. شما زمانی ندارید تا بخواهید تحمل‌وار از آن استفاده کنید. با جنگی شدید رودر رو هستید. این در حالیست که شما را بدان جنگ نمی‌فرستیم تا بروید و بمیرید، از شما انتظار پیروزی داریم. هر روز باید چنین سرآغازهایی رقم زده شوند. همانگونه که ما اشتیاق، امید و روحیه می‌بخشیم و حیات را برای شما معنادار می‌نماییم، اگر شما نیز اندکی باحیثیت باشید، باید برای اطرافیان خویش اینچنین منبع روحیه، اشتیاق و محبت باشید. چرا همیشه سعی دارید مواردی را بصورت یکجانبه درک نمایید. آیا اینهمه فردیت و خودپرستی معقول است؟ بدبینی، بی‌جسارتی و بینوایی را در اطراف خویش رواج می‌دهید. علاقه‌تان نسبت به کار ضعیف بوده و روحیه‌تان نیز ضعیف و آشفته است. شما با این مواضع خویش، سازمان را تهدید نموده و به دشمن نیرو می‌بخشید.

^۱ کنایه از طرفداری نامعقول. شوونیسم به معنی ملت‌پرستی افراطی و نامعقول آمیخته با نفرت از دیگر ملت‌هاست. این عنوان از نام "نیکولا شو" سرباز ناپلئون گرفته شده است که به دلیل سرسپردگی بی‌چون و چرا و ساده‌دلاانه به ناپلئون نامدار بود.

من سعی دارم به تمامی ملت و انسانیت، قاطعیت اراده و برتری روحیه ببخشم. من نیز یک انسان هستم و هیچ تفاوتی با شما ندارم. من نیز مسئول وظیفه‌ای بوده و همانند شما یک مبارزم. ناچار از درک اینگونه حقایق هستم، نمی‌توانم در برابر حقایق خویش را فریب داده و دورویی نمایم. اما شما خویش را بسیار فریب داده و دورویی می‌نمایید! شاید اصلاً متوجه هم نیستید. زیرا جامعه ما جامعه‌ای است که خویش را بر اساس دروغ ساخته و بر همان اساس هم خود را از بین می‌برد. دروغ‌ترین دروغها و دروغگوترین دروغگوها، شیوه موجود در جامعه ماست. همه همدیگر را فریب می‌دهند. دیگر باید دست از این مواضع برداشت. فرد جسور کسی است که مرد سخن خویش باشد، برای اینکه بتوان مرد سخن خویش گشت، باید سالها به تدارک امور پرداخته و تلاش بسیاری به خرج داد. در برابر یک دوست و حتی دشمن به صورت ضعیف و بیمارگونه ظاهر نمی‌شوم. اما شما همچون مرده‌ها در برابر ما قرار می‌گیرید. من حتی در برابر یک روستایی معمولی نیز، همچون شما قرار نمی‌گیرم. با این ضعفها نمی‌توان با دشمن رودررو شد؛ نمی‌توان با اوضاعی اینچنین بیمار در رتبه‌های بالایی حزبی جای گرفت. اما شما همه اینها را طبیعی می‌شمارید. در حالیکه اینها اوضاعی پُر اشکال و تأسف آور هستند، بردگی شدیدی بوده و موارد زشتی است که دشمن به شما داده است. باید فوراً این اوضاع را پشت سر بگذارید.

قطعاً باید بیاموزید که اندیشه‌ای عظیم داشته و رفتارهای مطلوبی پیشه نمایید. اگر اینها را ندانید باید نسبت به آن، احساس نیاز کنید. برخی علی‌رغم اینکه نمی‌دانند، لزوم آموختن را نیز احساس نمی‌کنند. حق نداریم اینهمه به خود زیان برسانیم. دشمن ما به شیوه‌ای نابودکننده حملات بزرگی انجام می‌دهد؛ ما نیز مجبوریم اندکی عظمت داشته باشیم. بدین منظور نیز البته که خواهیم آموخت و خود را به صورتی عالی آموزش خواهیم داد. خود را چنان پرورش خواهید داد که بتوانید دشمن را شکست دهید. من شما را به اجبار به صفوف مان نیاوردم، پس کسی که به صفوف ما وارد می‌شود بایستی بداند که چگونه بجنگد. انسان حتی اگر در گور هم باشد بایستی بداند که لازم است اندکی حساب پس دهد. این اشتباه است که کسی بگوید: "در صورت مردن و یا اقامت در کوهستانها کسی نمی‌تواند از من حساب‌خواهی نماید." حسابرسی در روز محشر که مصطلح است، اصطلاحی صحیح می‌باشد. باید در صورت لزوم قادر باشید در محشر نیز حساب پس دهید. دشمن چنان شما را فاقد

ادعا و حساب و کتاب نموده که می‌گویید: "هر خطایی که می‌خواهی مرتکب شو، کسی از تو حساب نخواهد پرسید." من این مواضع را قبول نمی‌کنم و باید این را پشت سر بگذارید. مجبور نیستم که عقب‌ماندگی‌هایتان را تحمل نمایم. برای رفقا احترام قائل هستم اما این [تذکرات] برای آن است تا بر اساس اصولی که بیان نمودم پیشرفت نمایند. در غیر اینصورت بدانید که قاطع‌ترین شخص دنیا هستم و به چیزی توجه نمی‌کنم. باید خشم مرا در این زمینه درک کنید. انتظار هم نداشته باشید که [قبول کنم] به نوعی دیگر به من نزدیک شوید. روابط من در چارچوب بنیادهای سیاسی بوده و مطابق معیارهای سازمان است. اگر [شخص حزبی] مطابق این معیارها باشد تا به آخر در زندگی با وی سهم خواهیم بود، اگر نباشد او را بیرون خواهیم راند. در PKK چنین تیپ انسانی خودفریبی نمی‌تواند زندگی کند. افراد صاف و ساده و پاک‌نیت اما بی‌فایده هم جایی ندارند. مجبور هستیم که PKK را بعنوان یک سازمان جنگجوی نیرومند حفظ کنیم.

در برخوردهای شما ناکفایتیهای فراوانی وجود دارد. همچنین بسیاری از حوزه‌های فعالیتی ما نتوانسته‌اند شیوه و رویه موجود را کسب نمایند. همانگونه که قبلاً هم گفتم از حساسیت‌ها و نوعی هوشیاری برخوردارم که جایگاه و ماهیت هر چیز و نتایج آنرا به من می‌نمایاند. می‌دانید که در این موضوع به آسانی دچار اشتباه نمی‌شوم. اگر پابندی و احترامی داشته باشید، خود را مطابق این حساسیت‌ها بررسی کرده و سعی کنید گام به گام به جایگاه لازمه‌ای که بدان امر شده دست یابید.

درباره چگونگی عضویت در PKK و چگونگی پیکارگری در آن، تعریفی شفاف ارائه می‌دهم. به غیر از این معیار دیگری را به رسمیت نمی‌شناسم. مرا به بی‌فرهنگی و عدم اطلاع از دنیای درونی انسانها متهم نکنید. اینها ارزیابیهای نادرستی هستند. کسی به اندازه من نه خلق و نه انسان را نمی‌شناسد. هیچ شخصی به اندازه من با انسانیت و انسان مشغول نمی‌شود. ما در پی انسان آزاد هستیم، در پی انسانی که لایق زندگی کردن باشد. از انسان منفور منحنط و بی‌فایده می‌گریزیم. با چنین انسانهایی چه خواهیم کرد! چهل سال است که از اینها می‌گریزیم. نمی‌توانید مرا به اینها وابسته کرده و با انسانها و مناسبات انسانی عقب‌مانده نگه دارید. این تنها دلیل روی آوردی من به انقلاب است. انقلاب را بر این اساس آغاز نمودم. من جهت دنیای روابط اینچینی آماده نیستم، از این روابط می‌گریزم و خواستم تا با انقلاب آنها را تخریب کرده و از نو بسازم؛ حال تمامی اینها را تحقق

بخشیدم، رهبری اینچنین است. به شما التماس نکردم که نزد این رهبری بیایید. این شماست که با جسارت نزد ما آمده‌اید پس بایستی ما را درک کنید. من نمی‌توانم همانند ریاست نمودن پدر شما و یا ارباب عشیره، رهبری نمایم و نمی‌توانم رهبری‌ای همانند ژاندارمها را نیز پیشه کنم. باید داستان و شیوه رهبری را بیاموزید. زیرا این شماست که طالب این کار هستید. امیدوارم همگی معنای سخنانم را درک نمایند. چه رفیقی که عضوی قدیمی است و چه داوطلبی تازه‌وارد، اهتمام بزرگی به خرج می‌دهد تا سرآغازی نیرومند را رقم زده و خویش را به مغلظه دچار نمی‌سازد.

از انسانی که سعی بر فریب خود و من می‌نماید دچار خشم می‌گردم. باید به این فریب پایان دهید. فکر نکنید که هرچه انجام دهم بعنوان سود برای من باقی خواهد ماند. شاید در هر جای دیگر سود مطرح باشد اما در PKK هر کاری که انجام شود چه مثبت و چه منفی بی‌پاسخ باقی نمی‌ماند. اگر کاری که انجام می‌دهید نیک باشد، شخصیتی نیک هستید و اگر بد باشد، شخصیتی بد هستید و در همان لحظه نتیجه آن را خواهید دید. محیط ما محیط شفاف است که همه چیز در آن سنجیده شده و به محک آزمایش گذاشته می‌شود. در اینباره نباید خود را در ثبات سوژکتیو غرق نمایید. در این خصوص استثنا هم وجود ندارد؛ درسهایی وجود دارند که همه باید آنها را بیاموزند. در محیط مان، برخوردی اژکتیو با تمامی رفقا داریم. هیچ شخصی از ما بسیار دور نیست و هیچ شخصی نیز به ما بسیار نزدیک نیست بلکه این برخورد، اصل و شیوه است که به ما بسیار نزدیک بوده و یا از ما دور است. هر کس که بتواند نماد چنین برخوردی باشد او شخصیتی حزبی بوده و در خط مشی رهبری قرار داشته و مبارز است. پایندی بر این اساس بامعناست. علاقه ویژه به ما و رفیق‌بازی جایگاهی ندارد، بلکه آنچه اهمیت دارد ایجاد زندگی از راه معیارهای سیاسی و سازمانی است. به غیر از این هر چیز دیگری، دورویی بوده و فریب است.

قطعاً سعی کنید نه تنها با احساسات بلکه با حقایق اساسی سیاسی و سازمانی زندگی نمایید. ابتدا باید این امر تحقق یابد. به اندازه نان و آب بدان نیاز دارید. زیرا جنگ بسیار شدید بوده و نیازمند انسانی است که توانش را داشته و موفق به انجام آن شود. من کار خواهم کرد اما جنگ تنها با تلاش من به پیروزی نمی‌رسد. اگر جنگ تنها بر من اتکا یابد، بسیار خطرناک است. دیروز معاون وزیر امور خارجه آمریکا در مورد من می‌گفت: "سر مار در دمشق است، اینها بدون له کردن سر اُختاپوس

شکست نخواهند خورد." این عبارت نشان می‌دهد که در واقع از عملیات‌های نظامی و قطع کردن برخی بازوان و پاها در میهن ناامید گشته‌اند؛ زیرا سر مجدداً آنها را ایجاد خواهد نمود. وقتی بازوان اختاپوس را قطع کنی، مجدداً می‌رویند. به همین سبب می‌گویند "باید سر آن را به دست آورد" و هر روز بر فشارها افزوده و توطئه از پی توطئه طرح می‌کنند. زیرا اگر توجه کنید، بازوان اختاپوس بازوان محکمی نیستند. شما را حتی در حد یک بازو هم نمی‌بینند. هنوز هم پیکارگری یک نفر را اساس کار قرار می‌دهند. این مسئله، خطر بزرگی برای من است. جنگ نباید تنها وابسته به من باشد، نباید با هستی و نیستی من بلکه باید در چارچوب قوانین خویش به پیش رود. این نکته بسیار مهم است.

من باز هم خدمت خواهم کرد؛ حتی بهتر از خدمتی که تا به امروز انجام داده‌ام. اما شما هم درباره ماهیت پیکارگیری بر اساس خط‌مشی، از خود بپرسید و بیاموزید. در این موضوع هم باید هیچ اهمالی نورزید، زیرا چیزی که موضوع بحث است زندگی شخصی شما نیز هست. با تکیه بر نیروی من، زندگی اشتباهی را پیشه نکنید و زمان خود را نیز به هدر ندهید. با تکیه بر توان من در چارچوب بنیادهای صحیح به صورت شرافتمند، نیرومند و پُربار زندگی کنید. من طرفدار چنین حیاتی هستم. در زندگی من، ناتوانی و بیچارگی و بینوایی وجود ندارد بلکه شرف، شکوه و غنای مادی و معنوی وجود دارد. از روز اول تابحال چنین بوده اما اگر شما قادر به حیاتی اینگونه نباشید، من چه کاری می‌توانم برایتان انجام دهم. این شماست که گناهکار هستید.

از تمامی گفته‌هایمان بایستی نتیجه بگیرید که، نحوه آغاز و اصول مشارکتی لازم را فرا گرفته و مهمتر اینکه لحظه‌به‌لحظه درک عمیقی نسبت به آن پیدا کرده و بدان عمل نمایید. قطعاً از شما انتظار پیشرفتی بر این اساس داریم. همچنین تمامی کادرهای ما بر این اساس نقش خویش را ایفا خواهند کرد. حتی مشارکتی معمولی نیز در این چارچوب به سرعت در مسیر پیشرفت قرار خواهد گرفت.

۱۹ آوریل ۱۹۹۵

خودسازی حزبی، کلید طلایی پیروزی است

تاریخ همیشه برای مبارزات برحق، نیازمند انسانهای ایده آلیست است و بدون توجه به منافع و زندگی روزمره، امر به زیستن در راه امید و ایده آل می نماید. هر کس چنین نماید، منجر به پیشروی و پیروزی و رهایی می گردد. بدون یک پیشاهنگی اینچینی، حتی محق ترین دعاوی نیز نمی توانند از محوگشتن از صحنه تاریخ خود را رهایی بخشند. بنابراین در زندگی، باید تا به آخر از واقعیت آموزنده و تحول ساز محیط ما استفاده نمایید. به عنوان اولین کار، تأثیرات فروپاشنده و عقب ماندگی ساز زندگی قدیمی را از بین ببرید. انقلابیگری موجود در محیط PKK از سایر انواع زندگی ارزشمندتر است. اگر به حقیقت این امر پی ببرید، درک خواهید کرد که تا چه اندازه نیازمند کادرهای تأثیرگذار هستیم.

انقلابیون ترکیه نیز قطعاً به میزانی که بتوانند جوابگوی مسئله کادر و شخصیت باشند، قادر به انقلاب خواهند بود. ما نیز این فعالیتها را انجام داده و مسئله شخصیت را در اینجا بررسی می کنیم. آنچه که بیشتر از هر چیز برای ما لازم است، همین است. پیروزی بزرگ PKK را مدیون صبر و اصراری بزرگ هستیم که در این رابطه نشان داده شد. هم اکنون چیزی که تمامی رویدادها را تعیین می نماید، تفکری است که در درون حزب جریان دارد. به تناسبی که توان تداوم آن را نشان دادیم، قادر گشتیم پیشرفتهای کنونی را ایجاد کنیم. آنهایی که از این زندگی گریختند، همیشه و در همه جا شکست خوردند؛ اما آنهایی که با ادعا و اصراری عظیم این زندگی را پیشه کردند و آنها که به ناکفایتیها راه ندادند، توان پیروزی را به دست آوردند. امیدوارم این مسئله را همانگونه که هست،

ارزیابی نمایید. اگر شجاعت و فداکاری داشته باشید و داوطلبانه اقدام نمایید، بایستی منجر به کسب شخصیتی مبارز گردد. بیشتر از هر چیز به این امر نیازمندیم.

ما شدیداً نیازمند انسانهایی می‌باشیم که در انجام وظایف خویش موفق هستند. حتی گروهی کوچک نیز در درون یک تجمع می‌تواند پیروزی کسب نماید. قطعاً باید بر این اساس از شانس و فرصت کنونی استفاده نمایید. وقتی اظهار آمادگی نمودید، بدانید که در آستانه برداشتن مهمترین گام تاریخی هستید. آنکه از میان شما اعتمادبه‌نفس عظیمی داشته و می‌خواهد نقشی ایفا نماید، باید بتواند از این نظر آماده باشد. در غیر اینصورت راه زندگی مسدود می‌گردد. امروزه در نظام، راه زندگی مسدود شده است. همه می‌گویند که نظام کاملاً نابود شده است. همه می‌بینند که جمهوری ترکیه از نظر تئوریک به پایان رسیده و نابودی عملی آن نیز به اقدامات عملی انقلابی بستگی دارد. اقدامات عملی انقلابی را نیز مبارزان انجام می‌دهند. زندگی نوینی بر این اساس ایجاد خواهد شد و به عنوان آلترناتیو (جایگزین) و مرحله‌ای نو در برابر زندگی شکست‌خورده خویش را ثابت خواهد نمود. نماینده این امر نیز مبارزان خواهند بود. اصرار شما، خودیابی‌تان و دستیابی به پیروزی به این معنی است. شجاعت، دستیابی به این معنی و توان تبلور آن در شخصیت خویش است.

در میان شما کسانی وجود دارند که سطح فرهنگی آنها بسیار عقب‌مانده است و فاقد روح‌اند، حتی می‌گویند: "خود را به صفوف PKK برسانیم، هرچه باداباد" و در وضعیتی هستند که کاملاً نیازمند آند تا رهایی یابند. چنین شخصیت‌هایی نمی‌توانند PKK را آلوده نموده و آنرا تضعیف نمایند. هر کس قطعاً باید بتواند مطابق صورت و ماهیت PKK در امور مشارکت نماید و قادر باشد سرآغازی را رقم زند. بر خوردهای بسیار عقب‌مانده و فنودال-خانواده‌گرا و رفیق‌بازانه به هیچ‌وجه قابل قبول نیستند. آنها که واقعیت ایدئولوژیک-سیاسی ما را اساس نمی‌گیرند، همانگونه که از ما توجهی نخواهند دید، نخواهند توانست خود را از نابود شدن برهانند. PKK عرصه‌ای نیست که تپه‌های کور، لنگ، برده و بحرانی بتوانند در آن زندگی کنند. PKK حزب انسان‌هایی است که می‌دانند چگونه بر دشمن یورش برده و پیشروی نمایند. PKK جایگاه انسانهایی است که قطعاً روابط عقب‌مانده اجتماعی را نابود کرده و بجای آن روابطی قابل حیات را مطرح می‌نمایند. حزب ما به

هیچ وجه نمی‌تواند جای آنانی باشد که در زندگی دچار شکست شده و به تنهایی نمی‌توانند پیش روند، با توسل به حزب و با اتکا بر ما پیش روند.

باید تعریف حزب به شکل عام و معنای تاریخی PKK را به‌طور اخص، به‌شیوه‌ای صحیح فراگیرید. اگر من نیازمند آموختن این موضوعات می‌بودم، بجای خورد و خوراک و تنفس به آموختن آنها می‌پرداختم. هنوز هم می‌گویند که در مدیریت‌های ما فردیت وجود دارد. از فقدان روح در زمینه مشارکت آنها نیز بحث می‌کنند. آشکارا می‌گویم که برخورد اینچینی با ما به معنای داشتن وضعیتی فاقد کیفیت، نامتعادل و محروم از احترام است. ما در محیطی شروع به کار نمودیم که هیچ امکانی در دست نداشتیم و تقریباً همه‌چیز و همه کس علیه ما بود؛ برای ایجاد رابطه با یک انسان و یک دوست و یا رسیدن به یک سخن راستین، با هزاران زحمت، اولین اقدام را با سال‌ها تلاش شدید تداوم بخشیدیم. وقتی علی‌رغم روشن بودن معنای چنین امری، هنوز هم به صورت لازم تصمیم به خودسازی حزبی نگرفته‌اید، هنوز از خود نپرسیده‌اید که این به چه معناست، همچنین عدم دستیابی شخصیت‌تان به سطحی سیاسی و ایدئولوژیک به معنی اصرار بر تداوم شخصیتی بوده که هیچ امید و شانس برای حیات نداشته و حتی نمی‌توانیم آن را عقب مانده و فردی هم بنامیم، همچنین به معنی هدر دادن امکانات تکوین حزبی است که با صدها مشکل آنها را به دست آورده‌ایم. هیچکدام از شما حق چنین چیزی را ندارید، ناچارید که عقل‌تان سر جایش باشد!

آنها که نمی‌توانند به خودسازی حزبی بپردازند، قادر به حیات نخواهند بود. آنانی که خصوصیات اساسی خودسازی حزبی را در درون خویش ایجاد نمی‌کنند، نمی‌توانند در صفوف ما جایی داشته باشند. اگر جای بگیرند نیز بعنوان عضوی از طبقه غیر انقلابی، شخصیتی خارج از خط مشی و همانند عامل طرف مقابل خواهند بود. آن شخصیت‌ها دیر یا زود دچار شکست خواهند شد. نیت پاک آنها هرچه می‌خواهد باشد، برخورد آنهايي که سالهاست قادر به خودسازی حزبی نیستند و در کنار آن برخورد داوطلبان تازه‌واردی که خودسازی حزبی را اینچنین ناچیز تلقی می‌نمایند، برخوردی غیرقابل گذشت است. ما جنبشی هستیم که خودسازی حزبی را قبل از هر چیز قرار می‌دهیم. برای ما معیارهای خودسازی حزبی، مهمتر از آب و نان و حتی هواست. ما تاکنون با این معیارها پیشرفت نموده‌ایم. اگر اجازه می‌دادیم که خودسازی حزبی را قربانی راحت‌طلبی،

بی‌روحو و تبلی خود بنمایید، هزاران بار نابود می‌شدیم. همه و حتی داوطلبانی که تازه به صفوف ما می‌پیوندند، در این موضوع نباید خویش را به مغلظه بیندازند. در این مقطع باید معیارهای PKK را درک کرده و عمیقاً آنها را فهمید. هیچ معیاری نمی‌تواند ارزشمندتر از معیار حزب بوده و ضروری‌تر از آن باشد. آنهایی که خود را خارج از معیارهای حزبی نگه می‌دارند و آنانی که معیارها را به تدریج دچار فساد می‌نمایند، نمی‌توانند چیزی فراتر از بزرگترین زیان‌رسانی‌ها به‌بار آورند. کسانی که خصوصیت حزبی آنها عقب‌مانده باشد، علی‌رغم تمامی دیگر خصوصیاتشان، قادر نخواهند بود خود را از وارد ساختن بزرگترین ضرر به حزب رهایی بخشند.

آنهایی که صادقانه مدعی آزادخواهی هستند، موفقیت‌شان در گرو خودسازی حزبی صحیح است. هیچ معیاری نمی‌تواند به اندازه معیار برخورداری از شخصیتی حزبی مناسب آزادی باشد. سنگ محک شما نیز [چگونگی] وضعیت‌تان در موضوع خودسازی حزبی است. میزان ملی بودن، طبقاتی بودن، سیاسی و سازمانی بودن شما بستگی به پاسخ‌هایی دارد که به پرسشهای مطرح‌شده در مورد چگونگی مشارکت‌تان در امور حزبی و میزان تطابق زندگی‌تان با معیارهای حزبی می‌دهید. هم‌اکنون نیز اساسی‌ترین مسئله PKK، عقب‌ماندگی مفرط و ضعف کمیته‌ی و کیفیتی مبارزاتی است که از شخصیت خویش آگاهی ندارند. عدم مشارکت کامل در خط‌مشی ایدئولوژیک-سیاسی حزب و همچنین در زندگی عملی-سازمانی و در پیش گرفتن مواضع سلیقه‌ای و عقب‌ماندگی‌ها در درون حزب، اساسی‌ترین بیماری است. آنهایی که حزب را به ابزاری برای خویش تبدیل می‌کنند و بجای اینکه برای رسیدن به شخصیت حزبی تلاشی آزادانه، خلاق و بااصالت به خرج دهند، درصددند حزب را بصورت پله‌ای برای شخصیت بی‌فایده، فرسوده، نابودشده و تاریک و بی‌روح خویش درآورند، وقتی روزشان فرا برسد قادر نخواهند بود خود را از نابودی رهایی بخشند. حزب به معنی برگزیدگی، شفافیت، اراده و مدیریت کلکتیو است. کسانی که این خصوصیات را کسب نمی‌کنند، اگر تصور می‌کنند که حیل‌گری روستایی و خصوصیات بی‌فایده و فرسوده خویش را با تکیه بر حزب ادامه خواهند داد، به طور حتم خود را فریفته‌اند. من چنین شخصیت‌هایی را بسیار خوب می‌شناسم. تاکنون بسیار با آنها جنگیدم و همانگونه که نشان دادم موضع بسیاری از آنها به چه معنی است، می‌دانیم که در برابرشان چگونه رفتار کنیم.

ما تمامی نیروی خویش را از خودسازی حزبی و زندگی بر اساس اصول یک عضو حزبی می‌گیریم. هم‌اکنون در درون حزب ما بسیاری می‌خواهند نیروی خویش را دقیقاً از موردی متضاد با آن بگیرند. می‌خواهند با تابع نمودن حزب به خودخواهی و تفسیرهای سلیقه‌ای خویش، زندگی نمایند. این خودسازی حزبی نیست، جنگی در برابر خودسازی حزبی است. آنهایی که بر عقب‌ماندگی اصرار می‌ورزند و کسانی که خودسازی حزبی صحیحی را در پیش نمی‌گیرند، در برابر رهبری حزب می‌جنگند. آنها که به پیروزی عظیمی دست نیافته و بر رکود، زندگی بیهوده و راحت‌طلبی اصرار می‌ورزند، در حال جنگ با رهبری هستند. با توجه به اینکه موضوع حزب مسئله‌ای اساسی است، باید در این مورد به شفافیت دست یافت.

باید بتوانید انسانی شوید که در راه حزب می‌جنگد نه در برابر حزب. باید بدانید که با هیچ توجیهی نمی‌توان این مسئله را به نوعی دیگر نشان داد و تحریفش نمود. آنها که مواردی نظیر "موانع داخلی، موانع خارجی، بنیاد طبقاتی، شیوه خانواده و تأثیر اشخاص" را بهانه‌ای برای عدم خودسازی حزبی قرار می‌دهند، کاملاً شکست می‌خورند. می‌توان بهانه‌جویی در مورد خودسازی حزبی را با یک کلمه برخوردی منحنی نامید. این اشخاص باید به سبب عدم خودسازی حزبی و عدم موفقیت در این کار صفوف حزب را ترک نمایند. جهت خودسازی حزبی، تنها برداشتن چند گام با استفاده از اینهمه امکانات آموزشی کفایت می‌نماید. برخی از تپه‌های شخصیتی که تحلیل‌شان نموده‌ایم، بر عدم خودسازی حزبی لجاجت می‌ورزند. چنان برخورد می‌کنند که انگار عدم خودسازی حزبی، یک فضیلت است. می‌بینیم که عاقبت این تپه‌ها چیست. راحت‌ترین زندگی در نظر شما حیاتی است که در آن معیارهای حزبی را رعایت نکنید. این بدان معنی است که هر چیزی که موجب عدم موفقیت می‌گردد را اساس کار قرار می‌دهند.

آنهایی که سازماندهی نشده باشند، قادر نخواهند بود در هیچ جنگی پیروزی به دست آورند. آنانی که خود را با مسائل انسانها مشغول نکرده و قادر به ایجاد تغییر و تحول در آن نمی‌شوند، قادر به انجام هیچ جنگی نمی‌شوند. در این مورد خویش را به مغلطه نیندازید. شما به جای اینکه سازمانی تشکیل داده و تحولی انجام دهید، از آن می‌گریزید. با این حال چگونه خواهید جنگید؟ اگر نتوانید به شکل یک واحد مدیریتی درآمده، گفتگوی منظمی را صورت داده و انسانها را به صورت صحیح

متحد نمائید، قادر به کسب کدام حیات و انجام کدام جنگ خواهید بود؟ دیگر باید دست از این غلفت بردارید.

خودسازی حزبی در PKK، تنها راه تکوین ملی، تکامل انسانی و همه نوع پیشرفت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است. به غیر از این راه، کسی تصور نکند که از طریق دیگری قادر به پیشرفت خواهد بود. هزار بار شکر کنید که امکان خودسازی حزبی را برای شما فراهم نموده‌ایم. شاید در سایر جاها ارزش خودسازی حزبی را نتوانسته‌اید درک نمایید؛ اما در حوزه ما از تمامی جوانب ارزش خودسازی حزبی را به شما خاطر نشان می‌نماییم. شاید زندگی بسیار بیهوده و شکست خورده‌ای داشته باشید و یا در هر موضوعی فریب داده شده باشید؛ اما تمامی اینها در محیط ما مورد تحلیل واقع می‌گردند. روز به روز نسبت به انسان احترام بیشتری روا داشته، به مسیر صحیح هدایت نموده و درون زندگی پر معنایی جای می‌دهیم. واکنش نشان دادن نسبت به این مسئله و در پیش نگرفتن آن جرم است، بی‌احترامی بوده و پیش از هر چیز به معنای رد زندگی است. کسانی که امروزه بزرگترین بدی را در حق PKK روا می‌دارند و یا آنها که در عدم قبول معیارهای حزبی پافشاری می‌نمایند، کسانی هستند که بر عادات عمیقاً متأثر از دشمن، در برابر حزب اصرار می‌ورزند و یا تأثیرات بسیار کهن و صدها ساله‌ای را در شخصیت خود دارند. من چنین شخصیت‌هایی را در محیط‌مان نمی‌پذیرم.

بویژه رفقای که در مراتب فرماندهی هستند باید نمود پیشاهنگی در زمینه خودسازی حزبی باشند. شخصیت‌های بسیاری وجود دارند که ناآگاه از خویش بوده و حتی قادر به ایستادن بر سر پای خود نیستند. آنها را بدون تأخیر به خود آورید. به هیچ شیوه‌ای نمی‌توان با ما به مخالفت پرداخت. زندگی نمودن با ما استعداد می‌طلبد، توان لازم دارد و درک و اعتقاد عظیمی را مقتضی می‌گرداند. اگر شکست خورده‌اید، در خیابانها مانده‌اید و قادر به شکوفا نمودن استعدادها و جنگی خویش نیستید و خود مبدل به معضلی شده‌اید، ارتباطی به من ندارد. در مورد برخی مکرراً گفته می‌شود که: "به فلان شیوه خویش را فریب می‌دهد و به فلان سبب پیشرفت نمی‌نماید." من هم می‌گویم که آنها را اخراج کنید. آنهایی که اینهمه امکانات عالی آموزش و جنگ را درک نمی‌کنند، در صفوف ما بدنبال چه چیزند؟ در فلسفه ما نمی‌تواند برای اینها جایی وجود داشته باشد. نسبت به آنهایی که

پیشرفتی فوق‌العاده در خود ایجاد نمی‌نمایند و نمی‌دانند که مطابق ملزومات رهایی، زندگی کنند، احساس خشم می‌نمایم.

در فلسفه ما نمی‌توان به قرار نگرفتن در مسیر پیروزی اندیشید. نتیجهٔ PKK ای بودن راستین، پیروزی است. بسیاری از متقلبان فتودال، خرده‌بورژواهای شهری و روستایی ناآگاه از خود و حتی برخی که کیفیت طبقاتی‌شان روشن نیست، نفوذ کرده و حزب را بسیار به خود مشغول می‌نمایند. آنها که حقیقتاً به حزب پایبند هستند، به هیچ وجه نباید به چنین افرادی فرصت دهند. حال آنکه برخی از مدیران راستگرا و بسیار فردگرا و راحت‌طلب برای حاکم شدن شیوهٔ خودشان، به اصرار چنین افرادی را در صفوف ما نگه می‌دارند. من به نزدیک‌ترین رفقایم گفتم که اگر اینگونه اصرار نمایید، شما را نیز اخراج خواهم کرد. هیچ‌کس به اندازه من نمی‌داند که ریاست، معاونت و پیکارگری چیست؟ اما نمی‌توان انتظار داشت که آنچنان از انقلابیگری به‌دور باشم که به خواست آنهایی که بدون آگاهی از مقررات و مقتضیات رسمیت حزبی و بدون بجای آوردن موجبات آن زندگی می‌کنند، با آنها به‌خوبی رفتار کنم. این در مورد یک مبارز عادی مصداق بیشتری دارد.

باید ابتدا بتوان در درون سازمان، انقلابی بود. PKK با خواهش و منت کسی را در صفوف خویش نمی‌پذیرد و در این امر به کسی هم التماس نکرده و از کسی سپاسگذاری نمی‌نماید. PKK جنبش آنانی است که بسیار داوطلبانه برخورد نموده، دارای اهدافی تاریخی بوده و خواهان جنگیدنی‌عظیمند. کم نیستند کسانی که در صفوف PKK تقریباً همانند یک سازمان خانوادگی و عشیره‌ای و یا همانند محفلی روستایی زندگی می‌کنند. تا زمانی که من باشم، این اشخاص نمی‌توانند به اهداف خویش دست یابند. بخش بزرگی از اینها در این مورد حتی از درک رهبری نیز دوری می‌جویند. اینها چه کسانی هستند و در صفوف ما چه کار دارند؟ آنانی که به صورت کافی به خودسازی حزبی نمی‌اندیشند، آنهایی که الفبای این کار را نمی‌دانند و آنها که حتی علاقه‌ای نسبت به این کار احساس نمی‌کنند چه کسانی هستند؟ با چه حقی و برای چه در صفوف ما هستند؟ گویا به اصطلاح در پی "آزادی" بوده‌اند! آنها باید بروند و چیزی که در پی آنند را در محیطی دیگر بیابند. در صفوف مبارزاتی ما آزادی اینچینی وجود ندارد. در صفوف ما آزادی با داشتن شخصیت حزبی در پیوند است. نیل به آزادی از طریق کسب شخصیت حزبی امکان‌پذیر است. کسی نباید زندگی

راحت طلبانه را تحت عنوان آزادی تحمیل نموده و با تفسیر سلیقه‌ای از حزبی که با هزار و یک زحمت ایجاد شده است، چنان غافل و بی‌خبر از خود باشد که بگوید: "من از حق آزادی خویش استفاده می‌کنم"؛ همچنین کسی نباید عقب‌مانده و بصورت برده باقی بماند.

ما اشخاص عقب‌مانده و برده را نیز نمی‌پذیریم. من وقتی هنوز ده ساله بودم در درون خانواده با این مسئله جنگیدم. از اولین عصیانم تا دوران جنگ خلقی، در برابر همه‌نوع روابط خانوادگی، قبیله‌ای، روستایی و روابط رفیقانه تنگ‌نظرانه و فاقد ارزش‌سازمانی و سیاسی و اجتماعی به مخالفت برخاستم. همچنانکه در باب تعیین اصول متعالی و اهداف اصیل سالها تلاش نمودیم، در فرجام نیز تصمیم به اتحادی بر اساس بنیادهای ایدئولوژیک و سیاسی علمی تحت نام PKK گرفتیم. برخی بدون آگاهی بر میزان قداست این امر، با تصور اینکه PKK امکان حیاتی دلخواه را به انسان می‌دهد به صفوف آن می‌پیوندند. هم‌اکنون تقریباً سه چهارم آنهایی که به PKK می‌پیوندند، در پی آنند که مسائل و بیماریهای خویش را به درون حزب منتقل نمایند.

این مسئله مشهور است که هر طبقه و قشر اجتماعی می‌گوید: "بدون سوار شدن بر قطار PKK نمی‌توان به کردستان رسید"؛ اینها خواهان سوار شدن بر قطار PKK هستند. شاید آن سخن صحیح باشد اما به اقتضای ماهیت این کار نمی‌توانیم هر کس را بر اتومبیل و قطار خویش سوار نماییم. اعضای اصلی خود را بدان منظور سوار نمی‌کنیم که ضرری به آنها نرسد، تلاشی به خرج ندهند یا در ایستگاه پیاده شده و به آسودگی زندگی کنند بلکه آنها را هم به شرط بردن به جنگ بر قطار خویش سوار می‌نماییم. این برخورد طبقات غیرانقلابی است. اجازه نخواهیم داد آنها نیز به آسانی به این خیالات خویش نزدیک شوند. همانگونه که در شرایط و دورانی بسیار دشوار، برای داشتن موضعی حزبی به تنهایی جنگیده‌ام و همانند کندن تدریجی صخره‌ها با چنگ و دندان موجب پیشرفت گشته‌ام، اینها باید مشغولیت‌هایی حزبی باشند که شما هم بدانها بپردازید. این در حالست که این حزب بر اساس تلاش و خون صدها قهرمان گمنام موجودیت یافته است. رهبری، نمود تمرکز یافته آنهاست. آنهایی که در برابر این واقعیت احترامی قائلند باید بدانند چگونه تلاش صحیح حزبی به عمل آورند.

می‌توان گفت واقعیتی کنونی که در PKK جریان دارد چنین است: اشخاصی که بسیار عقب‌مانده‌اند، خویش را با بی‌حیثیتی و تنبلی و فقدان معیار در درون حزب بصورت بلا درآورده‌اند، گفتار و کردار انقلابی را درک نمی‌کنند و تمامی خصوصیات بیمار خویش را بر حزب تحمیل می‌نمایند. از اینکه حزب را به انحصار رفیق‌بازی خویش درآورند، احتراز نمی‌ورزند. تیپ‌های شخصیتی بسیاری داریم که همه نوع تفسیر سلیقه‌ای از محیط حزبی ما ارائه داده و از قربانی شدن در اثر شیوه‌های بسیار حمال‌آسا و حماقت‌وار احتراز نمی‌ورزند. اینها نمی‌توانند نمایانگر سطح آزادی PKK باشند؛ بلکه تنها می‌توانند بیانگر سطح بردگی باشند.

بسیاری از افراد، رتبه و مقامی به دست گرفته و خود را به عنوان یک مدیر PKK نشان می‌دهند. به هیچ‌وجه این موضع را نمی‌پذیریم. انسانهایی که بر اساس معیارهای صحیح به مدیریت PKK می‌پردازند، شاید به تعداد انگشتان یک دست باشند و شاید به آن تعداد هم نباشند. بسیاری از اشخاص عقب‌مانده، جاه‌طلب، ضعیف‌النفس و از خودغافل در میان مدیریت PKK جای گرفته و خود را پنهان می‌نمایند. اولین اقدامی که باید انجام داده شود این است که چنین اشخاصی خویش را به صورت صحیحی ارزیابی نمایند. نود و نه درصد اینها در گزارشات خود می‌نویسند که "به بن‌بست رسیدم، در تنگنا قرار گرفتم و نتوانستم به پیروزی دست یابم." این بدین معنی است: "من نتوانستم در حوزه مدیریت PKK موفق باشم و مطابق معیارها برخورد نمایم" بنابراین بدون وجود شخصیت حزبی و بدون کسب آن، پیروزی چگونه به دست می‌آید؟

دیگر باید به برخی اصطلاحات دست یابید؛ به این نیازمندید. زیرا شما خواهان جنگیدن و پیشرفت هستید نه خواهان گریز. اما چرا اصطلاحات اساسی را درک نمی‌کنید؟ هم رفقای باسابقه و هم داوطلبان تازه وارد موجود در صفوف ما، راحت‌طلب و عقب‌مانده هستند. به همین سبب به هیچ طریقی به معیارها دست نمی‌یابند. انسان از وضعیت شما دچار هراس می‌شود؛ [از خود] می‌پرسد که چه کسی زندگی اینها را تأمین خواهد کرد؟ آنها که نمی‌توانند [مفهوم] میهن و جامعه‌ای را در شخصیت خویش بسازند، نه تنها نمی‌توانند میهن و جامعه‌ای را از نو بسازند، بلکه حتی نمی‌توانند خود را از حالت مشکل‌ساز به‌درآورند. با این حال با شما چه خواهیم کرد؟ هراس ما از کسانی که هیچ چیز را تشخیص نداده و به هیچ‌وجه قصد ندارند فکر خویش را بکار ببرند، بجاست. به همین

سبب شدیداً نیازمند آن هستید که خود را پیشرفت دهید. با کدامین شخصیت سرزمین خود را رهایی بخشیده، تشکیل سازمان داده و خواهید جنگید؟ اسلحه‌ای به دست شما می‌دهیم، اما نمی‌دانید که چگونه پیشرفت کرده و بدون پیشروی از نا می‌افتید. در این مسئله شما گناهکارید. چنین فردی علی‌رغم اینکه در دوران بیست سالگی است اما رغبتی ندارد، هیجان، اراده و عزم در وی ایجاد نشده و شخصیتی فاقد روح است؛ با این حال می‌گوید: "هرگونه که می‌خواهی با من رفتار کن". حتی برده‌های اعصار اولیه نیز اینهمه فاقد روح نبودند. این نشانگر انحطاط موجود در شخصیت کرد است که بدتر از بردگی است. قطعاً از خود پیرسید که این تعریف به چه معناست. بردگی عمیق کنونی که قدمتی چهار هزار ساله دارد، هزار بار خطرناک‌تر از بردگی چهار هزار سال پیش است.

هیچ لزومی ندارد که واژه آزادی را به آسانی بهانه قرار داده و بر بردگی اینان سرپوش بگذارید. باید بتوانید حقایق آشکار ما را به شکلی همه‌جانبه تشخیص داده و در صورت امکان به آزادی دست یابید. من بدین منظور مبارزه می‌نمایم. علی‌رغم اینهمه مبارزه هیچگاه خود را به اندازه شما آزاد ندیدم. زیرا سعی دارم واقعگرا باشم. واقعگرایی به معنای توانایی اندیشیدنی همه‌جانبه و داشتن شخصیتی سیاسی و سازمانی است. بدون وجود اینها چگونه می‌توانم آزاد باشم؟ اگر یک روز شما را به حال خود رها نمایم، معیارهای نامطلوبی باقی نخواهند ماند که در شأن خویش نبینید. تا می‌توانید خویش را آزاد خواهید پنداشت، راحت طلب هستید و هر چیزی را می‌پذیرید، اما هیچ کاری هم از دستتان بر نمی‌آید. چنین فردی نامطلوب‌تر از برده‌هاست. شما با این واقعیت انسانی خود، قادر به درک خویش نیستید. این معضل گردد و معضل شخصیت است.

نظام دارای سازمان است و می‌تواند شما را نابود نماید. شما نیز فاقد سازمان بوده و شکست می‌خورید. با این حال چه کسی حیات شما را تأمین خواهد نمود؟ شیوه رهبری را می‌دانید؛ می‌بینید که چگونه خویش را سازماندهی کرده و به نیروی ادراک دست می‌یابد. شما نیز با این امر همخوانی نشان دهید. کسی چیزی به من نمی‌بخشد؛ تنها به تناسبی که با تلاش خود خویش را سازماندهی کرده و سیاسی نمایم، می‌توانم ارزشی حیاتی داشته باشم. در موقعیتی که حتی من هم نمی‌توانم دم از زندگی و آزادی خود بزنم، وضعیت شما چه می‌تواند باشد؟ باید این را نیز درک نمایید. اگر

نخواهید درک نموده و اهمیتی برای خودسازی حزبی قائل نباشید، آنوقت شما هیچ انگاشته خواهید شد. چرا هم ما و هم خویش را فریب می‌دهید؟

خودسازی حزبی برای شما ضروری است، به نوعی دیگر نخواهیم توانست به آزادی دست یابیم. چهار هزار سال است که در بدترین نوع بردگی به سر می‌بریم. از انسانی که فرسوده شده، احترامی برای خویش قائل نبوده و منکر هستی، سرزمین و فرهنگ هزاران ساله خویش می‌شود، باید ترسید. شما اینگونه هستید. دلیل گریز شما از واقعیت خویش این است که از خویش بسیار دچار خجلت شده و به تنگ آمده و بسیار دچار شکست گشته‌اید. اما گریز راه چاره محسوب نمی‌گردد. گریز، تسلیمیت در برابر دشمن است. در صفوف ما کم نیستند افرادی که خودسازی حزبی را همانند یک تجمل تصور کرده و بودن و نبودن آن برایشان فرقی ندارد. از اینها می‌پرسم: اندوخته، فرهنگ و درک شما چیست؟ نمی‌توانید دو کلمه سخن گفته و هر اندازه نیرو و مقام به شما بدهیم، آنها را به هدر می‌دهید. باید از خود پرسید که با این حالتان با شما چه کنم؟ انسان هستید و باید به خود اعتماد داشته باشید. انگار تقریباً همگی با همدیگر قرار گذاشته‌اند که بر عدم تشخیص این مسئله اصرار نمایند. با این برخوردها بزرگترین خطر را متوجه PKK می‌نمایند. بجای اینکه PKK را از تمام جوانب به صورت صحیح درک کرده و اجرا نمایند، آن را در سخن پذیرفته و در عمل انکار نموده و به زندگی خود می‌پردازید. درواقع اگر می‌توانستند به زندگی خویش پردازند نیز اعتراضی نمی‌داشتیم، اما قادر به این کار هم نیستند. تداوم این شیوه، منجر به نابودی می‌شود. دیگر باید کاملاً از این شیوه گذار نمود.

در حزب ما، گذار از تمامی این موارد بهترین نیکی خواهد بود که خواهید توانست در حق خویش ادا نمایید. اگر آموزش حزب را بی‌تأثیر نمایید، نخواهید توانست خویش را از منفور بودن برهانید. چون برای شما ارزش قائل هستم بر این نکات تأکید می‌ورزم. مادامی که به صفوف ما آمده‌اید، ما نیز به شما اطمینان ورزیده و برای پیشرفت شما تلاش به خرج می‌دهیم. اینها تلاش‌های بیهوده‌ای نیست. برخی چنان رفتار می‌کنند که انگار از محیط ما گریزان هستند. حال آنکه تمامی مواردی را که بیان نمودیم، حیاتی هستند. مادامی که شما اینهمه هنر داشتید، پس چرا تابحال نتوانستید در برابر دشمن به پیروزی برسید؟ می‌دانید که در برابر دشمن چیزی محسوب نمی‌شوید و

در زندگی نیز چه ارزشی دارید. پس چرا چنین مواردی را نادیده گرفته و می‌خواهید به نوعی دیگر زندگی کنید؟

هرکس گرایش‌های سلیقه‌ای - که لیبرال هم محسوب نمی‌شوند- و بینوایانه‌ای که حتی خود هم نمی‌داند به چه معناست و نیز مواضع و برخوردهای فاقد اراده و بی‌هدفی دارد. وقتی با توجه به این مسئله به خلق می‌نگرم، با خود می‌گویم چه کسی به این خلق حیات خواهد بخشید. خانواده‌ها نیز مدتهاست که به معضلی برای خویش تبدیل شده‌اند. شما نیز مدتهاست که به بلایی بر سر خویش مبدل گشته‌اید. نمی‌توانید خویش را اینگونه بصورت سرباری برای ما درآورید. بزرگترین مقاومت، قبل از هر چیز توانایی به‌جای‌آوری وظایف و تأمین حیات خویش است. قبلاً می‌گفتند: "به لطف آغایم، شوهرم و پسرم زنده هستم" و حال هم می‌گویید: "به لطف حزب زنده هستیم." در حالیکه باید بگویید: "با تلاش خویش، خود را زنده نگه می‌دارم نه با تکیه بر قدرت دیگران." در اینجا تعریفی از شخصیت ارائه می‌شود که تا حد غائی آزاد و نوین است و این تعریف بیانگر شخصیتی حزبی است. می‌خواهیم حزبی را که با نیرو و تلاش ذاتی و در سایه برقراری رابطه با انسان آزاد تاسیس گردیده، در ایجاد نوسازی در جامعه و در صورت لزوم در بازآفرینی و تکوین ملی آن و فشار به حوزه بین‌المللی مؤثر گردانیده و به پیروزی برسانیم. PKK دارای ژرفای ایدئولوژیک و سیاسی است. خرده‌بورژواهای بسیاری با اعتقاد به نبود چنین ژرفایی در PKK، مبنا قرار دادن مواضع سلیقه‌ای و تعمیم این تصور در مورد همگان، با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزند. اینها دانسته و یا نادانسته خواهان پاکسازی ما هستند. ما نمی‌توانیم اینها را بپذیریم. این برخوردها به معنی عدم پذیرش خودسازی حزبی است.

کسب شخصیت حزبی بزرگترین فداکاری و تعالی است

بدون خودسازی حزبی، رهایی و مبارزه ملی میسر نمی‌گردند. خودسازی حزبی بنیاد همه‌چیز است. قبل از آب و نان باید خودسازی حزبی را بیاموزید؛ جوان هستید و چندان خسته نشده‌اید. ما برای فراهم آوردن امکانات آموزش ایدئولوژیک، برقراری یک رابطه دوستی و مجال مبارزه،

سالهای سال فعالیت نمودیم. حال آنکه شما امکانات حاضر را تخریب نموده و سبب شکست می گردید، حتی مناسبات گروهی حاضر را هم از بین می برید. دسته ها و گروهانها تحت امر شما هستند، اما حتی آموزش و یک درس حزبی را نیز از آنها دریغ می کنید. علی رغم اینکه در درون خلق هستید، قادر به ارائه آموزشی در خور فایده نیستید. روابط شما در محیط ما، در سطح عالی حزبی نیست. شما از روابط حزبی گریزان هستید. ما چه شخصیتی داشتیم که سعی نمودیم به تنهایی موفق به کاری غیرممکن گردیم و جهت متقاعد کردن انسانها آغاز به حرکت نمودیم؟ این کار بدان سبب نبود که ناچار از آن بودیم و یا دلمان می خواست، بلکه وظیفه ای بود که تاریخ بدان امر می کرد. اگر خواهان کسب هویت و حیثیت می بودیم، غیر از این راه چاره دیگری نداشتیم. اینها برای شما نیز مصداق دارند. قطعاً شما نیز باید هویت و حیثیتی داشته باشید. اندکی می ماند که رفقایمان تمامی این موارد را فراموش نمایند. مواضع بسیار ناچیز، فاقد افق و موضعی که به هر نوع حیاتی رضا می دهند اشتباه می باشند.

نسل کشی تاریخی ای که ما را بدان دچار ساخته اند و تحمیل های غیرانسانی وارد بر ما، اصرار بر داشتن شخصیتی همه جانبه و باکفایت را مقتضی می گرداند. اگر اینگونه آید، پس بسوی انجام وظایف بشتابید. فراموش نکنید که موفقیت بسیار اندکی در بجای آوری وظایف دارید، حتی قادر به نظارت بر خویش نبوده و نمی توانید خود را در مقایسه با خط مشی در موقعیت فعلی نیز حفظ کنید. شخصیتی آشفته دارید؛ اگر تکیه گاه های متعددی به شما داده نشود، انسجام خویش را از دست خواهید داد. با این حال پیکارگری چه می شود؟ قبلاً انتظار ایجاد شرایط زندگی از سوی عشیره، پدر و مادر را داشتید و اکنون نیز چنین انتظاری را از حزب دارید. در صفوف ما نمی توان اینگونه زیست، بلکه باید با توان ذاتی خود زندگی کنید و این نیز توان اندیشیدن و اجرای اندیشه است. همه از تلاش های من در اینباره آگاه هستید. خود شاهد هستید آنچه که دشمن هر روز آن را مورد بحث قرار می دهد، زندگی ماست. دشمن را پیگیری می نمایم؛ می گویند: "چرا نتوانستیم آپو را کنترل نماییم، باید مسئول این خطا را بکشیم." نهاد های ترکیه به سبب اینکه نتوانستند در برابر برخوردهای سازمانی ام در بیست سال قبل مانع سازی نمایند، امروزه با همدیگر درگیر شده اند. بزرگترین دغدغه ترکیه این است که چرا نتوانستند مانع من شوند. چون شخصیتی سازمانی داشتم و نتوانستند مانع شیوه

و رویه سازمانی ام شوند، قادر [به مانع سازی در برابرم] نگشتند. شما چنان برخورد می کنید که گویا به هیچ وجه متوجه نیستید. به هر تقدیر ارباب و یا کسی که اداره تان نماید، وجود دارد! من نه شما را آنگونه اداره می نمایم و نه ارباب هستم! در این موضوع دچار اشتباه می شوید. وقتی شخص به آنچه که بدان امید بسته دست نیابد، نباید رؤیاهایش درهم بشکند.

تنها کسانی که سعی دارند همانند من شوند، می توانند با من همراهی نمایند. این پیشروی، یک پیشروی فوق العاده، اصیل و هدفمند است اما به نظر من متعالی ترین و تنها راه پیشروی است. اجازه ندارید نسبت به رهبری که او را حتی به اندازه دشمن درک نکرده اید، ادعای پایبندی داشته باشید. این پایبندی های متقلبانه را به کناری بگذارید. پایبندی صحیح؛ توانایی دستیابی به شیوه پیشروی، عزم، اراده و روح لازم برای ورود به مسیر حزب است. صداقت اینچنین است. محرومیت از آن سبب دورویی شده و نشانگر پنهان نمودن اهداف طبقاتی و فردی خویش است؛ در رویه ما اجازه باقی ماندن در صفوف مان را به اینها نمی دهند. این واقعیت را می توانید با مشاهده زندگی کسانی که در اولین پیشروی مان در دوران تشکیل گروه مشارکت نمودند نیز ارزیابی نمایید. بار دیگر نگاهی به زندگی **حقی، کمال، خیری و مظلوم** بیندازید. این شخصیتها را چه زود فراموش نمودید، چه زود زندگی آنها را فراموش نمودید؟ آیا این بی احترامی بزرگی نیست؟ آیا اینها در مبارزه PKK مقاومت بزرگی را از خود نشان ندادند؟ آیا علی رغم اینکه در محیطی که امکانات امروری موجود نبود، در محیطی جهنمی و مهیب بودند، زندگی عظیمی پیشه نکرده و مبارزه بزرگی انجام ندادند؟ اینها PKK ای بوده و نماد راستین PKK می باشند. برخوردی که با نیست انگاشتن اینها، PKK را جنبش اقتدار و دارای همه نوع امکانات پنداشته و تصور کند که اگر به PKK وارد شود، چیزی را که در دولت و خانواده از آن محروم مانده است را در آن خواهد یافت و با آن زندگی خواهد کرد، قطعاً موضعی اشتباه است. چنین افرادی خودفربیی می کنند، PKK اجازه نمی دهد کسی از حزب سوء استفاده کرده و آن را نابود سازد.

بنیادی ترین مبارزه ای که تا بحال انجام داده ایم، مبارزه در جهت اصرار PKK بر خصوصیات اساسی خویش است. بسیاری از این نظر نیز به ما توجهی نمی نمایند و با پندار اینکه در اینباره برایشان امتیازی قائل شده و رهبری در این موضوعات غافل است، خودفربیی می نمایند. می توان گفت

شدیدترین جنگی که سالهاست انجام داده‌ایم، مبارزه در راه اصرار بر شخصیت حزبی و عدم تعویض‌دهی در آن موضوع است. داشتن شخصیت حزبی، تعالی بوده و بزرگترین فداکاری است. شاید همه چیز خویش را از دست بدهیم اما به هیچ وجه شخصیت حزبی را از دست نخواهیم داد. این مبارزه شدیدترین جنگ است و گر نه [خود نیز] می‌دانید که [صرفاً] با در دست گرفتن اسلحه و شرکت در درگیری و عملیات، نمی‌توان شخصیتی حزبی داشت. به نظر من اینها مسائلی هستند که بیشتر از فایده به ما ضرر می‌رسانند.

هنوز کسی نتوانسته پیکارجویی PKK را در حوزه نظام بازتاب دهد. برای بازتاب دادن آن بر معیارهای حزب اصرار می‌ورزیم. این جنگ اندکی هم با پافشاریهای ما پیش می‌رود. اگر من بر این معیارها اصرار نمی‌ورزیدم، امروزه در هیچ کجا حزب و مبارزه باقی نمانده و همه چیز به خدمت دشمن درمی‌آمد. اگر امروزه در جبهه‌ها جنگی جریان دارد، به سبب آن است که بر ایجاد شخصیت حزبی اصرار ورزیدیم. با فشار توانستیم در عرصه بین‌المللی نیز مطرح شویم. این تنها بیانگر یک چیز است و آنهم اصرار من به عنوان رهبر بر کسب شخصیت حزبی است. به‌عنوان یک شخصیت حزبی زیستن، به معنای مشغول شدن به معضلات ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است. به شکلی متمرکز و فوق‌العاده زندگی نمودیم تا این دستاوردها را به دست آوردیم. علاوه بر آن، چنین مسائلی برای رهبری نوعی اشتیاق می‌باشد و موضعی نیست که به واسطه تحمل و فشار کسی پذیرفته شود. چون اینها حیاتی‌ترین ارزشها هستند و با آگاهی بر اینکه هیچ چیز بدین اندازه مهم نیست، [رهبری] مبارزه را در پیش گرفته و سعی می‌کند که اینگونه زندگی نماید. باید در شما نیز چنین روحی وجود داشته باشد.

من خودسازی حزبی را به‌عنوان یک دستور و یا صرفاً به‌عنوان ضرورتی انضباطی بر شما تحمیل نمی‌نمایم. سبب اصرار من این است که بدون حزب، زندگی و توسعه‌ای در کار نخواهد بود. امروزه در واقعیت اجتماعی ما ایستادگی در برابر همه‌نوع محرومیت‌ها، از طریق خودسازی حزبی در درون شخصیت خویش امکان‌پذیر می‌گردد. چون این مسئله را عمیقاً و زود درک نمودم، فهمیدم که حزب برای یک خلق همه چیز است و حزب انقلابی واقعی از آب و نان ارزشمندتر می‌باشد. برخورداری از شخصیت حزبی به معنی داشتن باارزشتین زندگی است. چون از صمیم قلب به لزوم

این مسئله اعتقاد دارم، تمامی تلاشهایم را بکار برده و بزرگترین کار را انجام دادم. آیا این کار من سبب مرگم گردید و یا قیامت بپا شد؟ دقیقاً برعکس بهترین کار را انجام دادم و صحیح‌ترین کارم تصمیم به ایجاد شخصیت بود. شما هم باید چنین تصمیمی را اتخاذ نمایید. به چنین چیزی نیاز هست. به تنهایی قادر به برآوردن این نیاز نیستم اما اگر همه کمابیش اینگونه شخصیت حزبی کسب نمایند، می‌توان با موفقیت بسوی هدف رفت.

من اندکی این را تحقق بخشیدم، شما باید بیشتر از آن را تحقق بخشید. تلاشهای ما را در این زمینه، همانند راهگشایی برای خود و دستیابی به مجال انجام کاری در حال حاضر ارزیابی نمایید؛ کاری که شاید اگر تنها می‌بودید قادر به انجام آن نمی‌گشتید. در کنار این باید مابقی کار را نیز بجای آورد. تلاشهای مرا بعنوان آخرین تلاشها و یا بعنوان پیروزی در همه چیز برای خود ارزیابی نمایید. این تلاشهایم می‌تواند راهگشای سرآغاز کارهای شما بوده و یا امکان‌پذیر نمودن چیزی است که به تنهایی قادر به انجام آن نبودید. مابقی کار تلاشی بسیار بیشتر را لازم داشته و آن هم وظیفه شماست. تعریف صحیح این است. کسی اجازه ندارد فکر کند که رهبری همه کارها را انجام داده و تنها چیزی که برای آنها باقی مانده زندگی کردن است. آنهایی که چنین مسئله‌ای را درک نکرده و بگویند: "به هرتقدیر رهبری به شکلی عظیم اندیشیده و موفق به انجام کارهای بزرگ شده، پس نیازی به درک ما نیست" در اولین لحظه دچار شکست می‌شوند.

تاریخ حزب تقریباً به بیست و پنج سال یعنی به یک ربع قرن نزدیک می‌شود. علی‌رغم اینکه تنها راه خودسازی حزبی همین مواردی است که بازگو کردیم، اما اینها مواردی هستند که دچار بزرگترین فرسودگی شده‌اند. تپهای شخصیتی بسیاری در درون صفوف ما وجود دارند که چنان رفتار می‌کنند که انگار با نوعی دیگر از PKK جنگ میسر می‌گردد. چیزی نمانده که خصوصیات شخصیتی، عادات زندگی و عدم تلاش برای سازماندهی از سوی این تپها در صفوف ما حاکم شود. این نیز به معنی جنگ طبقه مقابل و جنگ نظام، واپسگرایی، کوری، غفلت و انواع ضعیف‌النفسی‌هاست. شاهد مدیرهایی بسیار فریبکار و جاه‌طلب و فرماندهانی بسیار متقلب هستیم. تمامی اینها در حال جنگ با سازمان هستند. آنانی که تاریخ بزرگ حزب ما را چنین تفسیر نموده و آن را از آن خود می‌نمایند و کسانی که اینگونه در صفوف حزب جای می‌گیرند، در برابر ما

می‌جنگند. البته که نتایج این اعمال خود را خواهند دید. هیچ کسی نباید فراموش کند که ما در حال جنگ هستیم. همه باید با توجه به اینکه امکانات این جنگ و حزب عامل این تحرک جنگی را با هزار و یک زحمت و بصورت معجزه‌وار ایجاد نمودیم، برخورد نمایند. آیا شرایط زندگی را برای غافلان، ناآگاهان از خود، جاه‌طلبان، ضعیف‌النفسها، برده‌ها و بی‌ذهن‌ودلان موجود در صفوف‌مان آماده نگه خواهیم داشت؟ مهمتر از این، ممکن نیست که اینها بدون در پیش گرفتن ادراک و بدون دیدن لزوم بکار انداختن فکر در صفوف ما زندگی کنند. قطعاً باید PKK را از تمامی این جوانب درک نمایند. من بر سر کسی منت نمی‌گذارم و نیازی هم به این نیست. ادعا می‌کنید که با تمامی توان خویش جهت پیشروی در این راه آماده هستید. به سبب جدیتی که در این مورد داشته و معنایی که برایش قائل هستید می‌گویم که [اگر چنین است که ادعا می‌کنید] بنا بر این راهش از درک اینچینی حزب و فهم عمیق آن می‌گذرد.

در تضاد با آرزوهای خود قرار نگیرید. ما به شیوه دیگری هیچ ارزشی نداریم. من غیر از حزب و شخصیت حزبی در واقع بینواترین شخص جهان هستم و این را در سخنان تحلیلی خویش بسیار تشریح کردم. شخصیت آپو به غیر از داشتن یک حزب و اساس قرار دادن معیارهای حزب، بینواترین شخصیت جهان بوده و حتی هیچ محسوب می‌گردد. او به سبب اینکه اندکی سازماندهی ایجاد نموده و بتدریج به سطح حزب درآورده، موجودیت دارد. این در عین حال گذار از شخصیت کردی، توقف نابودی و مرگ، همچنین موفقیت امید به زندگی نوین است. شخصیت آپو به سبب توان تحقق این امر وجود دارد. حتی دشمن هم اینها را درک کرده، درسهایی فرا گرفته و دچار رعب می‌گردد. آنکه به مخالفت با ما برخاسته یک زن است^۱ اما تقریباً همه آنها همانند پیکارگری فوق‌العاده کار می‌کنند. شما هر چه پیش می‌روید تنبل شده و حتی نمی‌توانید چیزهایی را که دشمن از ما فرا می‌گیرد، بیاموزید. این به معنی اصرار بر معیارهای سنتی کردی و معیارهای قدیمی بردگی خلقهاست. خود را عاقل تصور می‌کنید اما بسیار بینوا هستید. آیا دشمن دیوانه است که اینهمه با رویه و شیوه‌ای مشخص و با شدت بر ما فشار می‌آورد؟ نخیر، درست برعکس؛ دشمن در پی آن

^۱ اشاره به تانسو چیلر، نخست وزیر وقت جمهوری ترکیه است. تانسو چیلر، دبیر کل حزب راه راست (DYP) و Doğru Yol Partisi (DYP) و نخست وزیر ترکیه که پس از کشته شدن تورگوت اوزال و آغاز دوران ترور سیاه و جنگ ویژه به عنوان بخش سیاسی رژیم جنگ ویژه مسبب تخریبات و بی‌خانمانی و جنایت‌های فاعل مجهول در کردستان گردید. در انتخابات سال ۲۰۰۳ با شکست سخت حزبی از دبیر کلی استعفا کرده و آن را به "محمد آغار" که او نیز از عوامل جنگ ویژه است سپرد.

است که سرزمین ما را هر چه بیشتر استثمار کرده، هر چه بیشتر ما را برده‌وار به کار گرفته و این زندگی تهوع آور را هر چه بیشتر تداوم بخشد. به سبب ناآگاهی‌تان از زندگی، برای شما هیچ اهمیتی ندارد که رهایی میهن و یا دستیابی به آزادی و شخصیتی باحیثیت دشوار است. بنابراین شما نخواهید توانست به چنین حیاتی نزدیک گردید، تصور چنین حیاتی را کرده و در دود سیگار غوطه‌ور شده و از بین خواهید رفت. نخواهید توانست صاحب غرور، شرف و اراده باشید.

باید از خویش بپرسید که چه کسی پیروز می‌گردد و چه کسی قادر به زندگی است و بتوانید جوابهای واقعگرایانه‌ای بدهید. در برخوردهای شما کودکی بسیاری می‌بینم. مقصود من از کودکی، شخصیت‌هایی است که در بیست-سی سالگی همانند کودکان برخورد می‌کنند. سایر کودکان، کودکانی مطلوب هستند. کودکانی که حدود ده سال دارند، کودکان خوبی هستند و درک نیکی هم از سخن دارند. اما کودکی فاقد شادابی و طراوت شما، کودکی بسیار بدی است. یعنی عدم در پیش‌گیری زندگی از طرف شما، کوچک شدن است. می‌دانید که بعنوان خلق، به اندازه قدمتمان نابود شده‌ایم. هر اندازه تصور کنیم که زندگی می‌نماییم، به همان اندازه زندگی نمی‌کنیم. به اندازه‌ای که خویش را چیزی بینداریم، به همان اندازه هیچ هستیم. چرا نباید اینها را ببینید؟ از این [واقعیت‌ها] می‌گریزد و بنابراین نمی‌توانید زندگی کنید. چون نمی‌توانید بیندیشید، قادر به برخورد سازمانی هم نمی‌شوید. آنوقت هم اعتراف می‌کنید که "فردپرست، راحت‌طلب، ضعیف‌النفس، دارای جسارتی کورکورانه، مدیر و فرمانده‌ای متقلب" هستید. این است کائوس (آشفستگی) گُردها. این یک واقعیت است که در جامعه گُرد کسی که خویش را از هرکسی ارباب‌تر می‌بیند، حتی به یک ژاندارم هم التماس می‌نماید. پیداست که گذار از تمامی اینها از طریق علاقه‌ای بسیار وافر به خودسازی حزبی - که در رهبری نیز نمود یافت- و توان مبارزه لازم و همه‌جانبه در این راستا میسر می‌گردد. به تناسبی که چنین عمل کنید، حق زندگی را به دست خواهید آورد. اگر بهانه‌های متعددی برای عدم انجام آن مطرح کرده و از موانع داخلی و خارجی و دلایل گوناگون بحث کنید و خویش را سر بدویند، زندگی را بدون پرداختن به مبارزه از دست خواهید داد. حتی بدون آغاز جنگ، زندگی را از دست داده و بدین شکل بزرگترین بدی را در حق خویش روا خواهید داشت.

از این نظر رهبری به معنی دستیابی به واقعیت جنگ است. شما واقعیت جنگ را درک نمی کنید، نه تنها نمی توانید جنگ را درک کرده و بدان پردازید بلکه علی رغم اینکه در جنگ هستید حتی متوجه اش هم نیستید. آیا اینهمه بیچارگی معقول است؟ بین مدیریت، آموزش و سازماندهی جنگ با شما شکاف بزرگی وجود دارد. چه شد، مگر خواستار جنگ مسلحانه نبودید، کجاست شخصیت لازم برای این کار؟ بیست سال است که با تمام قدرت خویش سعی دارم تا امکانات جنگی را ایجاد نمایم، امکاناتی که شما بیشتر از دشمن آنرا از بین می برید. سعی نمودم شخصاً در این حوزه بیست هزار نفر را یک به یک آموزش دهم. آنها که بیشتر از همه ادعا داشتند، امکانات موجود را به هدر دادند و نتوانستند بر آن بیفزایند. علی رغم اینکه در حوزه خارجی و سخت ترین شرایط هستم، هنوز هم به تولید ادامه می دهم اما آنها که در داخل میهن هستند آن را به هدر می دهند. وقتی اندکی از آنها انتقاد می کنیم، قهر می کنند. سبب پیروزی و یا شکست چه چیزی می شوید و حتی چگونه شرایط حیات خویش را فراهم می نمایید؟ آیا چنین از بین رفتنی معقول است؟ آیا چنین نابودی پذیرفتنی است؟ اما تمامی اینها در نظر شما تقدیر محسوب می گردند. تمام اینها نگرشهایی عقب مانده بوده و برخوردهایی هستند که انواع شکستها را در خود می پروراندند.

توان مشارکت در مبارزه PKK حتی از پیروزی هم مهمتر است. سالهاست که سعی دارم معنی اینها را به شما یاد دهم. عدم درک این مسائل و در تضاد با آنها زندگی نمودن، قابل قبول نیست. دشمن را فراموش کرده و نود درصد در برابر این نگرشها مبارزه می نمایم. در صفوف ما بیماریها، بردگیها و ضعیف النفسی های گوناگون وجود دارند. هستند کسانی که دچار بیماری قدرت یابی زود هنگام بوده و خود را مرکز همه چیز می پندارند. هنگام تحقیق در تاریخ حزب، تمامی اینها را خواهید دید. اگر بدون تشخیص از این موارد گذار نمایید و به درک عمیقی از آنها دست نیابید، خود را از بین خواهید برد. فراموش نکنیم که تاکنون در حیات خویش اینها را ندیده گرفتید، اما اینبار دیگر باید درک کنید. فرصتهایی که برای آموزش به شما داده شده اند را کوچک نبینید. حتی اگر یک گروه کوچک نیز صداقت داشته و از امکانات بخوبی استفاده نماید، برای وطن کافی خواهد بود. اگر آموزش برایم لازم می بود، شب و روز خود را توأمان نموده و تا رساندن خویش به پیروزی، برای این کار حتی تنفس را هم متوقف می نمودم. حال هر جا که بروم، برای حزب زیسته و

می توانم موفقیت آن را تأمین نمایم. شما نمی توانید به همان شکل این ادعا را نموده و چنین عهدی را با خود ببندید. زیرا هر جا که می روید حزب را از یاد می برید. معیارهای حزب را مدتهاست که فراموش کرده و انواع فردپرستی و پراکتیک کنتراپی در محیط ما گسترش داده می شوند؛ پس از آن نیز در برابر مشکلات بیچاره مانده و درخواست مداخله رهبری حزب را می نمایند. حتی اگر آماده هم باشیم ممکن نیست همیشه به امداد شما برسیم. از این نظر معیارهای حزب را فرا بگیرید و اگر مرد سخن خویش باشید، نماینده آن نیز باشید.

ما همیشه و در همه جا نماد حزب بودیم. حال آنکه شما در محیطی آماده و حتی در جاییکه همه چیز حزبی است، نه تنها نمایندگی حزب را انجام نمی دهید بلکه آن را نابود می نمایید. این تجمل را از کجا آوردید؟ من خودسازی حزبی را اینگونه به شما یاد ندادم. در تمامی تحلیلاتم نوعی خودسازی شدید حزبی، بنیان کار است. تمامی آن دوران تاریخی، سال به سال، ماه به ماه و روز به روز مملو از درسهای چگونگی حیات در راه حزب هستند. من یک تلاشگر بزرگ راه حزب هستم. به سبب اینکه تا اندازه ای در اینکار موفق هستم، امروزه تاریخ برای ما در مسیری دیگر پیش می رود. اگر بر اراده خویش حاکم باشید و عهدی در راه شرف با خود ببندید باید با کسب شخصیت حزبی، لیاقت تان را اثبات نمایید. خودسازی مطلوب حزبی کلیدی طلایی است که همه چیز را باز می کند. اگر سخت ترین کار را هم انجام دهید اما کلید حزب در دست شما نباشد، نمی توانید فراتر از یک بیچاره باشید.

فکر نمی کنم چندان فرسوده شده باشید. جوانی و پویا بودنشان کفاف موفقیت در خودسازی حزبی را می دهد. اگر برخی ناتوان از خودسازی حزبی باشند، می توانیم آنها را به جایی دیگر بفرستیم. اگر چنان ضعیف النفس باشید که موفق به خودسازی حزبی نشوید و خود را به حال خود رها نمایید، پس باید شما را به نوعی دیگر تلقی نمود. من باور ندارم که چنان فاقد توان باشید که نتوانید به خودسازی حزبی بپردازید. آنهایی که قدرت خودسازی حزبی را ندارند از کدام جنگ می توانند سخن برانند؟ اگر ما خواهان پیروزی در کوتاه مدت باشیم، این از راه خودسازی حزبی امکان پذیر است. اگر اینهمه نیازمند جنگ، پیروزی و زندگی آزاد باشید، باید به اندازه کافی و به شیوه ای صحیح شخصیتی حزبی کسب نمایید. این کلید طلایی چنین کاری است. انسانهایی معتقد

هستید و فداکار و جسور می‌باشید، بنابراین باید تمامی اینها را با خودسازی حزبی اثبات کنید. از امکانات بحث و تحقیقی که برای اینکار به شما داده شده است، استفاده نمایید. با تفکری عظیم، هر آنچه را که برای هر کسی لازم باشد، به او بدهید. در محیط ما امکان بحث نامحدود وجود دارد. به مقتضیات این پایبند بمانید و مرد سخن خویش باشید. فکر کنم آمدن شما به محیط‌مان به دلیل آن نیست که شیفته چشم و روی ما شده باشید، بلکه برای فراگرفتن برخی درسهای اساسی تاریخی آمده‌اید. اینها را بیشتر از حد لازم به شما می‌دهیم، اگر شیوه فراگرفتنش را ندانید به هیچ وجه به شما مشغول نخواهم شد. کسی که برطرف کردن یک نیاز بسیار تاریخی و اساسی را حتی به ذهن خویش خطور نمی‌دهد، در نظر من غیرقابل نجات است. نسبت به کسانی که اصول و زندگی حزب را بصورت لازم بنیان کار قرار نمی‌دهند، احساس خشم می‌نمایم. اگر اینچنین عمل نمایید، آشکارا بگویم که حتی نمی‌خواهم چشمم به شما بیفتد.

در نظر من خودسازی صحیح حزبی بر هر چیز ارجحیت دارد. اگر کسی خودسازی حزبی را به بازی بگیرد و موجبات آن را بجای نیاورد، بیشتر از دشمن نسبت به او احساس خشم می‌نمایم. این برخوردها بیشتر برای شما مصداق دارند. هنگامی که معیارهایتان، معیارهای حزبی نباشند، همدیگر را قبول نکنید. خود و اطرافیان خود را تا زمانی که شخصیت حزبی کسب نکنند، عفو نمایید. البته که این جنگ دشوار است؛ مبارزه سازمانی دشوارترین جنگهاست. چه کسی به شما گفته است که بدون وجود مبارزه سازمانی، این مبارزه به پیروزی خواهد رسید؟ چه کسی به شما گفته است که بدون وجود یک سازماندهی مستحکم، می‌توان جنگید؟ تمامی این مسائل را شما ایجاد می‌نمایید. عدم ورود مصرانه به سازماندهی مورد نیاز حزب ما، به معنی در پیش نگرفتن حیات حزبی است. چیزی نمانده که چنین حالتی بر همه چیز شما حاکم گردد. تنها من در برابر این تحمیلها ایستادگی می‌نمایم؛ اگر من هم با آنها مخالفت ننمایم، به سبب این گرایش با یک حمله بسیار کوتاه مدت دشمن - همچنانکه بر سر بسیاری از مقاومتها و شورشها آمد- ما نیز دچار نابودی خواهیم شد. این وضعیت منحوسی است که این شخصیت‌ها دانسته و یا نادانسته راهگشای آن می‌شوند. می‌خواهند بار دیگر تاریخ منفور را رقم زنند. در حالیکه ما می‌خواهیم تاریخ آزادی را شکست‌ناپذیر نماییم و معتقدیم که حیثیت را بدست آورده‌ایم. باید بتوانید این مسئله را درک کنید.

شخصیت متعالی کسب شده چندان مطابق تصور شما نیست. دنیای ناچیز خویش را اساس گرفته و یا نمی‌توانید از نوعی شیفتگی احمقانه فراتر روید. در حالیکه ما بیانگر چیزی فراتر از آن هستیم. رهبری سرچشمه حیاتی فوق‌العاده بوده و آن را تداوم می‌بخشد، امکانات حیات را ایجاد نموده و آن را میسر می‌گرداند. حداقل در این سهم شویید و در صورت امکان، مشارکت نمایید. بر این اساس به انسان بودن خود اعتماد نمایید. اگر از ابتدا جسارت به خرج دهید که چنین انسانی شوید، در اینباره دورو و دارای شخصیتی نامنسجم نخواهید بود. اگر بر این اساس موفق شوید که تا حد ممکن ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی باشید و به خودسازی حزبی بپردازید، بدان معنی است که دارای پیشرفت توانمندانه‌ای هستید. مواضع و برخوردهایی که تحت نام بزرگی، شخصیت، شرف و احترام واقعی می‌توانید عنوان نمایید، اینگونه ایجاد شده و حاکم خواهند گردید و پیروزی همین است.

می‌بینیم که موارد ذکر شده بامعنا بوده و برای شما هم بسیار مصداق دارند. جوان هستید و چندان خسته و فرسوده هم نشده‌اید. حداقل به چنان سطحی از خودسازی حزبی برسید که بتواند شما را بصورت محترمانه و شرافتمندانه پیش ببرد. اگر بر عدم دستیابی به این اصرار ورزید هیچ ارزیابی نخواهید داشت. در این وضعیت به هیچ وجه از من انتظار نداشته باشید که [نسبت به شما] علاقه‌مند بوده و احترامی قائل باشم. از این نظر شخص بسیار بی‌گذشتی هستم. با آنها که بدون توجه به معیارها زندگی می‌کنند، به شیوه‌ای بسیار سرسختانه برخورد می‌نمایم. از این نظر نیز رهبری را با تمامی جوانب بشناسید. در برابر آنها که معیارهای سازمانی را به بازی می‌گیرند جنگی دیوانه‌وار انجام می‌دهم. نمی‌خواستم چنین مبارزه‌ای را در درون حزب انجام دهم، اما به سبب اینکه برخی تصور می‌کردند که رهبری را فریب داده و دانسته و نادانسته، غافلانه و یا آگاهانه فرسوده خواهند نمود و با چنین فریبکاری برخورد خواهند نمود، من نیز مجبور مانده و چنین مبارزه‌ای را انجام دادم و سخت‌ترین مبارزه همین بود.

درس حزب، به معنی مبارزه طبقاتی درون حزبی است. این نیز در درون PKK تقریباً در معیارهای جهانی انجام می‌شود. مبارزه طبقاتی درون حزبی با چنان قدرتی صورت می‌گیرد که می‌تواند تمامی فاکتورهای مسبب فروپاشی رئال سوسیالیسم را از میان برداشته و امکان درپیش‌گیری یک راه سوسیالیستی نوین را برای انسانیت بوجود خواهد آورد. اگر ادعایی داشته باشید این مسائل را

تشخیص داده و از این نظر نیز مشارکتی مثبت در مبارزه به عمل آورید. شجاعت و رفاقت همین است. ارزشمندترین رابطه نیز مناسبات و زندگی رفیقانه است.

به شکلی متمرکز بر روی این مسئله کار می‌کنم. فراموش نکنید که امپریالیست‌ترین نیروهای جهانی نیز ما را بعنوان "خطرناکترین سازمان تروریستی" ارزیابی می‌نمایند. این نیز به معنی مبارزه‌ای است همانند مبارزه زورگوترین رژیم‌های جهان در برابر هر جنبش آزادیخواهی که در سطح دنیا به وجود بیاید. مبارزه آنها در برابر ما نیز بر همین اساس است. بنابراین باید از تمامی جوانب قداست حیات، چگونگی آفرینش پیکارگری راه زندگی به شکلی مستحکم در روح، ذهن و سازماندهی و مشغول نگشتن تان به چیزی غیر از این را درک کرده و از آن استفاده نمایید. خلاصه آنکه باید اینگونه به خودسازی حزبی پردازید. آنهایی که خودسازی حزبی می‌نمایند، در تمامی حوزه‌های مبارزه با موفقیت از پس هر نوع وظیفه‌ای برمی‌آیند. هیچ مانعی نمی‌تواند آنها را از دستیابی به پیروزی بازدارد. شاید رفقای شهید شوند، اما آنها که باقی مانده‌اند اگر بر این اساس ادامه دهند، تا پیروزی کامل پیش خواهند رفت. درک همه‌جانبه PKK بدینگونه و عمل بر اساس اصول آن، بهترین نیکی خواهد بود که در حق خویش انجام می‌دهید و به همان اندازه هم روشن‌ترین شکل پایبندی شما به عهدی که بسته‌اید، این خواهد بود که بجای سربار رفیق خود شدن، در برداشتن بار رفیق راه خویش سهیم شده، مقتضیات عهدتان نسبت به خلق تان را بجای آورده و همچنین به اعتقادات و اندیشه‌های اصیل پایبندی نشان دهید.

معتقدیم که تا حدودی نمود پیشرفتی اینچینی گشته‌ایم. من خود نیز بدین شیوه زیسته و همانطور که می‌بینید این به معنی پیروزی فزاینده‌ای است. شما باید بیشتر از ما پیروز بودن را بنیاد کار خود قرار دهید. با تکیه بر پیروزیهای معمولی ما و پیروزی‌هایی که نباید در آنها اغراق نمود نایستی زندگی بی‌بها را به هیچ وجه در شأن خویش ببینید. با دلایل بسیار گوناگون تنها توانستیم این موفقیت‌ها را بدست آوریم. اعمال ما بیشتر به منظور ایجاد امکان موفقیت برای شماست. اگر اعمال مذکور را نه به عنوان پایان کار بلکه به عنوان یک سرآغاز تلقی نموده و بخواهید موارد لازم برای پیروزی را انجام دهید، بهترین راهی خواهد بود که برای خود انتخاب خواهید کرد. اگر موجباتش را بجای آورید، زندگیتان معنای ارزشمندی خواهد داشت. این نیز قطعاً به معنی خودسازی صحیح

حزبی و به تناسب خودسازی صحیح حزبی، مبارزه داخلی و خارجی در حزب است. بر این اساس مبارزه‌مان تا به پیروزی، موفقیت‌آمیز خواهد بود.

۲۲ آوریل ۱۹۹۵

معنای خودسازی این است که کسانی را که با آمدن به صفوف حزب خویش را حزبی تلقی کرده و خودفریبی می‌نمایند مجدداً در چنین سرآغازی قرار می‌دهیم. برخی تصور می‌کنند که بارها این امر را تکرار نموده‌اند، حال آنکه قادر به رویارویی مجدد با چنین وضعیتی نیستند. علت آن چیست؟ زیرا بر خورد اشتباه آمیزی با واقعیت اساسی داشته و حزب را فراتر از یک واحد خانوادگی محسوب نکرده، رهبری را فراتر از یک رئیس عشیره تلقی نکرده و زندگی را فراتر از ابراز غرایز خویش در فرصتهای بدست آمده ندیده‌است. چنین شخصیت‌هایی نمی‌توانند شخصیتی حزبی شوند. وقتی تصور می‌کنند که حزبی شده‌اند نیز شاید در وضعیتی بسیار خطرناک بسر می‌برند. این وضعیت در صفوف ما بسیار جریان دارد. تاریخ حزب ما اندکی نیز بدین شکل است. شکی در نیت پاک این افراد نیست و معلوم است که تلاش‌هایی نیز انجام می‌دهند اما مسئله پیشاهنگی و کادر بسیار فراتر از اینهاست.